



نقش‌ترکان‌ناطولی
در

تشیل و توسعه دولت صفوی

پروفسور فاروق سومر

مترجمین

دکتر احسان اشراقی / دکتر محمد تقی امامی

مجموعه پژوهش های تاریخ

تاریخ ایران: ۱۶



کتاب حاضر، از متن ذیل به فارسی ترجمه شده است:

Selçuklu Tarih ve Medeniyeti Enstitüsü Yayınları

Tarih Dizisi No. 2

Minyatürler British Museum deki (Or.
3248) Anonim Târih-i Şah İsmail'den
alınmıştır.

Prof. Dr. Faruk SÜMER

SAFEVÎ DEVLETİNİN KURULUSU VE GELİSMESİNDE ANADOLU TÜRKLERİNİN ROLÜ

(Şah İsmail ile Halefleri ve Anadolu Türkleri)

G ü v e n M a t b a a s ı
A n k a r a — 1 9 7 6

نقش ترکان اناطولی
در

تشیکیل و توسعه دولت صفوی

پروفسور فاروق سومر

مترجمین

دکتر احسان اشراقی / دکتر محمد تقی امامی

ویراستار

عبدالله فقیهی



پروفسور فاروق سومر

نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی

مترجمین: دکتر احسان اشراقی — دکتر محمد تقی امامی

ویراستار: عبدالله فقیهی

چاپ اول، زمستان ۱۳۷۱ شمسی

تعداد ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی قیام - شرکت قلم، لیتوگرافی: نقش، چاپ: چاپخانه حبیبی

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص نشر گستره است

ایران: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه پورجوادی، شماره ۱۳

۹۰۰۰ تومان

تلفن ۶۶۰۳۸۸

بنام خداوند جان و خرد

منظور از نشر «مجموعه پژوهش‌های تاریخ» این است که آثار برگزیده‌ای که در زمینه تاریخ ایران و تاریخ جهان نوشته شده در دسترس خوانندگان، خاصه علاقمندان به تاریخ و دانش‌های انسانی و علوم اجتماعی، قرار گیرد.

این مجموعه پژوهشها، گذشته از آثار پژوهندگان ایرانی، نوشتارهای سایر پژوهشگران را نیز شامل است. کمبود آثاری از این دست، عدم انطباق تعداد کثیری از پژوهش‌های موجود با موازین علمی و واقعیات و نیز اهمیتی که شناخت تحلیلی و تعلیلی تاریخ در آگاهی بر احوال جوامع بشری و کمیت و کیفیت رشد و انحطاط آنها دارد، وجوب نشر این مجموعه را فراهم آورده است.

بخش «تاریخ ایران» هرآن نوشتاری را که در شناخت گذشته و حال جامعه ایران بتواند مفید افتد، شامل خواهد شد: اعم از سفرنامه، روزنامه خاطرات... و بطور اعم، اسناد و مدارک و فاکتوگرافی‌ها (به مثابه ماده خام این شناخت) تا مکاتب تاریخی و شیوه‌های پژوهش (به عنوان راهنما) و آثار پژوهندگان (به جهت ارائه داده‌ها و یافته‌ها).

بخش «تاریخ جهان» نیز غایتی جز آنچه رفت نخواهد داشت، ولو قالب آثار آن به گونه‌ای دیگر باشد و اغلب، نوشتارهای پژوهشگران بیگانه را شامل شود. که در نهایت، این نیز کمکی خواهد بود در شناخت علمی گذشته و حال این دیار. باشد که به مدد آگاهی بر آنچه که بوده و هستیم، و بر آنچه که بر ما رفته است و می‌رود، اساس بودن و شدنمان را پی افکنیم. انشاء الله.

نشر گستره

فهرست مطالب

سیزده- بیست و یک

۱-۳

مقدمه مترجمین

پیشگفتار

مقدمه / ۲۰-۵

بخش اول

دوران شاه اسماعیل (۹۳۰-۹۰۷ هـ. ق / ۱۵۲۴-۱۵۰۱ م.) / ۷۰-۲۱

۲۳-۵۳

شاه اسماعیل

۷۰-۵۵

قبایلی که در تشکیل دولت صفوی دارای نقش بودند

۶۲-۵۵

الف: قبایل بزرگ

۵۵

۱) روملو

۵۶

۲) استاجه لو (استاجلو)

۵۸

۳) تکللو

۵۹

۴) شاملو

۶۰

۵) ذوالقدر

هفت

۶۲ - ۷۰	ب: قبایل کوچک
۶۲	(۱) ورساق
۶۳	(۲) چینی
۶۳	(۳) عربگیرلو
۶۴	(۴) تورغودلو
۶۶	(۵) بزجلو
۶۶	(۶) اجیرلو
۶۶	(۷) خنیسلو
۶۶	(۸) چمیشکرک لو

بخش دوم

دوران شاه طهماسب (۹۸۴ - ۹۳۰ هـ. ق. / ۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ م.) / ۱۳۴ - ۷۱

شاه طهماسب ۷۳ - ۱۰۳

نقش قبایل در دوران شاه طهماسب ۱۰۵ - ۱۳۴

الف: قبایل بزرگ ۱۰۵ - ۱۲۷

(۱) روملو ۱۰۵

(۲) استاجلو ۱۰۷

(۳) تكلو ۱۱۱

(۴) شاملو ۱۱۴

(۵) ذوالقدر ۱۱۶

(۶) قاجار ۱۱۹

(۷) افشار ۱۲۱

(۸) ترکمان ۱۲۴

ب: قبایل کوچک ۱۲۷ - ۱۳۴

(۱) ورساق ۱۲۷

(۲) چینی ۱۲۷

(۳) عربگیرلو ۱۲۸

(۴) تورغودلو ۱۲۸

(۵) بزجلو ۱۲۸

(۶) اجیرلو ۱۲۹

۱۲۹	(۷) خنیسلو
۱۲۹	(۸) سعدلو
۱۲۹	(۹) البائوت - البائوت
۱۳۰	(۱۰) بیات
۱۳۰	(۱۱) قرمانلو
۱۳۱	(۱۲) بایبورت لو
۱۳۱	(۱۳) بهارلو
۱۳۱	(۱۴) اسپرلو

بخش سوم

دوران شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدا بنده

(۹۹۵-۹۸۴ هـ. ق. / ۱۵۸۷-۱۵۷۶ م. / ۱۷۵-۱۳۵)

۱۳۷-۱۷۰	شاه اسماعیل دوم - سلطان محمد خدا بنده
۱۷۱-۱۷۵	نقش قبایل در دوران شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدا بنده
۱۷۱-۱۷۵	الف: قبایل بزرگ
۱۷۱	(۱) روملو
۱۷۲	(۲) استاجلو
۱۷۲	(۳) نکلو
۱۷۳	(۴) شاملو
۱۷۳	(۵) ذوالقدر
۱۷۳	(۶) قاجار
۱۷۴	(۷) افشار
۱۷۴	(۸) ترکمان
۱۷۵-۰۰۰	ب: قبایل کوچک

بخش چهارم

دوران شاه عباس (۱۰۳۷-۹۹۵ هـ. ق. / ۱۶۲۸-۱۵۸۷ م. / ۲۳۹-۱۷۷)

۱۷۹-۱۹۱	شاه عباس
۱۹۳-۲۳۹	نقش قبایل در دوران شاه عباس

۱۹۳ — ۲۳۰	الف: قبایل بزرگ
۱۹۳	(۱) روملو
۱۹۵	(۲) استاجلو
—	□ الف — چاوشلو ۱۹۷ □ ب — شیخلر ۱۹۹ □ پ — کنگرلو ۱۹۹ □ ت —
۲۰۲	شرفلو ۲۰۰ □ ث — گرامپا ۲۰۱ □ ج — فوجلو ۲۰۱ □ چ — صوفیلر ۲۰۲
—	□ ح — ماهی فقیه لو ۲۰۲ □ خ — قراسارلو ۲۰۲ □ د — فیچلو ۲۰۲ □ ذ —
۲۰۳	قرللو ۲۰۳ □ ر — داملو ۲۰۳ □ ز — گوزی بیوکللو ۲۰۳.
۲۰۵	(۳) نکلو
۲۰۷	(۴) شاملو
—	□ الف — بیگدلی ۲۰۹ □ ب — ایناللو ۲۱۰ □ پ — خدا بنده لو ۲۱۰ □
۲۱۳	ت — اوجی ۲۱۱ □ ث — بیجرلو ۲۱۲ □ ج — عبدللو ۲۱۳ □ چ — کرامتلو
۲۱۴	۲۱۳ □ ح — اجرلو ۲۱۳ □ خ — عربگیرلو ۲۱۳ □ د — نلقاص ۲۱۴.
۲۱۴	(۵) ذوالقدر
—	□ الف — قورغلو ۲۱۵ □ ب — سوکلن ۲۱۵ □ پ — شمس الدین لو ۲۱۶ □
۲۱۸	ت — ایمر ۲۱۷ □ ث — حاجیلر ۲۱۷ □ ج — ساری شیخلو ۲۱۸ □ چ —
۲۲۰	چیچکللو ۲۱۸ □ ح — جاموسلو ۲۱۸ □ خ — شادی بگللو ۲۱۸
۲۱۸	(۶) ترکمان
۲۲۰	(۷) قاجار
—	□ الف — آغچه قویونلو ۲۲۲ □ ب — آغچه لو ۲۲۴ □ پ — شامبیاتی ۲۲۴ □
۲۲۵	ت — یوه ۲۲۴ □ ث — ایگیری دورت ۲۲۵.
۲۲۵	(۸) افشار
—	□ الف — گوندوزلو ۲۲۷ □ ب — ارشلو ۲۲۷ □ پ — اسالو ۲۲۸ □ ت —
۲۲۸	ابرلو ۲۲۸ □ ث — آلپلو ۲۲۸ □ ج — ایمانلو افشار ۲۲۹.
۲۳۰	(۹) بیات
۲۳۰ — ۲۳۹	ب: قبایل کوچک
۲۳۰	(۱) قرامانلو
۲۳۲	(۲) چینی
۲۳۲	(۳) بایورت لو
۲۳۳	(۴) اسپرلو
۲۳۳	(۵) خنسلو
۲۳۳	(۶) بزجلو

۲۳۴	(۷) سیل سپور
۲۳۵	(۸) الپائوت
۲۳۵	(۹) جاگیرلو
۲۳۶	(۱۰) سعدلو
۲۳۶	(۱۱) اوتوزایکی

□ الف — مقدم ۲۳۶ □ ب — جوانشیر ۲۳۷.

۲۴۱ — ۲۴۳	نتیجه
۲۴۵ — ۲۵۶	نمونه‌ی اشعار شاه اسماعیل اول (ختائی)
۲۵۷ — ۲۶۲	کتابشناسی
۲۶۳ — ۲۸۶	فهرست اسامی کسان
۲۸۷ — ۲۹۵	فهرست اسامی جایها
۲۹۷ — ۳۰۲	فهرست اقوام، طوایف، ملل و نحل
۳۰۳ — ۳۰۴	فهرست القاب و مناصب
۳۰۵ — ۳۰۷	فهرست کتابها

بنام خدا

مقدمه مترجمین

کتاب حاضر تحت عنوان «نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی»، اثری است از پروفسور فاروق سومر استاد تاریخ دانشگاه استانبول که یکی از برجسته ترین پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ترکان آسیای صغیر به شمار می رود. مؤلف در سال ۱۹۲۴ م. در قونیه تولد یافت و پس از گذراندن دوره های ابتدایی و متوسطه، تحصیلات عالی خود را در دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول دنبال کرد و در سال ۱۹۴۸ م. از این دانشگاه فارغ التحصیل شد و در سال ۱۹۵۰ م. به اخذ درجه دکتری تاریخ از دانشگاه آنکارا توفیق یافت و سپس به استخدام این دانشگاه درآمد و در بخش تاریخ آن، تدریس «تاریخ قرون وسطی» را برعهده گرفت. وی در سال ۱۹۶۳ م. به مقام استادی دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارا نایل شد و در طی این مدت در بخش تاریخ قرون وسطی به پژوهش در تاریخ تمدن ترکان در دوره اسلامی پرداخت؛ از سال ۱۹۷۱ م. به سمت ریاست «گروه تاریخ قرون وسطی» در دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارا منصوب و تا سال ۱۹۸۲ م. که بازنشسته گردید در این سمت اشتغال داشت.

پروفسور فاروق سومر در مدتی که به تدریس می پرداخت و یا در سمت اجرایی انجام وظیفه می کرد، هیچگاه از مطالعه و تحقیق در تاریخ ترک بویژه دوران اسلامی آن باز نماند؛ و نتیجه این فعالیت، انتشار بیش از هفتاد مقاله و کتاب است که از آن جمله اند: اوغوزها (ترکمن ها)؛ نبرد ملازگرد؛ قراقویونلوها، مغولان آناتولی؛ قرامانها؛

قاجارها؛ افشارها؛ تاتارها؛ قره گزها؛ دوقوز اوغوز؛ ایلات آناتولی؛ بیگدلی ها؛ بیات ها؛ بایندر ها؛ ترک شدن آناتولی؛ ترکان عراق، سوریه، آناتولی و مانند آن.

کتاب حاضر در واقع ثمره سالیانی دراز مطالعه و تحقیق مؤلف در تاریخ اجتماعی ایلات و عشایر ترک آناتولی است. وی کوشیده است نقش این عشایر را در آغاز قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری قمری) در تشکیل دولت صفوی و توسعه آن نشان دهد؛ و اگر از پاره‌ای موارد تعصب آلود این تحقیق صرف نظر کنیم، کمتر اثری را سراغ داریم که با این وسعت و دقت از ترکان آناتولی — که در آستانه تشکیل دولت صفوی و پس از آن به ایران مهاجرت کردند — سخن گفته باشد.

این کتاب شامل مقدمه و پیش گفتار و چهار بخش به شرح زیر است:

بخش اول: دوران شاه اسمعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ه. ق.)؛

بخش دوم: دوران شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه. ق.)؛

بخش سوم: دوران شاه اسمعیل دوم و محمد خدابنده (۹۸۴-۹۹۶ ه. ق.)؛

بخش چهارم: دوران شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ه. ق.).

مؤلف در هریک از این بخشها — پس از ذکر مقدمه‌ای در تاریخ سیاسی و رویدادهای زمان — به نام و نشان و محل سکونت و محدوده جغرافیایی و ساختار اجتماعی هریک از ایلات و عشایر پرداخته، اطلاعات جامعی از مشخصات اجتماعی آنها داده است و در پایان کتاب برای حسن ختام، ابیاتی چند از دیوان شاه اسمعیل که محتوایی عارفانه و عاشقانه دارد آورده است.

درباره نقش ترکان آناتولی در نهضت صفویان، تاکنون بحث جامعی که روشنگر ابهامات این بخش از تاریخ ایران باشد، انجام نگرفته است. تحقیقاتی از این دست، برای پژوهشگران و علاقه‌مندان تاریخ صفویه بسیار مفید و ارزشمند است؛ اما از آنجا که اظهار

نظریات افراط گرایانه مؤلف محترم در مورد نقش انحصاری ترکان آناتولی در جنبش صفویان و توجه بیش از اندازه به نقش فرهنگی آنان در ساختار حکومت و جامعه صفوی ممکن است نتیجه گیری نادرستی را به ذهن خواننده القاء کند، به ذکر نکاتی هرچند به اختصار مبادرت می گردد.

مؤلف در پیش گفتار خود که در واقع محور تحقیقات اوست، برای مهاجرت ترکان به ایران که از قرن چهاردهم میلادی تا عصر صفوی ادامه داشته، اهمیتی همه جانبه و تاریخساز قائل شده و پیامد این مهاجرتها را علاوه بر اثرات سیاسی و نظامی آن، به قلمرو فرهنگ و سنن قومی کشور میزبان نیز کشانده است. وی نظریه «ملی بودن دولت صفوی» و «سیادت و تشیع دودمان صفوی» را قطعاً مردود شناخته و دولت صفوی را دنباله حکومت ترکان، و سازمانهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی این دولت را نیز دنباله سنتهای ترکان آناتولی و جفتایی می داند؛ که به نظر ما، در هیچ یک از موارد یاد شده به صورت قطعی نمی توان اظهار نظر کرد. امروز مسائل تاریخی را با سلیقه های شخصی و تعصبات قومی نمی توان بررسی کرد؛ و نتایجی که از این قبیل بررسیها عرضه شود، برای دوستداران تاریخ زیان آور است. مهاجرتهای اقوام و ملل بخش مهمی از زندگانی بشر را تشکیل داده و حاصل این جابجا شدن آنها، انتقال تمدنهای و فرهنگها از سویی به سویی و کلاً تکوین تمدنهای گوناگون است.

تشکیل دولت صفوی در عرصه تاریخ ایران، از یکسویه نهضت های مذهبی و سیاسی و فکری ایران در ادوار بعد از اسلام و در رویارویی با دستگاه خلافت و حکومت های همسوی آن در ایران و از سوی دیگر به نیروی ایلات و عشایر آناتولی که مریدان و پیروان خانقاه اردبیل بودند ارتباط می یابد؛ و در بررسی ماهیت نهضت صفویان، سیر شریعت و طریقت و تأثیرگذاری جریان های فکری و حرکت های مردمی در برابر مظاهر حاکمیت های وقت جای مشخصی دارد. جنبش های موالی و قیام ابو مسلم و زیدیان و علویان و تشکیل دولت شیعه آل بویه

و ظهور اسمعیلیان و تشکیل دولت فاطمی و قیام سربداران و سادات قوامی مازندران، پیدایش فرقه‌های بکتاشیه و حروفیه، اهل فتوت و عیاران و جوانمردان نشانه‌های بارزی از عکس‌العمل‌های مردم این مرزوبوم در برابر سیاستهای سختگیرانه دستگاه خلافت بغداد و حکومت‌های همسوی آن در ایران بوده است.

سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هجری قمری توسط هلاکوخان مغول و از بین رفتن کانون تحریکات ضد آزاد اندیشیهای زمان و سیاست تسامح ایلخانان در برابر مذاهب و نحله‌های فکری، زمینه رشد آنها را در ایران و خارج از ایران فراهم ساخت. تشیع که بعد از زمان کوتاهی در دوره آل بویه، مجالی برای عرض وجود و تبلیغات نیافته بود، میدانی برای نشر و گسترش به دست آورد. در دوره حکومت ایلخانان، سلطان تگودار ملقب به احمد و غازان خان که محمود نام گرفت اسلام را پذیرفتند. الجایتو (محمد خدا بنده) نیز در اوایل حکومت مذهب شیعه اختیار کرد و به ترویج آن همت گماشت؛ از این زمان به بعد زمینه‌های مناسبی برای رشد تشیع پیدا شد: ابن المطهر الحلی - یکی از پیشوایان تشیع اثنی عشری - الجایتو را به شیعه متمایل ساخت؛ محمد بن مکی عاملی، علی مؤید سربداری را مورد تایید قرار داد و کتاب «لمعة دمشقیه» را برای او فرستاد و ابن فهد الحلی در زمان حکومت جلایریان و قراقویونلوها در جلب رؤسای ترکمن به مذهب شیعه کوشید؛ که این مجموع به توسعه و پیشرفت تشیع کمک کرد. ظهور دولت شیعی سربداران و حکومت سادات مرعشی مازندران و سادات کیا در گیلان و توجهی که حکام قراقویونلو به مذهب شیعه نشان دادند، دلایلی بر این توسعه و پیشرفت است.

همراه با این دگرگونیها، طریقت‌های صوفیانه نیز به فرهنگ ایران رنگ و روی تازه‌ای بخشیدند. تصوف، که در قرون اولیه اسلامی از عرفان و محبت الهی مایه گرفته بود، رفته رفته دامنه وسیع‌تری یافت و سیر و سلوک و ریاضت نفس و مبارزه با تعلقات دنیوی برای وصول به خداوند و رهایی از قید و بندهای جهان مادی، به مثابه نوعی مبارزه

منفی با بی عدالتی های اجتماعی و فساد و مظالم حکومتها، در فرهنگ ایرانی جای گرفت و در عصر مغول و تیمور خانقاهها به پناهگاه فکری انسانهای تحت ستم و روشن بین تبدیل شد. وجوه اشتراک تشیع و تصوف و جمعیت های اهل فتوت و جوانمردان و عیاران و اخی ها در ستیز و آویز با ستمگری ها و بویژه فصل مشترک آنان در محبت نسبت به حضرت علی (ع) که مقتدای اهل طریقت و پیشوای شیعیان است، به تدریج این مکتبها را بهم نزدیک کرد. در قرن هشتم و نهم فرقه بکتاشیه و حروفیه که دو جریان منشعب از تشیع بودند، به طریقت های متمایل به شیعه افزوده شدند. پیروان حاجی بکتاش ولی که به بکتاشیه معروف شدند و خود را دوستدار حضرت علی (ع) می دانستند، به علت نامساعد بودن اوضاع ایران به آناتولی مهاجرت کردند و رهبرانشان در آن سامان به ایجاد تشکیلات مخفی پرداختند. فرقه حروفیه نیز در دوره تیمور به شکل یک اندیشه عرفانی و ملهم از بعضی اعتقادات شیعه، علیه حاکمیت تیمور به مبارزه فکری برخاست؛ اما قتل فضل الله استرآبادی رهبر این فرقه به فرمان تیمور، سبب شد تا پیروان او نیز به آسیای صغیر مهاجرت کنند و در آن جا بود که به تشکیلات بکتاشیه پیوسته و با نفوذ در این فرقه به انتشار اندیشه های خود پرداختند. از سوی دیگر، سرزمین آسیای صغیر نیز که از عصر سلاجقه به صورت منطقه ای مهاجر پذیر درآمده بود، به غلبه های فکری کمک کرد. در زمانی که طغرل سلجوقی نیروهای بیزانس را در ملازگرد درهم شکست، آسیای صغیر به تدریج از مهاجرین مسلمان پر شد. اکثر این مهاجرین ایرانی بودند و با استقرار آنان راه نفوذ زبان و فرهنگ ایرانی نیز به آن سامان گشوده شد. در دوران سلجوقیان روم، به علت پشتیبانی آنان از فرهنگ ایرانی، زبان فارسی تبدیل به زبان حاکمیت شد و به همین دلیل رشد و گسترش یافت و به تدریج فضای فرهنگی و ادبی و دیوانی آسیای صغیر را در دوران سلاجقه و ایلخانان مغول و امپراطوری عثمانی تحت سیطره خود گرفت.

همگام با مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر، به تدریج دستجات مهاجر ترک آسیای میانه نیز در آناتولی ساکن شدند؛ و برخلاف ایرانیان که در شهرهای این سامان سکنی گزیدند، به اقتضای کوچ‌نشینی و زندگی دامداری، در مناطق کوهستانی و مراتع جایگزین شدند. در طبیعت متنوعی چون آسیای صغیر که مأمّن مهاجرین و اقوامی بود که به حکم اضطرار و رهایی از چنگ یغماگران گریخته بودند، یونانیان مسیحی و ارامنه و آشوریان و اعراب و یهود و ملت‌های دیگر نیز زندگی می‌کردند. با افزایش ایلات و عشایر ترک و اسکان آنها در مناطق روستایی و مرغزارها، به تدریج دو نوع معیشت و بالمآل دو نوع فرهنگ در این سرزمین به وجود آمد: فرهنگ شهری و فرهنگ روستایی - عشیره‌ای. سلاجقه روم به تقلید از سلاجقه بزرگ نظام دیوانی خود را بر پایه استفاده از دیوانسالاران ایرانی قرار دادند و مذهب تسنن به عنوان مذهب حاکمیت، با سیاست اداری و اجتماعی توأم گردید. در این شرایط، یک دوگانگی مذهبی و سیاسی بین شهر و روستا پدید آمد و فقر و تهیدستی ایلات و عشایر کوچ‌نشین رویاروی غنا و حاکمیت طبقات شهری قرار گرفت و نارضایتی روستائیان، زمینه مساعدی برای تبلیغات اهل طریقت و صوفیان و شعارهای آرمانی و رهایی‌بخش فرقه‌های «تشیع» بویژه «تشیع غالی» فراهم ساخت. رؤسا و پیشوایان عشایر که در لباس «بابا»های آسیای صغیر ظاهر شدند، در واقع ادامه‌دهندگان راه و روش «شَمَن»های آسیای میانه بودند که عشایر اطاعتشان را واجب می‌دانستند؛ و اینان بودند که به صورت رهبران دینی و سیاسی درآمدند و قیام و جنبش بابائیان در قرن هفتم به دست همین رهبران و با کمک ایلات و عشایر ناراضی بر پا شد. بابا اسحاق چهره شناخته شده‌ای از رهبری قیام بابائیان علیه مظلومی است که بر کوچ‌نشینان و روستائیان آسیای صغیر رفته است. گرچه این نوع جنبشهای اجتماعی به دست سلاجقه و خانان مغول از میان رفت، اما خاطره و اثرات آنها در اذهان ایلات و عشایر باقی ماند و الهام‌بخش مبارزات

بعدی آنان گردید. نفوذ فرقهٔ بکتاشیه و غلاة شیعه در میان کوچ نشینان، رفته رفته آنها را به تشیع و طریقت های همسوی آن متمایل ساخت. نگاهی ساده به معتقدات ترکان آناتولی، نشان می دهد که تا چه اندازه این اعتقادات از منابع مذهبی و فکری ایران الهام گرفته است.

در سال ۷۰۰ هجری قمری شیخ صفی الدین اردبیلی نیای بزرگ صفویان و جانشین شیخ زاهد گیلانی خانقاه خود را در اردبیل بر پا کرد؛ و این امر مقارن بود با اواخر حکومت الجایتو.

مکتب شیخ صفی الدین که باید آنرا «طریقت صفوی» نامید، بر اثر ارشادات او که از زهد و عرفان سرچشمه گرفته بود، و اراده و تصمیم او در تربیت مریدان سرسپرده و صاحب دل، دامنهٔ نفوذ خانقاه اردبیل را در ایران و خارج از ایران گسترده ساخت و فراوانی مریدان او احترام حکام ایلخانی و دولتمداران روزگار را نسبت به وی برانگیخت. در مکاتبات رشیدی موردی هست که به ارسال مال و هدایا از سوی خواجه رشید به خانقاه شیخ حکایت دارد؛ خواجه غیاث الدین محمد — فرزند خواجه رشید — با خضوع آمیخته با احتیاط به حضور شیخ می رسید و ایلخانان ملاقات با او را ارج می نهادند.

در دوران حیات شیخ و بازماندگاناش اشخاصی از مبلغان خانقاه تحت عناوین «خلیفه»، «بابا»، «پیره» و «اخی» در میان عشایر ترک و ترکمن آناتولی به تبلیغ پرداختند. هنگامی که مسند ارشاد خانقاده در ۸۵۱ هـ. ق به شیخ جنید فرزند شیخ صدرالدین ابراهیم رسید، تشیع اثنی عشری در خانقاه اردبیل پایگاه مستحکمی یافته بود. تبلیغات طریقت صفوی در قفقاز و آذربایجان و آناتولی همراه با تبلیغات تشیع شدت یافت و فرستادگان طریقت صفوی، سرزمینهای عشیره نشین آناتولی را به پایگاه رهبران خانقاه اردبیل تبدیل کردند. خط مشی این طریقت با ورود شیخ جنید به عرصهٔ رقابتهای سیاسی موجود آن زمان — بویژه رقابتی که بین اوزون حسن آق قویونلو و جهانشاه قراقویونلو وجود داشت — جنبهٔ سیاسی و نظامی به خود گرفت و جانشین او شیخ

حیدر، با تشکیل نیروی قزلباش به جنبش صفویان چهره‌ای نظامی بخشید. از همین دوران است که خانقاه اردبیل به تدریج وارد میدان سیاست و حرکت‌های جنگی می‌شود.

اسماعیل پسر حیدر که به صورت پناهنده در گیلان می‌زیست، در سال ۹۰۶ ه. ق با کمک عده‌ای از خواص و سرسپردگان خود قیام کرد و پس از خروج از گیلان و رسیدن به ناحیه «ارجوان»، هزاران قزلباش از جان گذشته از آناتولی و دیگر مناطق نفوذ خانقاه اردبیل به گرد او فراهم آمده و آماده اجرای فرامین او شدند. به کمک همین نیروها بود که وی موفق شد پس از شکست شر وانشاه و آق‌قویونلوها در سال ۹۰۷ ه. ق دولت صفویه را زیر لوای مذهب تشیع و با مرکزیت سیاسی-اداری واحد ایجاد کند.

براساس اطلاعات «صفوةالصفاء» نوشته ابن بزار، «کرد» بودن اسماعیل بر «ترک» بودن وی می‌چربد؛ و حقیقت این است که دولت صفوی که شاه اسماعیل آنرا بنیان نهاد، در سراسر حیات خود با ترکان عثمانی و یا طوایف ترک اوزبک در جنگ بوده است. استفاده از میراث‌های دیوانی حکومت‌های ترکمن و پیوستن عشایر ترکمن قزلباش به صفویان، «ترک» بودن این دولت را مدلل نمی‌سازد.

مسئله سیادت و یا تشیع نیاکان شاه اسماعیل نیز چیزی از اهمیت مسئله نمی‌کاهد، زیرا نفی و اثبات این انتسابات خود مستلزم پژوهش‌های بیشتری است؛ زیرا به همان نسبت که اثبات این سیادت و قبول آن خالی از اشکال نیست، رد آن نیز با شواهد تاریخی اشکالاتی را مطرح می‌سازد. اما در ورای نسب‌سازیهای شاهان صفوی بعد از تشکیل این دولت و رد این ادعاها از سوی دشمنان سرسخت آنان چون عثمانیان و اوزبکان، یک حقیقت تاریخی وجود دارد که ظهور حکومت صفوی در صحنه تاریخ ایران — پس از قرن‌ها گسیختگی قومی و فرهنگی و اداری — باید حادثه تاریخی با اهمیتی تلقی شود. صفویان بنیانگذار دولت مستقلی شدند که پس از دوره‌های طولانی حکومت ترکان سلجوقی، ایلخانان، تیموریان،

حکومتهای ترکمانان و دولتهای کوچک و بزرگ محلی، در چارچوب مرزهای شناخته شده تاریخی پدیدار شد. این دولت در عین حال که از میراثهای حکومتهای ترک بهره گرفت، در محدوده جغرافیایی حاکمیت خود نیز با برقراری مذهب رسمی و ایجاد یک نظام اداری و سیاسی متمرکز امکاناتی را فراهم ساخت تا ابتکارات و خلاقیتهای هنری و فرهنگی و استعدادهای ساکنین این سرزمین در اختیار یک نظام نوین قرار گرفته و هویت خود را باز یابند. تلاش بی امان دولتهای عثمانی و اوزبک برای انهدام حکومت نوپای صفوی، دلیلی بر حساسیت آنها نسبت به موجودیت مستقل آن محسوب می شود. پیدایش دولت صفوی آغاز عصری است که ایران به عنوان یک قدرت مستقل در روابط بین المللی ظاهر شد و بازرگانی گسترده خارجی بر شکوفائی اقتصاد داخلی آن افزود. حکومت صفوی را باید سرآغاز دورانی دانست که بنیادهای مذهبی، سیاسی و دیوانی آن حتی پس از سقوط نیز همچنان ادامه یافت و به صورت الگوئی برای دولتهای بعدی باقی ماند.

در خاتمه باید متذکر شویم که با تمام دقت علمی که در شناخت ساختار ایلات ترک آناتولی در این اثر استثنایی بکار رفته است، پذیرش نقش انحصاری ایلات ترک در استقرار و گسترش دولت صفوی به منزله نفی تمامی نهضتهای فکری، سیاسی و مذهبی ایران و تأثیر تعیین کننده آنان در این رویداد تاریخی است. گذشته از آن، چگونه می توان تناقض آشکار بین ارزش دان به نقش انحصاری این ایلات شیعی مذهب در نهضت صفویه و ناسزاگوئیهای واقعه نویسانی چون مؤلف تاج التواریخ را علیه اعتقادات مردم آن ایلات - که مورد استناد مکرر مؤلف محترم قرار گرفته - توجیه کرد؟ و در نهایت باید گفت که، اگر یک پژوهش تاریخی به دور از گرایشهای غیر علمی و تحریف و توهین در حق اقوام و ملتها نباشد، منصفانه نیست.

پیشگفتار

روشن نمودن نقش «ترکان آناتولی» در تشکیل دولت صفوی، از مسایلی بود که توجه مرا از آغاز انتخاب حرفه‌ای که اینک بدان اشتغال دارم بخود معطوف داشته بود. بنابراین در آثار مختلف خود به بحث و بررسی مختصری در پیرامون این موضوع پرداختم، لکن بررسی اساسی آن را به آینده موکول کردم. در این مدت به علت اشتغال به مباحث دیگر، انجام این مهم بعهده تعویق افتاد و این امر جداً مرا ناراحت کرده بود. بالاخره در سال ۱۹۷۱ م. کار بررسی منابع به اتمام رسید و نوشتن را آغاز کردم و در ماه شباط ۱۹۷۳ م. کتاب برای چاپ تحویل ناشر گردید. در آنجا نیز به علل مختلف، که از ذکر آنها صرف نظر می‌کنم، چاپ و نشر کتاب به تعویق افتاد.

تاریخ دولت صفوی برای ما اهمیتی خاص دارد، مخصوصاً که عناصر تشکیل دهنده و گسترش دهنده این دولت از «آناتولی» بوده‌اند؛ و نیز مهاجرت بیش از حد دهقانان و چادرنشینان صفحات شرق و جنوب‌شرقی آناتولی به ایران، باعث تضعیف نفوس این مناطق گردیده است.

در این رساله برای جدا کردن سایر جمعیت‌های شیعی از عناصر تشکیل دهنده دولت صفوی، در بسیاری از موارد به آنها لقب قزلباش داده شده است. این عناصر لقب «قزلباش» را با مباحثات تمام بکار می‌بردند، بطوریکه دولت خود را «دولت قزلباش» و حکام خود را «پادشاه قزلباش» و مناطق خود را «سرزمین قزلباش» می‌نامیدند. در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی استعمال «کلاه سرخ» در میان ترکان

نقش ترکان آناطولی در...

چادر نشین آناطولی بطور قطعی روشن است، وبدون شك گسترش این روش در قرنهای بعدی نیز کماکان ادامه داشته است. بدین سبب می توان حدس زد که استعمال کلاه یا «تاج سرخ» بوسیله مریدان و نظامیان دولت صفوی، با الهام از این رسوم باشد. سیاست خشن و هجوم دولت عثمانی به جمعیت های علوی تابع خود نمی توانست سیاست درستی باشد، زیرا ادامه این روش می توانست بسیاری از ایالات آناطولی را از نظر اقتصادی و نظامی بمناطقی مرده و خالی از سکنه تبدیل کند. از طرفی می دانیم بسیاری از این عناصر در استخدام ارتش عثمانی بودند، بطوری که شکل گیری بعضی از شورشهای قرن شانزدهم میلادی عثمانی ناشی از سیاست دولت نبوده است؛ بلکه عدم رضایت از بی عدالتی حاکم بسر جامعه بود که اهل سنت را نیز در کنار شیعیان به ایجاد شورش و مهاجرت به ایران وادار نمود. دولت عثمانی، ترکان قزلباش را به علت فعالیت سیاسی آنها مجازات می کرد.

کمال پاشا زاده، در شعری که بمناسبت مهاجرت ترکان چادر نشین آناطولی و تشکیل دولت صفوی سروده، می گوید:

تر کلر ترک ائدیلمر دیارلرین یسوق باهایا ساتدیلمر داوارلرین
یعنی: «ترکان، احشام خود را به بهایی ناسچیز فروختند و دیار خود را ترک کردند».

ترکان شیعی مذهب، با وابستگی تام به فرهنگ ترکی خود، در تمامی صحنه ها خدمتگزار صدیق ملت و وطن خویش بوده و توانسته اند با شایستگی فرهنگ دیرین خود را تا امروز حفظ کنند.

در مقدمه این بحث پس از ذکر فعالیتهای شیخ جنید و شیخ حیدر، نحوه جمع شدن مریدان به دور پدروجد شاه اسماعیل و تشکیل دولت صفوی ذکر شده است. سپس در ادامه بحث، موقعیت قبایل ترک و امرای منتسب به آنها به شکل وسیعی از زمان شاه طهماسب و سه جانشین بلا فصل او شاه اسماعیل دوم، سلطان محمد و شاه عباس اول، مورد بررسی قرار گرفته است. در مورد نقش این امراء در به سلطنت رسانیدن شاهزاده اصیل صفوی می توان يك کتاب «انساب» نگاشت، مانند نقش امرای عرب در زمان بنی امیه و نویانهای مغول در دوران ایلخانان.

در خاتمه لازم است از کمک و همکاری همسرم در تدوین فهرست کتاب، از آقای اورحان دویران مدیر انتشارات جوون به خاطر چاپ خوب کتاب، از آقای نائیل اتار به پاس نظارت بر امور چاپ و از آسیستانهای گروه خود به جهت ماشین کردن و بررسی مجدد مطالب، تشکر و قدردانی کنم.

فاروق سومر
سیام حزیران ۱۹۷۵م.

مقدمه

تشکیل دولت صفوی یکی از حوادث مهم تاریخ اسلام و ترکیه است. نتیجه مهم این حادثه به وجود آمدن یک مرکز جدید در عالم اسلامی است. این مرکزیت که تا امروز نیز ادامه یافته است، در سرزمین ایران و با نام مذهب تشیع اعلام حضور کرد. نکته اصلی و مهم این موضوع، آمدن شیعیان از آناتولی به ایران می باشد. عناصر تعمیم دهنده مذهب شیعه در ایران، همان عناصر تشکیل دهنده دولت شیعی صفوی در بین ترکان قزلباش آناتولی بوده اند. فعالیت و تأثیر ترکان آناتولی در تشکیل دولت صفوی و گسترش مذهب شیعه به صورت یک مذهب بی رقیب در ایران، از مطالبی است که تا به امروز از طرف مورخین بطور کامل روشن نشده و امید می رود که در بررسی حاضر این امر مهم تا حدودی روشن شود.

امروز از طرفداران نظریه «ملی بودن دولت صفوی»، در میان دانشمندان مشهور کسی باقی نمانده است. هنگامیکه دولت صفوی دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد، حقیقت امر به سادگی برای ما آشکار می شود. در واقع این خاندان هیچگونه وابستگی به «سادات» نداشته و انتساب این خاندان به کردی از «سینجار» بنام فیروزشاه را باید بدون شک پذیرفت.^۱ در اینجا می توان حدس زد که فیروزشاه جد صفی الدین اسحاق در قرن دهم میلادی به هنگام پراکنده شدن کردها در آذربایجان و اران، به اردبیل آمده و در نزدیکی این شهر سکونت گزیده است. در نیمه دوم قرن یازدهم هنگامیکه

(۱) احمد کسروی، شیخ صفی و قبادش، تهران، ۱۳۳۲ ش؛ و نیز رجوع شود به: زکی

ولیدی طغان، Sur l'origine des Safavides, Mèlanges, Massignon, Damas،

۱۹۵۷ م، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۴۵.

سلجوقیان در مناطق آذربایجان، کردستان، اران و شرق آناتولی جایگزین شدند؛ با بسیاری از حکومت‌های محلی کرد مانند روادی، شدادی، مروانی و آناز اوغوللری مواجه شدند. از اینان، روادیان ادارهٔ آذربایجان را در دست داشتند؛ احمدیل نیز از این خاندان در شهرهای تبریز و اردبیل حکومت می‌کرد. شهرهای تحت حاکمیت احمدیل، احتمالاً در اواخر قرن یازدهم میلادی به وسیلهٔ آق‌سنغر و فرزندانش که از غلامان ترك بودند اداره می‌شد.^۲ در زمان قراقویونلوها، منطقهٔ وسیع اردبیل تا مغان مسکن قبیلهٔ چاکرلو بوده است؛ و براساس نوشتهٔ ابن عربشاه، این قبیله منشأ کردی داشته است.^۳

خاندان صفوی، احتمالاً، از شیخ‌جنید به این طرف ادعای «سیادت» کردند و خود را از اولاد حضرت علی (ع) بشمار آوردند. با منابع مختلفی که در دست داریم، روشن می‌شود که در زمان شیخ‌جنید و شیخ‌حیدر - یعنی نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی - اکثریت ایرانیان مذهب تسنن داشتند.^۴

(۲) احمد کسروی، شهریاران گمنام، تهران، ۱۳۰۸ ش: کسروی با نوشتن آق‌سنغر پسر احمدیل، اشتباه بزرگی کرده است (ص ۱۱۹-۱۱۵). در حالیکه آق‌سنغر پسر احمدیل نبوده و يك بردهٔ ترك بوده است. بررسی مجدد آق‌سنغر و فرزندانش خالی از فایده نمی‌باشد.

(۳) فاروق سومردر کتاب Kara-Koyunlular، مؤسسه تاریخ ترك، آنکارا، ۱۹۶۷ م. ج ۱، ص ۲۹: ترك شدن تمام قبیله چاکرلو را در قرن پانزدهم میلادی می‌نویسد.

(۴) حمدالله مستوفی قزوینی در نزهة القلوب (تألیف ۷۳۹ هـ. ق. ۴۰ / ۱۳۳۹ م.) می‌نویسد: «در آن زمان اکثر اهالی ایران - گذشته از اردبیل - سنی بودند و در آغاز فعالیت‌های شیوخ اردبیل نیز وضع مذهبی ایران به همین منوال بود». از طرفی بر اساس گفتهٔ حسن‌جان که پدرش ایرانی بوده، در هنگام تشکیل دولت صفوی اکثریت جمعیت ایران سنی بودند؛ و نیز گفته خواجه عبدالدین (تاج‌التواریخ، استانبول، ۱۲۸۰ م.)، ص ۲۸۰، تردیدی راجع به گفتهٔ «حسن‌جان» باقی نمی‌گذارد. در این خصوص رجوع شود به: محمد فؤاد کورولوزاده، مقاله «Anadolu'da Islamiyet»، نشریهٔ دانشکده ادبیات، شمارهٔ ۵، ص ۲۹۷، حاشیهٔ ۲.

درواقع تشیع زمان شاه اسماعیل نیز با معتقدات شیعی ایرانیان فرق بسیاری داشت.^۵

دیگر از دلایلی که معتقدان نظریه «ملی بودن دولت صفوی» ذکر می کنند، همسان بودن حدود و ثغور دولت صفوی با دولت ملی ساسانیان است؟^۶ در حالیکه می دانیم مرزهای دول دایما در حال تغییر است و حدود جغرافیایی يك دولت دلیلی بر ملی بودن آن دولت نیست. از طرفی حدود و مرزهای دولت های سلجوقی و ایلخانی نیز زیاد فرقی با دولت صفوی نداشت.

بطوریکه قبلاً اشاره شد، عناصر تشکیل دهنده دولت صفوی از ترکان آناتولی بودند. این عناصر به هیچوجه مناسبتی با ترکان آق قویونلو نداشتند، بلکه جمعیتی تازه از ترکان مرکز و جنوب آناتولی بودند که با اسم قزلباش و با معتقدات شیعی، از عناصر اولیه تشکیل دهنده دولت صفوی بشمار می رفتند.

دیگر از مسائلی که در رابطه با این دولت باید بطور اساسی مورد بررسی قرار گیرد، تشکیلات اداری و نظامی صفویان است. گرچه زنده یاد مینورسکی با نشر «تذکرة الملوك» و ترجمه آن به انگلیسی تحقیقات باارزشی در این زمینه ارائه داده است؛ ولی این کار، ما را از خواست خود منصرف نمی کند. اساس تشکیلات دولت صفوی با الهام از آق قویونلوها نهاده شده و در بسیاری از مسایل نیز از جفتایی ها

(۵) سیاست مذهبی صفویان، به طور مختصر و مفید توسط ژان اوبن روشن شده است.

مقاله: «La politique religieuse des Safavides» در Le Shi'isme Imāmīte, Bibliothèque des centres d'études supérieures spécialisés, s. 235-243

(۶) ادوارد گک. براون، A Literary history of Persia, کمبریج، ۱۹۵۳ م (چاپ جدید)، ص ۳-۴ و ۱۵-۱۲؛ والتر هینتس، Irans aufstieg zum nationalstaat, im funfzehnten Jahrhundert

برلین - لایپزیگ، ۱۹۳۶ م؛ ترجمه ترکی همان مأخذ به وسیله ت. بییکلی اوغلو تحت عنوان، اوزون حسن و شیخ جنید، موسسه تاریخ ترک، آنکارا، ۱۹۴۹ م. بنظر می آید در این کتاب جنبه های علمی فدای جنبه های سیاسی گردیده است، در اینجا دیگر لزومی به بحث درباره سایر مؤلفین که دولت صفوی را يك «دولت ملی» ذکر کرده اند نمی بینیم، چون تمامی آنها تحت تأثیر عقاید براون و هینتس قرار گرفته اند.

استفاده کرده‌اند؛ مثلاً تقویم «دوازده حیوانی» ترکان، و مخصوصاً در تشکیلات نظامی، یعنی اصطلاحات: «قورچیان»، «اون‌باشی»، «یوزباشی»، «مین‌باشی» و بسیاری از تعییرات دیگر که ما آنها را در آق‌قویونلو هم نمی‌بینیم. شکی نیست که صفویان این اصطلاحات را از جغتایی‌ها گرفته‌اند، و اگر رواج ادبیات جغتایی را در زمان صفویان بر این امر اضافه کرده و دولت صفوی را احیاءکننده امپراتوری ایلخانی بدانیم سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم. بطوریکه می‌دانیم، هیچ نوشته و سندی به زبان ترکی از دیوان سلجوقیان ایران (حتی از سلجوقیان آناتولی) در دست نیست. در مورد قراقویونلوها نیز وضع به همین منوال است، ولی ارسال مکاتبات ترکی بوسیلهٔ چند نفر از بیگ‌های آق‌قویونلو به ترکیه [عثمانی] را می‌دانیم. در مورد صفویان نیز، از دوران شاه اسماعیل شاهد مکاتبات بسیاری به زبان ترکی در دیوان رسایل صفوی هستیم؛ و متأسفانه در آرشو ترکیه ما به هیچ نوشته‌ای به زبان ترکی، که از طرف خان‌های اوزبک مقیم ترکستان به دربار عثمانی فرستاده شده باشد، برخورد نمی‌کنیم.

ترکان ایرانی زمان صفویه، نسبت به گذشته، با تراکم بسیار زیاد جمعیت در یک منطقه سکونت‌گزیدند. علت این امر نیز تشکیل دولت صفوی و مهاجرت دسته‌جمعی ترکان از [آسیای صغیر] به ایران می‌باشد. این مهاجرت‌ها بیش از یک قرن طول کشید، حتی تا اوایل قرن هیجدهم میلادی نیز ما اسناد و مدارکی از مهاجرت این قبایل به ایران در دست داریم.^۷ مهاجرت ترکان آناتولی به ایران، بنابر دلایل سیاسی، از قرن چهاردهم میلادی آغازگردید. حتی بعضی از قبایل ترك در قرن نوزدهم نیز مهاجرت خود را از آناتولی (روم) بخاطر می‌آوردند. اولین مهاجرت در سال ۱۳۳۶ م. با حملهٔ حاکم مغولی دیار بکر بنام علی پادشاه از قبیلهٔ «اویرات» به آرپاغون (ارپا) حاکم ایلخانی آن ناحیه آغازگردید؛ با پیروزی علی

(۷) رجوع شود به: «Azerbaycan'in Türklesmesi tarihine umumi»، بولتن، ۱۹۵۷ م.، شماره ۸۳، ص ۴۴۷-۴۲۹؛ مقاله «Anadolu'da Mogollar»، نشریهٔ تحقیقات سلجوقیان، ج ۱، ص ۱۱۰-۹۶؛ کتاب Oguzlar، چاپ دوم، آنکارا، ۱۹۷۲ م. ص ۱۵۴-۱۴۵.

پادشاه بر آرپاغون و حاکمیت او در نواحی شرق و جنوب شرقی آناتولی، جماعت زیادی از مغولان و ترکان این نواحی به ایران مهاجرت کردند. در همان سال، در زمان حاکمیت شیخ حسن جلایر والی کل آناتولی از سوی مغولان، جمعیت زیادی از ترك و مغول از آناتولی مرکزی این مهاجرتها را پسی گرفتند. مهاجرتی که با سفر شیخ حسن چوپانی و دمیرتاش دروغین از آناتولی مرکزی به ایران صورت گرفت، از دو مهاجرت قبلی اساسی تر بوده است. در قرن پانزدهم نیز مهاجرت قراقویونلو و آق قویونلوها را به ایران می دانیم. در این مهاجرتها بسیاری از جمعیت های نواحی شرقی و جنوب شرقی آناتولی به ایران کوچ کردند، و درعین حال موجب مهاجرت بعضی از قبایل ترك آناتولی مرکزی نیز گردیدند. مثلاً قراقویونلوها سبب کوچاندن شاخه ای از قبیله آغاج اریر ساکن نواحی «ماراش» و «البستان» گردیدند، که این قبیله موجودیت خود را تا به امروز حفظ کرده است. ولی بر اساس اطلاعاتی که در دست داریم، مهاجرت هایی که در زمان تشکیل دولت صفوی صورت گرفته است، از نظر تعداد جمعیت و استمرار آن، با مهاجرت های قبلی قابل مقایسه نیست. حتی پس از تشکیل دولت صفوی، باز این دولت مدهای مدیدی نیروی انسانی مورد نیاز خود را از این نواحی تأمین می کرد. بهر صورت دو دشمن سرسخت، یعنی عثمانیها و صفویان، مدت يك قرن مشترکاً از نیروی انسانی این نواحی استفاده کردند.

در زمان صفویان جمعیت های ترك با نام «ترك» از فارسها و دیگر عناصر جدا می شدند. در کتابها در برابر لفظ «ترك»، مثل سابق از لغت «تاجیک» (جمع: تاجیکان و تاجیکیه) استفاده می شد؛ ولی ترکان در بین خود لغت متداول «تات» را به کار می بردند. تاجیکها مانند سابق تشکیلات اداری دوات را در دست داشتند؛ ولی در قرن شانزدهم آنها - مانند دوران سلجوقیان - صاحب نفوذ و قدرت زیادی در دستگاه نبودند و در اداره دولت، قدرت بیشتر در دست ترکان بود. با توجه به نمونه هایی که در آینده به آن بر خواهیم خورد، آنها حاضر نبودند به غیر از امور مالی سایر امور مملکت را بدست تاجیکها بسپارند. ترکان غیر از حاکمیت بر سرنوشت

دولت، صاحب يك فرهنگ قومی قوی نیز بودند؛ و در کنار ادبیات شفاهی، ادبیات منظوم نیز داشتند. در این مورد تذکره نویسانی مانند سام میرزا و صادقی، در کتابهای خود يك بخش را اختصاص به ذکر اشعار بیگهای ترك داده اند. مخصوصاً در دربار صفویه در کنار آوازه‌های محلی «چخور اووا»، اشعار شعرای بزرگ ترك چون علیشیرنوائی و فضولی نیز خوانده می‌شد. بر خلاف پیش‌بینی‌ها، انتقال مرکز دولت به اصفهان نیز تغییری در رویه دربار ایجاد نکرد و زبان ترکی، زبان رسمی دربار بود و حاکمیت خود را در دربار صفوی تا زمان شاه عباس [اول] و جانشینان وی حفظ نمود. در این شهر شعرای بسیاری پیدا شدند و به زبان ترکی شعر سرودند، چون این زبان نه تنها زبان امرای و سرکردگان بلکه زبان مادری خاندان صفوی نیز محسوب می‌شد. اشعار ترکی شاه اسماعیل بیشتر از اشعار فارسی او می‌باشد،^۸ دلیل علاقه او به آثار علیشیرنوائی نیز داشتن زبان مادری ترکی بوده است. علی‌رغم دشمنی و نفرت شدید میان صفویان و عثمانیها، مناسبات فرهنگی ترکان این دو منطقه کماکان ادامه داشت. در این خصوص، بدون شك، عامل ترکان قزلباش آناتولی بودند. بهر حال، در سایه این افراد بوده که با متداول شدن داستان «کور اوغلی» بوسیله عاشق‌ها در اوایل قرن هفدهم، بلافاصله این داستان در بین ترکان ایران نیز منتشر گردید و در ردیف داستانهای ملی آنها درآمد. در همان زمان، ترکان ایران داستان «دده قورقود» را نیز می‌دانستند و به آن عشق می‌ورزیدند. داستان کور اوغلی بوسیله ترکان ایران، در بین ترکان آن سوی خزر نیز منتشر شده و جزو داستانهای ملی آنها نیز درآمده است. بدین صورت داستانهای «کور اوغلی» و «دده قورقود» از جیحون تا تونای* در بین تمام ترکمانان غرب یعنی اوغوزها (یا: اولاد ترکمن) بصورت داستانی مشترك و ملی درآمد. چنین است داستانهای «اصلی و کرم»، «عاشق غریب» و «آرزو و قنبر» که اکثر آن در ایران شکل گرفته است. این داستانهای مردمی در ترکیه، ایران و ترکمنستان تا به امروز مشتاقانه خوانده می‌شود. بدین ترتیب مشخص و آشکار می‌گردد

۸) دیوان قابل اطمینان شاه اسماعیل بوسیله تورخان گنجه‌ای منتشر گردیده است:

* رودخانه دانوب. Il gazoniere di Sāh Isma'il Hata -i., Napoli, 1959.

که دولت صفوی از نظر دیدگاه و تکیه‌گاه اولیه و همچنین فرهنگ و تشکیلات نظامی، با دولت ترك قبلای این منطقه فرق اساسی نداشته و در بعضی موارد نسبت به آنها اوصاف ترکی بیشتری حمل می‌کرد.

مورخین قدیمی ایران عقیده داشتند که منسوبان طریقت صفوی را تیمورلنگ از آناتولی به اسارت آورده و به احترام تقاضای خواجه علی‌شاه شیخ صفوی، آنها را آزاد نموده است؛ و بیشتر مریدان صفوی از نسل آن افراد می‌باشند. اگرچه بسیاری از مورخین معاصر شرق و غرب نیز این موضوع را تکرار کرده‌اند، ولی این مطلب عاری از حقیقت است. تیمورلنگ تاتارهای ترکمن ساکن آناتولی مرکزی را به زور به ترکستان کوچاند، و از طرفی قصد کوچاندن ددهزار خانوار از آذربایجان را نیز داشته.^۹ ما منابعی از دوران تیمور در مورد وساطت خواجه علی‌شاه دایر بر آزادی تمامی یا قسمتی از آنها را در دست نداریم. بدین سبب این خبر نادرست تا قرن گذشته در ایران جز خاطره فراموش نشدنی مهاجرین از آناتولی روم به ایران، خبر دیگری نمی‌تواند باشد.

یکی از مهمترین عوامل وابستگی ترکان آناتولی به طریقت صفوی، شیخ جنید بود (وفات: ۱۴۶۰ م). شیخ جنید برای تصاحب مقام شیخی با عموی خود شیخ جعفر به مجادله برخاست، ولی به علت عدم موفقیت مجبور به ترك اردبیل گردید و مانند بسیاری از ایرانیان به آناتولی رفت. شیخ جعفر، مقام شیخی خود را مدیون

۹) تاریخ شاه اسماعیل، b-۱۶۸، دنیسون راس، ص ۲۵۰؛ اریکا گلاس، Die Frühen Safawiden nach Qazi Ahmed Qumi، فریبورگ، ۱۹۰ م، متن، ص ۵۲-۵۱؛ اسکندر بیگ منشی، ص ۱۶-۱۵؛ شیخ حسین، سلسلة النسب صفویه، برلین، ۱۳۴۳ هـ.ق / ۱۹۲۴ م، ص ۴۸؛ رضاقلی‌خان، دوضه‌الصفاى ناصری، تهران، ۱۳۳۹ ش، ج ۸، ص ۹؛ H. Sohrweide, Der Sieg der Safawiden in Persien und seine ruckwirkungen (Der Islam, 1965, Band, 41, s. 95-223) مؤلف در این اثر بر ارزش خود، روی این مسئله نیز تکیه کرده است (ص ۱۳۱-۱۲۵). نظریه مؤلفین قدیمی ایرانی، مبنی بر بخشیدن این اسیران به وسیله تیمور و به درخواست خواجه علی یا شیخ صدرالدین، درست به نظر نمی‌آید.

۱۰) فاروق سومر، Anadolu, da Mogollar، ص ۱۳۱-۱۲۸.

حمایت جها نشاه قراقویونلو حاکم با قدرت آن زمان بوده است. ما از معتقدات دینی دهقانان و چادرنشینان آناتولی در اواسط قرن پانزدهم میلادی اطلاعاتی در دست نداریم. از قرار معلوم بخش مهمی از دهقانان و چادرنشینان با آشنایی مختصر و سطحی با اسلام و به علت فقدان علم و دانش، تحت تأثیر معتقدات قبلی خود که از آسیای مرکزی آورده بودند به زندگی ادامه می دادند و اشخاصی به اسم «دده» بر حیات دینی آنها حاکم بودند. پس از تشکیل دولت صفوی نیز دده‌ها مانند قام‌ها و شمن‌های مغولان ایران، نزد خانواده دارای ارزش و اعتبار بودند. فرزندان شاه اسماعیل و شاه طهماسب، هر کدام در عین داشتن الله (اتابک، اتالیق) يك دده نیز داشتند؛ این دده‌ها ادامه‌دهنده وظایف قامان و یا شمن‌های دوران مغول بودند. ترکان به شخصیت‌های سیاسی خود بستگی خاص داشته و احترام عمیقی نسبت به آنها قائل بودند؛ به طوری که در مرگ گول‌تکین قهرمان افسانه‌های «اورحون»، با ریختن موها به سر و صورت خود و ریختن اشک خونین مدت‌ها به عزاداری می پرداختند، نظیر این مراسم در اصفهان نیز در مرگ داود فرزند ملک‌شاه سلجوقی از طرف ترکان اجرا شد.^{۱۱} این مراسم ترکان، با مراسم دهم محرم شیعیان که به مناسبت شهادت حضرت امام حسین (ع) برگزار می کنند شباهت‌هایی دارد. ترکان برای شخصیت‌های مذهبی نیز احترام خاصی قائل بودند. به نوشته «حدود العالم»، او غوزها در سال ۹۵۸ م. دارای «طیب» بودند و برای آنها احترام زیادی قائل می شدند و به هنگام برخورد با آنها سجده می کردند (نمازمی بردند)؛ این طیبیان بر جان و مال او غوزها حاکم بودند. در اینجا شبهه‌ای نیست که هدف نویسنده از «طیبیان»، همان «قامان» می باشد. به هر حال این افراد برای ترکان عنوان «آتا» داشتند. برای روشن شدن موضوع به مثال دیگری می پردازیم: در جنگ طغرل و چغری بیگ سلجوقی با مسعود غزنوی، منجم ایرانی برادران سلجوقی به آنان - در صورت اندکی صبر - وعده پیروزی داده بود؛ حکام سلجوقی نیز پس از پیروزی در جنگ، در

(۱۱) راجع به مراسم سوگواری ترکان در دوران مختلف تاریخی و نیز مثال‌های قابل ذکر در این موضوع، رجوع شود به فاروق سومر، مقاله «Oguzlar'a ait destani mahiyette eserler» mahiyette eserler نشریه دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۷، ص ۴۴۸-۴۴۴.

برابر منجم از اسب پیاده شده و نسبت به او مراسم احترام بجای آوردند.^{۱۲} این عمل را در زبان ترکی «تعظیم کردن» می گویند. در سال ۱۲۴۰ م. که ترکمانها به رهبری بابا اسحق عصیان کرده و در مقابل حکام سلجوقی بپاخواستند، به رهبر خود عنوان «بابا رسول» یا «بابا رسول الله» دادند. یعنی نسبت به وی به چشم پیامبری نگریستند و حتی پس از کشته شدنش، مریدان چنین عقیده داشتند که برای آوردن کمک به آسمان رفته است؛ و بدین ترتیب به عصیانهای خود ادامه می دادند. بابا اسحاق نیز عناوینی را که در زمان حیاتش به وسیله مریدان به او داده شده بود قبول کرده بود.^{۱۳} این مثالها می رساند که ترکان قزلباش آناتولی شیخ جنید و جانشینانش را به چشم پیغمبر (ص) یا حضرت مهدی موعود (ع) و یا حتی خدا می نگریستند، و حاضر به هر گونه فداکاری و از جان گذشتگی برای شیوخ و شاهان خود بودند که این موضوع در تشکیل و گسترش دولت صفوی یکی از عوامل مهم بشمار می رفت. بنابراین، نتایج مهمی که از مثالهای بالا بدست می آید اینست که: با اینکه دهقانان و چادر نشینان ترك آناتولی مدت مدیدی بود که به اسلام گرویده بودند، ولی در حیات دینی آنها در مناطقی مشخص و مهم هنوز پیشرفتی حاصل نگردیده بود. در رأس این نوع طرز تفکر، احترام فراوان نسبت به شخصیتها در صحنه های سیاسی و دینی، از مشخصات بارز و تغییرناپذیر می باشد. اثر «فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ص)» به نام مولود، بیش از همه در میان ترکان محترم و مقدس شمرده می شود.^{۱۴}

راجع به ماهیت و موقعیت مذهب تشیع در بین دهقانان و چادر نشینان آناتولی در قرن ۱۵ م. هیچگونه اطلاعی در دست نیست. کتب تاریخی و سایر منابع موجود نیز تا

(۱۲) رجوع شود به کتاب Oguzlar، ص ۴۴.

(۱۳) راجع به عصیان بابا اسحق، رجوع شود به: توران عثمان، در Islam Ansiklopedisi ج ۶، ص ۶۲۴-۶۲۳، ماده «غیاث الدین کیخسرو دوم»؛ و نیز: کلود کاهن، در Encyclopaedia of Islâm، ج ۱، ص ۸۴۴-۸۴۳، ماده «بابایی».

(۱۴) وابستگی شدید ترکان به شخصیت های سیاسی و مذهبی خود، دلیل بر ضعف آنها نیست؛ بلکه در ایجاد همبستگی و تشکیل دولتهای آنان نقش مهمی داشته است. این طرز تفکر و داشتن زندگی جمعی، امکان تشکیل دولت را در هر مکان برای آنها میسر می ساخت.

قرن ۱۶ م.، به علت کمی مطالب، ما را در روشن شدن این امر یاری نمی کنند.^{۱۵} از طرفی به وضوح می توان بکتاشیه را به عنوان گسترش دهنده معتقدات شیعی قبول کرد. این نظر را در مورد «اسماعیل حجاجی اوغولر»، دده غارقین و دیگران مثل خاندان شیوخ نیز می توان ابراز داشت. قبول مذهب «شیعه دوازده امامی» از طرف الجایتوی مغول (وفات: ۱۳۱۶ م.)، از سوی دهقانان چادر نشینان شیعه مذهب ایالت های مغولی با استقبال مواجه گردید. پس از قبول مذهب شیعه از طرف الجایتو ذکر نام ابوبکر، عمر و عثمان در آناتولی قدغن گردید. ترکان آناتولی به الجایتو غیر از «خربنده»، بسیاری از القاب مصطلح در بین مغولان را نیز اطلاق می کردند. با قبول مذهب شیعه به وسیله الجایتو، حرکت جدیدی در بین ترکان و مغولان بوجود آمد. قراقویونلوها گرچه رسماً شیعه نبودند، ولی نسبت به حضرت علی (ع) و اولاد او علاقه ای خاص داشتند و این مسئله در نام گذاریهای آنان کاملاً آشکار است؛ حتی در بین آنها «اصفهان میرزا» حاکم بغداد (وفات: ۱۴۴۴ م.) دستور داد به اسم دوازده امام خطبه خواندند و سکه زدند.

شیخ جنید در آناتولی زمینه بسیار مساعد و دور از انتظاری یافت، وی هنگام گردش در میان چادر نشینان و دهقانان با بسیاری از افراد شیعه و یا مستعد و متمایل برای قبول مذهب تشیع روبرو گردید. در اینجا طرح این سؤال بجا است که آیا

(۱۵) مقاله فؤاد کوپرلو تحت عنوان «Anadolu'da İslamiyet»، نشریه دانشکده، شماره ۴، ص ۲۸۱-۳۱۱ و شماره ۵، ص ۴۸۶-۳۸۵)، با وجود گذشت زمان ارزش و اعتبار خود را در این زمینه حفظ کرده است. تحقیقات گولپینارلی نیز شایان توجه است، مقاله وی درباره قزلباشان (Islam Ansiclopaedia، ج ۶، ص ۷۹۵-۷۸۹)، بویژه در مورد ماهیت قزلباشان آناتولی، پژوهشی با ارزش است. کلودکاهن نیز راجع به موقعیت «شیعه» در دوره سلجوقیان و اتابکان تحقیقاتی کرده است: Le problème du Shi'isme dans l'Asie mineure Turque pré Ottoman (115-129)؛ وی در مقاله «شیعه امامیه» حرکت شیعیان آناتولی را در قرن ۱۶ م. بررسی کرده است. با این حال، تحقیقات و بررسی هایی که در اینجا نام برده شد کمبود پژوهش های دینی راجع به آناتولی قبل از قرن شانزدهم را جبران نمی کند؛ و متأسفانه تاکنون حتی يك متخصص در این بخش از تاریخ - در ترکیه پرورش نیافته است.

شیخ جنید قبل از آمدن به آناتولی «شیعه» بوده و یا بعد از آمدن به آناتولی مذهب تشیع را پذیرفته است؟ پاسخ به این سؤال آسان نخواهد بود. احتمال دارد که جنید در آناتولی نه تنها به عنوان فردی منتسب به خاندان يك «شیخ طریقت» شهرت یافته، بلکه این نیز محتمل است که به عنوان يك نفر «سید» تبلیغات خود را آغاز کرده باشد. حتی مساعد یافتن زمینه مذهب تشیع، برای آدم حریصی چون او، طبیعی به نظر می‌رسد. راجع به فعالیت جنید در آناتولی اطلاعات کمی در دست داریم، بیشتر این اطلاعات را نیز مدیون عاشق پاشازاده هستیم. بدون شك سخنوری و شایستگی شیخ جنید باعث شد که در میان دهقانان و چادر نشینان آناتولی مریدان زیادی بدور خود جمع کند. حتی شیخ جنید موفق گردید از مریدان خود سپاه پنج الی ده هزار نفری مسلح تشکیل دهد. وی در عین حال با ادعای اولاد حضرت علی (ع) بودن، جنبه سیاسی فعالیت خود را آشکار ساخت. عدم رضایت دهقانان و چادر- نشینان ترك از خرابی اوضاع اقتصادی و سیاسی مملکت و همچنین زیرکی و هوشیاری جنید، انگیزه‌ای برای جلب توجه این افراد شد. شیخ جنید به اتفاق این پنج الی ده هزار نفر مریدان مسلح خود، به مرزهای طرابوزان دولت روم وارد شد و شروع به غارت کرد؛ وی حتی شهر طرابوزان را به محاصره درآورد، لکن پس از مایوس شدن از فتح شهر از محاصره دست برداشت. در این موقع اوزون حسن - حاکم آن قویونلوها - در مقام خود تثبیت شده بود (۱۴۵۲ م)؛ جنید نزد او رفت و اوزون حسن نیز از شیخ صفوی بخوبی استقبال کرد و حتی خواهر خود خدیجه بیگم را به ازدواج او درآورد. این عمل حاکم آق قویونلو، با وجود وابستگی به مذهب تسنن، بیشتر بخاطر جلب حمایت طرفداران شیخ در مقابل دشمن اصلی وی جهانشاه میرزا قراقویونلو بوده است. از طرف دیگر احتمال می‌رود که جنید در این زمان خود را يك شیعه معتدل نشان داده باشد. به هر صورت شیخ صفوی پس از مدتی اقامت در آناتولی، به اتفاق مریدان خویش به اردبیل بازگشت. مدت زیادی از آمدن جنید به اردبیل نگذشته بود که برای تأمین زندگی افراد خود به ناحیه چرکس حمله برد؛ وی در عین حال فکر می‌کرد که با موفقیت در این جنگها به نفوذ و اعتبار سیاسی

خود خواهد افزود. او در این حرکت نظامی خود، به نظر خلیل‌الله حاکم شیروان اهمیتی نداد و خود را برای نبرد با او - در صورت جلوگیری از عبور مریدانش - آماده ساخت. او با وجود کمی لشکریان، ولی به خاطر شجاعت و از جان گذشتگی مریدان، به پیروزی خویش در این نبرد امیدوار بود. اما با وجود شجاعت و فداکاری مریدان، شیخ جنید از شیروانشاه شکست خورد و در میدان نبرد باقی ماند (تولدش معلوم نیست؛ مرگ: ۱۴۶۰ م^{۱۶}). اینکه جنید بر اثر فعالیت سیاسی تا چه اندازه نیروی انسانی فعال آناتولی را بدور خود جمع نمود، خود موضوعی قابل بحث است.

این شکست به هیچ وجه باعث دلسردی و ضعف و پراکندگی مریدان طریقت صفوی نشد، زیرا شیخ فرزندانانی داشت و به موجب وصیت او مریدانش بدور حیدر فرزند خدیجه بیگم - خواهر اوزون حسن - که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود جمع شدند. البته انتخاب حیدر، با وجود داشتن برادر بزرگتر، بسی دلیل نبوده است. او در عین حال که از طرف مادر اصیل بود، در صورت لزوم از حمایت سیاسی دایی خود اوزون حسن نیز برخوردار می شد. در حقیقت طولی نکشید که اوزون حسن، جهان شاه و فرزندش حسنعلی را شکست داد و دولت قراقویونلو را از میان برداشت و در منطقه وسیعی که از خراسان تا سیواس ادامه داشت امپراطوری وسیعی تشکیل داد (۱۴۶۸ م). حیدر مقام شیخی اردبیل را به راحتی تصاحب کرد، وی با دختر دایی خود علمشاه و مشهور به حلیمه بیگم ازدواج کرد. ثمره این ازدواج، اسماعیل مؤسس سلسله صفویه و سه فرزند دیگر بود. به نظر می رسد که سالهای اول عمر حیدر برای گسترش تشکیلات او در آناتولی و تبلیغ برای ازدیاد مریدان سپری گردید. بخشی از مریدان با استعداد وی در آناتولی، پس از گذراندن دوره های خصوصی و تکمیل اطلاعات، با عنوان خلیفه برای تبلیغ به ممالک دیگر فرستاده می شدند. وظیفه «خلقاء» تبلیغ طریقت صفوی و جمع آوری مال برای شیوخ بود. یکی از این افراد که از

(۱۶) رجوع شود به: خلیل یناج، Islam Ansiklopedisi، ج ۳، ص ۲۴۴-۲۴۲، ماده «جنید»؛ در اینجا فهرست کتابشناسی لازم داده شده است.

منطقه «آنتالیه» بود، حسن خلیفه تکللو نام داشت. وی پدر شاهقلی است که در منابع عثمانی، برای تضعیف شخصیت، به او لقب شیطان قلی داده بودند. به این ترتیب معلوم می‌شود که «سر» این طریقت در اردبیل آذربایجان و بدنش در آناتولی بوده است. پیروان طریقت صفوی در ایران بسیار کم بوده‌اند و بیشتر آنها از اردبیل، ترکان قراچه داغ، اهالی طالش و از چادر نشینان قبایل قاجار و قرامانلوی ساکنان اران بشمار می‌رفته‌اند.^{۱۷} وجود پیروان طریقت صفوی در دیگر نقاط ایران مشاهده نگردیده است.

شیخ حیدر در اثربلیغات مداوم و پیگیر، بر تعداد مریدان خویش در آناتولی افزود. این مریدان، همراه با ندور و هدایا، برای زیارت شیوخ خود در اردبیل، عازم آن شهر می‌شدند. در حالیکه همسایگان سنی مذهبشان به آنها توصیه می‌کردند که بهتر است بجای تحمل رنج این راه دور، به شهر مدینه برای زیارت تربت حضرت پیغمبر (ص) بروند؛ آنها پاسخ می‌دادند که ما به زیارت زنده‌ها می‌رویم، نه مردگان. در شهر اردبیل، محله مخصوصی به نام «آناتولی‌ها» بوجود آمد.^{۱۸} بنا به روایت فضل‌الله بن روزبهان مورخ معاصر^{۱۹} بایزید دوم، امپراتور عثمانی با وجود وسعت امپراتوری و داشتن سپاه قدرتمند، از نفوذ و قدرت حیدر و از ناراحتی‌های مریدانش در محدوده امپراتوری خود نگران بود. در حقیقت عامل گسترش بیش از حد طریقت صفوی در آناتولی، بی‌توجهی و سستی بایزید در اداره مملکت خویش بود. در زمان او، گذشته از رونق و گسترش تشیع در آناتولی،

(۱۷) «قراچه داغ» در شمال تبریز بین تبریز و رودخانه ارس واقع شده است و در آن زمان تمام ساکنینش ترک بوده‌اند؛ «طالش» در بخش جنوب غربی خزر است و اهالیش نیز به این اسم نامیده می‌شدند؛ «اران» با نقشه امروزی در آذربایجان [شوروی] و قسمتی از ارمنستان بوده است؛ «گنجه»، «بردعه»، «شمکور» و «دبیل» از شهرهای مهم اران بوده است.

(۱۸) حسن روملو، ص ۵: به نقل از تادیک شاه اسماعیل، ۳۰.

(۱۹) تادیک عالم‌آدای امینی، کتابخانه فاتح، نمره ۴۴۳۱، ص ۱۳۲؛ ترجمه مختصر انگلیسی توسط و. مینورسکی، «Persia in A. D., 1478-1490»، لندن، ۱۹۵۷، ص ۶۹.

مجموع به اهل تسنن نیز آغاز گردید. بطور خلاصه، در گسترش طریقت صفوی در آناتولی و شکل گیری دولت صفوی، بایزید دوم پاسخگوی سؤالات بسیاری است. ازدیاد روزافزون مریدان، شیخ حیدر را مجبور به حرکت می کرد و جلو گیری از این حرکت حتی به خواست او نیز ممکن نبود؛ زیرا بطور معمول صوفیان آناتولی (مریدان) با اعتقادات عمیق خود به حضرت محمد (ص) و با وابستگی به شیوخ طریقت، انتظار انجام کارهای بزرگتری را از آنها داشتند.^{۲۰} اساساً اکثر این مریدان از طبقات فقیر و محروم آناتولی بودند و فقط چند نفر از طبقه «بیگ» در بین آنها دیده می شد؛ بطوریکه در حمله شیخ حیدر به اقوام قفقازی آن سوی دمرقاپو (در بند) در سال ۸۹۱ ق. ۱۴۸۶ م، بیشتر سپاهیان را افراد فقیری

۲۰. فضل الله بن روزبهان، مرتباً در باره مریدان اهل آناتولی شیخ جنید و پسرش شیخ حیدر بحث می کند. این مؤلف از افراد دیوانه و سبک مغزی بحث می کند که به شیخ جنید مقام خدایی داده... و به پسرش حیدر لقب «پسر خدا» می دادند؛ مبلغین آنها نیز با سیر و سیاحت در شهرهای آناتولی در جهت تبلیغ طریقت صفوی، حیدر را بمقام الوهیت رساندند. باز به نظر همین مؤلف، بعضی از اعمال غیر منطقی و افراط کاری های شیخ حیدر باعث وابستگی بیش از حد اهالی آناتولی نسبت به او می شد. ابن روزبهان در جای دیگر می نویسد که حیدر به کمک بت پرستان آناتولی وارد شیروان می شود. در جای دیگری نیز می نویسد بسیاری از اهالی آناتولی، قراچه داغ و طالش با ترك نماز و روزه خود، حیدر را قبله و مسجد خود ساخته و او را معبود خود می پنداشتند. در برگشت از سفر دوم حیدر از شیروان، مقامات دولتی آق قویونلو خطر جدی شیخ حیدر را احساس نمودند، حتی اطرافیان سلطان یعقوب آق قویونلو برای جدا کردن حیدر از مریدانش در اردبیل تدابیری اندیشیده بودند، ولی سلطان یعقوب به هشدار اطرافیانش زیاد توجه نکرد (تاریخ عالم آرای امینی، ۱۳۲ ا، ۱۳۳ ب، ۱۳۴ ا، ۱۳۵ ب، ۱۳۶ ا، ۱۳۷ ب، ۱۳۹ ا-ب، ۱۴۰ ا-ب، ۱۴۲ ب، ۱۴۳ ا، و ۱۵۵ ب؛ ترجمه انگلیسی، ص ۷۰-۶۱ و ۸۰). در اینجا گفتار مؤلف بالا درباره اعتقاد مریدان به شیخ جنید و پسرش حیدر در حد خدایی، مبالغه تلقی نمی شود. زیرا غیر از مؤلفین عثمانی (در این مورد رجوع شود به بعضی از مثالهای م. ش. تکیان داغ، «منابع و اسناد جدید سفر یاوز سلیم به ایران»، تحقیقات تاریخی، ج ۱۷، ش ۲۲، ص ۵۵-۵۳ و ۷۸؛ س، تانسل، «یاوز سلطان سلیم»، استانبول، ۱۹۶۹ م. سند، ۱۴)، سیاحان ایتالیایی نیز گفته های فضل الله را تأیید می کنند: A Narrative of Italian travels in Persia، ترجمه انگلیسی، لندن، ۱۸۷۳ م، ص ۴۳، ۱۱۱۵ و ۲۰۶).

تشکیل می‌دادند که بعضی بی‌سلاح و بعضی بی‌لباس بودند. با وجود این، جنگ با موفقیت به پایان رسید و با غنیمت زیاد برگشتند. سفر جنگی سال بعد نیز با همین نتیجه به پایان رسید. بی‌شک این موفقیت‌های پی‌درپی، در شهرت و ازدیاد نفوذ حیدر تأثیر فراوان داشت.

شیخ حیدر در سال ۵۸۹۳ ق. / ۱۴۸۸ م. برای بار سوم وارد شیروان گردید، از قرار معلوم هدف وی از این سفر نابودی شیروانشاه بوده است. فرخ یسار با وجود کثرت و مجهز بودن سپاهیان، با احساس عدم توانایی در مقابل حیدر به قلعه‌ای پناه برد و از داماد خود یعقوب بیگ آق‌قویونلو تقاضای کمک فوری نمود. شیخ اردبیل با اعتماد به مریدان از جان گذشته خود، بلافاصله با گرفتن تصمیم شجاعانه‌ای خود را برای جنگ با سپاهیان پسر دایی خود به فرماندهی سلیمان بیگ بیژن‌اوغلی آماده ساخت. صوفیان گرچه آخرین حد فداکاری خود را بخرج دادند، ولی با کشته شدن شیخ حیدر شکست خوردند (شعبان ۵۸۹۳ ق. / تموز - اغوستوس ۱۴۸۸ م.)^{۲۱}. مریدان پس از تحمل دومین ضربه شدید نیز متلاشی نگردیدند و در اطراف سلطان‌علی از فرزندان حیدر جمع شدند. سلطان یعقوب با احساس این خطر، سه خواهرزاده خود (علی، اسماعیل و ابراهیم) را با مادرشان در قلعه «استخر» فارس زندانی ساخت و آنها در حدود چهار سال و نیم در این قلعه بسر بردند. در این مدت سلطان یعقوب وفات یافت، و در میان خاندان آق‌قویونلو نبرد مهلکی بر سر جانشینی سلطنت آغاز شد. در سال ۱۴۹۲ م.، رستم بیگ فرزند مقصود بیگ و نوۀ اوزون‌حسن سلطنت را به دست گرفت. وی برای مقابله با بایسنغر فرزند یعقوب بیگ و به منظور استفاده از نفوذ مریدان سلطان‌علی و برادرانش، آنها را از زندان آزاد ساخت.

رستم بیگ دشمن خود بایسنغر را شکست داد، ولی در اواخر شوال ۵۸۹۸ ق. / سیزدهم اغوستوس ۱۴۹۳ م. گرفتار خطری جدی‌تر از او یعنی سلطان‌علی فرزند حیدر گردید. رستم بیگ در سایه فرماندهی یکی از امیران کاردان خاندان خود به نام

(۲۱) فضل‌الله بن روزبهان، a ۱۴۳ و b ۱۵۵؛ ترجمۀ انگلیسی، ص ۸۰.

نقش ترکان آناطولی در...

آیبه سلطان^{۲۲} توانست به راحتی شیخ جوان صفوی را به سر نوشت بایسنغر دچار سازد. (۵۸۹۸ ق. / ۱۴۹۳ م.).

(۲۲) کمال پاشا زاده، تواریخ آل عثمان، کتا بخانه ملت، نمره ۳۲، ۷۱ a، ۷۲ b، ۷۳ a و ۷۴ a: به خاطر «ایبه» بودن اینطور خوانده شد؛ تواریخ شاه اسماعیل، ۳۹ a و غفاری ص ۲۵۵: به شکل «ایبه» در آمده است؛ بطوریکه می دانیم، به شکل «ibe» می شود خواند، در اینجا فرض اینکه «AyBa» کوتاه شده کلمه «Ayaba» است نیز ممکن نیست. به نظر من منشأ و مبدأ «ایبه» مجهول است. اسم ایبه سلطان، ابراهیم و از خاندان آق قویونلو بوده است؛ وی فرزند دانا خلیل بیگ (بن محمد بن قرايولوق عثمان) بود.

بخش اول
دوران شاه اسماعیل
(۹۳۰-۹۰۷-ه.ق. / ۱۵۲۴-۱۵۰۱.م)

کشته شدن سومین شیخ صفوی در میدان نبرد نه تنها معنویات مریدان را متزلزل نکرد، بلکه برعکس روح مبارزه‌جویی آنها را تشدید نمود و بدین سبب اسماعیل و ابراهیم را در جای امنی محافظت کردند. در این زمان از عمر اسماعیل - مؤسس آینده سلسله صفوی - فقط شش سال و چند ماه می‌گذشت (تولد: ۲۵ رجب ۵۸۹۲ ق. / ۱۷ تموز ۱۴۸۷ م.).

در این موقع اسماعیل در شهر اردبیل و در محله‌آناطولیا (روم) در منزل زنی به نام ویا با لقب «ابا» یا «ابه» (؟) از قبیله ذوالقدر مخفی شده بود؛ ابه سلطان آق-قویونلو نیز در شهر اردبیل سخت در جستجوی فرزندان حیدر بود. در این شرایط تنی چند از مریدان نزدیک این خاندان مانند حسین بیگ الله شاملو و ابدال بیگ دده ذوالقدر و غوثعلی اهل آناطولی از ترس دستگیر شدن آنها را به گیلان فراری دادند (آخر سال ۸۹۸ یا اول سال ۸۹۹ م. ق. / ۱۴۹۳ م.). اسماعیل بیش از شش سال و چند ماه در گیلان ماند و بیشتر این مدت را در شهر لاهیجان گذراند. در این مدت طولانی وی هیچ وقت از سوی صوفیان فراموش نشد و حتی مریدان بسیاری خصوصاً از آناطولی (روم)، قراچه داغ، اهر و غیره با هدایا و نذورات به زیارت مرشد خود می‌رفتند.^۱ چرخ زمان نیز به نفع اسماعیل در حرکت بود، نزاع خونین برای تصاحب سلطنت در میان فرزندان آق‌قویونلوها از نو شروع شده و همچنان

(۱) «در خلال این حال، ارباب ارادات و صوفیان يك جهت از اطراف و جوانب خصوصاً دیار روم و قراچه داغ و اهر و غیر ذلک با نذر و نیاز، در لاهیجان به خدمت مرشد کامل رسیده...»: تاریخ شاه اسماعیل، b ۳۲.

نقش ترکان آناطولی در...

۱۰امه داشت. درچنین اوضاعی سموده احمد بیگک فرزند اوغورلو محمد بن اوزون حسن که در دربار عثمانی بزرگ شده بود، به درخواست بعضی از بیگک‌های آق‌قویونلو و به منظور تشکیل دولت آق‌قویونلو از استانبول به آذربایجان حرکت کرد و پس از جنگ با رستم بیگک آق‌قویونلو و قتل او، به تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشست (ذی القعدة ۹۰۲ هـ.ق. / تموز ۱۴۹۷ م.). اما طولی نکشید و او نیز در جنگی که در حوالی اصفهان در محلی به نام «حاجی حسن ماضی» با آیه سلطان و پرنایک بیگک والی فارس نمود، به قتل رسید (ربیع الآخر ۹۰۳ هـ.ق. / آرایک ۱۴۹۷ م.). آیه سلطان، الوند فرزند یوسف بیگک از نوادگان حسن بیگک را در تبریز به تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشاند (۹۰۳ هـ.ق. / ۱۴۹۸ م.). سال بعد محمدی، فرزند دیگر یوسف بیگک، در جنگی که در ده «عزیز کنندی» با الوند نمود او را شکست داد (شوال ۹۰۴ هـ.ق. / مائیس - حزیران ۱۴۹۹ م.) و آیه سلطان نیز به قتل رسید. بدین ترتیب آخرین شخصیت با قدرت این خاندان از بین رفت. محمدی در مقابله با لشکریانی که الوند بیگک از نواحی دیار بکر فراهم کرده بود، به سلطانیه عقب نشینی کرد؛ وی سپس به طرف اصفهان رفت و در جنگی که در آن حوالی با مراد فرزند یعقوب بیگک نمود، به قتل رسید (۹۰۵ هـ.ق. / ۱۵۰۰ م.). دیری نگذشت که الوند بیگک و سلطان مراد در حوالی ابهر در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، اما بسا وساطت درویشی بنام باباخیر الله باهم صلح نمودند. به موجب این صلح اداره منطقه عراقین، فارس و کرمان در دست مراد قرار گرفت؛ و آذربایجان، اران و متصرفات آق‌قویونلوها در شرق و جنوب شرقی آناتولی به دست الوند افتاد و رودخانه «قزل اوزن» به عنوان مرز بین آن دو تعیین شد. (۹۰۶ هـ.ق. / ۱۵۰۰ م.)^۲ هنوز این کشمکش‌ها ادامه داشت که اسماعیل گیلان را ترک نمود (اواسط محرم ۹۰۵ هـ.ق. / اواسط آغوستوس ۱۴۹۹ م.)، سال میمون در این زمان اسماعیل دوازده سالگی را پشت سر گذاشته بود، ولی حکام آق‌قویونلو نیز بزرگتر از اسماعیل نبودند. از این حکام، سلطان مراد فقط ده سال داشت (تولد: ۱۳ رمضان ۸۹۵ هـ.ق.). خارج شدن اسماعیل از گیلان، با موقعیت سیاسی زمان متناسب نبود.

(۲) راجع به آق‌قویونلوها مشغول آماده کردن یک کتاب هستیم.

اسماعیل از منطقهٔ دیلم واقع در غرب دریای خزر به طارم آمد. در اینجا بنا بر روایتی در حدود ۱۵۰۰ نفر از اهالی آناتولی و شاملوها بدور او جمع شدند، ولی به دلایل مختلف، صحت این رقم قابل قبول نیست. در حقیقت، در کنار اسماعیل روی هم رفته چند صد نفر که تمامی یا قسمت بیشتر آنان از اهالی آناتولی و شاملوها تشکیل شده بود جمع بودند. اسماعیل از طارم به خلخال و از آنجا به اردبیل آمد، ولی بر اثر اخطار سلطان علی بیگ جاکیرلو حاکم اردبیل به طرف طالش رفت و در کنار دریای خزر - در حوالی آستارا - در محلی به نام «ارجوان» قشلاق کرد. در مدت اقامت اسماعیل در این نواحی، به او خبر رسید که محمد بیگ طالش قصد دستگیری وی را دارد. اسماعیل سعی کرد تا مریدانی را که از طوایف روملو و شاملو برای زیارت مزار شیوخ اردبیل آمده بودند، به نواحی محل اقامت خود در ارجوان جلب کند. این مطلب، خود دلیلی است بر تعداد اندک همراهان اسماعیل. زیرا بر اساس گفته یکی از منابع^۳، اگر به همراه اسماعیل هزار و پانصد مرد جنگی وجود داشت، دیگر لزومی برای گرفتن چنین تصمیمی نبود و حتی او می توانست به اخطار سلطان علی جاکیرلو حاکم اردبیل نیز اهمیتی ندهد. زمستان سال ۹۰۵ ه. ق. با سرمای شدید سپری شد، سرمایی که حتی پرندگان را از پرواز باز می داشت. اسماعیل با کمک مریدانش يك «قلعهٔ برفی» ایجاد کرد و با گماردن محافظین در قلعه و هجوم نمایی به آن و فتح قلعه، افراد خویش را سرگرم می کرد. در بهار سال ۹۰۵ ه. ق. / ۱۵۰۰ م، پس از زیارت [خانقاه] اردبیل عازم اطراف دریاچه «گو کچه گول» شد. ظاهراً مقصود وی از این کار اتحاد با سلطان حسین بارانی بوده، در حالیکه قصد اصلی او رفتن به آناتولی بود. وی هنگام اقامت در قشلاق، قاصدانی را برای احضار مریدانی که در آناتولی بودند اعزام کرد.^۴ یکی از این قاصدان، حمزه بیگ قیج -

(۳) در بازگشت اسماعیل از لاهیجان، هفت نفر همراه او بودند. آنان عبارت بودند از: حسین بیگ شاملو، «لله» اسماعیل؛ ابدال بیگ ذو القدر، «دده» او؛ خادم بیگ، رستم بیگ، پیرام بیگ، قراپیری و ایغوت بیگ (تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۴ و a ۴۵). و نیز حسن روملو در احسن التواریخ (ص ۲۶) گوید: «... نظر در احوال عساکر نصرت مآثر کرده. موازی هزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام ملازم رکاب ظفر انتساب یافت».

(۴) «... و آن حضرت از بیم ظلم عدوان مصلحت در توقف اردبیل ندیده، مشورت با ارباب ←

اوغلی بود که به سوی قبیله خود استاجلو روانه گردید. در اینجا اگر راجع به ادعای حسین بارانی که خود را از نسل جهان‌شاه قراقویونلو می‌دانست تردید کنیم، بیجا نیست. به طوری که گفته شد،^۵ در این زمان در اطراف اسماعیل یک‌هزار مرد گرد آمده بودند؛ ولی شیخ صفوی از ترس گرفتار شدنش به وسیله حسین بیگ، به اتفاق مریدان خود شبانه از آن محل گریخت و به نواحی «چخور سعد» واقع در جنوب ایران آمد. در اینجا نه‌گروه (دوقوز اولام) به او ملحق گردیدند. قراجه‌الیاس بایوردلو از صوفیان آناطولی نیز با افراد زیر فرمان خود به حضور شیخ خود رسیدند، اسماعیل در ادامه راه خود و عبور از قلغ‌زمان، ارزروم و ترجان، در ناحیه «ساروقیه» واقع در جنوب این منطقه قشلاق نمود.^۶ (۹۰۵ هـ. ق. / ۱۵۰۰ م.). اسماعیل در اینجا نیز از طرف استاجلوها مورد استقبال واقع شد. شیخ صفوی در اینجا مورد پذیرایی اوغ‌لان امت پدر بابا سلیمان از تیره چاوشلوی قبیله استاجلو قرار گرفت. اسماعیل بیش از دو ماه در ساروقیه اقامت گزید، در این مدت او خرس بزرگی را که در غاری زندگی می‌کرد و آسایش ساکنان آن منطقه را سلب کرده بود با تیری از پای در آورد و باعث حیرت مریدان شد؛ وی سپس به ارزنجان رفت. بر اساس منابع عثمانی، اردبیل اوغلی (= شیخ صفوی) بدون داشتن تجهیزات به راحتی از طالش به ارزنجان آمد. این مطلب، از هم پاشیدگی سخت آق‌قویونلوها را در آن زمان نشان

— هدایت فرمودند که به کدام جانب اراده نماییم. امرا همگی متفق به عرض رسانیدند که چون از یورت قشلاق، قبل از این ارقام مطاع با قاصدان قمر مسیر به اطراف ولایت روم و شام از عقب صوفیان اخلاص کیش ارسال فرموده‌اند که اگر بسر حد ارزنجان از راه گوجیه دنکیز تشریف برند که در آنجا هواخواهان این دودمان ولایت نشان نزدیکند و جمعیت ایشان از خبر ورود موکب مسعود زودتر خواهد شد، به صواب اقرار بست. بعد از اجتماع عساکر ظفر متأثر، بهر جانب که رأی عالی قرار گیرد بدان صوب در حرکت آمده، تکیه بعون غایات الهی و امداد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نموده متوجه مقصد گردیدن به صلاح انطباق خواهد بود (تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۹ و a ۵۰).

(۵) تاریخ شاه اسماعیل، ص ۵۱؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۷.

(۶) غفاری. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۶۴، همچنین، تکملة الاخبار (افندیف، Obrazovoni

Azerbaydzhanskoga Gsudartsva Sefevidovu nachle, XVI، باکو، ۱۹۶۱ م.

فتو کپی b ۲۴۲) ورود اسماعیل را به «بین گول» و یا «مین گول» نیز می‌نویسد.

می‌دهد. آمدن اسماعیل به آناتولی، خوشحالی عمیقی را در بین مریدان او در این منطقه برانگیخت. این خوشحالی به حدی بود که یکی از جوانان ذوالقدر بمحض شنیدن دعوت شاه اسماعیل، از رفتن به حجله عروسی خود منصرف گردیده و عازم ارزنجان شد.

ترکان به صورت دسته دسته از قبایل مختلف استاجلو، شاملو، روملو (در رأس همه آنها ترکان ساکن نواحی سیواس، آماسیه و توقات)، تکلو (ناحیه آنتالیه)، ذوالقدرها و مردم ناحیه قرامان واقع در آناتولی (در رأس آنها تورغودها) و ورساقها (ترکمانان ناحیه طرسوس) به او ملحق شدند. از بیگ‌ها نیز محمد بیگ فرزند میرزا بیگ استاجلو و عبدی بیگ شاملو با تعداد بسیاری از افراد زیر فرمان خود در زمره طرفداران شاه اسماعیل قرار گرفتند.^۷ پس ترکان تشکیل دهنده و تقویت کننده دولت صفوی این افراد و طوایف بودند؛ و در اینجا روشن می‌شود که اکثریت و یا تمامی این ترکان از آناتولی مرکزی و یا جنوبی بودند. اسماعیل در این دوران به هیچ وجه به موانع جدی داخلی برخورد نکرد، وی در تمام ایالات دولت آق‌قویونلو بلامنازه به سیر و سفر پرداخت و در شهر ارزنجان از مناطق آق‌قویونلوها مریدان را بدور خویش جمع کرد. در این هنگام بایزید دوم امپراتور عثمانی نیز مشغول فتح شهرهای «مدن» و «کرن» بود و بدین سبب هزاران نفر از اتباع عثمانی بدون زحمت خود را به شهر ارزنجان (نزدیک مرز عثمانی) و به نزد مرشد خود اسماعیل می‌رساندند. اسماعیل قبل از حرکت از ارزنجان نامه‌ای به بایزید نوشت و خارج شدن شاخه‌ای از قبیله استاجلو را - همراه با اموال و خانواده آنان - از محدوده عثمانی درخواست کرد.^۸

(۷) «و بعد از وصول به ارزنجان، سرخیلان و ریش سفیدان صوفیان خاندان امامت و خلافت از شام و روم و قرامان و حدود ارزنجان، به درگاه فلك سپاه فوج فوج متعاقب می‌رسیدند. و روز بروز جمعیت غازیان زیاده می‌شد... بعد از رسیدن صوفیان از اطراف ممالک از طوائف شاملو و استاجلو و روملو و تکانو و ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق...» (تاریخ شاه اسماعیل، ۵۳ a-b).

(۸) «مقدمان او بمقام استاجلواز حضرت شاه غفران پناه استدعا نمودند که خانه کوچ و پسران خود را به جانب روم فرستاده و خود در رکاب ظفر انتساب باشند» (غفاری، تاریخ جهان‌آدا، ص ۲۶۵-۲۶۴). و نیز تکملة الاخبار (متن فارسی)، ۲۴۳ a.

علاءالدوله ذوالقدر به سبب مهاجرت عده زیادی از افراد ایل تکلوی منطقه تحت حاکمیت او به نزد اسماعیل، سر در گم شده بود. غیر از مناطق ماراش، البستان و خرپوت، منطقه «پنارباشی» و از اینها مهمتر بوزوق واقع در ایالت یوزغات امروزی و بعضی مناطق وابسته به نواحی شمال سیواس و قیصریه تحت حاکمیت علاءالدوله بود. جدا از تاتارهای سیاه، گامهای اولیه به سوی زندگی «یکجانشینی» در زمان او و پسرش شاهرخ بیگک و از منطقه بوزوق برداشته شد. گذشته از این، اکثر همراهان اسماعیل را از اهالی منطقه بوزوق می‌بینم؛ مهاجرت‌های بعدی نیز از این منطقه بوده است.

بعد از این، با جمع شدن مریدان به دور شیخ صفوی در ارزنجان تحت عنوان قزلباش (که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم)، شرایط لازمه حرکت آنها فراهم گردید.

اسماعیل در اوایل سال ۵۹۰۶ ق. / تموز - آغوستوس ۱۵۰۱ م. (سال گوسفند) ارزنجان را ترک نمود؛ در این زمان افراد زیر فرمان او در حدود هفت هزار نفر بودند.^۹ اولین هدف اسماعیل شیروان بود، تا هم انتقام پدر و پدربزرگش را از حاکم شیروان بگیرد و هم با فتح منطقه ثروتمند شیروان، نیاز اقتصادی اطرافیان خود را تأمین کند. تجربه نشان داده بود که در اردوی شیروانشاه چیزی برای ترس شاه اسماعیل وجود نداشت. در بازگشت به جلگه «پاسین»، سپاهی به فرماندهی خادم بیگک به نواحی گرجستان گسیل شد و منتش صاحب قلعه «شوره گل» را که قبلاً اموال قراجه الیاس بایبوردلو و همراهانش را به یغما برده بود گوشمالی داد. وی پس از گذراندن مرگ و میر مشهور گوسفندان در آن سال، وارد منطقه شیروان گردید. فرخ‌یسار حاکم شیروان، به محض شنیدن حرکت مریدان اسماعیل به جمع‌آوری نیروی خود پرداخت. نیروی شیروان عبارت بود از ۲۰۰۰۰ سوار و تقریباً ۶۰۰ پیاده و سلاح و تجهیزات کافی. اما برتری نیروی قزلباش در داشتن ایمان بسیار قوی بود؛ زیرا آنان مقام شیخ خود را تا حد خدایی بالا برده و در راه او مرگ را با آغوش باز استقبال می‌کردند. در جنگی که در حوالی قلاع «گلستان» و «بیگرد» و در

(۹) تكملة الاخبار (ص ۲۴۲) همراهان اسماعیل را دوازده هزار نفر نوشته که این رقم تا حدودی قابل قبول است.

محلّی به نام «جبانّی» اتفاق افتاد، نیروی شیروانشاه شکست سختی خورد. فرخ‌یسار حاکم شیروان، در حین فرار بوسیله یک سرباز قزلباش که او را نمی‌شناخت به قتل رسید و پس از شناسایی جسدش را آتش زدند. پس از اتمام جنگ، افراد قزلباش که بطور دستجمعی خورجین و بقچه‌های خود را در زیر یک درخت گذاشته بودند، بدون کم و کاست آنها را پیدا کردند.^{۱۰}

اسماعیل پس از این پیروزی وارد شماخی شد. در این زمان باخبر شد که قسمت مهمی از سپاه شیروان زیر فرمان شیخ شاه (= شیخ ابراهیم) فرزند فرخ‌یسار، در کنار دریا در «شهر نو» گردآمده‌اند. اسماعیل بلافاصله سپاهی به فرماندهی خادم بیگ طالاش به آن نواحی فرستاد و خود نیز به دنبال سپاه عازم گردید. لکن شیخ شاه بلافاصله سوار کشتی شده به گیلان فرار کرد و سپاهیانش نیز پراکنده شدند. اسماعیل برای گذراندن زمستان به شهر محمودآباد که در دهانه رود کر قرار داشت رفت و از آنجا محمد استاجلو و الیاس بیگ ایغوت‌اوغلی خنیسلورا برای فتح باکو فرستاد؛ این امراء نیز مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند. اسماعیل مشغول گذراندن زمستان سال ۹۰۶ ه.ق. / ۱۵۰۱-۱۵۰۰ م. بود که امیر زکریا از تبریز آمد و اسماعیل با دادن لقب «کلید آذربایجان» او را وزیر خود نمود. امیر زکریا از خانواده‌های مشهور تبریز، یعنی خانواده محمدکجه‌چی که مدت زیادی وزارت آق‌قویونلوها را به عهده داشت، بود. با آمدن بهار سال ۹۰۶ ه.ق. / ۱۵۰۱ م. اسماعیل از قشلاق خود

(۱۰) تادریخ شاه اسماعیل، ۶۰ a - ۵۳ b؛ حسن روملو، ص ۴۷-۴۱؛ خواندمیر، ص ۳۱-۲۹؛ یحیی قزوینی، ص ۲۵۳-۲۴۱؛ غفاری، ص ۶۶؛ تکملة الاخبار b ۲۴۳؛ خلاصة التواریخ، متن فارسی [تألیف قاضی احمدقمی]، ص ۱۰۲-۹۹؛ این اثر آخری، وقایع را از زبان یوزباشی محمد روملو که خود در جنگ شرکت داشت نقل می‌کند (ص ۱۰۲) که به دستور اسماعیل، تمام غنایم بدست آمده از شیروانشاه اعم از اسب و قاطر در آب انداخته شد. محمد روملو نیز برای اجرای دستور اسماعیل یک کیسه از جواهرات پرقیمت بدست آمده از این جنگ را، باوجود آگاهی از ارزش آنها، به آب انداخت. دراینکه دستور اسماعیل به وسیله مریدان از جان گذشته‌اش بدون تردید اجرا می‌گردید شکی نیست. در این جنگ جناح راست در دست شاملوها و جناح چپ در دست استاجلوها بوده است (تادریخ شاه اسماعیل، ۶۰ a).

نقش ترکان آناتولی در...

خارج و عازم فتح قلعه گلستان شد. ولی در این زمان آوازه آمدن الوند آق قویونلو را به سوی خود شنید و برای مقابله با او، به سوی شتافت. اسماعیل والوند در حوالی نخجوان در محلی به نام «شورور» باهم به نبرد پرداختند (۷۰۷ ه.ق. / تموز یا آغوستوس ۱۵۰۱ م.). گرچه الوند از نظر تعداد نفرات و تجهیزات قشون بر اسماعیل برتری داشت، ولی از شیخ صفوی شکست خورد و اکثر امرای سپاه آق قویونلو کشته شدند. مهمترین امراء و مریدان قدیمی اسماعیل در این جنگ عبارت بودند از: حسین بیگ الله شاملو، ابدال بیگ دده ذوالقدر (در رأس همه امراء)، محمد بیگ استاجلو، عبدی (عابدین) بیگ شاملو، قراجه الیاس با یبوردلو، ساروعلی بیگ تکلو، علی بیگ روملو (بعدها بنام دیوسلطان)، الیاس بیگ حلواجی اوغلی تکلو، کچل بیگ ذوالقدر (اسم اصلیش الیاس)، بیرام بیگ قرامانلو، پیری بیگ قاجار، خدام بیگ طالش و دیگران.^{۱۱} بطوریکه ملاحظه می شود، از این افراد فقط سه نفر آخر اهل آناتولی نبودند. از میان ایشان، بیرام بیگ قرامانلو هنگام برگشتن از ارزروم فرمانده قسمتی از نیروی ذوالقدر و تکلوها بوده است. غیر از خدام بیگ، بنام امیر دیگری از طالش ها برخورد نمی کنیم؛ این معنی می رساند که او با افراد کمی از قبیله خود در تشکیل دولت صفوی شرکت داشته است. این نکته در مورد قرامانلوه و قاجارها نیز صادق است. پیروزی در جنگ شورور، آذربایجان را در اختیار اسماعیل قرار داد. شیخ صفوی به راحتی در تبریز به تخت سلطنت نشست، به اسم دوازده امام خطبه خوانده شد و سکه ضرب گردید و دولت صفوی رسماً اعلام موجودیت کرد (۷۰۷ ه.ق. / ۱۵۰۱ م.). مورخ مشهور عثمانی خواجه سعدالدین (فرزند «حسن جان» ایرانی) در تاج التواریخ، در این باره می گوید:

باشینا تاج آلسدی، چیخدی اول پلید

ایتسدی بی ادراک اتراکسی مرید

(۱۱) تاریخ شاه اسماعیل، ۷۲ a-۶۸؛ خواندمیر، ۳۳-۳۲؛ یحیی قزوینی، ۲۳۹؛ ۲۴۲؛ - غفاری، جهان آرا، ص ۲۶۶؛ تکملة الاخبار، ۲۴۴ a-۲۴۳ b؛ خلاصة التواریخ (گلاس)، ص ۱۲۱-۱۱۹. براساس نوشته آخرین مورخ؛ برای اولین بار در ایران در این جنگ از تفنگ استفاده شده است (ص ۱۲۱).

یعنی: «آن پلید تاج (کلاه مخصوص قزلباشان) بر سر نهاد و خروج کرد و ترکان بسی ادراک را مرید خود ساخت»؛ و بسا این بیت، منظومه خود آغاز می‌کند. اسماعیل در این زمان پانزده ساله بود. در کتاب مناقب‌نامه ابراهیم گلشنی می‌توان راجع به اوضاع و احوال ترسناک تبریز و سایر نواحی مطالبی پیدا کرد. از امرایی که اسامی آنها را قبلاً ذکر کردیم، حسین بیگ‌الله شاملو به سمت امیرالامرای، یعنی بیگلربیگی؛ ابدال بیگ‌ده ذوالقدر، قورچی‌باشی؛ ساری علی بیگ تکلو، مهرداد؛ عبدی بیگ شاملو، تواجی‌باشی؛ الیاس بیگ حلواچی اوغلی اوجی‌باشی؛ دیوعلی بیگ روملو و دیگران نیز به سمت حکام ولایات تعیین شدند.

غیرت وفداکاری‌های بی‌حد جنید و خلف او، فکری را که امکان عملی شدنش هرگز نمی‌رفت ممکن ساخت. اگر ترکان قزلباش آناتولی نبودند، شکل‌گیری و فکر مداخله در سیاست در افکار شیوخ اردبیل خطور نمی‌کرد. حتی براساس اظهار صریح منابع، ترکان قزلباش افراطی آناتولی یا قسمتی از آنها برای قبولاندن اعتقادات افراطی خود به شیوخ و یا شاهان خود کوشش‌های زیادی نموده‌اند.

اسماعیل در بهار سال ۵۹۰۷ ق. / ۱۶۰۲ م. دوباره عازم حوالی ارزنجان گردید. علت این حرکت، شنیدن خبر جمع‌آوری لشکر به وسیله‌الوند در حوالی ارزنجان بعد از شکست مشهور شرور و فرار او به طرف دیاربکر بود. از طرف دیگر، الوند با توقف خود در ارزنجان راه عبور مهاجرین و زوار قزلباش را که می‌خواستند از آناتولی به سوی اسماعیل بیایند سد کرده بود. اسماعیل در این زمان به منبع اصلی نیروی انسانی خود، یعنی مریدان آناتولی، احتیاج زیادی داشت. در غیر این صورت او نمی‌توانست با تقریباً ده‌هزار جنگجو به موفقیت‌های بعدی خود ادامه دهد. اسماعیل ابتدا به «آلاداغ» در شمال شرق دریاچه وان که ییلاق ایلخانان بود آمد؛ پس از مدتی اقامت در آلاداغ، به محض شنیدن حضور الوند در «ساروقیه» واقع در جنوب «ترجان»، بلافاصله به آن سوی حرکت کرد. الوند نیز بسا بجای گذاشتن وسایل سنگین خود به طرف تبریز فرار کرد. اسماعیل پس از شنیدن خبر ورود الوند به تبریز، به سرعت خود را از طریق ماکو به تبریز رساند (اوایل سال ۹۰۸ ه. ق. / تموز - آغوستوس ۱۵۰۲ م.). در این موقع الوند در جنوب شرقی تبریز در

نقش ترکان آناطولی در...

ناحیه «اوجان» که بیش از دو منزل با تبریز فاصله نداشت اقامت کرده بود؛ و به محض اطلاع از حرکت اسماعیل به سوی خود، از طریق همدان به بغداد فرار کرد. بر اساس منابع معتبر تاریخی، سفر اسماعیل به خاطر علاءالدوله ذوالقدر بوده است. در این باره احتمال فرستادن سپاه به وسیله اسماعیل از ساروقیه به طرف علاءالدوله وجود دارد، و علت این کار هم مانع شدن علاءالدوله از رفتن افراد قزلباش مقیم مناطق تحت نفوذ او به ایران بوده است.^{۱۲}

برای تثبیت حاکمیت قطعی اسماعیل در ایران، برخورد او با سلطان مراد آق قویونلو حاکم عراقین (عراق عجم و عراق عرب)، فارس و کرمان الزام آور بود که بالاخره نیز عملی گردید. اسماعیل در سال ۸۹۰ ق. / ۱۵۰۳ م. (سال خوک) در نزدیکی همدان و در محلی بنام «آلماقولاغی»، در مقابل سلطان مراد آق قویونلو به موفقیت درخشانی دست یافت (۲۴ ذی الحجه / ۲۱ حزیران). اگرچه در این جنگ سلطان مراد پس از شکست موفق به فرار گردید، لکن بیگلربیگی او ۳۰۷۱۱ احمد و دوتن از خویشاوندانش به نامهای اسلمس و علی بیگ و نیز امرای بزرگ و هزاران سرباز در میدان نبرد باقی ماندند. این پیروزی عراق عجم، فارس و کرمان را نصیب اسماعیل ساخت.^{۱۳}

(۱۲) تاریخ شاه اسماعیل، ۸۱ b-۷۹؛ حسن روملو، ص ۶۴-۶۳ (به نقل از همان مأخذ)؛ خواندمیر، ص ۳۶-۳۴؛ یحیی قزوینی، ص ۲۳۵؛ غفاری، ص ۴۶۷؛ تکملة الاخبار، ۲۴۴ b؛ قاضی احمد قمی، ص ۱۲۵-۱۲۴؛ مناقب نامه ابراهیم گلشنی، ص ۱۵۱ و ۲۵۵-۲۵۴. در عین حال، دلیل سفر شاه اسماعیل جمع آوری لشکر از آناطولی بود. زیرا وی در سال ۸۹۰ ق. / ۱۵۰۲ م. طی نامه ای از بایزید دوم درخواست کرده بود که با آمدن مریدان خانقاه اردبیل به ایران موافقت کند؛ اما امپراتور عثمانی به این درخواست پاسخ منفی داده بود (خواجہ سعدالدین، ص ۱۲۷-۱۲۶).

(۱۳) تاریخ شاه اسماعیل، ۸۷ b-۸۴؛ حسن روملو، ص ۶۹-۶۴؛ خواندمیر، ص ۳۶، ۳۷؛ یحیی قزوینی، ۲۴۳؛ غفاری، ص ۲۶۸-۲۶۷؛ تکملة الاخبار، ۲۴۵ a. بطوریکه می بینیم، برای اولین بار روز و ماه در این جنگ روشن گردیده است؛ و این که اولین مسافرت اسماعیل به ارزنجان و رسیدن و خارج شدن از آنجا، همچنین جنگ گلستان و شروع در کدام ماه و روز اتفاق افتاده در هیچ منبع ذکر نگردیده است. این امر به علت ذکر حوادث بعد از وقوع آنها بوسیله مورخین بوجود می آید، و ما در تشکیل دولت صفوی به نوشته یحیی قزوینی اعتماد کردیم.

او حاکمیت کرمان را به محمدخان استاجلو،^{۱۴} فارس را به چهل بیگ ذوالقدر مشهور به الیاس، و ری را به الیاس خنسلو فرزند ایفوت داد. بعضی از امرای آق قویونلو مانند منصور بیگ افشار نیز با اطاعت از اسماعیل، تاج قزلباشی را بر سر نهادند.

شاه اسماعیل، در جنگهای پیاپی با موفقیت به پیش می‌تاخت و هر مقاومتی را با اعمال خشونت درهم می‌شکست. به طوریکه قبلاً نیز اشاره شد، در این زمان اکثریت ایرانیان سنی‌مذهب بودند. اهالی ساکن شهرهای اصفهان، فارس، یزد، کرمان، رستم‌دار و یا اهالی سایر مناطق که مختصر مقاومتی نشان دادند، بلافاصله سرکوب شدند.^{۱۵} بدین ترتیب اسماعیل معتقدات خود را به اهالی فارس زبان ایران

(۱۴) غفاری (ص ۲۶۸) و همچنین خواندمیر (ص ۷۴)، بخشیدن عناوین خان و یا امیر را بوسیله شاه اسماعیل به امرای خود، در سال ۹۱۹ ه. ق. / ۱۵۱۳ م. به هنگام اقامتش در خراسان می‌نویسند. بدون شک استعمال این عناوین به وسیله دولت صفوی، به تقلید از اوزبکها می‌باشد. قبل از این به تمام امرا، مانند زمان اقامتشان در آناتولی، تنها بیگ خطاب می‌کردند.

(۱۵) حتی بعضی از این افراد به اتفاق همراهان آنان برای زهرچشم گرفتن از سفیر عثمانی، که برای تبریک به حضور اسماعیل آمده بود، در حضور او کشته شدند (تاریخ شاه اسماعیل، ۱۱۳ a؛ خواندمیر، ص ۴۱). در تبریز افرادی را که در جنگ با سلطان حیدر شرکت داشتند شناسایی و قتل‌عام کردند. نظیر این قتل‌عام، پس از فتح خراسان نیز انجام شد. از نمونه‌های فراوان، به این منابع نگاه کنید: یحیی قزوینی، ص ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹ و ۲۵۰؛ غفاری، ص ۲۶۹؛ خواندمیر، ۴۱-۳۹ و ۷۵؛ حسن روملو، ص ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۱۳۸ و ۱۳۹؛ کمال پاشا زاده، ۳۲۸-۳۰۸؛ منجم‌باشی، صحایف الاخبار، استانبول، ۱۲۸۵ م، ج ۳، ص ۱۸۵-۱۸۳ و ۱۸۷. آنجیللومی نویسد که اسماعیل موقع وارد شدن به تبریز، بسیاری از افراد مذهبی اعم از مرد و زن و بچه را به قتل رساند. او در جنگ و به هنگام ورود به تبریز بیش از بیست هزار نفر را نابود ساخت و حتی به زندگی مادر خود نیز پایان داد (A Narrative of Italian travels in Persia ص ۱۰۵، ۱۹۰ و ۱۹۱). کمال پاشا زاده گفتار آنجیللو را تأیید کرده و می‌نویسد که شاه اسماعیل در تبریز بیش از چهل الی پنجاه هزار نفر از افراد قبیله آق قویونلو را از دم تیغ گذراند، و مادرش نیز که به این قتل‌عام‌های نادرست او اعتراض می‌کرد به قتل رسید (b-۳۰). راجع به قتل‌عام‌های شاه اسماعیل نگاه کنید به: ژان اوین، «Sah Isma'il et les notables de l'Iraq Persan» در Journal of economic and social history of the Orient, II, I, ص ۸۱-۳۷، خصوصاً ص ۶۰-۵۷.

نقش ترکان آناطولی در...

قبولاند. بررسی منابع، شبهه‌ای در این مورد بر جای نمی‌گذارد. بر اساس نوشته‌های منابع عثمانی، اردبیل اوغلی (= شاه اسماعیل) برای تقویت لشکریان و ادامه فتوحات خود، روابط صمیمی خود را مانند گذشته با آناطولی سرزمین مادری مریدانش حفظ نمود؛ زیرا او هنوز در ایران خوب شناخته نشده بود و گاهی به او مانند يك حاکم غاصب با نفرت می‌نگریستند. اسماعیل با قدرت و سخت‌گیری حکومت می‌کرد و به خوبی می‌دانست که چنانچه تکیه‌گاه نظامی و نیروی انسانی خود را در آناطولی از دست بدهد، مانند بسیاری از قزلباشان، موجودیت حکومتش را سریعاً از دست خواهد داد.

بعد از اعلام الدوله ذوالقدر، دولت عثمانی تدابیری برای جلوگیری از مهاجرت اتباع خود به ایران اتخاذ کرد. اتخاذ این تصمیم از ضروریات بود، زیرا مالیات مهاجرین به دوش افراد ماندگار و یا مؤسسات دینی سنگینی می‌کرد. از طرف دیگر، مهاجرت این افراد زیان بزرگی به صاحبان املاک و اراضی وارد می‌ساخت که حل این مسئله برای دولت مشکل بزرگی شده بود. شاه اسماعیل در این خصوص نامه‌ای به بایزید نوشت و از او درخواست نمود که مشتاقان زیارت آرامگاه اجدادش را از آمدن به ایران محروم نکند؛ بایزید نیز در پاسخ به اسماعیل قول داد که در مورد کسانی که تعهد بسپارند پس از زیارت به وطن خود بازگردند، مشکلی ایجاد نکند.^{۱۶} این

۱۶ «...برای عالم آرا پوشیده نیست که از قدیم الایام الی الان، به خاندان ما نسبت ارادت و اعتقاد و سمت محبت و اعتضاد اهالی ممالک عالم خصوصاً اهل دیار روم ثابت و محقق است و همواره از آنجا ارباب طلب و سلوک متوجه این خاندان هدایت آشیان و حظایر مقدسه مشایخ جنت مکان قدس الله تعالی ارواحهم می‌شده‌اند» (فریدون بیگ، منشآت سلاطین، ج ۱، ص ۳۴۵).

با یزید دوم در پاسخ نامه اسماعیل نوشته بود:

«اکثر رعایای غزاة مجاهدین به بهانه زیارت ترك این سرزمین کرده طریق عطالت سلوک می‌داشته‌اند و از این جهت نقصان کلی به محصول سپاهی روی نموده و هرگاه که یکی از غازیان عظام به رعیت قدیمی خود می‌رسیده، به موجب رسم قدیم و دیدن مستقیم گرفته به وطن اصل و خویشان می‌آورده‌اند» (همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۴۶).

تمام مورخین عثمانی، طرفداری قسمت مهمی از ترکان آناطولی را از دولت صفوی می‌دانستند. در اینجا ذکر چند مثال خالی از فایده نخواهد بود. علی بن عبدالله، در عریضه‌ای ←

جمله آخری برای تأمین نظر اسماعیل نوشته شده بود. به هر حال، با حوادثی که

→ که به خدمت سلیم تقدیم می‌کند می‌نویسد: «روز گاری می‌رسد که اکثر اهالی روم، اردبیلی شده و کافر خواهند شد» (تانسِل، یادِ سلیم، ص ۲۸، سند ۱۱).

از مورخین معاصر، لطفی پاشا در این مورد می‌نویسد: «در ایسن فترت عجم، شاه اسماعیل پسر شیخ حیدر از گیلان خروج کرده به ازنجان آمد و مسکن گزید. مریدان و محبان بی‌شمار پدر و اجدادش از ولایت روم، به گرد او اجتماع کردند؛ برخی اسب و برخی یراق آوردند. شاه اسماعیل به آنان گفت: آیا در بین شما دوستدار ما پیدا می‌شود و به ما کمک می‌کنید؟ حاضران که بیش از دو، سه هزار نفر بودند جواب دادند: شما فرزند شیخ ما هستید و ما با سروجان آماده خدمتگزاری هستیم» (قادیخ آل عثمان، نشر عالی، استانبول، ۱۳۴۱، ص ۱۹۸). در غزوات سلطان سلیم، این ابیات دیده می‌شود:

بشاشا تاج آلدی و چیخدی اول فرید عالم اهلین سر بسر ائیتدی مرید

شیمدی روم ایچره مریدی چوخ درور آنا میلتمز ولایت یوخ دو رور

آن یگانه، تاج بر سر نهاد و خروج کرد و تمامی مردم را مرید خود ساخت

اکنون در روم مریدان زیادی دارد و ولایتی نیست که به او مایل نباشد

همچنین در: تانسِل، حیات سیاسی سلطان بایزید دوم، استانبول، ۱۹۶۶، ص ۲۳۷، حاشیه ۵۰ و خواجه سعدالدین، تاج‌التواریخ، ص ۲۴۲ مشاهده می‌کنیم:

باشینا تاج آلدی چیخدی اول پلید ایندی بی‌ادراک اتراکی مرید

که اخذ اصل این بیت از غزوات نامه به خوبی روشن است. خواجه سعدالدین، نوع شخصی فارسی زبان بنام خواجه کمال اصفهانی، از نوشتن جملاتی نظیر «اتراک بی‌ادراک» و «ترکان ناپاک» مضایقه نمی‌کند (ج ۲، ص ۱۶۵، ۱۸۹، ۲۴۲). در مورد اینکه جمله مشهور اتراک بی‌ادراک اولین بار به وسیله خواجه سعدالدین متداول شده و یا قبل از او نیز متداول بوده، نوشته‌ای در دست نداریم. به هر حال بیش از این حق مؤاخذه کردن خواجه سعدالدین را نداریم، زیرا بعضی از مورخین ترک‌نژاد و یا منتسب به ترک قبل از خواجه سعدالدین نیز در مورد اقوام خود حرفهای تحقیرآمیز به کار برده‌اند. در کتاب خسواجه سعدالدین راجع به این موضوع این نوشته‌ها موجود است: «ترکان بی‌ادراک ساکن آناتولی با آن گروه مکروه (یعنی شیوخ اردبیل) یکی شده، غایبانه به او اقتدا نموده (یعنی به اسماعیل) و مال و منال و اهل عیال خود را در راه او فدا می‌کنند. قسدرتمندان با نذورات و هدایای فراوان به زیارت آنها می‌روند و هر ساله با راهنمایی خلفاء نذورات بی‌شمار ارسال می‌دارند؛ درگاه تباهی پناه‌آن مباح‌کنندگان مناهی را قبله حاجات و کعبه مناجات می‌دانند و دختران و خواهران خود را به خدمت آنان می‌گمارند و با شنیدن نامشان ←

پیش آمد موفقیتی در کار حاصل نگردید و مهاجرت ها کماکان ادامه داشت. اسماعیل نیز در آن موقع نمی خواست برخوردی با امپراتوری عثمانی داشته باشد، وی در نامه هایش نهایت احترام را در مورد امپراتور به جای می آورد و حتی او را به عنوان «بابا» خطاب می کرد.

شاه اسماعیل در سال ۹۱۳ ه.ق. / ۱۵۰۸ م. (سال گاو) به علاءالدوله حمله کرد. به نوشته کمال پاشا زاده، علت این کار «توییح و به نمایش گذاردن سفیر اسماعیل» به وسیله علاءالدوله بود. در واقع علاءالدوله، سفیر اسماعیل اوغلان امت استاجلو را

→ به سجده می افتند» (ص ۲۴۲). وی همچنین در مورد تشکیل دولت صفوی می گوید:

«بقایای اشقیای حیدریه، اجتماعی از ترکان ملحد مشرب و رافضی مذهب تشکیل داده و در سنه خمس و تسعمائة [۹۰۵ ه.ق.] فرخ یسار حاکم شیروان را به قتل رسانیده و در سنه سبع و تسعمائة [۹۰۷ ه.ق.] با الوند میرزا محاربه نموده و مملکت او را متصرف شدند. خلفای اجدادش در دیار روم پراکنده شدند و با توزیع نامه هایی از شمار و حساب افزون و از حد و عدد بیرون، مریدان و احباب را به همکاری دعوت کردند. عده بسیاری از مردم دیار روم دعوت را پذیرفته و تابع امر شدند. شاه ضلالت پناه که هدفش از آمدن به حدود ارزنجان روم جمع آوری سپاه و غلبه بر دشمن بود، با گردآوری این چند هزار گمراه، جنگ با بایندرها (آق قویونلوها) را آغاز کرد» (ص ۱۲۷-۱۲۶).

کمال پاشا زاده در قادیخ آل عثمان، در مورد رفتن شاهزاده قودقود از «تکه» به نزد ساروخان می گوید:

«مردانسی گستاخ و بی باک از دیار تکه، که سردهسته اعوان و انصار شاه اسماعیل بودند، از آشفتگی زمان استفاده کرده و با ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر از یاران خود خروج کردند. آنان که در دیار خود رعیت بودند، به شاه اسماعیل پیوسته و شوکت او را افزون کرده و خود نیز صاحب خدم و حشم شدند. افراد دیگر نیز مردگان را بر زندگان بار کرده و دیار خود را ترک کردند. مؤلف گوید:

ساتدیلر یوق بساهایه داوارلرین

ترک کله ترک ادیب دیارلرین

یعنی: «ترکان، احشام خود را به بهایی ناچیز فروختند و دیار خود را ترک کردند».

باز همین مؤلف در مورد شکل گیری قیام شاه قلی این مطلب را می نویسد: «هنگامیکه

شاه اسماعیل گمراه مانده جفندی شوم در گوشه ای از ولایت گیلان نشسته بود، از آشفتگی

زمان بیگدهای بایندر استفاده نموده به آناتولی آمد و به خلفاء و دوستان خود

در دریاچه‌ای به نام «کوز گول» (Közgöl) حبس نموده بود.^{۱۷} بعضی دیگر از مورخین

→ پیغام فرستاد و ترکان «تکه» خودخواه و فرصت طلب را جمع نمود. این افراد در نزد او تقدم و تقرب یافتند و در بین قزلباشان به مردانگی و رفاقت مشهور شدند. افراد بی کار و بی عار در نزد او فرمانده «تومان» شده و عزت و حرمتی بدست آوردند. کسانی که این را شنیدند، مزرعه خود را فروخته و خانه و کاشانه خود را خراب کرده و رفتند. اگر افراد مفید دیگری از این طایفه وجود داشتند، به فکر انتقام افتادند» (علی امیری، نمره ۲۹، ۸۵). کمال پاشا زاده در مورد آمدن شاه اسماعیل به آناتولی می نویسد: «در آن اثنا، شاه اسماعیل فرزند کوچک حیدر موقعیتی به دست آورده خروج کرد و با لشکری در حدود ۳۰۰ نفر به ارزنجان آمده. خلفای بد رأی و طرفداران اجداد بد نهاد او در اکثر نقاط آناتولی وجود داشتند؛ و هر کس که آمدن وی را شنید، کارش را رها کرد و به نزد او رفت. در آن زمان سلطان بایزید دوم در تلاش فتح شهرهای مدن و کرن بود و آن نواحی از مأموران وی خالی مانده بود. بدین سبب اسماعیل مدتی در آن ناحیه اقامت کرد و جماعتی از طرفدارانش به گرد او اجتماع کرده و شهرتش بعالمگیر شد؛ بیت:

هر نه یسره وار ایسه بیر بد نهاد مفسد و ملحد مباحی اعتقاد
واردی اول بد کیشه ایتدی اتباع اولدو ارزنجاندا خیلی اجتماع

یعنی: (در هر جا که شخص مفسد، ملحد و مباحی مذهبی بود؛ همگی مرید آن بد کیش شدند و در ارزنجان اجتماع کردند).

سپاهیان خونخوار او مانند سیل به هر طرف جاری شدند، مانند حباب پرنوری درخشیدند و اقبال و بخت آن بد فعال يك مرتبه بر [خاست]» (۲۹ b-۳۰ a).

تاجر ایتالیایی، در کتاب A Narrative of Italian travels in Persia. راجع به طرفداران اسماعیل که اکثراً از آناتولی بودند می گوید:

«... و در مدت توقف من در تبریز، مردم از تمام نقاط به طور مداوم به گرد پرچم او اجتماع می کردند. اسماعیل نیز در خورشان و مقامشان به آنان هدایایی می داد» (ص ۱۹۴).

در جای دیگر نیز درباره انتساب محمدخان استاجلو به آناتولی می گوید: «محمدخان استاجلو یکی دیگر از رؤسای قبایل آناتولی بود که به اتفاق هفت برادر خود، که همگی مردانی دلیر بودند، به کمک اسماعیل آمده بود» (۱۹۴). تاجر ایتالیایی این مطلب را در جای دیگری از سیاحتنامه خود نیز ذکر می کند (ص ۱۵۲)؛ وی همچنین در مورد انتساب بخش مهمی از مریدان شیخ حیدر به آناتولی و قرمان، مطالبی ذکر می کند (ص ۱۸۴).

جلال زاده در مورد توقیف تجار ایرانی می گوید:

«حیات و شوکت قزلباشان از دیار روم بود و تمام وسایل، تجهیزات و نیروهای آنان ←

عثمانی،^{۱۸} علت حمله شاه اسماعیل را موافقت نکردن علاءالدوله با ازدواج دختر زیبایش بنلوخاتون با اسماعیل می‌دانند. ولی چون این مطلب قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد، باید در جستجوی دلایل دیگری باشیم. در واقع علاءالدوله در فکر تصاحب متصرفات آق‌قویونلوها در جنوب شرقی آناتولی بوده است؛ و بدین سبب در سال ۸۹۱ ق. / ۱۵۰۵ م. با مرگ الوند آق‌قویونلو، زینل فرزند اغورلو محمد آق-قویونلو را به اتفاق احمد بیگ و شاهرخ بیگ فرزندان برادر خویش عبدالرزاق به منطقه دیار بکر فرستاد. زینل نیز پس از تسخیر «آمد»، «ماردین» و بعضی ولایات دیگر، در «آمد» بر تخت آق‌قویونلوها نشست. ولی طولی نکشید که امیر بیگ موصلو بیگلربیگی الوند، زینل و ذوالقدرها را به عقب‌نشینی مجبور ساخت. با وجود این، علاءالدوله برای قبولاندن حاکمیت خود امیر بیگ را تحت فشار گذاشت. امیر بیگ برای نجات از فشار علاءالدوله و اطمینان یافتن از طرف اسماعیل، مجبور به قبول تابعیت قزلباشها گردید. می‌توان حدس زد که این حمله شاه اسماعیل، برای خاتمه دادن به حاکمیت ذوالقدرها در منطقه آق‌قویونلوها بوده باشد. در مورد مانع شدن علاءالدوله از رفتن قزلباش‌های منطقه خودش به ایران نمی‌توان تردید کرد. این کار او نیز می‌تواند یکی از عوامل حمله اسماعیل باشد.

شاه اسماعیل برای حمله به منطقه ذوالقدرها راه ارزروم و ارزنجان را انتخاب کرد؛ و شاهزاده احمد والی «آماسیه»، پدرش را از این عمل آگاه ساخت. علت انتخاب این راه از طرف اسماعیل، اتخاذ تصمیمات جدی از طرف دولت استانبول در مورد مانع شدن از پیوستن قزلباشان آناتولی به او بوده است. به گفته کمال پاشازاده:^{۱۹} بدین سبب مدتی در مرز عثمانی توقف نمود، ولی بسیاری از مریدانش

→ از اینجا رفته؛ به طوری که اگر این راه مسدود شود - با قطع نیروی مادی - بزودی ضعف آنها آشکار شده و شر و فساد آنها رفع می‌شود» (طبقات الممالک، کتابخانه فاتح، نمره ۴۲۳، ص ۲۱ a-b).

(۱۷) نمی‌دانم این محل در کجا بوده.

(۱۸) به عنوان مثال: عالی، کنه‌الخبار، ج ۳، ص ۴۳.

(۱۹) «اگر از راه دیاربکر می‌رفت به مقصدش می‌رسید. اما او با حرکت از محل اقامت -

نتوانستند به او ملحق شوند. حاکم صفوی برای رفتن به منطقه ذوالقدرها، از بایزید دوم امپراتوری عثمانی تقاضای اجازه نمود. بایزید دوم با درخواست اسماعیل موافقت کرد، به شرط اینکه دقت کند تا به هنگام عبور از خاک عثمانی زبانی به کسی نرسد. اسماعیل با عبور از خاک عثمانی، از راه «ساریز» به البستان رفت. علاءالدوله سعی کرد منطقه خود را در مقابل سپاهیان شاه اسماعیل حفظ کند و با پناه گرفتن در مناطق صعب العبور کوه «درنا»، از مملوکان و عثمانی‌ها تقاضای کمک کرد. قزلباشان تمام مناطق را تخریب و غارت کردند و ذوالقدرها با وضع پریشانی به اطراف پراکنده شدند. بازبر اساس گفته مورخ عثمانی، علاءالدوله کمکی از مملوکان دریافت نکرد. بایزید گرچه سپاهی به فرماندهی یحیی پاشا برای کمک به او فرستاد، ولی این سپاه از آنکارا [آنقره] جلوتر نرفت. شاه اسماعیل نیز به علت فرارسیدن زمستان منطقه ذوالقدرها را ترک کرد^{۲۰} و در برگشت، ناحیه خربوت متعلق به ذوالقدرها فتح گردید. امیر بیگ موصولو حاکم دیاربکر، بر اساس دعوت شاه اسماعیل به اتفاق قبیله و عده‌ای از نزدیکان خود به حضور شاه اسماعیل رسید. شاه اسماعیل شغل مهرداری را که یکی از مشاغل مهم دولتی بود به او واگذار کرد؛ و او با انداختن مهر جواهر نشان به گردن خود، شروع به امضای فرامین شاه اسماعیل کرد. امیر بیگ، فرزند گلای بیگ از امرای زمان سلطان یعقوب و نوّه یکی از امرای اوزون حسن مقلب به همین نام بود. او در عین

→ خود، خواست با يك تیر دو نشان بزند. او به این بهانه می‌خواست مدتی در سرحد روم توقف کند تا قزلباشان آناتولی و سایر او باش، با اطلاع از اقامت او در آن ناحیه، بدور او جمع شوند و از سوار و پیاده و بنده و آزاده از هر قصبه و ده با سلاح خود به او پیوسته و شوکت و عظمت او را بیشتر کنند. اما خواستش تأمین نگردید و تمام نواحی قزلباش تحت کنترل درآمده و امکان عبور و مرور به افراد داده نمی‌شد و تمام ممالک و ممالک تحت انضباط درآمده بود» (b ۱۱۶).

۲۰) قادیخ شاه اسماعیل، b ۱۲۳-۱۲۲؛ خواندمیر، ص ۴۶-۴۴؛ غفاری، ص ۲۷۰؛ کمال پاشا زاده، b ۱۱۸-۱۱۵؛ خواجه سعدالدین، ص ۱۳۱-۱۳۰؛ سولاق زاده، قادیخ استانبول، ص ۳۲۰-۳۱۹؛ A Narrative of Italian travels in Persia، ص ۱۱۰-۱۰۸ (آنجیللو)، ص ۱۹۷-۱۹۵؛ (تاجر ایتالیایی)، ابن ایاس، بدایع الظهور، قاهره ۱۳۷۹ م، ج ۴، ص ۱۱۸، ۱۲۱ و ۱۲۳؛ ابن طولون، مفاتیح الخلائ، نشر م. مصطفی، قاهره، ۱۳۸۱ م، ص ۳۱۶، ۳۱۷ و ۳۱۸. اطلاعات داده شده دو کتاب اخیر دارای ارزش زیادی نیستند.

نقش ترکان آناطولی در...

حال یکی از امرای بادرایت زمان خود بوده است.^{۲۱} با پیوستن امیر بیگک به شاه اسماعیل، قبیله بزرگ و مشهور موصلو به قزلباشان ملحق شدند و منطقه وسیع دیار بکر که فتح آن به آسانی میسر نبود به زیر فرمان صفوی‌ها درآمد.^{۲۲}

شاه اسماعیل، محمدخان استاجلو را به سمت والی دیاربکر تعیین کرد.^{۲۳} محمدخان یکی از امرای جسور و بادرایت زمان خود بود. وی با وجود تعداد کم افراد زیر فرمان خود، بعضی از امرای کرد را دستگیر و به تبریز فرستاد؛ از طرفی دیگر نیز سپاه علاءالدوله را که به فرماندهی پسرانش قاسم ملقب به ساروقپلان و اردوانه بود مغلوب ساخت و بسیاری از امرای ذوالقدر در میدان نبرد کشته شدند. ساروقپلان و اردوانه نیز پس از اسیر شدن به قتل رسیدند (۹۱۴ ق.ه/ ۱۵۰۸ م.). سال بعد، شاه اسماعیل بغداد را ضبط کرد (۹۱۵ ق.ه/ ۱۵۰۹ م.). محمدخان استاجلو دومین موفقیت خود را در مقابل نیروی ذوالقدرها کسب نمود؛ در رأس سپاه ذوالقدر فرزندان دیگر علاءالدوله، شاهرخ والی بوزوق و احمد بیگ قرار داشتند. آنان نیز مانند برادرانشان به قتل رسیدند. محمد بیگک و علی بیگک، فرزندان شاهرخ نیز به نزد اسماعیل فرستاده شدند.^{۲۴} سلطان صفوی فرزندان شاهرخ را آزاد کرد و بعدها به آنها مقام امیری داد، اینان در سفر عراقین به سال ۱۵۳۵ م. از صفوی‌ها روی گردانده و به خدمت عثمانی‌ها درآمدند، که در آینده راجع به این موضوع اشاره خواهد شد.

در سال ۹۱۶ ق.ه/ ۱۱۰-۱۵۱۰ م. دوحادثه مهم رخ داد. اولین واقعه، شکست

(۲۱) امیر بیگک پس از مرگ الوند (۹۰۴ ق.ه/ ۱۵۰۴ م.) حاکم دیار بکر گردید؛ تاریخ شاه اسماعیل، b ۱۲۹؛ غفاری، ص ۲۷۰؛ خواندمیر، ص ۴۶؛ A Narrative of Italian travels in Persia ص ۱۰۸، ۱۰۹ (آنجیللو)، ص ۱۹۷، ۱۹۸ (تاجرایتا لیاپی)؛ محمد محیی الدین. مناقب ابراهیم گلشنی، نشر ت. یازجی (تحقیقات تاریخی ترک)، استانبول، ۱۹۷۵ م.، ص ۲۹۱-۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۳ و ۳۰۵.

(۲۴) تاریخ شاه اسماعیل، h ۱۳۰؛ خواندمیر، ص ۴۷، ۴۶؛ غفاری، ص ۲۷۰؛ مناقب ابراهیم گلشنی، ۳۰۳، ۳۰۴.

(۲۳) تاریخ شاه اسماعیل، b ۱۳۱ و ادامه آن؛ خواندمیر، ص ۴۴؛ غفاری، ص ۲۷۱. (۲۴) تاریخ شاه اسماعیل، h ۱۳۹-۱۳۷؛ خواندمیر، ص ۴۷، ۴۶؛ غفاری، ص ۲۷۱.

و کشته شدن محمد شیبانی خان (شیبک خان) حاکم ترکستان (ماورالنهر) و خراسان توسط قوای شاه اسماعیل بود. در این موفقیت، بورون سلطان تکلو از امرای ناحیه آنتالیه و همراهانش نقش مهمی داشتند.^{۲۵} شیبک خان در مقابل تاج سرخ شاه اسماعیل تاج سبز به سر می گذاشت، لذا به آنها لقب یشیل باش (سبز کلاه) داده شده بود.^{۲۶} در نتیجه این پیروزیها، تمام منطقه خراسان جزو متصرفات صفوی گردید و قلمرو دولت صفوی از فرات تا جیحون گسترش یافت.

دومین واقعه مهم، عصیان باباشا عقی تکلو در آناتولی می باشد. ناحیه آنتالیه امروزی را در قدیم ولایت «تکه» می گفتند و این کلمه از اسم یکی از سران خاندان حمید گرفته شده است. بطوریکه قبلاً ذکر شد، در تشکیل دولت صفوی بسیاری از تکلوها به صف یاران دولت صفوی پیوستند. از تکلوهای موجود در دستگاه صفوی، در این تاریخ ما به اسامی افرادی نظیر ساروعلی، چوهه (چوقا) سلطان، یگن سلطان و بورون سلطان برخورد می کنیم. از اینها، ساروعلی شغل مهرداری را در تشکیل دولت صفوی عهده دار بود. ساروعلی در سال ۹۱۲ ه.ق. / ۱۵۰۷ - ۱۵۰۶ م. به اتفاق عبدی بیگ شاملو، که او نیز مانند خودش در تشکیل دولت صفوی نقش داشته، در جنگ با یکی از امرای کرد بنام صاریم به قتل رسیدند.^{۲۷}

شاهقلی فرزند حسن خلیفه از اهالی ده «قزل قیه» و یا «یالونلوی» منطقه تکه بود. او نیز در همان ده به دنیا آمده و بزرگ شده بود و مردی بسیار بالیاقت و جسور و فعال بود. شاهقلی با مشاهده شکل گیری دولت صفوی و موفقیت های پی در پی اسماعیل، و همچنین عجز نهایی بایزید دوم امپراتوری عثمانی و ضعف و بی عدالتی

(۲۵) تاریخ شاه اسماعیل، ۲۳۶ a - ۱۹۵؛ خواندمیر، ص ۶۳-۵۶؛ غفاری، ۲۷۳، ۲۷۴؛ *A narrative of Italian travels in Persia* ص ۵۵، ۵۶ (کاترینو زنو)، ص ۱۱۸-۱۱۵ (آنجیللو)، ص ۱۰۰ (تاجر ایتالایی).

(۲۶) محمد شیبانی خان حاکم اوزبک، در مقابل تاج سرخ شاه اسماعیل عمامه سبز بر سر می گذاشت و روی این اصل آنها را «یشیل باش» می گفتند. در منابع ایتالیایی نیز این لقب ذکر شده (۱۱۵، ۵۵ و ۲۰۱)؛ فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۷۴؛ لطفی پاشا، ص ۲۳۶؛ خواجه سعدالدین، ص ۲۲۶.

(۲۷) تاریخ شاه اسماعیل، ۱۲۱ b؛ غفاری، ص ۲۷۰؛ حسن روملو، ص ۹۰.

حاکم بر دستگاه حاکمه، استفاده کرده و نهضت خود را آغاز کرد. يك قسمت از سپاهیان او تا حدودی خالی از نقص بودند، بسیاری از افراد از هستی ساقط شده نیز جزو سپاهیان او بودند. اولامه مشهور دوره شاه طهماسب نیز یکی از سپاهیان شاهقلى بود، بقية سپاهیان او را افراد فقیر و بی چیز و دهقانان کوهستانهای «تکه» تشکیل می دادند. مریدان شاهقلى، او را «بابا» خطاب می کردند.^{۲۸} شاهقلى نیروهای عثمانی را رویهم رفته شکست داد و این موفقیت در ازدیاد مریدانش موثر افتاد، مخصوصاً پیروزی او بر قره‌غز پاشا بیگلربیگی آناتولسى در شهرت و از دیاد مریدانش خیلی تأثیر گذاشت. شاهقلى و طرفدارانش^{۲۹} که جماعتی از ترکان چاروق به پای آناتولی بودند، پس از کسب بعضی موفقیت‌های بزرگ به منطقه تکه عقب‌نشینی کردند. آنان در حالی که از طرف نیروی برتر وزیر اعظم خادم‌علی‌پاشا در محاصره بودند، حلقه محاصره را شکافته و به طرف منطقه قرامان حرکت کردند؛ لکن با نیروی حیدر پاشا بیگلربیگی این منطقه مواجه شدند که او را نیز شکست داده و به سوی ایران رهسپار شدند. نیروی وزیر اعظم در محلی بنام «چو-بوق‌اووا» واقع در میان سیواس و قیصریه با نیروی شاهقلى برخورد کرد، و در جنگی که اتفاق افتاد علی‌پاشا به قتل رسید و نیروهایش نیز منهدم شدند (پنج‌م ربيع الآخر ۹۱۷ ق. / دوم تموز ۱۵۱۱ م.). شاهقلى در این جنگ به سختی زخمی شد و طولی نکشید که وفات نمود، ولی قبلاً یکی از نزدیکانش را به جانشینی خود انتخاب کرده بود و او توانست تکلوها را سالم به ایران برساند.^{۳۰} تعداد این افراد در حدود

(۲۸) بابا، يك عنوان بزرگ دینی بود که در زمان سلجوقیان نیز متداول بوده: «بابا رسول»؛ قبلاً بجای این کلمه، آقا متداول بوده است؛ کلمه «بابا»، شخصی را که در رأس «دده‌ها» بود معرفی می کرد.

(۲۹) «این در اثر بی‌لیاقتی بیگلربیگی‌ها است که از عهده يك مشت ترکان تکه بر نمی آیند» (خواجه سعدالدین، قاج‌التواریخ، ص ۱۶۵). «يك مشت ترکان چاروق به پای آناتولی، در میان مملکت با ایجاد فتنه و فساد به هتک شرف بزرگان، اشراف و سادات مشغول هستند» (همان مأخذ، ص ۱۸۹).

(۳۰) راجع به عصیان شاهقلى رجوع کنید به: تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۲ و a ۲۰۴ - b

۲۰۲؛ حسن روملو، ص ۱۲۵، ۱۲۶ و ۱۲۸؛ غفاری، ص ۲۷۴؛ کمال پاشا زاده، نمره ۲۹، ←

پانزده هزار نفر بود.^{۳۱} به‌ظن قوی می‌توان گفت که هدف شاه‌قلی از این عصیان ایجاد شورش به نفع شاه اسماعیل و یا رفتن به ایران نبود، بلکه او می‌خواست به موجودیت امپراتوری عثمانی خاتمه دهد. بر این اساس پس از موفقیت‌های اولیه، یکی از افراد مطمئن را به جانشینی خود تعیین نمود و دیگران را نیز با سمت بیگلربیگی و یا سنجاقلربیگی (والی) به ولایات فرستاد. بزرگ بودن هدف شاه‌قلی، با تعمق در این امر به خوبی روشن می‌شود. او به خلفای ناحیه روم نامه نوشته و عصیان آنها را بر علیه امپراتوری خواسته بود.^{۳۲} شاه‌قلی پس از موفقیت‌های خود، چنان تأثیر عمیقی در آن ناحیه به جای گذاشته بود که شهنشاه فرزند بایزید که حاکم قرامان بود در زمره قزلباشان درآمد.^{۳۳} بعدها نیز در آناطولی شورشهای بسیاری با همین هدف علیه عثمانی شکل گرفت که مشکلات جدی برای امپراتوری ایجاد نمود. علت اساسی و یا یکی از علل مهم این شورشها، بی‌عدالتی‌های حاکم بر جامعه بود.^{۳۴} قیام شاه‌قلی باعث مرگ بسیاری از انسانها و تخریب و غارت

→ ۱۰ b-۷ مؤلف مذکور، در میان سران شورشی غزال اوغلی، اولامه فرزند چاقیت و قرا محمد را ذکر می‌کند؛ «خواجه سعدالدین، ص ۱۸۱-۱۶۲؛ ج. اولوچای، «یاوز سلیم چگونه پادشاه شد»، تحقیقات تاریخی، ج ۴، شماره ۹، ص ۷۳-۶۱. تکیه‌گاه اصلی این مقاله منابع موجود در سرای توپ قاپو می‌باشد.

(۳۱) «چون در آن ایام قریب پانزده هزار تكلو در روم خروج نموده و با امرای روم مكرراً جنگ کرده، در حدود ارزنجان قافله را تالان کرده اهل آنرا که قریب پانصد کس بودند به قتل آورده، دیگر حرکات ناهنجار ایشان بذروه عرض رسیده بود، در شهر یاری فرمان قضا جریان به سیاست سرداران ایشان واقع شده، سائر را برامراء قسمت فرمودند (غفاری، ص ۲۷۴)؛ نقل از او به وسیله منجم‌باشی، صحایف‌الاجداد، ج ۳، ص ۱۸۵؛ خواجه سعدالدین نیز، شمار زیاد تكلوها را می‌نویسد (ص ۱۸۰-۱۷۹)؛ یکی از افرادی که در رأس تكلوها به ایران آمد، صوفیان‌خلیفه بود (تاریخ شاه اسماعیل، ۲۰۳).

(۳۲) «گاه ادعای مهدویت می‌کند؛ گاه می‌گوید که پس از مرگ شاه، مملکت از آن من است» (ج. اولوچای، «یاوز سلیم چگونه پادشاه شد»، ص ۶۲، حاشیه نمره ۱۲، ص ۶۳. حاشیه سند ۱۳ و ص ۶۷).

(۳۳) همان مقاله، ص ۹۶ (نامه حیدر پاشا بیگلربیگی قرامان).

(۳۴) «این کارها به وسیله ترکانی انجام می‌شود که از دست چند بیگلربیگی دل‌خون دارند» (ج. اولوچای، همان مقاله، ص ۷۳-۷۲، سند شماره ۲۶). «حضرت خداوندگاری، ←

نقش ترکان آناتولی در...

وحشتناک بسیاری از مناطق گردید. با نگاهی به معتقدات دینی و نفوذ بسی حد در مریدان و نیز ترس نیروهای عثمانی از قدرت معنوی این افراد، می توانیم شورش شاهقلی را با عصیان بابا اسحاق در سال ۱۲۴۰ م. در زمان سلجوقیان مقایسه کنیم.

باجلوس سلطان سلیم به تخت سلطنت عثمانی در سال ۱۵۱۲ م.، شاه اسماعیل نورعلی خلیفه روملورا به آناتولی فرستاد و به او دستور داد که تمام صوفیان این مناطق را جمع آوری کند.^{۲۵۰} حاکم صفوی از عکس العمل سلطان سلیم در مورد مأموریت نورعلی خلیفه در محدوده عثمانی در تشویش و نگرانی بود، و در این مورد نیز حق با او بود. در مدت اقامت نورعلی خلیفه در قراحصار (شبین)، در حدود سه الی چهار هزار خانوار ترکان سیواس، آماسیه و منطقه توقات به دور او جمع شدند. در این زمان سلطان احمد برادر سلیم، در قونیه، پادشاهی [برادر] را قبول نکرده و خود را برای مقابله با او آماده می کرد. این کار در پیشرفت کار نورعلی خلیفه روملو بسیار موثر افتاده باعث تشکیل و قیام ترکان قزلباش نواحی سیواس، توقات، آماسیه و چوروم گردید. کم کم این افراد باعث اضطراب و نگرانی ساکنان آن نواحی گردیدند. سلطان مراد از فرزندان سلطان احمد، ساکن آماسیه، به منظور استفاده از نفوذ این افراد به کسوت قزلباشان درآمد و طی مراسمی تاج قزلباشی بر

→ کنج زهد و صلاح را گنج پادشاهی دانسته و گوشه نشین و عزت گزین شد و عنان اختیار خود را به دست وزراء تسلیم کرد و در جهت مزید اعتماد آنان از احوال دنیا غافل گردید. نابسامانی های مملکت ظهور و بروز کرده و با چنین بی خبری، قبض و بسط امور مملکت از دست او خارج گردید و دست وزراء برای اخاذی دراز و دروازه رشوت ستانی باز گردید. بسیاری از دردمندان از نبود تیمارخوار بیمار شدند و از مداخلات بی جا فرسوده گشته، از جان خود بیزار و برای بدست آوردن سدرمقی به انواع زشتی ها دچار و ناچار شدند. گروهی از این رهگذر به آن منحرف ره گم کرده همراه شده و با ورود آنان ماده فساد روزافزون گردید» (خواجیه سعدالدین، ص ۱۶۳). موقعی که شاه اسماعیل از تکلوهایی که به ایران آمده بودند علت شورش آنها را سؤال کرد، آنها در جواب گفتند که: «سلطان بایزید پیر شده و اختلال مزاجش باعث اختلال مملکت گشته و از رسیدگی و تدبیر امر آه دست کشیده و وزراء با گردنکشی ظلم زیادی به مردم می کنند، ما نیز نتوانستیم مظالم آنها را تحمل کنیم و این راه را انتخاب نمودیم» (همان مأخذ، ص ۱۸۱).

(۳۵) تاریخ شاه اسماعیل، ص b-۲۳۲.

سر گذاشت. فایق بیگ فرمانده عثمانی، با مشاهده آمدن نورعلی خلیفه به اطراف توقات و استقبال اهالی از او و خواندن خطبه به اسم شاه اسماعیل، وارد شهر نشد و در نواحی قازچاییر (قاز اووا) با سلطان مراد که در حدود ده هزار قزلباش در زیر فرمان داشت متحد شد. لکن پس از مدت کمی، به محض مخالفت اهالی توقات، شهر سوزانده شد. درخواست قزلباش شدن پسر احمد نیز در قرامان تصویب نگردید و به درخواست اهالی آماسیه، نیرویی به فرماندهی صدراعظم عثمانی، یولر قسطنطنیه (یا: سنان پاشا) از قرامان گسیل شد. در این موقع سلطان مراد به نزد شاه ایران رفته بود و نورعلی نیز برای مراجعت به ارزنجان به راه افتاده بود. یولر قسطنطنیه در نواحی «قویول حصار» به نورعلی رسید، و در جنگی که رخ داد از او شکست خورد و به قتل رسید (۹۱۲ ه. ق. / ۱۵۱۲ م.). نورعلی خلیفه، از اهالی سیواس، که وظیفه خود را با موفقیت انجام داده بود به ارزنجان بازگشت.^{۳۶}

احمد به محض شنیدن حرکت سلیم به سوی خود، به طرف شرق عقب نشینی کرد. وی در «دیور یگی» بود که از پسرش سلطان مراد نامه‌ای دریافت کرد، دایر به کمک شاه اسماعیل و ارسال یک نیروی بیست هزار نفری به فرماندهی دیوعلی روملو. مراد در این نامه پدرش را به ارزنجان دعوت می‌کند و می‌نویسد که با این نیرو، او می‌تواند تا «اسکودار» پیشروی کند. در این زمان سلطان احمد به علت نفرت از قزلباشان در موقعیت بسیار حساسی قرار گرفت، ولی بالاخره او درخواست فرزندش را قبول نکرد و از شدت تأثر نامه را پاره کرد.^{۳۷} مدت زیادی نگذشت که احمد و

۳۶) جنگ در محلی بنام آیویازی (یا: ایویازی) اتفاق افتاد، در کنار سنان بیگ امرای دیگری مانند حسین بیگ و تاج‌الدین بیگ وجود داشتند (تاریخ شاه اسماعیل، ۲۴۰-۲۳۸)؛ به نقل از او، حسن روملو، ص ۱۳۵-۱۳۴؛ ج. اولوچای، «یاوز سلیم چگونه پادشاه شد»، شماره ۱۰، ص ۱۳۰، سند ۲۷. شماره ۲۸ (ص ۱۳۱-۱۳۰) مربوط به زمانهای بعد از جنگ چالدران می‌باشد. راجع به فعالیت امرای قزلباش همراه سلطان مراد فرزند احمد (خالد کرد، زینل، شاه‌علی، قرا اسکندر، یحیی پهلوان و شاه‌قلی)، به همان مقاله نگاه کنید (ص ۱۳۰-۱۲۷).

۳۷) ج. اولوچای، همان مأخذ، ص ۱۴۰-۱۳۹، حاشیه سند ۴۹. سلطان مراد به سال ۹۱۸ یا ۹۱۹ ه. ق. / ۱۵۱۲ یا ۱۵۱۳ م. به ایران آمد. حاکم صفوی بعضی از آبادیهای ایالت ←

فرزندانش نابود شدند و سلطان سلیم، امپراتور بلامنازع عثمانی شد. یاوزسلیم قبل از حرکت به سفر جنگی مشهورش، با احساس خطر از وجود چهل هزار قزلباش در خاطر خود، تعدادی از آنها را به قتل رساند و تعدادی را نیز زندانی ساخت. در این جا مبالغه بودن نوشتجات مورخین عثمانی محقق است، زیرا کشتن و یا زندانی کردن این همه آدم می توانست مسئله مهم زمان خود شود. بطوریکه اسناد بعدی نشان می دهد، افراد فعال را کشته و یا زندانی و در صورت لزوم تبعید می کردند. بطوریکه می دانیم، بسایزید دوم بعد از حادثه شاهقلی، قزلباشان باقی مانده از ایل تکه و یا تعدادی از آنها را به جزایر تازه فتح شده «مورا» یعنی به نواحی «مدن» و «کرن» تبعید کرد.

سپاهیان عثمانی و صفوی در محلی بنام چالدران که در شمال غربی شهر خوی قرار دارد باهم مواجه شدند. سپاهیان هر دو طرف به زبان ترکی سخن می گفتند و بسیاری از هر دو سپاه فرزندان یک مملکت، یک منطقه، یک ناحیه و یک قبیله بودند؛ و هر دو با گفتن کلمه «الله الله»، با شجاعت نبرد می کردند. به نظر می رسد تعداد سپاهیان شاه اسماعیل کمتر از نیروی سلطان سلیم بود؛ از طرف دیگر، نیروی صفوی از وجود اسلحه آتشین نیز بی بهره بود. در مقابل، سپاه عثمانی مدت سه ماه بود که در راه بود و در زیر گرمای شدید ماه تموز در اراضی خشک و بسایر مدت ها رله پیموده بود. در این جنگ بسیاری از امرای با ارزش شاه اسماعیل در میدان نبرد کشته شدند، در رأس آنها فرمانده جناح چپ سپاه صفوی محمدخان استاجلو دیده می شود. دیگر امرای بزرگ که به قتل رسیدند عبارتند از: سارو پیره قورچی باشی استاجلو (فرمانده گارد مخصوص)، پیره بیگ (یا: پیر) شیره چی باشی، حسین بیگ لاله شاملو، سلطانعلی میرزا افشار، ولیجان بیگ ترکمن (از تیره: قزاقلو)، میرزا عبدالباقی، میرسید شریف و سید محمد کمونه. دیگر امرای شاه اسماعیل مانند:

→ فارس را برای گذراندن زندگی به او داد، ولی سلطان مراد موقع عزیمت به محل زندگی خود فوت نمود (۹۱۹ ه. ق. ۱۵۱۲ م.) و در مرقد شیخ علی سهل اصفهانی به خاک سپرده شد (خواندمیر ص ۶۴، ۷۰).

دورمیش خان شاملو، نورعلی خلیفه روملو، چایان سلطان (محمد) سفره‌چی باشی استاجلو، قرایبگ و اولاش بیگ (برادران محمدخان استاجلو) و خلیل سلطان ذوالقدر (امت)^{۳۸} از میدان نبرد جان سالم در بردند.^{۳۹}

هدف یاوزسلیم از جنگ چالداران، تنها وارد کردن ضربه‌ای مهلک به اسماعیل نبود؛ بلکه هدف وی از بین بردن کامل دولت صفوی بود که در این میان با مقاومت اطرافیان خود مخصوصاً ینی‌چریها مواجه شد. متأسفانه اطلاعاتی در مورد حمایت کامل علمای باغیرت از سلیم در دست نداریم، که این خود بساعت شگفتی است. این حاکم بزرگ و صاحب فکر، قبل از رسیدن به مقاصد خود وفات یافت. قهرمان ما شاه اسماعیل، به علت مطمئن نبودن از غلبه خود نمی‌خواست با

(۳۸) ما این اسم را امت (Ummet) قبول نکرده و امت (Emet) بودنش را ترجیح می‌دهیم، چون در دهات آناتولی این اسم مرسوم است. قصبه امت (Emet) در حوالی «کوتاهیه» نیز از همین اسم می‌باشد، در «اودمیش» نیز دهی بنام امت موجود است (وزارت امور خارجه، «راهنمای نقاط مسکونی»، آنکارا، ۱۹۴۸ م، ص ۳۵۰). وابستگی نام دهی بنام «امت‌جی» از دهات تریپولی را با این کلمه به درستی نمی‌دانیم (همان‌جا). (۳۹) بر اساس نظریه حیدرچلی، در میان اسامی امرایی که در جنگ چالداران شرکت داشته یا کشته شدند این امرای نیز وجود داشتند: فرزندان یگن بیگ (یکان) تکلوحاکم همدان؛ کوسه حمزه بیگ، برادر آغریوار شاملو حاکم مغان و سردار بیگ (قاجار؟) والی گنجه و برده (روزنامه فریدون بیگ، ۴۶۲). کمال پاشازاده در این میان اسامی کاهی بیگ والی همدان، پیربوداق بیگ والی عراق عجم و قراسنان والی قزوین و سلطانیه را نیز ذکر می‌کند (۴۰ a)؛ ولی این اسامی در منابع صفوی به چشم نمی‌خورد. در این جا منابع مهمی را که راجع به جنگ چالداران اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد ذکر می‌کنیم: تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۵۳-۲۴۴؛ خواندمیر، ص ۷۶-۷۷؛ یحیی قزوینی، ۲۵۵، ۲۵۶؛ قاریخ ایلچی نظام شاه، b ۴۴-۴۳؛ غفاری، ص ۲۷۷؛ حسن روملو، ص ۱۵۷، ۱۵۸؛ شرف‌خان، ۱۵۷، ۱۵۸؛ فریدون بیگ، ص ۳۸۸-۳۸۶، ۳۹۶-۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۳۲؛ کمال پاشازاده، b ۴۶-۳۲؛ شکری، سلیم‌نامه، کتابخانه مرکز تحقیقات تاریخ ترک، نمره ۲۸۳، a ۹۴-۵۴؛ لطفی پاشا، ص ۲۴۰-۲۰۶؛ خواجه سعدالدین، ص ۲۸۰-۲۲۶؛ بررسی م.ش. تکین داغ، «منابع و اسناد جدید سفر یاوزسلیم به ایران»، مرکز تحقیقات تاریخی، ۱۷، شماره ۲۲، ص ۷۸-۴۹؛ س. تانسل، «یاوزسلیم»، ص ۷۲-۳۱.

نقش ترکان آناتولی در...

سلیم بجنگد؛ بدین سبب نامه‌های سرد و تند سلیم را با نرمش پاسخ می‌داد.^{۴۰} در جواب یکی از نامه‌های او، برای حرکت خود به سوی آناتولی دو علت ذکر می‌کند، الف: ارادت و سرسپردگی بسیاری از اهالی آناتولی نسبت به اجدادش؛ ب: علاقه به دوام و بنای خاندان «غازی» عثمانی.^{۴۱}

شکست چالدران تأثیر عمیقی در روحیه شاه اسماعیل، که تا آن روز شاهد پیروزیهای پی‌درپی بود، ایجاد کرد. حتی در اثر تلخی این شکست، مدت زیادی از رفتن به نزد «دده» خود حسن بیگک امتناع کرد. خواجه سعدالدین - بر اساس صحبت‌هایی که میان سلیمان قانونی، ابراهیم پاشا وزیر اعظم وی و پدر خواجه سعدالدین انجام شده - می‌نویسد که شاه اسماعیل بعد از این شکست تمام روزهای خود را به میگساری می‌گذراند.^{۴۲} بر اساس تصاویر مینیاتورها، می‌خواهی شبانه روزی شاه اسماعیل با بیگک‌های ترکمان - که صورت را اصلاح نموده و سیل دراز داشتند - مشخص می‌باشد.

شاه اسماعیل بعد از شکست چالدران کار مهمی انجام نداد و به علت نگرانی از سفر دوم سلیم در فکر چاره‌جویی برای صلح بود. معذالک فرماندهان او در مقابل سپاهیان عثمانی که برای فتح مناطق شرق آناتولی حرکت کرده بودند، از هیچ مقاومتی خودداری نکردند. قبل از جنگ چالدران، مرز بین عثمانی‌ها و صفویان از محلی بنام «سوشهری» از توابع سیواس می‌گذشت؛ و بعد از آن در تعقیب فرات، مرز صفوی با مملوکان شروع می‌شد. شهرهای دیوریگی، دارند (Darende)، ملطیه، عینتاب و قلعه مستحکم آن «کماخ»، خرپوت و ارفه شهرهای مرزی صفویان و مملوکان را تشکیل می‌داد. مملوکان با وجود اینکه مرزهای طولانی با صفویان داشتند و

(۴۰) فریدون بیگک، ص ۳۸۱-۳۷۹ و ۳۸۶-۳۸۲.

(۴۱) «غرض ما از تفاؤل آن صوب دو چیز بود: یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی‌تبار ما اند، رحمهم الله الملك الغفار؛ دوم آنکه محبت ما با آن خاندان غزا عنوان قدیمیست و نمی‌خواستیم که شورش چون عهد تیمور به آن سرزمین طاری شود» (فریدون بیگک، ص ۳۸۵).

(۴۲) خواجه سعدالدین، ص ۲۷۶-۲۷۴.

اکثریت جمعیت سوریه و مصر را نیز سنیان متعصب تشکیل می‌دادند، نسبت به فعالیت شاه اسماعیل و همچنین ملحق شدن بسیاری از افراد ترکمن به شاه اسماعیل بی‌تفاوتی نشان دادند.^{۴۳}

یاوز سلیم در مراجعت خود از جنگ چالدران، قلعه مستحکم کماخ را که کلید آناتولی بود فتح کرد. فرمانده قلعه شخصی بود بنام محمد بیگ ورساق که در مقابل سپاه عثمانی تسلیم نشد و با سیصدتن افراد تحت فرمان خود تا دم مرگ از قلعه دفاع نمود.^{۴۴} پس از فتح قلعه کماخ، سلطان سلیم یکی از میر آخورهای قدیم خود به نام بیقلی محمد از ترکان آق‌قویونلو را مأمور فتح آناتولی شرقی نمود. او موفق شد نورعلی خلیفه روملو نماینده شاه اسماعیل در شهر ارزنجان را در ناحیه «اواجیق» از توابع «نونجلی» (دریلاق تکیر) شکست سختی بدهد (جمادی الاول ۹۲۱ هـ.ق. / حزیران ۱۵۱۵ م.). در این نبرد نورعلی و دو نفر از یاران وی به نامهای اولاش بیگ و یاراش بیگ به قتل رسیدند؛ یوسف ورساق فرمانده قدیمی قلعه کماخ و ایغوت اوغلی نیز فرار کردند.^{۴۵} درگیریهایی سلیم با سلطان احمد و فرزندانش و استفاده نورعلی

(۴۳) منابع مملوک با دادن عنوان «الصوفی» و «الخارجی» به شاه اسماعیل، راجع به فعالیت او اطلاعات بسیار کوتاه و بی‌اهمیتی داده است. این موضوع بد علت نبودن مورخین بزرگ در محدوده مملوکان در این زمان بوده است. ابن ایاس نیز با داشتن صفات سادگی، با سایر مورخین قدیمی قابل مقایسه نیست.

(۴۴) فریدون بیگ، ص ۴۱۱-۴۰۷، ۴۶۴، ۴۶۵؛ تاریخ شاه اسماعیل، b-۲۵۷؛ به نقل از او، حسن روملو، ص ۱۵۳، ۱۶۴.

(۴۵) اصل نامه مربوط به این حادثه که از سوی بیقلی محمدپاشا برای سلطان سلیم فرستاده شده، در سرای توپ قاپو موجود است. این نامه توسط ج. اولوچای منتشر شده است («یاوز سلیم چگونه پادشاه شد»، تحقیقات تاریخی، شماره ۷، ص ۱۳۰، ۱۳۱، سند ۲۸). مرحوم اولوچای وقوع این حادثه را قبل از جنگ چالدران حدس زده است، در حالی که پس از جنگ چالدران و در آخر جمادی الاول ۹۲۱ هـ.ق. / حزیران ۱۵۱۵ م. اتفاق افتاده (حیدرچلی، دوزنامه فریدون بیگ، ص ۴۶۵). تاریخ شاه اسماعیل، b-۲۵۹؛ به نقل از او، حسن روملو، ص ۱۵۴؛ شگری، سلیم‌نامه، ص a-۱۱۷، b-۱۷۰، ۱۱۳ و ۱۱۵۸؛ لطفی‌پاشا (ص ۲۱۱) راجع به این جنگ اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد، تنها در چاپ تاریخ لطفی‌پاشا به جای نورعلی اشتباهاً «تورعلی» نوشته شده است.

خلیفه را از این موقعیت برای تشکیل قزلباش‌های سیواس، توقات، آماسیه و انتقال قسمت مهمی از این افراد را به متصرفات صفویان قبلاً شرح دادیم.

بعضی از مورخین صفوی و همچنین از مورخین عثمانی لطفی‌پاشا و خواجه سعدالدین روایت می‌کنند که محمدخان استاجلو حاکم دیار بکر با نوشتن نامه‌های بی‌پروا به سلاطین عثمانی، آنها را به جنگ دعوت می‌کرد و شاه اسماعیل را نیز برای جنگ با سلیم تشویق می‌کرد.^{۴۶} در مورد درستی این موضوع نمی‌توان نظر قطعی داد. تنها موقعی که سپاه عثمانی وارد جلگه چالدران گردید، در مجلس مشاوره‌ای که برای جنگ با عثمانی‌ها تشکیل شده بود، محمدخان استاجلو پیشنهاد کرد که، قبل از آسودن و استقرار کامل نیروهای عثمانی باید با آنها مقابله شود. ولی دورمیش‌خان شاملو که در نزد شاه اسماعیل از موقعیت بهتری برخوردار بود، با این جمله که: «شیپور شما فقط در دیار بکر صدا می‌دهد» (یعنی: فرمان تو فقط در دیار بکر جاری است) نظر او را رد می‌کند.^{۴۷} شاه اسماعیل پس از کشته شدن محمدخان، برادرش قرایبگ را با عنوان خانی حاکم دیار بکر نمود. قراخان با خواهر شاه اسماعیل نیز ازدواج کرده بود. او به اتفاق برادران خود اولاش‌بیگ و سلیمان‌بیگ، برای استحکام موقعیت خود در دیار بکر کوشش زیادی کردند. وی در جنگی که در محل «دده قارقین» نزدیک ماردین اتفاق افتاد، از سپاهیان بیقلی محمدپاشا که مجهز به اسلحه آتشین بودند شکست خورد و در اثر اصابت گلوله کشته شد. در نتیجه این شکست، دده قارقین و تمام نواحی جنوب شرقی آناطولی به دست عثمانی‌ها افتاد و بدین ترتیب متصرفات عثمانی در این منطقه تکمیل شد.^{۴۸}

(۴۶) تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۴۴؛ حسن روملو، ص ۱۴۳، ۱۴۴؛ لطفی‌پاشا، ص ۲۲۵؛ خواجه سعدالدین، ص ۲۷۱. شاه طهماسب دورمیش‌خان را به تحریک کردن پدرش به جنگ متهم می‌کند (تذکره شاه طهماسب، ص ۲۹). طهماسب از پدرش و امرای قشون و حتی تمامی سپاهیان، به علت مست بودن آنها در روز جنگ، انتقاد می‌کند (همان مأخذ). (۴۷) نورعلی خلیفه و بعضی دیگر از امرائیز نظر محمدخان را تأیید نمودند (تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۴۶)؛ غفاری، ص ۲۷۷؛ حسن روملو، ص ۱۴۵.

(۴۸) تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۶۷ - ۲۶۴؛ حسن روملو، ص ۱۵۹ - ۱۵۶؛ فریدون بیگ، ص ۴۱۸، ۴۱۹ (گفتار بیقلی محمدپاشا) و همچنین صفحات ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۲ - ۴۷۱.

یاوزسلیم در سال ۱۵۲۰م. وفات یافت، اسم اودر رأس امپراتوران با ارزش عثمانی ذکر می‌شود. سلیم تمام زندگی خود را با تواضع و فروتنی سپری کرد و حاکم مغرور مملوکان را، که سپاهیان پدرش را شکست داده بود، تنها با يك جنگ شکست داد و از میان برداشت. وی بعضی نواحی آناتولی مانند چخوراووا، دیوریگی، ملطیه، عینتاب و انتاکیه را با سوریه، مصر و حجاز متصل ساخت و حدود امپراتوری را از طرف جنوب شرقی به عراق متصل ساخت. شاه اسماعیل با قبول متصرفات عثمانی، ایلچیان برای صلح به دربار سلیم فرستاد؛ ولی هیچ يك از این کارها سلطان عثمانی را از مقصود اصلی خود که از بین بردن دولت قزلباش بود منصرف نکرد. سلیم در جهت دست یافتن به این هدف، تجار عجم و اموال آنان را توقیف کرد. زیرا این تجار فلزات آهن، مس، طلا، نقره و سلاحهای آتشین را به همراه افراد متخصصی که با ساختن و به کار بردن آن سلاحها آشنا بودند به ایران برده و از آنها استفاده می‌کردند؛ بطوریکه تجارت با عثمانی‌ها یکی از مهمترین عواید دولت صفوی بود. لکن تدبیر صحیح سلیم در مورد کشتار ایلچیان از طرف فرزندش سلیمان و وزیر او ابراهیم پاشا انتقاد گردیده است؛ بطوریکه به محض جلوس سلیمان به تخت سلطنت، آرزوی تجار ایرانی بر آورده گردید.^{۴۹} مرگ ناگهانی سلیم، او را در انجام خواسته‌هایش ناکام گذاشت. افکار و اندیشه او، نه در امراء و علماء و نه در فرزندش، تأثیری نبخشید.^{۵۰}

→ ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۶ و ۴۷۷؛ شکری، ۸-۱۲۳-۱۱۵؛ خواجه سعدالدین، ص ۳۱۶-۲۹۹.
 (۴۹) فریدون بیگ، ص ۴۹۸؛ جلال زاده: طبقات الممالک، ۸-۲۱؛ خواجه سعدالدین، ص ۲۷۵.

(۵۰) چنان که می‌دانیم، بنی‌چریها با آمدن به دشت «الشگرد»، مدت سه ماه در کوه و کمر به سر می‌بردند و خسته شده بودند. بدین سبب و نیز به علت عدم برخورد با دشمن، خواستار بازگشت شدند. یاوزسلیم در پاسخ آنها گفت:

«ملحدی ناپاک (شاه اسماعیل) سپاه خود را به ورطه هلاک سوق می‌دهد و آنان با صفای خاطر و مانند سیل روان و آتش سوزان به کام خطر می‌روند و با شوق جان می‌بازند و به دست خویش اولاد خود را در راه شاه خود ذبح می‌کنند. اما اینان (بنی‌چریها) نه تنها زمام اختیار خود را به قبضه اقتدار تسلیم نمی‌کنند، بلکه عنان عزم ما را نیز کج می‌کنند. آیا رسم بندگی این است؟ آیا ادعای اطاعت تنها حرف است؟ آنانکه پای بند زن و ←

حاکم صفوی پس از مرگ سلیم نفس راحتی کشید، زیرا بزرگترین عامل تهدیدکننده خود و مملکتش از میان رفته بود. شاه اسماعیل بعثت داشتن مریدان فداکار و از جان گذشته و موقعیت سیاسی مناسب، موفق به تشکیل دولت در ۱۳ سالگی و گسترش مذهبی شد که از هر طرف احتمال عکس العملی نسبت بدان می-رفت؛ و این برای نشان دادن شخصیت بزرگ او کافی است. او انسانی بسیار جسور، مقتدر، با انضباط و در عین حال فرمانروایی مدیر و عالم بود. هنگامی که در میدان شهر تبریز به اتفاق امرای خود مشغول تیراندازی بود، شاعران با سازهای خود - مانند داستان «قانتورانی» از داستانهای «دده قورقود» - در وصف مردانگی او مدایحی به ترکی می-سرودند.^{۵۱} بنا به روایت يك شاهد ایتالیایی،^{۵۲} اسماعیل از افراط مریدانش درباره خود و رساندن او تا مرز خدایی، خشنود نبود. شاه اسماعیل پس از نبرد چالدران، محمد بیگ استاجلو سفره‌چی‌باشی خود را بیگلربیگی کرد و به او لقب چایان سلطان داد. چایان سلطان به سال ۹۲۹ ه. ق. ۲۳/۰ - ۱۵۲۲ م. وفات کرد^{۵۳} و مقامش به پسرش بایزید داده شد. او نیز سال بعد (۹۳۰ ه. ق. ۲۴/۰ - ۱۵۲۳ م.) وفات

→ بچه و آرزومند بستر و استراحت هستند بروند و در جایگاه فراغت آسوده بنشینند. ما این راه را برای بازگشتن نیامده‌ایم» (خواجه سعدالدین، ص ۲۵۸).

سلطان سلیم پس از فتح سوریه و مصر خیال بازگشت به سوی شاه اسماعیل را داشت؛ لذا به خاطر این موضوع مجلس مشورتی تشکیل داد:

«باموالی عظام و صلحای فحام و سایر ابدکان سلطنت و اعیان دولت مشاوره کرد و گفت که اتمام امر شاه اسماعیل، اهم و اقدم بر فتح هر قلعه منیعی است. عقاء و سران فتوی دادند و ضرورت این عزیمت را در آن موسم صواب ندیدند و لذا به استراحت پرداختند. لاجرم او با اضطراب به دارالخلافه ادرنه بازگشت و به تدارک پرداخت» (حیدر جلی، دوزنامه فریدون بیگ، ص ۴۹۹).

(۵۱) «هنگامی که او مشغول ورزش بود، آنان با نواختن و خواندن سرود وی را ستایش می کردند»، (آنجیللو، A Narrative of Italian travels in Persia، ص ۱۱۱).

(۵۲) همان مأخذ، ص ۱۱۵ (آنجیللو)، ص ۲۰۶ (تاجر ونیزی).

(۵۳) «... و چایان سلطان اشرای استاجلو که وکیل السلطنه بود به اجل طبیعی درگذشت و نعش او را نیز به بغداد بردند» (غفاری، ص ۲۱۰). اسم چایان سلطان در منابع ما نیز هست (فریدون بیگ، ۴۷۳، ۴۶۹، ۴۵۶؛ لطفی‌پاشا، ص ۲۲۸).

کرد و دیوسلطان روملو به مقام امیرالامرای رسید.^{۵۴} از این تاریخ در مورد ایلات تشکیل دهنده دولت صفوی و مقام آنها در تشکیلات این دولت صحبت گردیده و اطلاعات مفصل نیز در صفحات آینده داده خواهد شد.

منع عبور عساكر و فرستادن نيز پرده ميگفتند كه چون آب را از جانب كبريتره چون
 بكنار آب پسيده بر خيزد و داخل شود كه از كه ام جانب نشكر از آن آب عبور نكند و نيز ميگفتند



دو سرباز را قبل عبور پياده از پشت بدار انداخته بسيار عزيزان را و قتل کرده و قتل را در يکي از دو
 آب پس آب کر که در آن موضع اتصال مي يزد و نيز پياده که حمله اقامت بر او دارند و به پياده تمام پياده

عبور لشكريان صفوی از رود کر

قبایلی که در تشکیل دولت صفوی دارای نقش بودند

الف: قبایل بزرگ

(۱) روملو

این قبیله ابتدا از اهالی قزلباش دهات قویولحصار (قویلاحصار) و قراحصار (شبین) بخش سیواس و سایر مناطق وابسته به آن و همچنین نوقات و آماسیه تشکیل شده بود.^{۵۵} نقش مهم قبایل روملو را در تشکیل دولت صفوی قبلاً دیدیم. نورعلی خلیفه، پیری بیگ و دیوسلطان از امرای شناخته شده این قبیله هستند؛ اسم اصلی دیوسلطان، دیوعلی بیگ و ظاهراً از اهالی منطقه نوقات بود. بطوریکه دیدیم، دیو-سلطان جزو افراد تشکیل دهنده دولت صفوی بود و املاکش در ناحیه چخورسعد ایروان واقع شده بود؛ وی در اثر لیاقت شخصی اش به مقام امیرالامرایسی رسیده بود.^{۵۶} غیر از این فرد، از قبیله روملو افرادی نظیر بادنجان (پاتلی جان) سلطان والی اردبیل، قزاق سلطان، صوفیان خلیفه و ایقودبیگ را می شناسیم.

(۵۵) بطوریکه می دانیم، ولایات شبین، قراحصار، سیواس، نوقات و مناطق متشکل از ولایات آماسیه، در تشکیلات اداری عثمانی، «ایالت روم» نامیده می شدند. برای متمایز کردن این مناطق از سایر قسمت های آناتولی که غالباً به ایالت روم مشهور بود، این نواحی را «روم صغری» نیز می نامیدند.

(۵۶) شاه اسماعیل به هنگام مرگ خود، اطاعت توأم با صداقت از دیوسلطان را به امرای خویش وصیت کرده بود (خورشاه بن قبادالحسینی، تاریخ ایلچی نظام شاه، b ۵۰). در سفرهای متعدد او - پس از جنگ چالدران - به گرجستان، منابع عثمانی با نام «دیوعلی» و «دیوعلی بیگ» از دیوسلطان یاد می کنند (حیدرچلیبی، روزنامه فریدون بیگ، ص ۴۷۳، ۴۷۴).

(۲) استاجلو (استاجلو)

استاجلوها در اصل از قبایل ساکن در سیواس، آماسیه و توقات و به جمعیت‌های بزرگِ اولویوروک^{۵۷} - که تا حوالی «قیرشهر» منتشر شده بودند - منسوب بودند.^{۵۸} قسمت مهم مریدان شیخ جنید و شیخ حیدر از این قبیله بودند. انتساب اسم ایل استاجلو را به شخصی استاجا نام (مانند: استا و یا استاحاجی) نباید با شبهه تلقی کرد.^{۵۹} محمد بیگ فرزند میرزا بیگ که در سال ۵۹۰۶ ه. ق. / ۱۵۰۰ م.

(۵۷) دربارهٔ اجتماع «اولویوروک» نگاه کنید به: ادغوزها، ص ۱۷۸.

(۵۸) در سال ۹۸۲ ه. ق. / ۱۵۷۵-۱۵۷۴ م، استاجلوهای ساکن اولویوروک به علت کوچ‌های متوالی بسیار ضعیف شده بودند. بر اساس آرشیو مدیریت عمومی (سال ۹۹۲ ه. ق. / ۱۴۷۵-۱۵۷۴ م، ثبت اسناد و املاک، نمره ۱۶، ص ۹۸ a و b ۹۸)، قبیلهٔ استاجلو از دو اویلهٔ کوچک تشکیل می‌شد.

«شاخه استاجلو تابع یوروکان بزرگ پاره اورتا:

۱- قشلاق «یاغلو جا»، قزل گنبد، کدخدا احمد ۶۳ نفر.

۲- قشلاق «قارینجا قشلا»، تابع استاجلو، ۳۱ نفر».

باز از شاخهٔ اولویوروک اورتا پاره، قبیلهٔ چایانلو نیز وجود داشت که شش منطقه قشلاقی در اختیار داشتند و جمعیتشان بسیار زیاد بود (همان دفتر، b ۹۴-۹۱). در حال حاضر یکی از آنها در نواحی سنقرلو (چوروم)، دوتای دیگر در فتحیه (مغلا) و سه ده بنام «چایان» در نواحی مجید اوزون (چوروم) به نام «چایانلار»؛ و در منطقه پاسبین (ارزروم) نیز دهاتی به نام «یورد چایان» وجود دارد (راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص ۲۴۶). ما با اسم استاجلو تنها به اسم دهی در منطقهٔ چهارشنبه (سامسون) برخورد می‌کنیم (همان مأخذ، ص ۱۰۹).

(۵۹) «موقعیت خراب بیگ‌های آق‌قویونلو به اسماعیل فرصت داد که بلافاصله از گیلان به عراق عجم و سپس از داخل آذربایجان به سوی ارمنستان و آنجا به دیار روم حرکت کرده و در نزدیکی‌های شرق قراحصار در قریه‌ای مهمان شود. شخصی که اسماعیل در آن قریه مهمان او شد، مرد پیر فرصت‌طلبی بود مشهور به اوستجه. در آنجا سی نفر از مریدان اجداد اسماعیل با وی هم رکاب شدند. اسماعیل تا انجام کارهایش در خانه پیر نابکار به اسم اوستجه مهمان ماند. در این مدت اوستجه از اسماعیل بهادر و صوفی‌های همراهش به علت معتقداتش، با علاقه تمام پذیرایی کرد» (میرزا میر محمد زعیم، جامع‌التواریخ، کتابخانه فاتح، نمره ۳۲۷، ۲۸۸). اما این گفتار میرزا محمد زعیم با شبهه تلقی می‌شود؛ زیرا زنده بودن اوستاجا را در آن زمان، دیگر منابع تأیید نمی‌کنند.

بسا دویست نفر از افراد تحت فرمان خود در ارزنجان به اسماعیل ملحق گردید، از نسل اوستاجلوها بوده است.^{۶۰} این شخص، همان محمدخان استاجلو مشهور به استاجه اوغلی می باشد که در جنگ چالدران فرماندهی جناح چپ سپاهیان صفوی را به عهده داشت.^{۶۱} ما در این تاریخ، از محمدخان فرزندى به اسم قلیچ خان مى شناسیم. دیگر از استاجلوها محمدبیگ سفره چی باشی شاه اسماعیل می باشد که سال ۸۹۲۰ ق. / ۱۵۱۴ م. با لقب چایان سلطان به مقام امیرالامرای منصوب گردید و با مرگ او در سال ۹۲۹ ه. ق. / ۱۵۲۳ م.، فرزندش بایزید سلطان به جای پدر منصوب گردید که این موضوع قبلاً نیز ذکر شده است.^{۶۲} از

۶۰. محمدخان در منابع عثمانی و حتی در سفرنامه های سیاحان ایتالیایی نیز فرزند استاجه اوغلی نامیده می شود؛ مثلاً فریدون بیگ در منشآت خود (ص ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۶۲) استاجلو را «اوستاجه اوغلی» و استاجه لو اوغلی ذکر می کند. شگری (a ۷۱، b ۷۷، ۸۰ و ۷۹): «اوستاجالو»، و «اوستاجالو اوغلی»؛ کمال پاشا زاده (b ۳۷، a ۳۸) و خواجه سعدالدین (ص ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۷۱، ۳۰۳ و ۳۱۹): «اوستاجه لو اوغلی»؛ نشانچی محمدپاشا، تادریخ استانبول، ۱۲۹۰ م. (ص ۱۸۶): اسم قبیله را «اوستاجالو» ذکر می کند؛ صولاق زاده (ص ۴۴۶): «اوستجالو». در سفرنامه سیاحان ایتالیایی به ایران نیز به صورتهای مختلف ضبط شده است: «Custagialu Mahmut bec» (ص ۱۴۸)، «Custgiolu» «Mahumut bec» (ص ۱۵۲ و ۱۵۳)، «Ustajialu Maumud bec» (ص ۱۹۴ و ۱۹۵). لطفی پاشا (ص ۲۲۸ و ۲۲۹): «اوستجملو»؛ سلانیقی، تادریخ استانبول، ۱۲۸۱ م. (ص ۱۷۷): «اوستاجالو»؛ اینها صور مختلف ضبط نام قبیله مذکور است. بطوریکه مشاهده می شود، در تلفظ نام قبیله (به احتمال زیاد) به صورت استاجلو (استاجه + لو) شبه ای نمی توان داشت. در منابع ایرانی نیز عموماً به شکل استاجلو نوشته شده که امروز تغییر تلفظ آن را به صورت «استاج + لو» می دانیم.

۶۱. محمدخان فرزند میرزا بیگ بود، لکن به درستی نمی توان اثبات کرد که وی نوۀ اوستاجه بوده باشد، براساس سفرنامه سیاحان ایتالیایی در ایران (ص ۱۹۴)، محمدخان دارای هفت برادر بود؛ اما فقط نام بعضی از آنان مانند: قراخان، اولاش، سلیمان و عیوض قابل اثبات است. در منابع ترک از محمدخان به صورت «اوستاجه اوغلی» (فریدون بیگ، در همه جا) و یا «اوستاجه لو اوغلی» (خواجه سعدالدین، ص ۲۶۶ و ۲۷۱) یاد می شود که قبلاً ذکر شد. چنین معلوم می شود که او از نسل «اوستجه» که نامش را به قبیله اش داده، می باشد. ۶۲. یحیی قزوینی، ص ۲۵۰، ۲۵۶ و ۲۵۷؛ غفاری، ص ۲۷۷، ۲۸۰ و ۲۸۱. مؤلفین مذکور در این تاریخ چایان سلطان را در مقام امیرالامرای نشان می دهند. حسن روملو (ص ۱۱۰)، ←

استاجلوها، ساروپیره قورچی باشی را نیز می‌شناسیم که در جنگ چالدران به قتل رسید. در این تاریخ برادر چایان سلطان به اسم کیک سلطان (که اسم اصلیش مصطفی بود)، قارینجه سلطان، منتش سلطان (از اوبه شیخلو و برادر ساروپیره قورچی باشی)، بدر بیگ، کرد بیگ، عبدالله خان فرزند قراخان، قاضی بیگ، احمد سلطان صوفی اوغلی (والی کرمان)، حمزه سلطان ملقب به قازوق و تاج الدین بیگ (?) از این قبیله بودند. خضر آغا استاجلو نیز با دادن اسب خود به شاه اسماعیل در میدان نبرد، جان او را نجات داد. بدین ترتیب استاجلوها در زمان شاه اسماعیل در رأس ایلاتی بودند که در تشکیل دولت صفوی نقش داشتند.

۳) تکلو

بطوریکه قبلاً ذکر شد، تکلوها از ولایت «تکه» و یا به عبارت ساده‌تر از ترکان تکه ساکن منطقه آنتالیه بودند. در میان آنان افرادی نیز از ولایت «حمید» (منطقه اسپارتابورتا - بوردور) و همچنین ولایت «منتش» (در رأس آنان افرادی از ولایت مغله) دیده می‌شدند. عصیان شاه قلی‌بابا در سال ۹۱۶ ه.ق. / ۱۵۱۱ - ۱۵۱۰ م. و مهاجرت ۱۵۰۰ نفر از آنان به ایران - غیر از نقش مهم تکلوها در تشکیل دولت صفوی - قدرت تکلوها را بیش از پیش در ایران تثبیت کرد. ساروعلی تکلو که در تشکیل دولت صفوی نقش ارزنده‌ای داشت و با احراز شغل مهربرداری در دستگاه انجام وظیفه می‌کرد، در سال ۹۱۲ ه.ق. / ۱۵۰۶ م. به اتفاق عبدی بیگ شاملو به

زنده بودن وی را در سال ۹۱۵ ه.ق. / ۱۵۱۰ م. می‌نویسد که درست نمی‌باشد؛ زیرا شاه اسماعیل در تاریخ مذکور (۹۱۵ ه.ق. / ۱۵۱۰ م.) حسین بیگ الله شاملو را از مقام دیوان بیگی و امیرالامرای عزل نمود. یحیی قزوینی (ص ۲۵۰) می‌نویسد: تمام املاک و قشون حسین بیگ به محمد بیگ واگذار گردید و به او از طرف شاه لقب چایان سلطان داده شد. غفاری (ص ۲۸۰) چایان سلطان را منتسب به اوبه «اشرلو» از قبیله استاجلو ذکر می‌کند، که ما به اسم این اوبه در منابع دیگر برخورد نمی‌کنیم. اسم چایان سلطان در منابع عثمانی نیز ذکر می‌شود، مثلاً فریدون بیگ، ص ۴۵۶، ۴۵۹ و ۴۷۳. در ترکیه امروز نیز به روستاهایی با نام چایان برخورد می‌کنیم که این موضوع را قبلاً نیز ذکر کردیم.

جنگ صاریم کرد فرستاده شد؛ ولی در جنگ با اوشکست خورد و کشته شد. دیگر از امرای صاحب نقش تکلو، بورون سلطان است که در این تاریخ امیر مشهد بود. غیر از امرایی که اسامی شان در بالا ذکر شد، یکن سلطان، چوهه سلطان، رئیس بیگ و شرف الدین بیگ نیز از امرای تکلو بودند که قبل از مهاجرت تکلوهای شاهقلی به ایران، در خدمت شاه اسماعیل بودند. حتی شاه اسماعیل به محض وارد شدن تکلوهای شاهقلی به ایران، برای پی بردن به ماهیت این افراد، چوهه سلطان را پیش آنها فرستاد.^{۶۳} در این تاریخ بورون سلطان، چوهه سلطان، قراجه سلطان (والی همدان) اخی سلطان و چرکین حسن جزو امرای طراز اول تکلوها بودند؛ احتمال می رود که اینها قبل از تکلوهای شاهقلی وارد ایران شده باشند.

(۴) شاملو

در زمان عثمانی ها، اسم عمومی قبایل ترکمن های حلب، شاملو بود. آنان تابستان را در «اوزون بابلا» واقع در جنوب سیواس و زمستان را در نواحی بین حلب و غازی عینتاب می گذرانند. این اسم شاملوها، خیلی جلوتر از صفوی ها در آناتولی معمول بوده است. شاملوها، بعد از شیخ جنید در بین مریدان قدیمی طریقت اردبیل جای گرفته بودند. حسین بیگ از خلفای طراز اول شیخ حیدر، از شاملوها بسوده است. این شخص در تشکیل دولت صفوی، با لقب الله، مقام امیرالامرایبی را کسب کرد (۹۰۷ ه. ق. / ۱۵۰۲ م.). شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ ه. ق. / ۱۵۰۹ م. وکالت سلطنت را به امیرنجم زرگر رشتی (از تاجیکان) سپرد؛ بدین ترتیب کارهای مالی را از دست امرای ترک خسارج کرد.^{۶۴} به هر صورت با گذشت زمان، توجه شاه اسماعیل به بعضی از امرا که در تشکیل دولت او نقش مهمی داشتند کمتر گردید؛ بطوریکه یک سال بعد حسین بیگ الله را از مقام امیرالامرایبی عزل

(۶۳) تاریخ ایلچی نظام شاه، ۴۰.

(۶۴) غفاری، ص ۲۷۱.

نقش ترکان آناطولی در...

کرد و با سمت والی به یکی از شهرهای اطراف شیروان فرستاد و در سال ۹۱۶ ه.ق. ۱۵۱۱/ - ۱۵۱۰ م. به هنگام فتح خراسان وی را والی هرات کرد.^{۶۵} او از طرفداران قدیمی طریقت و یکی از دو امیر نزدیک به شاه اسماعیل بود، و چنان که می‌دانیم عاقبت در جنگ چالدران به قتل رسید.

دیگر از امرای بزرگ شاملو عبدی بیگ بود که ما قبلاً ملحق شدن او را با سیصد نفر سوار تحت فرمان خود در ارزنجان به شاه اسماعیل ذکر کردیم. وی که در تشکیل دولت صفوی بسا مقام «تواجی‌باشی» انجام وظیفه می‌کرد،^{۶۶} در سال ۸۹۱۲ ه.ق. ۱۵۰۷/ - ۱۵۰۶ م. در جنگی با صاریم کرد به قتل رسید. این را که او به کدام يك از قبایل شاملو منتسب است، به درستی نمی‌دانیم. از اوفرنندانی به نامهای دورمیش و حسین می‌شناسیم که اولی در مدت کوتاهی ترفیع مقام پیدا کرد و در میان امرای بزرگ جای گرفت. ما قبلاً مخالفت دورمیش‌خان را بانظر محمدخان استاجلو - که عقیده داشت نباید به سپاه عثمانی اجازه استراحت داد و باید بلافاصله به آنها حمله شود - ذکر نمودیم. دورمیش‌خان در سال ۹۲۹ ه.ق. ۱۵۲۳/ - ۱۵۲۲ م. به جای امیرخان موصلو به سمت والی هرات تعیین گردید و للة ساممیرزا شد.^{۶۷} دیگر از امرای شاملو زینل‌خان بود که در این تاریخ در سمت والی استرآباد انجام وظیفه می‌کرد. شاملوها بعد از این نیز اعتبار خود را در دستگاه حفظ نمودند.

(۵) ذوالقدر

در منابع صفوی، جمعیت این قبیله را هشتاد هزار خانواده و از قبایل ساکن نواحی ماراش و بوزوق (یوزقات) ذکر کرده‌اند؛ اکثریت این قبیله را شاخه‌های قبایل ساکن بوزوق تشکیل می‌دادند. دده ابدال بیگ از مریدان بسیار نزدیک شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل، از این ایل بوده است. او نیز مانند حسین بیگ شاملو جزو

(۶۵) خواندمیر، ص ۱۵۴ و ۶۳؛ غفاری، ص ۲۷۴.

(۶۶) خواندمیر، ص ۴۱؛ نقل از او به وسیله حسن روملو، ص ۷۸.

(۶۷) خواندمیر، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

نامزدهای عنوان بیگی* بود (گرچه مقامهای بعدی، او را از گرفتن این عنوان محروم کردند)، ولی او خود را مانند اصیل زادگان نشان می‌داد. بعد از تشکیل دولت صفوی او را در مقام قورچی‌باشی می‌بینیم و بعدها نیز به سمت والی نواحی ساوجبلاغ وری تعیین شد. وی در سال ۸۹۱۵ ق. / ۱۵۱۰ - ۱۵۰۹ م. از مقام خود عزل شد، لکن در سال بعد به سمت والی شهر مرو - که از اوزبکان بازگرفته شده بود - تعیین گردید. وی در سال ۸۹۱۹ ق. / ۱۵۱۴ - ۱۵۱۳ م، در اثر هجوم اوزبکان، مرو را رها و خود فرار کرد. پادشاه صفوی نیز دستور داد که به علت ارتکاب این خطا، بر تن وی لباس زنانه پوشانده و سوار بر خر در اردوگاه گردانند؛ ولی به علت خدمات طولانی، او را نکشته و به شغل قبلی‌اش بازگرداند.^{۶۸} پس از این حادثه، دیگر ذکری از ابدال بیگ دده به میان نیامده است.

یکی دیگر از امرای صاحب نقش ذوالقدر در تشکیل دولت صفوی، الیاس بیگ با لقب کچل بیگ بود. شاه اسماعیل در سال ۸۹۰۹ ق. / ۱۵۰۳ م. (سال موسی) به هنگام فتح ایالت فارس او را به سمت والی این منطقه بزرگ تعیین کرد؛ ولی در سال بعد به علت اینکه مرتکب خطایی شده بود او را به قتل رساند. [سلیمان بیگ جانشین او نیز به همان سرنوشت دچار گردید، و منصور بیگ افشار به سمت والی شیراز تعیین شد. منصور بیگ از امرای نزدیک اوزون حسن آق‌قویونلو در دیار بکر بود که بعد از فتح ایران او را والی کهگیلویه نمود. منصور بیگ پس از مشاهده فتح ایالت فارس به وسیله شاه اسماعیل، تاج قزلباشی بر سر گذاشت و املاک خود را حفظ کرد. لکن اقسام او در شیراز به طسول نیانجامید و امت بیگ از اوبه شیخلوی ذوالقدر به جایش منصوب گردید. امت بیگ بعد از این تاریخ به خلیل سلطان مشهور شد، ولی به اتهام سستی در جنگ چالدران به دستور شاه اسماعیل به قتل رسید^{۶۹} و به جایش عزالدین قورچی‌باشی از اوبه چیچکلوی ذوالقدر به این مقام

(۶۸) همان مأخذ، ص ۷۴. * ظاهراً منظور مؤلف محترم، عنوان خان بوده.

(۶۹) غفاری، ص ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۹؛ خواندمیر، ص ۸۱، ۸۰؛ حسن روملو، ص ۱۵۲.

غفاری سال مرگ او را ۸۹۲۶ ق. نشان می‌دهد (ص ۲۷۹).

منصوب شد.^{۷۰} این شخص با لقب علی سلطان مشهور بود. ذوالقدرها تا زمان شاه عباس حاکمیت منطقه فارس را در دست داشتند. چنانکه قبلاً ذکر شد، محمد و علی از نوادگان علاءالدوله ذوالقدر - که پدرشان شاهرخ در دیار بکر به قتل رسیده بود - نزد اسماعیل به سر می بردند. با انتخاب علی بیگ شهبوار اوغلی به سمت امیر ذوالقدر در سال ۱۵۱۵ م، بسیاری از افراد ذوالقدر به خدمت اسماعیل درآمدند.^{۷۱}

ب: قبایل کوچک

(۱) ورساق

ورساق اسم قبایل ترکمن ساکن منطقه طرسوس می باشد.^{۷۲} شیخ جنید مدتها در میان ورساقها به سر برده و مریدانی برای خود پیدا کرده بود.^{۷۳} به همین دلیل قسمتی از ورساقها در فعالیت های سیاسی صفویان شرکت نمودند و در تشکیل دولت نقش داشتند. بطوریکه می دانیم، یوسف بیگ رئیس قلعه کماخ و معاونش محمد بیگ و سپاهیان از ورساقها بودند. اکثر ورساقهایی که به خدمت صفویان وارد می شدند، در صف محافظین مخصوص (قورچیان) در می آمدند. شاه اسماعیل برای ارسال خبر بازگشت سلطان سلیم از ایران، قورچی قرا اویس ورساق را به خراسان فرستاد. در زمان سلیمان قانونی نیز بسیاری از قبایل ورساق ساکن منطقه

(۷۰) غفاری، ص ۲۷۹: (جنجکلو). که جیجکلو بودنش واضح است. اسم (اصلی او عزالدین با لقب علی سلطان و قبل از انتساب به حاکمیت شیراز، قورچی باشی بود.

(۷۱) تادیک شاه اسماعیل، ۸ ۲۶۲؛ حسن روملو، ص ۱۵۵.

(۷۲) فاروق سومر، «تحقیقات مربوط به چخوراوا»، بررسیهای تاریخی، ۱۹۶۳ م.

I، شماره ۱، ص ۹۸-۷۰.

(۷۳) همان مأخذ، ص ۸۰.

طرسوس و آدانا، با قزلباش شدن به ایران مهاجرت کردند و این موضوع در دفتر تحریر عثمانی با مرکب قرمز قید شده است. در زمان طهماسب جانشین اسماعیل، از ورساق‌ها قاسم خلیفه و مصطفی بیگ را می‌شناسیم.^{۷۴} ورساق‌ها، اشعار و ترانه‌های مخصوص به خود دارند که به آنها «ورساقی» می‌گویند. این اشعار و ترانه‌ها در دربار صفوی و در میان امرای قزلباش با اشتیاق تمام خوانده می‌شد، خواندن این اشعار در استانبول نیز متداول بود. خواندن اشعار و ترانه‌های ورساقی به وسیلهٔ مراد چهارم، ناشی از اقبالی بود که در ایران به این اشعار نشان داده می‌شد. هنگام دیدار از منطقهٔ چخوراووا، از ورساق‌ها در مورد دانستن اشعار ورساقی پرسش به عمل آمد که جواب منفی بود

(۲) چینی

انتساب چینی‌ها به ۲۴ قبیلهٔ اوغوز معلوم است. چینی‌ها یکی از قبایلی هستند که در فتح و اسکان در آناتولی نقش مهمی بازی کردند. جمعیت زیادی از چینی‌ها از قدیم شیعی مذهب و یا متمایل به تشیع بودند. در قرن ۱۶ میلادی قسمتی از آنان، ترکمانان ساکن حلب بودند. جمعیت مهم دیگری از آنها در «اولویوروک» مناطق سیواس، توقات و آماسیه به سر می‌بردند؛ و نیز دسته‌هایی منسوب به این قبیله در طرابوزان، بایبورد، گومش‌خانه، گیرسون جانباق (اردو و سامسون) ساکن بودند. چینی‌های دربار صفویان، از قبایل و جمعیت‌های مذکور تشکیل می‌شدند.^{۷۵}

(۳) عرب‌گیرلو

چنانکه می‌دانیم، «عرب‌گیرلو» اسم یکی از بخش‌های امروزی ملطیه می‌-

(۷۴) همان مأخذ، ص ۸۶، ۸۷.

(۷۵) اوغوزها، ص ۳۳۵ - ۳۲۷.

نقش ترکان آناطولی در...

باشد؛ مهاجرت تعدادی از قزلباشان این بخش را به ایران، نیز می‌دانیم. سال ۵۹۲۹ ق. / ۱۵۲۳ م، در رأس این قبیله شخصی به نام امیرعلیق بیگ وجود داشت؛ عرب-گیرلواها به شاملوها پیوستند و تیره‌ای از آنان شدند.^{۷۶}

۴) تورغودلو

بر اساس منبع معتبر و معاصر از مؤلف ناشناخته، در میان مریدانی که در سال ۵۹۰۶ ق. / ۱۵۰۱ - ۱۵۰۰ م. در ارزنجان به اسماعیل پیوستند، افرادی از اهالی ولایت قرامان نیز وجود داشتند.^{۷۷} در حقیقت، شاه اسماعیل با قرامانی‌ها رابطه خویشاوندی برقرار کرده بود. وی طی نامه‌ای به زبان ترکی که در سال ۵۹۱۸ ق. / ۱۵۱۲ م. برای موسی بیگ - معتبرترین بیگ قرامانی‌ها از خاندان تورغود - ارسال داشت، به موسی بیگ توصیه کرد که در مسائل حکومتی با احمد آغا قرامانلو مشورت کند و ضمن بکار بستن نظریات وی، وقایع را به شاه اسماعیل گزارش دهند.^{۷۸}

پنج سال بعد از مرگ شاه اسماعیل (۵۹۳۵ ق. / ۱۵۲۹ - ۱۵۲۸ م.)، در میان امرای شاه طهماسب، حسن سلطان تورغود اوغلی را می‌بینیم. وی در حمله شاه طهماسب به خراسان نیز شرکت داشت. شکاری در کتاب خود به نام تاریخ فرزندان قرامان می‌نویسد که پیریسرام، چری‌باشی (فرمانده چریکها) قاسم بیگ قرامان اوغلی، به اتفاق یکی دیگر از امرای بزرگ به اسم قو قراوغلی به همراه ۶۰۰۰ مرد خود به خدمت شاه اسماعیل در آمدند و در باز پس گرفتن تبریز نیز نقش مؤثری داشتند. لکن

(۷۶) غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۰.

(۷۷) تاریخ شاه اسماعیل، حاشیه ۲۹.

(۷۸) نامه شاه اسماعیل به موسی بیگ:

«بسم الله الرحمن الرحيم

فرمان ابوالمظفر اسماعیل بهادر

امیر اعظم اکرم موسی دورغوت اوغلی پس از امیدواری به عنایت و شفقت ما، چنین بداند که افتخار الاعظم و الاعیان احمد آغا قرامانلو را به آن طرف فرستادیم و هر چه که او اختیار کند شفقت کنید. هیچ کس نباید از سخن و مصلحت مشارالیه خارج شود -

پیر بیرام و قوقز (شاید پسر قوقز) در جنگ خراسان دستگیر شدند و به قتل رسیدند.^{۷۹} اطلاعات شبکری در خصوص شرکت بخشی از بیگ‌ها و امرای قرامان در تشکیل دولت صفوی، بدون شك دارای ارزش می‌باشد. غیر از حسن سلطان،^{۸۰} از دیگر فرزندان تورغود، قاسم علی بیگ را نیز در خدمت دولت صفوی می‌بینیم.^{۸۱} باز از فرزندان تورغود، پیر حسن بیگ از امرای درجه اول شاهزاده بایزید فرزند سلیمان قانونی بود که به اتفاق او به ایران رفت؛ و پس از قتل بایزید زندگیش نجات

→ و از متابعت و یاری به او دریغ نکنید. انشاالله تعالی، هر کس هر خواسته و مرادی داشته باشد حاصل خواهد شد. وقایع را روز به روز به اتفاق احمد آقا بردرگاه معلای ما گزارش دهید. تمام افراد تابع ما مجبور به اجرای دستورات هستند و از مراحم ما برخوردار خواهند شد. تحریر فی تاریخ ربیع الاولی سنه ۹۱۸هـ.

فتوکی این نامه در کتاب س. تانسل، یاد سلیم، نمره ۱۳ موجود است (اصل نامه در آرشیو موزه «توپ قاپو» می‌باشد). موسی بیگ مذکور در این نامه، امیر شاه بیگ یا پادوغللی و علی بیگ شیخن‌لله‌اوغللی نیز مانند دیگر امرای قرامان از طرفداران شاهزاده احمد بودند (ج. اولوچای، همان مقاله، صفحه ۱۱۹، حاشیه ۵). احمد در جمادی الاول ۹۱۷هـ. ق. / اول آگوستوس ۱۵۱۱م. در نامه‌ای که از «اسکی شهر» به موسی و برادرش محمد بیگ نوشته، آمدن فوری آنها را به اتفاق برادرزاده‌ها و اقربا خواستار شده است (همانجا، حاشیه ۵). باز در نامه دوم خود از اسکی شهر در ۱۱ شعبان ۹۱۷هـ. ق. / ۳۱ کاسم ۱۵۱۱م. خواستار عمل کردن فوری به درخواستهای قبلی خود می‌باشد (همان مقاله، صفحه ۱۲۱، حاشیه ۹). در حقیقت، نامه‌های موجود در آرشیو توپ قاپو، اجرای دستور احمد به وسیله فرزندان تورغود را نشان می‌دهد (همان مقاله، صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳، حاشیه ۳۲ و ۳۴؛ صفحه ۱۳۴، حاشیه ۳۷). پس از شکست سلطان احمد از سلیم و آمدنش به دیورنگی، در مجلس مشاوره‌ای که برای پیدا کردن منطقه‌ای برای پناه بردن خود تشکیل داده بود، فرزندان تورغود پناهندگی او را به مصر پیشنهاد نمودند (همان مقاله، صفحه ۱۳۹، حاشیه ۴۹). راجع به سرنوشت موسی بیگ تورغود اوغللی، در حال حاضر اطلاعی در دست نداریم.

(۷۹) شکاری، تاریخ قونیه، ۱۹۴۶م.، صفحه ۲۰۸ - ۲۰۶؛ آیا در اینجا مقصد شکاری از ذکر نام بیرام، همان بیرام بیگ قرامانلو است؟

(۸۰) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۱۴ و ۲۱۶.

(۸۱) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۳؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ۳۰۲ و ۴۰۱.

(۵) بز جلو

بز جلو، یکی از قبایل منسوب به ترکمانان ناحیه حلب می باشد.^{۸۳}

(۶) اجیرلو (۷)

انتساب این قبیله نیز به ترکمانان ناحیه حلب روشن است. بنابه درخواست یکی از بیگ های این قبیله، از یکی از نسخه های قدیمی و معتبر دیوان فضولی نسخه برداری گردیده است.^{۸۴}

(۷) خنیسلو

از امراء نزدیک شیخ حیدر، الیاس بیگ ایغوت اوغلی منتسب به این قبیله می باشد. گفته می شود که این قبیله منشأ کردی دارد، ولی استعمال اسامی ترکی مانند ایغوت، قراگونه و دلی بوداق در میان بیگ های قبیله - در صورت ترك نبودن - دلیل بر نفوذ هر چه بیشتر ترکها در میان این قبیله است.

(۸) چمیشکزک لو

اهالی این قبیله منتسب به قصبه چمیشکزک از توابع تونجلی بودند. در منابع، ریشه این قبیله کرد ذکر می شود. این قبیله نیز در شکل گیری دولت صفوی نقش کم اهمیتی داشته است.

ایلات مهمی را که در تشکیل و بقاء دولت صفوی نقشی دارا بودند، در اینجا ذکر کردیم. دولت قزلباش صفوی، به صورت يك تشکل جدید، دست آورد این قبایل

(۸۲) شرف خان، شرفنامه، ص ۲۱۵؛ منجم باشی، ج، ص ۱۹۳. راجع به فرزندان تورغود، به دایرة المعارف اسلامی مراجعه شود.

(۸۳) سر محمدشیبانی خان حاکم اوزبك را عزیز آغا بوز جلو بریده بود (اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۸).

(۸۴) دیوان فضولی، نشر عبدالباقی گلپینارلی، استانبول، ۱۹۶۱ م، ص Cx.

بوده است که هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی بادیولت‌های آق‌قویونلو و قراقویونلو فرق دارد. پس از اضمحلال دولت قراقویونلو، اکثر ویا همه قبایل تحت نفوذ آنها به خدمت دولت آق‌قویونلوها درآمدند. قسمتی از آق‌قویونلوها و قبایل قراقویونلو نیز به خدمت دولت صفوی وارد شده و پس از مدتی از وجود آنها در دستگاه دولت استفاده شد. و لکن اکثریت آنها، با وجود قبول قزلباشی، مناصب مهم و درجه یک را صاحب نشدند. از اینها، مهاجرت قاجارها را در اواخر قرن پانزدهم از نواحی بوزوق (بوزقات) در آناتولی به منطقه گنجه می‌دانیم. در سال ۸۹۷ ق. / ۱۴۹۲ م، ایبه سلطان از خاندان آق‌قویونلو با استفاده از لشکر قاجار و همچنین اتحاد با سیدعلی قراق حاکم قلعه النجق، پس از شکست دادن بایسنغروسلیمان بیگ بیژن اوغلسی، رستم بیگ فرزند مقصود بیگ و نوۀ اوزون حسن را بر تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشاند. ایبه سلطان سال بعد به اتفاق لشکریان قاجار وارد گیلان شد و پس از غارت کردن املاک میرزا علی‌کار کیا، بسیاری از لشکریان گیلان را به قتل رساند. این کار به تلافی کشتار امرای بایندر در شهرهای ری و قزوین به دست میرزا علی و همچنین غارت سلطانیه بوده است.

رستم بیگ در سال ۸۹۰۲ ق. / ۹۷ - ۱۴۹۶ م. با شکست از گوده احمد بیگ، به بیگ قاجار پناهنده شده و از او تقاضای کمک نمود. با وجود کمک بیگ قاجار، در جنگی که اتفاق افتاد رستم بیگ دستگیر و به قتل رسید. در این زمان در رأس قاجارها احتمالاً زیاد بیگ از امرای مسن و مشهور این خاندان قرار داشته است. ما در میان مریدان شیخ حیدر، از قاجارها پیری بیگ را می‌شناسیم. پیری بیگ در جنگهای شاه اسماعیل با فرخ‌یسار حاکم شیروان و الوند و سلطان مراد آق‌قویونلو شرکت داشته و از خود شجاعت زیادی نشان داده بود؛ حتی شاه اسماعیل به علت شجاعتش به او لقب توزقوباران داده بود. ما از سال ۸۹۰۹ ق. / ۱۵۰۴ - ۱۵۰۳ ذکری از او در منابع نمی‌بینیم. او از فرزندان زیاد بیگ نبوده و احتمالاً در رأس قبایل دیگر قاجار قرار داشت.^{۸۵} دیگر از امرای قاجار، اچہ سلطان حاکم اورفہ بود. اچہ سلطان (۸۵) راجع به قبایل قاجار، نگاه کنید به: فاروق سومر، دایرةالمعارف اسلامی، ماده «قاجار».

در سال ۸۹۲۱ ق. / ۱۵۱۵ م. با افراد اندکی که تحت فرمان خود داشت، سلطان مراد فرزند یعقوب بیگ را شکست داده به قتل رساند. لذا از طرف حاکم صفوی لقب قودورموش سلطان گرفت.^{۸۶} در زمان شاه اسماعیل غیر از این دو امیر شخص دیگری را از قاجارها نمی‌شناسیم. هیچ يك از این دو نیز مقام‌های درجه يك را در دستگاه دولت صاحب نبودند. در این مورد می‌توان گفت که از ایل پرجمعیت قاجار، تنها قسمتی از آنها با شاه اسماعیل همراهی کردند.

قرامانها، از زمان قراقویونلوها در حوالی اران زندگی می‌کردند. به نظر می‌رسد این قبیله اسم خود را از اسم يك بیگ گرفته باشد.^{۸۷} بدین سبب احتمال می‌رود این قبیله با ایل قرامان موجود در آناطولی هیچ نسبتی نداشته باشد. از منسوبان این قبیله، بیرام بیگ و رستم بیگ از نزدیکان شیخ حیدر و اسماعیل بودند. پس از تشکیل دولت صفوی، بیرام بیگ به مقام دیوان بیگی رسید و به هنگام فتح خراسان والی مناطق وسیع تازه فتح شده بلخ، مرغاب و غرجستان گردید. او در سال ۹۱۸ ق. / ۱۵۱۲ م. در جنگی با ازبکان به قتل رسید. ما از او فرزندی به اسم محمدی بیگ می‌شناسیم که در سال ۹۳۳ ق. / ۱۵۲۷ - ۱۵۲۶ م. در جنگی که میان تکلوها و استاجلوها اتفاق افتاد به قتل رسید. قرامانلوها در تمام دوران حکومت صفوی به صورت يك قبیله درجه دوم در دستگاه باقی ماندند.

ایل بزرگ آق‌قویونلو شامل دو قبیله بزرگ بنامهای موصللو و پرناک بود. به طوریکه قبلاً نیز ذکر کردیم، هنگام حمله شاه اسماعیل به منطقه ذوالقدر، امیر بیگ پسر گلابی بیگ از منطقه دیار بکر به او ملحق گردید و تاج قزلباشی به سر گذاشت. شاه اسماعیل از این پیش‌آمد بسیار خوشحال شد و مقام مهرداری را به او اعطاء کرد. بدین ترتیب در رأس قسمت مهمی از قبیله موصللو، نواده یکی از امرای مشهور اوزون حسن قرار گرفت و آنان به خدمت صفویان درآمدند. در میان بیگ‌های موصللو

(۸۶) تاریخ شاه اسماعیل، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ (در این متن: آنچه)؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۵۱.

(۸۷) فاروق سومر، قراقویونلوها، مرکز تحقیقات تاریخ ترک، آنکارا، ۱۹۶۱ م.، ص

که به خدمت صفویان در آمدند، نوادهٔ صوفی خلیل بیگ نیز وجود داشت. شاه اسماعیل با دختر یکی از بیگ‌های موصللو ازدواج کرد^{۸۸} که ثمره این ازدواج، طهماسب، بزرگترین فرزند او بود. شاه اسماعیل در سال ۵۹۲۱ ق. طهماسب را به سمت والی خراسان تعیین نمود و امیر بیگ را نیز با لقب «خان» به عنوان للّه طهماسب برگزید. امیرخان در سال ۵۹۲۸ ق. / ۱۵۲۲ م. از این مقام معزول شد و در همان سال نیز وفات کرد^{۸۹} و مایملک او به برادرش ابراهیم‌خان داده شد که سپس به سمت والی بغداد تعیین گردید. فضولی شاعر مشهور از قبیلهٔ بیات، در بغداد از حمایت ابراهیم‌خان موصللو برخوردار بود.^{۹۰} قبیلهٔ موصللو و پرنک به اتفاق بعضی دیگر از قبایل آق-قویونلو (مثلاً قزاقان)، در منابع صفوی به نام قبیله ترکمن ذکر گردیده است. این قبیله از بقایای ایل آق‌قویونلو ساکن شرق آناتولی شکل گرفته است. این قبیله در زمان اسماعیل دوم و محمد خدابنده جزء قبایل درجه اول قزلباش در آمده بودند. اما از ایل افشار در زمان شاه اسماعیل دانه محمد بیگ، شاهرخ بیگ، سلطانعلی میرزا و اخی بیگ سلطان را می‌شناسیم. از این امرای افشار، دانه محمد بیگ در جنگ شاه اسماعیل با شیک‌خان در سال ۱۵۱۱ م. به علت اصابت تیری به قتل رسید. شرکت شاهرخ بیگ، دومین امیر افشار، در حملهٔ دوم به خراسان ذکر می‌شود

(۸۸) خورشاه در تادریخ ایلچی نظام شاه (صفحه b ۳۰) می‌نویسد که: شاه اسماعیل به این دختر لقب تاجلوخانم داده بود. در جای دیگر (b ۴۴) می‌نویسد: تاجلوخانم، بعد از جنگ چالدران به خانهٔ امیر شهرخوی پناهنده شده و بعدها به تبریز می‌رود و شاه اسماعیل از این واقعه بسیار خوشحال می‌شود. بر اساس نظر کمال‌باشازاده (b ۳۹ و a ۴۰): یکی از زنان شاه اسماعیل که در جنگ چالدران اسیر شد دختر خلفا بیگ (خادم بیگ طالش) بود. (۸۹) خواندمیر در حبیب‌المیر (ص ۱۰۵-۹۴) راجع به ولایت امیرخان در خراسان، معلومات وسیعی به دست می‌دهد. یحیی قزوینی در لب‌التواریخ (ص ۲۵۸) می‌نویسد: برای کشتن امیرخان، داروی عوضی به زخم پای او مالیده بودند؛ امیرخان در سال ۱۵۱۱ م. در جنگ با محمدشیرازی خان قابلیت خوبی از خود نشان داد و در حکمرانی خراسان نیز در کارش موفق بود.

(۹۰) «مولانا فضولی از ایل بیات بود. وی در زمان حکومت ابراهیم‌خان به بغداد آمد. لکن بعد از آمدن سلطان سلیمان قانونی، او به حله رفت و در آنجا سکونت گزید» (صادقی، ←

(۵۹۱۹ ق. / ۱۵۱۳ م.). سلطانعلی میرزا نیز در جنگ مشهور چالدران با گفتن جمله «شاه مال من است»، مانع کشته شدن یا اسیر شدن شاه اسماعیل گردید. راجع به انتساب این امراء به خانواده منصور بیگ، چیزی نمی توان گفت.

→ مجمع الخواص، نشر. خیام پور. تبریز، ۱۳۲۷ ش، ص ۱۰۵ - ۱۰۲). راجع به نظر صادقی دایر بر انتساب فضولی به ایل بیات جای شبهه وجود ندارد. مرگ فضولی در صفر ۵۹۶۳ ق. / ۱۱۱ اوچاق ۱۵۵۶ م.؟ - اگر گفتارندایی که آمدن او را به بغداد روایت می کند و او را از ترکمن های آق قویونلو می داند (عبدالباقی گلپینارلی، دیوان فضولی، ص ۷۷) درست باشد - گفتار صادقی را رد نمی کند. زیرا می دانیم که توده عظیمی از بیات ها در معیت آق قویونلوها، بعد از فتح ایران به وسیله آق قویونلوها، به ایران رفتند (اوغوزها، ص ۲۲۲ و ۲۲۷).

درباره آمدن فضولی به اتفاق ابراهیم خان به بغداد، می توان به گفته های صادقی تکیه کرد. زیرا فضولی در یک «ترجیع بند» ابراهیم خان را مدح می کند (گلپینارلی، همان اثر، ص ۱۷۸). با توجه به گفته های صادقی و با در نظر گرفتن شرایط تاریخی، می توان راجع به زندگی فضولی در ایران تعمق کرد. همچنین تأثیر سبک ادبی امیرعلیشیرنوازی بر کلام وی (گلپینارلی، همان اثر، ص ۲۲، ۲۸ و ۳۶) بخوبی این امر را روشن می کند. شاه اسماعیل نیز مجذوب اشعار علیشیرنوازی بود، و حتی در انتخاب تخلصی برای خود نیز احترام و علاقه او به نوازی تأثیر داشت که قبلاً در این مورد بحث کردیم، در اینجا می توان قبول کرد که به احتمال قوی، آمدن فضولی به بغداد در زمان والی بودن ابراهیم خان (۵۹۲۸ ق. / ۱۵۲۲ - ۱۵۲۱ م.) برادر امیرخان موصولی ترکمان بوده و بعد از کشته شدن ابراهیم خان، او در حله سکونت گزیده است. در ادامه این تحقیق، عراق عرب را در پروراندن فضولی در محدوده ادبیات ترک نمی توان نادیده گرفت. گفته قراخان، که ابراهیم خان را از منشأ کرد می داند، باعث حیرت است (شخصیت، محیط و زندگی فضولی، استانبول، ۱۹۴۹ م.، ص ۷۹). بعد از آمدن سلیمان قانونی به بغداد، بطوریکه صادقی نقل می کند حاکم بغداد ابراهیم خان نبوده بلکه محمدخان تکلو بوده است؛ ابراهیم خان در رمضان ۵۹۳۴ ق. / مائیس - حزیران ۱۵۲۸ م. به وسیله یکی از خویشاوندانش به نام نخود سلطان (ذوالفقار) به قتل رسید. آمدن قانونی به بغداد هفت سال بعد از کشته شدن ابراهیم خان (۵۹۴۱ ق. / ۱۵۳۵ م.). بوده است، راجع به موضوع اخیر، در صفحات آینده نیز بحث خواهیم کرد.

بخش دوم

دوران شاه طهماسب

(۹۸۴ - ۵۹۳۰ ق. ۱۵۷۶/۱ - ۱۵۲۴ م.)

مؤسس دولت صفوی در سال ۹۳۰ ه. ق. / ۱۵۲۴ م. (سال میمون) وفات کرد، او به هنگام مرگ سی و هشت سال داشت. علاقه بیش از حد او به می‌خوارگی، در مرگش تأثیر فراوان داشت. فرزند بزرگ او طهماسب که در آن موقع بیش از ۱۰ سال نداشت، به جای پدر به سلطنت نشست. کوچک بودن پادشاه جدید، امرای قبایل را به قدرت‌نمایی و ادار ساخت. هنگامی که طهماسب به سلطنت رسید، هر يك از قبایل در نقطه‌ای از ایران دارای املاکی بودند. استاجل‌وها به علت داشتن امرای بیشتر و پست‌های مهم مملکتی، در رأس سایر قبایل قرار داشتند. املاک استاجل‌وها بیشتر در آذربایجان و قسمتی از عراق عجم و کرمان بود؛ شامل‌وها در خراسان بودند و تكلوها غیر از اصفهان و همدان، عراق عجم را نیز در دست داشتند. فارس منحصرأ در دست ذوالقدرها و بغداد نیز در دست موصل‌وها بوده است. روم‌وها بیشتر در آذربایجان و اران به سر می‌بردند. از قبایل قدیمی، قاجارها و قرامان‌ها مانند دوران آق‌قویونلوها در حوالی گنجه و برده سکونت داشتند و افشارها در مناطق کهگیلویه زندگی می‌کردند. شیروان، گیلان، مازندران و لریستان نیز مانند سابق در دست سلسله‌های محلی بوده است که خود را تابع حکومت مرکزی می‌دانستند.

هنگامی که طهماسب به تخت نشست، دیوسلطان روملو مقام بیگلربیگی (امیرالامرای) را در دست داشت. بر اساس نوشته‌جات منابع، شاه اسماعیل به هنگام مرگ اطاعت از دیوسلطان را به امرای خود توصیه کرد. ولی با وجود این - در نتیجه دخالت استاجل‌وها - پیک سلطان استاجلسو (که اسم اصیلش مصطفی بود) خود را در مقام بیگلربیگی با دیوسلطان شریک کرد. دیوسلطان از این کار استاجل‌وها ناراضی

شد و به اتفاق بیگ‌های تکلو، چوهه سلطان والی اصفهان، بوروبن سلطان والی مشهد، قراجه سلطان والی همدان و علی سلطان ذوالقدر والی شیراز به جنگ استاجلوها حرکت کرد. از استاجلوها قارینجه سلطان به قتل رسید و کپک سلطان و دیگران را با گرفتن املاکشان، از مرکز به نقاط دور تبعید کردند. چوهه سلطان تکلو در مقام امیرالامرای با دیو سلطان شریک گردید. بعد از سال ۵۹۳۱ ق. / ۱۱۵۲۵ م.^۱ دورمیش خان شاملو فرزند عبدی بیگ در هرات وفات یافت و برادرش حسین خان به جایش تعیین گردید.^۲ مصادره املاک و قطع درآمد عده‌ای از بیگ‌های استاجلو، آنها را به جنگ با تکلوها وادار کرد. از بیگ‌های استاجلو، کپک سلطان، منتش سلطان، قلیچ خان، کرد (کردی) بیگ، بدر بیگ قورچی‌باشی (هر دو از اوبه شرفلو)، تقی بیگ^۳ و قازوق سلطان برادر چایان سلطان با یکدیگر متحد شدند و به جنگ دیو سلطان و چوهه سلطان شتافتند. گرچه امرای اخیر الذکردست از مخالفت کشیده و قاسم خلیفه ورساق را برای وساطت فرستادند، ولی نتیجه‌ای از این کار حاصل نشد و دو لشکر در حوالی سلطانیه در محلی به نام «سکسن جفت»^۴ به نبرد با یکدیگر پرداختند. در این جنگ خونین، با وجود کشته شدن بوروبن سلطان و قراجه سلطان تکلو، استاجلوها شکست خوردند

(۱) تذکره شاه طهماسب، ص ۶-۲؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۲ و ۲۸۳؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۸۹ - ۱۸۷؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۱۶۹.

(۲) تذکره شاه طهماسب، ص ۳؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۳؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۸۹. حسین خان فرزند مبارزالدین عبدی بیگ و پسر خاله طهماسب بود. شاه اسماعیل یکی از خواهران خود را به محمد استاجلو و یکی دیگر را به عبدی بیگ شاملو داده بود. یکی دیگر از خواهران وی نیز به ازدواج قراخان برادر محمد استاجلو درآمده بود. عبدالله خان فرزند قراخان از این زن بوده است. حسن روملو در احسن التواریخ (ص ۱۸۹) حسین خان را برادرزاده دورمیش خان ذکر می‌کند که صحیح نیست.

(۳) شرف خان در شرفنامه (ص ۶): «تقی بیگ تمشلو برادرزاده ساروپیره قورچی‌باشی سابق» ذکر می‌کند؛ در منابع به این اسم از اوبه استاجلو برخوردار نمی‌کنیم.

(۴) تذکره شاه طهماسب، ص ۶: «در مقام هشتاد جفت که ترکان سکسنجک (سکسن جفت) گویند». در قرن ۱۴ م. به این اسم برخورد می‌کنیم (فاروق سومر، «نگاهی عمومی به ترک شدن آذربایجان»، بولتن، ۲۰، ص ۴۴؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۱۷۱: به صورت «سکسنجک» آمده است.

(۴ شعبان ۹۳۲ هـ. ق. / ۱۶ مائیس ۱۵۲۶ م.، «سال سگ» و به نزد حاکم رشت در گیلان پناهنده شدند. با وجود این شکست،^۵ استاجلوها با دریافت کمک از حاکم رشت دوباره به حرکت درآمدند. این بار غیر از امرای پیشین، عبدالله خان فرزند قراخان و احمد سلطان صوفی اوغلی حاکم کرمان نیز داخل نبرد شدند. تمام استاجلوها در يك نقطه جمع شدند، ولی در جنگی که اتفاق افتاد شکست سختی خورده و بار دیگر به گیلان پناهنده شدند. سال بعد بیگهای استاجلو از گیلان خارج شده و به اردبیل آمدند. بادنجان سلطان روملو، حاکم اردبیل، به علت پیری از ایغوت بیگ روملو و مقصود بیگ چینی کمک خواست و به مقابله با استاجلوها پرداخت. ولی آنها در جنگی که رخ داد به قتل رسیدند.^۶ امرای عاصی، پس از این پیروزی برای چپاول خانواده و قبایل دیو سلطان به طرف چخور سعد حرکت کردند. ولی در حوالی نخجوان در محلی به نام شرور، دیو سلطان و چووه سلطان به آنها رسیدند.^۷ در جنگ سوم که میان این دو گروه اتفاق افتاد، استاجلوها - با وجود ابراز شجاعت بسیار - بار دیگر شکست خوردند و حتی کپک سلطان، تاج الدین بیگ و درویش بیگ در میدان نبرد به هلاکت رسیدند و امرای دیگر مجدداً به گیلان گریختند (۹۳۳ هـ. ق. / ۱۵۲۷ م.). در این جنگ نهایی، قدرت استاجلوها درهم شکست. در این مورد نقش مهم را تکلوها ایفا کردند و غیر از روملوها، سایر قبایل تماشاچی این صحنه بودند. در همان سال اخی سلطان تکلو و دمیری سلطان شاملو در حوالی بسطام توسط عبیدخان ازبك به قتل رسیدند. سال بعد با کشته شدن

(۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۶؛ غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۳ (بعد از این بطوریکه می بینیم، در ذکر حوادث هر دو اثر به طور موازی حرکت می کنند)؛ تاریخ ایلچی نظام شاه؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۹۲-۱۹۱.

(۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۶ و ۷؛ تاریخ ایلچی نظام شاه؛ غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۳؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ فضلی اصفهانی، افضل التواریخ، ص ۲۶ b.

(۷) تذکره شاه طهماسب، ص ۹؛ تاریخ ایلچی نظام شاه؛ غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۳ و ۲۸۴؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ فضلی اصفهانی، افضل التواریخ، ص ۲۷؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۱۷۲.

دیو سلطان، تکلوها صاحب قدرت مطلق شدند و چوههسلطان در مقام امیرالامرای بی‌رقیب شد. چوههسلطان، با خالی شدن مقامات مهم مملکتی، افراد تکلو را در راس کارها قرار داد. حاکمیت هرات به بهرام‌میرزا یکی از برادران پادشاه داده شد و غازی‌خان تکلو نیز به سمت الله او انتخاب گردید. پس از کشته شدن نخود سلطان در بغداد، حکومت آنجا با لقب خانی به محمد سلطان شرف‌الدین اوغلی والی قزوین واگذار شد. از تکلوها نیز اولامه به مقام امیری ترفیع یافت. اولامه از سپاهیان تکلو بود و بر اثر شجاعت بسیارش، به او لقب یاوزاوغلان داده بودند. وی در عصیان شاهقلی همراه با پانزده هزار عصیانگر به ایران آمد و در زمان اسماعیل ابتدا به مقام یاسول (تشریفاتچی) و سپس به سمت اشیک‌آغاسی منصوب گردید. وی در زمان امیرالامرای چوههسلطان به مقام امیری ترفیع یافت و طولی نکشید که در ردیف امرای بزرگ در آمد. تکلوها غیر از مقام بیگلربیگی، سایر مقامهای مهم مملکتی را نیز به دست گرفتند؛ این کار آنها حسادت سایر قبایل قزلباش را برانگیخت و با عکس‌العمل شدید آنها مواجه گردید. به هر صورت در این زمان شاه طهماسب، که به سن هجده سالگی رسیده بود، خواست تا قدرت را شخصاً به دست گیرد. لذا به تأیید و یا تشویق او، حسین‌خان شاملو والی قدیمی هرات به اتقان همراهانش برای از بین بردن چوههسلطان، در قزوین به خیمه او هجوم برد. چوههسلطان به اتفاق چند تن از همراهان خود به نزد شاه گریخت و در آنجا به دست یکی از کشیکچی‌های دربار از ایل ذوالقدر - که قبلاً با شاملوها تبانی کرده بود (و یا از افراد مخفی شاه بود) - به قتل رسید (۳ ذی‌قعدة ۸۹۳۷ ق. / ۱۸ حزیران ۱۵۳۱ م.، «سال خر گوش»)^۸. چوههسلطان با دادن املاک و گذران زندگی به بسیاری از امرای استاجلو در گیلان - مانند منتش سلطان، بدرخان و حمزه سلطان - وسیله برگشت آنها را تأمین کرده بود. جمعی از تکلوها با شنیدن خبر مرگ چوههسلطان خود را با سرعت به قزوین رسانده و پس از مغلوب کردن شاملوها، حسین‌خان را مجبور به فرار نمودند. تکلوها در این نبرد، در حالیکه بعضی از امرای شاملو نیز در بین آنها وجود داشتند،

(۸) تذکره شاه طهماسب، ص ۱۴؛ تاریخ ایلچی نظام شاه غازی، جهان‌آدا، ص ۲۸۵؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۵.

بسیاری از افراد را به قتل رساندند و شاه قباد پسر چوهره سلطان را به سمت امیرال-امرای گماشتند؛ ولی غائله ختم نشده و بلکه آتش بیش از پیش شعله‌ور گردید. در هر صورت باز به تشویق و یا موافقت شاه طهماسب، ایلات استاجلو، ذوالقدر، افشار و روملو متحد شده و در مقابل تکلوها جبهه گرفتند. جنگ بین طرفین آغاز گردید، ولی شاه طهماسب این بار دشمنی خود را با تکلوها آشکار و دستور قتل آنها را داد و قتل پروانه بیگ قورچی‌باشی تکلو، مهمترین عامل شکست تکلوها گردید. ابراهیم خان مهرداد و بسیاری از بیگ‌زاده‌های تکلو نیز به قتل رسیدند. بقیه به نزد محمدخان شرف‌الدین اوغلی والی بغداد فرار کردند، ولی کمکی که از او انتظار داشتند به دست نیاوردند. حتی محمدخان برای حفظ خود، فرزند چوهره سلطان را - که پدرش عامل ترقی او بدین مقام بود - به اتفاق قودورموش سلطان به قتل رساند و سربریده آنها را به نزد طهماسب فرستاد؛ و بدین صورت توانست مقام خود را حفظ نماید.^۹ اولامه سلطان این کشتار فجیع را در حق ایل خود تحمل نکرد و برای انتقام به حرکت درآمد. ولی تکلوها در حقیقت دچار بدبختی بزرگی شده بودند، مخصوصاً پس از فرار اولامه سلطان به دربار عثمانی در ردیف ایلات درجه دوم دستگاه صفوی درآمدند.

اولامه سلطان تکلو در سال ۹۳۸ ه. ق. / ۱۵۳۲-۱۵۳۱ م. (سال نهنگ)، با استفاده از حرکت طهماسب به سوی خراسان، در آذربایجان علیه شاه طهماسب قیام کرد. او برای گرفتن انتقام خون خویشاوندان، حاضر به پرداخت هر نوع بهایی شده بود.

بر اساس گفته شاه طهماسب، اولامه سلطان برای جمع کردن افراد بیشتر به دور خود، حتی با افراد «زندیق و ملحد» و نیز سارولوها که «اشترک زن را بین خود روا می داشتند» هم پیمان شده بود. در اینجا ما راجع به سارولوها هیچ اطلاعی در

(۹) این حادثه (آفت تکلو) در سال ۹۳۷ ه. ق. / ۱۵۳۱ م. اتفاق افتاد، تذکره شاه-طهماسب، ص ۱۵؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۵، ۲۸۶؛ قادیخ ایلچی نظام شاه حسن-روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۶.

دست نداریم.^{۱۰} اولامه سلطان نتوانست نیرویی را که بتواند با شاه طهماسب مقابله کند جمع آوری کند، لذا از مقابل لشکری که برای مقابله با او آمده بود به شهر وان عقب نشینی کرد و از آنجا عازم استانبول شد. ابراهیم پاشا، وزیر اعظم سلیمان قانونی که گفتارش تأثیر فراوانی در سلیمان داشت، با استفاده از اوضاع امکان حمله سپاه عثمانی را به عراقین فراهم کرد. طهماسب، مطالب مناسبی در این مورد ذکر می کند.^{۱۱} اولامه سلطان نیز با دادن نوید همکاری بسیاری از امرای قزلباش این مناطق به ابراهیم پاشا، وی را به این حمله تشویق کرد. ابراهیم پاشا با سپاه فراوان خود به تبریز وارد شد (۸۹۴۱.ق. / ۱۵۳۴.م) و با احداث يك قلعه در آذربایجان، این مناطق به صورت مناطق تحت حاکمیت عثمانی سازمان یافت و اولامه پاشا نیز به بیگلربیگی این نواحی تعیین گردید. ولی بیگ برادر اولامه پاشا به حاکمیت نخجوان منصوب شد؛ حکومت شهرهای مراغه، اردبیل و سراب به ولی جان و مشکین شهر و حومه نیز به علی بیگ از دیگر امرای تکللو داده شد. حتی برای مناطق عراق عجم نیز

(۱۰) «...و به بعضی از مردم سارلوقه به الحاد و زندقه معروفند و از غایت وقاحت و اباحت مناکح خود را از یکدیگر دزیغ نمی دارند...» (تذکره شاه طهماسب، ص ۱۷). شاه طهماسب در جای دیگر سارولوها را منتسب به تکلوها ذکر می کند (ص ۳۳). در اینجا حمایت سارولوها از اولامه سلطان نیز می تواند در این کار موثر باشد. تادیخ ایلچی نظام شاه (۴۴ ۵) می نویسد: «هنگامی که میرزا عبدالباقی، از امرای معتبر شاه اسماعیل، در جنگ چالدران از میدان نبرد فرامی کرد به دست سارولوها به قتل رسید». در زمان قراقویونلوها و دوران حاکمیت قرايوسف، در شهر زور امیری به نام محمد سادو وجود داشته است (قراقویونلوها، ص ۸۲، ۷۱، ۹۳). احتمال دارد سارولوها اسم خود را از این امیر گرفته باشند؛ یعنی سارولوهای مورد بحث شاه طهماسب در آذربایجان، می توانند شاخه ای از سارولوهای منطقه شهرزور باشند. زیرا ما زندگی سارولوها را در قرن ۱۷ ه. در حوالی شهرزور می دانیم («دفتر نهم، آرشیو نخست وزیری، ج ۱، حکم های شماره ۷۴۰، ۱۱۲۶، ۱۱۲۸»). احتمال دارد سارولوهای آذربایجان اسم خود را از ساروعلی که در تشکیل دولت صفوی نقش داشته است گرفته باشند، در این صورت می بایستی اسم خود را ساروعلی لو می گذاشتند.

(۱۱) «چون حضرت خواند گار از سخن ابراهیم پاشا تجاوز نمی کرد و اگر يك سخن او رد می شد البته دیگری در جدد قبول می افتاد...» (تذکره شاه طهماسب، ص ۱۷، ۱۸).

امرای، احتمالاً، از بیگ‌های خاندان آق‌قویونلو تعیین گردید.^{۱۲} ولی همان‌طور که انتظار می‌رفت، هیچ يك از امرای قزلباش به ابراهیم‌پاشا ملحق نگردیدند. سلیمان قانونی نیز در ذی‌الحجه ۹۴۰.ق./حزیران ۱۵۳۴.م. از استانبول حرکت نمود و در ماه آغوستوس به «ترجان» رسید. در این موقع سرما همه جا را فراگرفته و کوه‌ها را برف پوشانده بود؛ قانونی پس از ۱۱۷ روز به شهر تبریز وارد شد.^{۱۳} شاه طهماسب نیز پس از شنیدن خبر ورود ابراهیم‌پاشا به آذربایجان، برادرش سام میرزا را به اتفاق آغزیوارسلطان فرزند دمیرخان شاملو در هرات گذاشت و خود به طرف عراق عجم حرکت نمود. طهماسب قبلاً محمدخلیفه قورچی‌باشی و منتش سلطان استاجلو از امرای بزرگ خود را روانه کرده بود. شخصی که ابراهیم‌پاشا تصور می‌کرد تمایلی به عثمانیها دارد و لذا برای او نامه‌ای ارسال کرد، همین منتش سلطان استاجلو می‌باشد.^{۱۴}

نیروی عثمانی پس از گذشتن از قزل‌اوزن، وارد خاگ عراق عجم گردید. این نیرو پس از گذشتن از اراضی تخریب‌شده بوسیله قزلباشان و تحمل مشکلات فراوان، با عزم راسخ به پیش می‌رفت. با رسیدن نیروی عثمانی به شهر سلطانیه که به وسیله اولجایتو سلطان محمد خدابنده از پادشاهان ایلخانی بنا شده بود، برف زمستانی شروع به باریدن کرد. در اینجا بود که از امرای طهماسب، محمدخان ذوالقدر اوغلی، قیسا سلطان و حسین سلطان فرزند بورون سلطان تكلو با سه‌زار* نفر افراد تحت فرمان خود به نیروی عثمانی ملحق گردیدند.^{۱۵} طهماسب طی نامه‌ای در پاسخ به نامه سلیمان قانونی که وی را به جنگ خوانده بود، عدم آمادگی خود را به علت کثرت سپاهیان عثمانی که در حدوده برابر نیروی طهماسب بودند اعلام نموده

(۱۲) م. ت. گنگ بلجین، «تدابیر و فتوحات ابراهیم‌پاشا در سفر جنگی وی به عراقین»

، بولتن، ۲۱، ص ۴۷۵ - ۴۷۳.

(۱۳) فریدون بیگ (روزنامه) ۵۸۸، ۵۸۷.

(۱۴) همان مأخذ، ص ۴۷۷.

(۱۵) فریدون بیگ (روزنامه)، ۵۸۸؛ تذکره شاه طهماسب، ص ۲۸؛ غفاری، جهان‌آدا،

ص ۲۸۸؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۴۹؛ فضلی اصفهانی، افضل التواریخ، b ۷۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ۱۸۲. * [در تذکره و جهان‌آدا، هزار نفر ذکر شده] و

و به ابهر عقب نشینی نمود.^{۱۶} از طرف دیگر باریدن برف بی وقفه ادامه داشت، ولی با تمام این مشکلات پیشروی ادامه یافت و هدف از این کار نیز ایجاد مشکلات زیاد برای طهماسب بود. با رسیدن به ابهر که مصادف با اواسط پاییز بود، برف بی-سابقه‌ای باریده بود و تأمین آذوقه با مشکلات فراوان مواجه گردید. پس از یک منزل دور شدن از ابهر، تصمیم گرفته شد که سپاهیان برای گذراندن زمستان عازم بغداد شوند؛ در حالیکه در این زمان سپاهیان عثمانی، جرأت قشلاق کردن در شهر ری را پیدا نکردند. قشلاق نکردن سپاه عثمانی در شهر ری، با مسئله بی آذوقه ماندن تمام سپاهیان در ارتباط بود. برف بی وقفه می بارید و سرما و یخبندان آغاز شده بود.^{۱۷} با وجود مشکلات زیاد، انضباط خاصی در اردو حاکم بود. این مشکلات تا رسیدن به بغداد کماکان ادامه داشت، حتی سیدی بیگک نشانی به خاطر رنج و اضطرابی که برای تأمین آذوقه سپاهیان کشید دو منزل مانده به شهر دینور وفات کرد.^{۱۸} بدون شك نیروی عثمانی در سفر عراقین نه تنها در تاریخ خود، بلکه در تاریخ سپاهیان دنیا جای خاصی دارد. در حقیقت این حمله بسیار باشکوه بود، سپاهیان به هنگام عبور از روم تا دینور حتی به یک درخت برخورد نکردند و در تمام این مدت از اراضی بایر و خراب عبور کردند.^{۱۹} بازگشت سپاهیان عثمانی از بغداد به استانبول، طی ۱۲۳ منزل و بیش از شش ماه (۱۸۰ یا ۱۸۳ روز) طول کشید (۲۴ جمادی الاول ۹۴۱ ه.ق. / اول آریلیک ۱۵۳۴ م.^{۲۰}) محمدخان شرف الدین اوغلی تکلو از سال ۵۹۳۵ ه.ق.

(۱۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۹.

(۱۷) همان مأخذ، ص ۳۲؛ فریدون بیگک (روزنامه)، ص ۵۸۷، ۵۸۸؛ غفاری، جهان آدا، ص ۲۸۸.

(۱۸) فریدون بیگک (روزنامه)، ۵۹۰.

(۱۹) فریدون بیگک (روزنامه)، ص ۵۹۰: روز دوشنبه سوم ماه. تا استراحتگاه «ژمکان چایی» نقاط صعب العبوری است سر بالایی سرازیری و با تلاقی و گذرگاههای تنگ. با تحمل مشقات زیادی، بسیاری از گوسفندان تلف شدند. روز بسیاری بدی بود، سیدی بیگک نشانی بر اثر فشار و مشقات زیاد فوت کرد و در بغداد در کنار امام اعظم دفن گردید. در ورود به استراحتگاه از جنس درختان چیزی پیدا نمی شد. در بیشه زار کنار استراحتگاه، تنها درخت سقز به فراوانی یافت می شد.

(۲۰) فریدون بیگک (روزنامه)، ص ۵۹۲.

۱۵۲۹ - ۱۵۲۸ م. والی بغداد بود. او به محض مشاهده سرکشی بسیاری از افراد تکلوی تحت فرمان خود به حمایت از عثمانیها، با گرفتن اجازه از شاه، بغداد را ترك و به طرف بصره فرار کرد. افراد تکلوی مقیم بغداد به خدمت عثمانیها در آمدند و از این افراد سه امیر به نامهای قوجاولی، بسوداق بیگک و یکی دیگر، به مقام سنجق بیگی رسیدند.^{۲۱} از این مثالها چنین بر می آید که در پاره‌ای موارد، تعصب قبیله‌ای و منافع مادی می‌تواند معتقدات مذهبی را به دست فراموشی بسپارد. این افراد در حالیکه شاه خود را تا حد پرستش دوست داشتند، با او مخالفت کرده و حتی خیانت کردند. در آینده به بسیاری از این نمونه‌ها برخورد خواهیم نمود.

شاه طهماسب، به علت دفع اولین خطر بزرگی که موجودیت او را تهدید می‌کرد، بدون شك بسیار خوشحال بود.^{۲۲} حاکم صفوی حضرت خواندگار (امپراتور عثمانی) را دشمن خود نمی‌دانست، لذا به محمدخان دستور داد که بغداد را تخلیه کند. او همیشه می‌گفت: «دشمن من اولامه سلطان است».^{۲۳} در این موقع طهماسب به تلافی خرد شدن شخصیتش و یا شك و تردید نسبت به صداقت بیگلربیگی خود حسین‌خان شاملو، که در عین حال پسر عمه او نیز محسوب می‌شد، وی را به قتل رساند. سایر امرای پیشقدم در این کار مانند غازی‌خان تکلو^{۲۴} نیز به اتفاق چند نفر از اطرافیان خود به تبریز فرار کردند. بدین ترتیب، از بزرگان تکلو تنها شرف‌الدین اوغلی والی قدیمی بغداد به شاه طهماسب وفادار مانده بود و دیگران به طرف عثمانیها رفتند. غازی‌خان حرکت شاه را به سوی اولامه سلطان به اطلاع او رسانید، لذا باتفاق تبریز را ترك کردند و به «وان» رفتند. طهماسب وان را محاصره کرد، لکن به علت کمکهای فراوانی که از اطراف به اولامه پاشا می‌رسید

(۲۱) فریدون بیگک (روزنامه)، ص ۵۹۲.

(۲۲) طهماسب در این روزهای سخت خود، این ابیات ترکی را سروده است:

حق‌دور جهاندا مددکار اولانین قلو سونا یامان گونده غمخوار اولانین

(تذکره شاه طهماسب، ص ۳۲). (۲۳) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۳.

(۲۴) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۳، ۳۴، ۳۷ (در سراسر متن: «قاضی‌خان»؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۹؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۴۹، ۲۵۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۷۸؛ فضلی اصفهانی، افضل التواریخ، ص ۱۰۸؛ «غازی‌خان».

نقش ترکان آناطولی در...

موفق به گشودن آنجا نشد؛^{۲۵} لذا در اول نیسان از بغداد حرکت نمود و پس از ۹۱ روز به تبریز رسید و پس از يك مدت استراحت در این شهر، دوباره در حرکت بطرف عراق وارد «درگزین»^{۲۶} شد. در این سفر به طهماسب خبر رسید که سلطان عثمانی، سام میرزا را به فرزندی پذیرفته و آن سوی قزل اوزن را به او واگذار کرده. طهماسب با شنیدن این خبر گفت: «من نیز ذوالقدر اوغلی را فرزند خود خوانده بودم، عاقبت چه شد!»^{۲۷} وی سپس از درگزین بازگشت (۱۰۹۳۵/۰.۵۹۴۱ ق.م)

بسی نتیجه بودن سفر سلیمان به عراقین، موجودیت دولت صفوی را تثبیت کرد. مهمترین عامل عدم موفقیت در این کار، شرایط خاص جغرافیایی منطقه بود. این اردوی عظیم، با تجهیزات و مهمات سنگین که به وسیله کاروان شتر حمل می شد حرکت می کرد؛ و موقعی که به آذربایجان رسیدند اواخر تابستان بود، در حالیکه این منطقه کاملاً خراب شده و اهالی از طرف قزلباشها کوچانده و یا پراکنده شده و عارفه ها و هر چیز قابل استفاده را سوزانده یا نابود کرده بودند؛ بدین ترتیب، آماده کردن مایحتاج يك اردوی بزرگ تقریباً غیر ممکن شده بود.

شاه طهماسب - که به وضوح تنها چاره جلودگیری از پیشروی نیروی عثمانی را از بین بردن محصولات و مراعات و پر کردن چاهها ذکر می کند - عقیده داشت که در صورت اجرای این کارها، سپاهیان عثمانی قادر به اقامت طولانی در ایران نخواهند بود.^{۲۸} بطوریکه دیدیم، دولت صفوی تماماً از قبایل ترك شکل گرفت و تکیه گاه

(۲۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۴؛ ۳۵؛ غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۹؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۵۲-۲۵۰.

(۲۶) درگزین، در شمال همدان و قصبه ای تاریخی می باشد (لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، کمبریج ۱۹۳۰، ص ۱۹۶، ۲۲۸).

(۲۷) «حضرت خواندگار به درگزین آمد، چون مقدمات را بنوع دیگر دید و لشکرش از آب و آذوقه و علیق دواب عاجز و بون می شدند از آنجا بازگشت»، تذکره شاه طهماسب، ص ۳۷؛ فریدون بیگ (روزنامه)، ص ۵۹۶-۵۹۳؛ غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۹، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۶۰-۲۵۶.

(۲۸) «و بارها من گفته ام در حضور امرا که لشکر روم بمثابه مرض آتشکند که اگر در ابتدای طغیان خواهی علاج کنی مریض را می کشد و اگر ملاحظه آن نمی کنی بد است، پس در ملاحظه باید بود تا مدتی که کامرانی خود بکند، بعد از آن به اندک وسیله علاج شان ←

اصیالش نیز همین قبایل بود؛ لذا سپاهیان این دولت نیز مانند سپاهیان قدیمی ترك و مغول از سوارانی سبك اسلحه، جنگجو و پرتحرك تشكيل شده بود. بنابراین، حرکت این اردو از منطقه‌ای به منطقه دیگر و تأمین آذوقه آن کار مشکلی برای دولت صفوی نبود؛ این اردو در هجوم و حملات خود به موفقیت‌های بزرگی می‌رسید. با وجود این حقیقت انکارناپذیر، شاه طهماسب هیچ موقع ادب و حرمت خود را از دست نداده و در هر فرصت به سلیمان قانونی پیشنهاد صلح می‌نمود. ولی سلیمان با رد این درخواست‌ها، با نهایت تعجب، در سال ۱۵۴۸ م. دوباره خود را برای حمله به ایران آماده ساخت. شاه طهماسب مانند گذشته با حرکتی منطقی حاضر به مقابله و رویارویی با سلیمان قانونی نشد، زیرا به خوبی می‌دانست که امپراتور عثمانی قادر به اقامت زیاد در ایران نخواهد بود. طهماسب با این عمل خود، تمام امیدهای سلیمان را نقش بر آب کرد. القاص میرزا برادر طهماسب نیز نتوانست هیچ يك از امرای قزلباش را با خود متحد نماید، بالعکس بسیاری از اطرافیانش او را ترك گفته و به طهماسب ملحق شدند. امپراتور عثمانی بیش از چهار روز نتوانست در تبریز اقامت کند، وی در مراجعت وان را محاصره و شاه علی چینی محافظ قلعه وان را مجبور به تسلیم کرد. سقوط وان باعث تأثر شدید پادشاه صفوی شد.^{۲۹} طهماسب برای تسکین این تأثر، پسرش اسماعیل میرزا را با سپاه فراوان مأمور تعمیر قلعه قارص و پراکنده ساختن نیروی عثمانی کرد. اسماعیل میرزا پس از پراکنده ساختن نیروی عثمانی در این منطقه، در حوالی ارزروم به پدرش ملحق شد. شاه طهماسب قبلاً نواحی ارجیش و اخلاط را غارت کرده و سوزانده بود. شهرهای ارزروم، ارزنجان، بایبورد و اطراف آنها به شکل وحشتناکی تخریب و غارت گردید. بطوریکه خود → می‌شود؛ و ایشان را سوای قلت آذوقه بطریق دیگر چسان عاجز و زبون می‌توان کرد» (تذکره شاه طهماسب، ص ۵۱، ۵۲).

۲۹) «گفتند شاه قلی سلطان چکنی (چینی) قلعه را سپرده، از این جهت بغایت مملول و آزرده خاطر شدم که سایه سارقیا (ساروقیا: یعنی قلعه وان) تمام آذربایجان را در پناه خود داشت، یکستون آذربایجان افتاد» (تذکره شاه طهماسب، ص ۵۶)؛ در صفحه ۴۷ همین کتاب اسم «بیگ» نامبرده بطور اشتباه «حسینی» ضبط شده است. شرف‌خان نیز اشتهاً «علی سلطان حسینی» ذکر کرده است (شرفنامه، ص ۱۹۹).

نقش ترکان آناتولی در...

طهماسب اعتراف می‌کند،^{۳۰} از این غارت و تخریب تنها مساجد مصون ماندند. این غارت و چپاول تا مناطق طرابوزان نیز کشانده شد. قزلباشان چینی ساکن این مناطق، با کمک به هم مذهبیان خود، به اتفاق آنها به ایران مهاجرت کردند.^{۳۱} طهماسب چپاول و تخریب را مدتی طولانی ادامه داد؛ و احتمال دارد که در این میان بسیاری از بناها نظیر مدارس، مزارات، خانقاه‌ها، کاروانسراها، مساجد، و آثار هنری شهرهای قارص، ارزروم، بایورد، ارزنجان، اخلاط، عادلجواز و ارجیش نابود شده باشد. هدف طهماسب از این غارت و تخریب، بطوریکه خود نقل می‌کند، نابود کردن امکانات زندگی در شرق آناتولی و مانع شدن از حمله و هجوم سپاهیان عثمانی به خاک ایران بوده است. زیرا با استقرار کامل سپاه عثمانی در این مناطق، موجودیت دولت صفوی دائماً در معرض تهدید قرار می‌گرفت و بدون شك، در این مورد حق با شاه طهماسب بود. سلیمان قانونی در سفر دوم خود به ایران در سال ۱۵۴۸م، قبل از هر چیز شهر وان و سایر شهرهای اطراف دریاچه مانند ارجیش، عادلجواز، اخلاط و سایر قلاع دیگر را بطور قطعی جزو متصرفات عثمانی در آورده و برای آنها بیگلربیگی و سنجق بیگی تعیین کرد. پادشاه صفوی نیز با توجه به هدف اصلی خود که قبلاً اشاره گردید، بین سالهای ۶۱-۵۹۵۹ق. / ۵۴-۱۵۵۱م. قلاع ارجیش، عادلجواز، بارگیری و اخلاط را متصرف شده و تا حوالی شهر موش را غارت و تخریب نمود. فرزندش اسماعیل میرزا نیز اسکندر پاشا بیگلربیگی ارزروم را شکست داد و در آنجا و حوالی «پاسین اووا» همان کار را تکرار کرد.^{۳۲} هدف نهایی پادشاه صفوی از این غارت و تخریب، مجبور کردن امپراتور عثمانی به صلح بود. زیرا او از مدتها قبل در آرزوی صلح با امپراتوری عثمانی بسر می‌برد، چون این موضوع برای طهماسب و دولتش غیر از ارزش مادی، ارزش معنوی نیز داشت. زیرا با استقرار صلح، دولت صفوی از خطر بزرگی که موجودیت او را تهدید می‌کرد رهایی یافته و همچنین از طرف قوی‌ترین

۳۰. تذکره شاه طهماسب، ص ۶۰-۵۶.

۳۱. فاروق سومر، ادغوزها، ص ۳۳۲.

۳۲. تذکره شاه طهماسب، ص ۵۶، ۷۷.

امپراتور جهان نیز به رسمیت شناخته می‌شد.

سلیمان قانونی پس از شنیدن خبر غارت و تخریب طهماسب، سومین سفر خود را به شرق آغاز کرد (۹۶۱ هـ. ق. ۵۵/۰ - ۱۵۵۴ م.). طهماسب، نیز به ترتیب سابق، تمام مسیر سپاهیان عثمانی را سوزانده و خراب کرد و به پراکنده ساختن و بازداشت اهالی این مناطق فرمان داد و خود نیز عقب‌نشینی کرد. قانونی در سرزمین‌های شاه طهماسب مقابله به مثل کرده و مناطق چخورسعد (ابتدای منطقه ایروان)، قراباغ و نخجوان را غارت کرد؛ لکن پیشروی بیشتر در اراضی تخریب شده و سوخته را صلاح ندید و به ارزروم عقب‌نشینی کرد. طهماسب نیز با حدسی قوی، نیت سلیمان را - که بر آن بود تا با فرا رسیدن تابستان به تبریز و اردبیل حمله کرده و قبور شیوخ صفوی و شاه اسماعیل را ویران کند - دریافت و به صلح باوی متمایل شد و ایلچی به نزد سلیمان فرستاد. سرانجام بدون برخورد به مانعی جدی، معاهده صلح در تاریخ رجب ۹۶۲ هـ. ق. / مائیس ۱۵۵۵ م. در آماسیه به امضا رسید. بر اساس این قرارداد، ایالت «شهرزور» و اطراف دریاچه وان به تصرف دولت عثمانی درآمد و شمال «آرپاچای» مرز بین دو دولت را تشکیل داد. صلح آماسیه، در حقیقت موفقیتی بزرگ برای طهماسب بود. طهماسب با این معاهده، موجودیت دولت شیعی صفوی را بر بزرگترین قدرت اسلامی آن زمان قبولانند. از طرف دیگر، فکر نابودی دولت صفوی نیز از طرف امپراتوران عثمانی برای همیشه از بین رفت. موفقیت طهماسب در این صلح، لیاقت و شایستگی او را نشان می‌دهد؛ گرچه در این میان حتی بعضی از نزدیکان شاه طهماسب در ایست و لیاقت او را با شک و تردید تلقی کرده‌اند.

طهماسب در عین آرام بودن، زندگی بسیار ساده‌ای داشت. از کبر و غرور به دور بود و در مسایل زندگی حتی با دخترش نیز مشورت می‌کرد. بسیاری کسان در مورد شخصیت او دچار اشتباه شده‌اند، بطوری که سفیر ونیزی از عدم علاقه او به جنگ انتقاد می‌کند.^{۳۳} این ایراد منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا با در نظر گرفتن قدرت نظامی و وضع اقتصادی آن دوره، احتمالاً چالدران دوم می‌توانست در نابودی

(۳۳) وینچنسیو الساندرو، *A Narrative of Italian travels in Persia*، ص

دولت صفوی مؤثر باشد. شاه طهماسب قدرت دولت صفوی را در ایران تثبیت کرد، خاندان‌های محلی را از میان برداشت و مناطق شیروان، گیلان و قندهار را جزو متصرفات رسمی صفویه ساخت. او همواره قدرت و امکانات وسیع امپراتوری عثمانی را تمجید می‌کرد، و این موضوع را به امرای بزرگ و ارکان دولت خود گوشزد می‌نمود. او می‌گساری را دوست نمی‌داشت و دستور داد که میخانه‌ها را تعطیل کنند. طهماسب سعی می‌کرد برای مردم پادشاهی عادل و دیندار و مهربان باشد. او رسم تمغا را از بین برد، ولی جامعه از این افکار او تعبیر درستی نداشت. چون به هنگام مرگش، در بسیاری از مناطق کشور مالیاتها از هفت و در بعضی موارد از نه سال قبل وصول نشده بود. در اواخر عمرش با گوشه نشینی، بسیاری از کارهای مهم مملکتی را به دست امراء سپرد؛ و این کار زمینه را برای اعمال نفوذ و سوءاستفاده بسیاری از امراء و قضات در کارهای مملکتی هموار نمود. اوشاکیان را از مقابل دربار پراکنده نموده و می‌گفت برای دادخواهی به قضات مراجعه کنید.^{۳۴} طهماسب در زندگی خود به دو چیز دلبستگی داشت، یکی جمع‌آوری پول و دیگری علاقه بیش از حد به زنان. بنا به نوشته شرف‌خان مؤلف شرفنامه، او به هنگام مرگ ثروت بزرگی از خود بجای گذاشت.^{۳۵} علاقه بیش از حد او به پول، سبب گردید که مقرر۱۴ ساله محافظین خود را نپردازد. اکثر زنان او گرجی یا چرکس بودند و اکثر فرزندان او نیز از این زنان به وجود آمدند. در اثر سیاست درست طهماسب پس از صلح آماسیه، زراعت و اقتصاد ایران شروع به گسترش نمود. در نتیجه، آبادانی شهرها آغاز گردید و جمعیت افزایش یافت؛ و مذهبی که پدرش اسماعیل مستقر نمود، در زمان او به راحتی در میان مردم پذیرفته شد. اگر زندگی خصوصی طهماسب مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد، می‌توان با نظر شرف‌خان در مورد عادل و عاقل و با شفقت بودن طهماسب هم عقیده گردید.^{۳۶}

(۳۴) همان مأخذ، ص ۲۱۶، ۲۱۷.

(۳۵) شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۵۲؛ به نقل از او، منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۹۹.

(۳۶) شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۵۱؛ حسن‌روملو نیز زندگی مرفه مردم را در زمان شاه

طهماسب می‌نویسد (ص ۴۸۹)؛ شرف‌خان عدم شکایت محافظین را به علت دریافت نکردن چهارده سال مقرر۱ خود، دلیل علاقه آنها به طهماسب ذکر می‌کند (ص ۲۵۱). ←

پیرسلطان ابدال شاعر اهل سیواس، در مورد اعتقادات دینی و اهداف سیاسی ترکان قزلباش آناتولی، مطالبی را به وضوح بیان می‌کند. اشعار این شاعر، در ضمن تأیید وقایع و علاقه و دلبستگی قزلباشان آناتولی به شاهان صفوی، نشان می‌دهد که آنان چگونگی مهاجرت به ایران به خدمت شاهان در آمدند و یا با تحف و هدایای خود به حضور آنها می‌رسیدند؛^{۳۷} و در نهایت، آرزو مند روزی بودند که حاکمیت شاهان خود را بر آناتولی ببینند.^{۳۸} آنان از این طرز گذران زندگی خود راضی بودند و برای تحقق

→ به هر حال این موضوع ارزش تحقیق دارد؛ راجع به دیگر خصوصیات طهماسب به گزارش «سفیر ونیزی» مراجعه کنید (ص ۲۲۹-۲۱۱).

۳۷) پیرسلطان ابدال (به کوشش ج. اوزتلی)، انتشارات ملیت، استانبول، ۱۹۷۱، ص ۱۹:

آچیلین قاپیلار شاهاً گئدلیم
آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم
جان بویانماق ایستر علی مشکنه
آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم
یارا سلام ایلن اروم ارلری
آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم
یارام باش وئردی سیزلار جگر گاهیم
آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم

«خضر پاشا بی‌زی بردار اتمدن
سیاست گونلری گلپ یتمدن
گونول چیقماق ایستر شاهین کوشکونه
پیریم علی اون ایکی امام عشقینا
ایلقین ایلقین اسر سحر ئیللری
بیزه پیک گلدی شاه بلبل لری
پیر سلطانیم ایدور مروتلی شاهیم
عرشه دیرک دیرک اولمشدور آهیم

ترجمه اشعار:

ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
جان می‌خواهد که به مشک علی آغشته شود
ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
جوانمردان روم به یار سلام می‌فرستند
ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
زخم سر باز کرد، جگر گرم می‌سوزد
ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
(۱۳۷۰، ۱۳۴، ۱۳۳، همان مأخذ، ۱۳۷۰، ۱۳۸)

پیش از آنکه خضر پاشا ما را به دار بزند
پیش از آنکه روزهای مجازات برسد
دل می‌خواهد که به قصر شاه برسد
پیر من علی است، به عشق دوازده امام
نسیم بهاد سحر خوش می‌وزد
بلبلان شاه به عنوان پیک پیش ما آمدند
پیر سلطان من، شاه با مروت من
ستون آهم به عرش می‌رود

←
(۱۳۸):

آرزوهای خویش، هر نوع فداکاری و رنج و مشقت را با آغوش باز استقبال می کردند. قبل از صلح آماسیه نیز مهاجرت مداوم و دسته جمعی قزلباشان از آناطولی به ایران وجود داشته است.^{۳۹} در معاهده صلح ماده خاصی برای اعاده و کنترل

سن نه ایچون بؤیله آغلارسان
بن، شاهیم دئیو آغلارام
گوزل شاهیم، سنی گورمگه گلدیم
اوستادیوا نینا دور ما یا گلدیم
شاه اوروما گله بیرگون
کافرلره چالا بیرگون
شاهما اول کوله قوللار
شاد اول گوله بیرگون
شاه استانبولا او تو را
خراسانا سالا بیرگون
ضبط ایلیه دورت کوشایی
عالی دیوان قورا بیرگون»

ای بنیم صاری تنبورام
دردیم بویوک، ایچیم اویوق
سفیل آیلاریندا سکون ایله دیم
یوز سوروبده تمنهین ایله دیم
حقدان عنایت اولورسا
غزادا بزو ذولفقاری
هپ دئوشیره گله ائلر
ارومدا آغلایان سفیلر
چکه سانجاقی گوتوره
فرننگدن اسیر گتیره
دئو شیره بیگی، پاشایی
خسرو ائوده تماشایی
ترجمه اشعار:

چرا چنین گریانی؟
به خاطر شاه خود گریانم
شاه خویسم، برای دیدار تو آمدم
برای ایستادن در پیشگاه استادم آمدم
شاه، روزی به روم خواهد آمد
بر فرق کافران خواهد زد با تیغ ذوالفقار
و همه، غلام شاه شوند
روزی شاد و خندان خواهند شد
بیايد و در استانبول جلوس کند
و آنان را در خراسان اسکان دهد
و چهار جهت را تصرف کند
بارگاه تماشایی خود را برپا کند

ای تنبور زرد من
دردم بزرگ است و دلم ریش
ماههای سرگردانی را صبور بودم
چهره بر خاک سائیدم و ترا تنها کردم
اگر خداوند عنایت کند
و در روز جنگ با کفار
کاش همه قبیله ها به حرکت درآیند
آوارگان گریان روم
کاش، شاه روزی پرچم برافرازد
از فرنگ اسیر بیاورد
بیگ ها و پاشایان را مغلوب کند
کاش، روزی شاه

(۳۹) به عنوان مثال، ما گفتار ایلچی ونیزی را نقل می کنیم: «در آن روز (اگوستوس ۱۵۳۹ م)، از شهر ارزنجان ترکمنی به نام علی با هشتصد خانواده به حضور شاه آمد که ششصد مرد مسلح در میان آنها بود. در اطراف شاه با گفتن «الله، الله» فریاد می زدند، -

مهاجرین دو طرف از طرف عثمانی لازم آمد، زیرا این مهاجرت‌ها مثل سابق در درجه اول از ایالت روم (سیواس، آماسیه، توقات)، نواحی بوزوق، ایل ذوالقدر و ترکمان‌های حلب صورت می‌گرفت. عوامل اصلی این مهاجرت‌ها، و یا یکی از عوامل اصلی آنها، عدم استقرار عدالت در جامعه بوده است. گسترش سیستم جمع‌آوری سپاه نیز می‌تواند در ردیف عوامل اصلی مورد مطالعه قرار گیرد. در واقع سیستم سر بازگیری، از نیمه دوم قرن ۱۵ تا اواخر قرن ۱۷م. با افزایش سپاه ینی‌چری مواجه بود. در نتیجه، غلامان پادشاه-یعنی ینی‌چری‌ها- تنها در سپاهیان مرکز نبودند، بلکه در تمام ایالات و قلاع امپراتوری از جوانان آناتولی (جوانان روم) استفاده می‌شد. این شرایط استثنایی سبب گردید تا جوانان زراعت و صنایع دستی خود را رها ساخته وارد خدمت سپاهیگری شوند. این مشکلات دولت عثمانی را مجبور به اتخاذ تصمیمی کرد مبنی بر بازگرداندن اشخاصی که زراعت یا صنعت خود را رها کرده بودند؛ حتی آنهایی که قبلاً به مشاغلی وارد شده بودند - به غیر از محصلین - از شغل خود اخراج گردیده و به محل زندگی اولیه خود برگردانده

→ شاه نیز آنها را یکی یکی به حضور می‌پذیرفت. آنها به محض وارد شدن، پای شاه را می‌بوسیدند و شاه نیز به آنها تاج (?) اعطاء می‌کرد و مریدان نیز هدایای خود را تقدیم می‌کردند. شاه آنها را به سه قسمت تقسیم کرد و به نواحی خراسان، شیروان و ارس فرستاد. از «آدان» آناتولی نیز شخصی آمده بود که پس از تقدیم هدایای خود، از شاه يك دستمال خواست. این شخص پس از گرفتن دستمال، دستهای خود را به آسمان گرفت و خدا را ستایش کرد. سپس سرش را بر زمین گذاشت و پس از گفتن کلمه «شاه، شاه» و اظهار امتنان بسیار آنجا را ترك کرد. راجع به این موضوع سؤال کردم، جواب دادند: این دستمال تبرک است. پدر این شخص بیمار است، او شاه را به خواب دیده و برای بهبودی خود این دستمال را خواسته است. بدین ترتیب، هر سال بسیاری از مردم آناتولی بطور مخفی به دیدار شاه می‌آیند (م. ممبر، «Relazione di persia»، ۱۵۴۲م. بولتن، ۳۶، ص ۱۱۲، ح. شا کر اوغلی). پس از پایان بخشیدن به حاکمیت ذوالقدرها توسط شاه اسماعیل، ولدخان فرزند علی بیگ با جمعیت زیادی به حضور شاه آمد (۹۲۸ه.ق. ۱۵۲۲/۲۴). قسمتی از این جمعیت در ملازمت شاه باقی ماند، قسمتی دیگر به ذوالقدرهای ساکن فارس ملحق شدند و سومین قسمت آنان به خدمت دورمیش‌خان والی هرات رفتند (تاریخ شاه اسماعیل، ۲۹۹۵، ۳۰۰). راجع به عاقبت ولدخان، نوشته دیگری به دست نیامد.

شدند. این کار ناخشنودی ترکانی را که از مدتها قبل به شغل سپاهگیری و سیاست پرداخته بودند فراهم نمود؛ زیرا آنها حاضر نبودند به زندگی دهقانی که از مدتها پیش آنرا ترك گفته بودند برگردند. از سوی دیگر، اداره غیر عادلانه دهقانان نیز یکی از عوامل سرکشی آنها بود. برخورد با این حرکات، در تمام مراحل تاریخی امکان پذیر بوده. شکل گیری این حرکات و منازعات بر سر سلطنت، یکی از بحرانی ترین مراحل تاریخ ترك را تشکیل می دهد.

بطوریکه قبلاً ذکر کردیم، عناصر اصلی تشکیل دهنده و تکیه گاه عمده دولت صفوی را قبایل ترك تشکیل می دادند. در تشکیلات نظامی دولت صفوی تنها ترکان شیعی نبودند، بلکه مهاجرت قبایل ترك سنی مذهب به ایران نیز یکی از عوامل مهم محسوب می شود. در اینجا به مطالعه قبایلی که به موضوع ما مربوط می شود می پردازیم.

باوزسلیم در برگشت خود از سفر جنگ بسا مملوکان و هنگام اقامت در شهر حلب در سال ۱۵۱۸ م، از رابطه پنهانی قاضی «بولو» مولانا حسام با شاه اسماعیل خبردار گردید. لذا با فرستادن قابوچی او را در «مرزیفون» دستگیر نموده و در انظار عمومی اعدام کردند.^{۴۰}

مدت کمی پس از وارد شدن سلیم به ادرنه، عصیان بزرگی در نواحی بوزوق شکل گرفت. اهالی بوزوق، بطوریکه قبلاً نیز ذکر کردیم، شاخه ای از قبایل اوغوز ساکن مناطق شهر امروزی یوزقات و امتداد این مناطق تا شهرهای همسایه آن یعنی سیواس و قیصریه بوده اند. این اسم بعدها به محل سکونت این قبایل داده شده است. امیر تیمور در اوایل قرن پانزدهم میلادی «تاتارهای سیاه» ساکن این مناطق را به ترکستان کوچاند؛ در نتیجه، این مناطق از طرف ایل ذوالقدر مسکون گردید و جزو حاکمیت ذوالقدرها درآمد. قبایل مهم و پرجمعیت بوزوق عبارتند از قزاقچه لو، آقچه قویونلو، شام بیاتی، آقچه لو (اوبه پرجمعیتش: حاجیلر)، حصار بیگلر، سوکلن (اوبه پرجمعیتش: ساری خلیل لو) و چیچکلر. اکثر این قبایل به اسم رؤسای خود مشهور شدند. از قبایلی که به اسم امرای خود مشهور شده اند، حصار بیگلر^{۴۱} و قز

(۴۰) فریدون بیگ (روزنامه)، ص ۴۹۷.

(۴۱) س. تانسل، یادزسلیم، (نامه شادی پاشا، فتوکپی ۲۳).

قوجه منتسب به فرزندان ذوالقدر می‌باشند.

در اواخر سال ۹۲۹ هـ. ق. / ۱۵۱۹ م. شخصی به نام شاه ولی، با جمع آوری سه الی چهار هزار جنگجو، خانه اویس بیگ فرزندی علی بیگ ذوالقدر والی بوزوق را غارت کرد. شاه ولی بلافاصله به شادی پاشا بیگلربیگی روم (سیواس) حمله کرد و باندادن فرصت جهت گردآوری سپاه به وی، سپاه شادی پاشا را در کنار «زبله» منهدم کرد. در این محاربه شادی پاشا مجروح و از فرزندان ذوالقدر، دونون، چری باشی توقات و دفتردار ایالت روم (سیواس) و بسیاری از لشکریان شهید شدند. شاه ولی با اتحاد با ملحدین نواحی زبله و آماسیه به نامهای کچی‌جه و چاناقی،^{۴۲} و با کمک قزلباشان این نواحی، قدرت خود را افزایش داد. لکن طولی نکشید که علی بیگ ذوالقدر اوغلی و خسرو پاشا بیگلربیگی روم (سیواس) با یکدیگر متحد شده به سوی شاه ولی حرکت کردند. شاه ولی در محلی به نام پل شاهرخ بیگ،^{۴۳} که از محل تجمع آنان زیاد فاصله نداشت، با آنها مقابله کرد. جنگ خونینی که تا عصر ادامه داشت، در سایه شجاعت علی بیگ شهنسوار اوغلی به شکست شاه ولی انجامید و او مجبور شد با بسیاری از کسان خود فرار کند. طولی نکشید که او به وسیله افراد قبایل چونقار^{۴۴} وابسته به گروه‌های «الویوروک» ساکن نواحی زبله دستگیر گردید. علی بیگ شهنسوار اوغلی سر شاه ولی را برید و به حضور یاوزسلیم فرستاد، بسیاری از کسان او نیز در این جنگ به قتل رسیدند. از نزدیکان وی حمزه خلیفه و از بیگهای اصیل و خویشاوندان علی بیگ شهنسوار اوغلی، حصار بیگ اوغلی به اتفاق دوزن

(۴۲) همان مأخذ، ص ۹۶ و فتوکپی ۲۱. بطوری که از نامه مذکور به دست می‌آید، طوایف ملحد (از مذهب حق خارج شدن و به مذهب باطل گرویدن) کچه‌جی و چاناقی غیر از قزلباشها بودند. طهماسب و دیگر مؤلفان صفوی، ملحد را بر صاحبان عقاید افراطی و عجیب اطلاق می‌کنند.

(۴۳) این پل روی رودخانه قزل ایرماق قرار داشته و دارای هشت چشمه است. امروزه به این پل نام «پل شهر» داده‌اند. راجع به این پل در مقاله «بررسیهای تاریخی بوز - اوق» اطلاعات داده شده است (ص ۳۴۱، ۳۴۲).

(۴۴) راجع به این قبیله رجوع شود به: فاروق سومر، اوغوزها، ص ۱۷۸؛ مغولان در آناتولی، ص ۱۳۷، ۱۳۸.

عروس و چهار پسر وی به اسسارت درآمدند.^{۴۵} شاه ولسی در منابع معاصر، ملحد و از آن مهمتر جلالی (جلال نمی باشد) توصیف می شود.^{۴۶} بدین سبب شاه ولی شخصیتی غیر از جلال بوده و احتمال مرید بودن شاه ولی به جلال را به نظر می آورد. این جلال، می تواند جلال مورد بحث عاشق پاشا زاده باشد.^{۴۷} بسیاری از افراد اداری با استفاده از سفرهای جنگی طولانی سلطان سلیم، ظلم و احجاف زیادی به مردم اعمال نمودند. سلیم پس از برگشتن از سفر مصر شکایات بسیاری در این باب از مردم دریافت کرد، و مأمورینی را که از قدرت خود سوء استفاده نموده بودند، به شدت مجازات نمود.^{۴۸} بدین سبب در عصیان شاه ولسی

(۴۵) س. تا نسل، یاد سلیم، ص ۹۷، فتو کپی ۲۲، ۲۳.

(۴۶) «در خصوص طایفه جلالی، حکم شریف از آستانه سعادت شما وارد گردیده است» (فتو کپی ۲۳)؛ «صوفیان جلالی ظاهر و پیدا شدند» (فتو کپی ۲۲). «از میان کسانی که به جلالی معروف هستند، يك نفر ملحد ظهور کرده» (حیدر چلبی، دوزنامه فریدون بیگ، ص ۴۹۹).

لطفی پاشا در این خصوص می گوید: «در سال ۹۲۶ هجری در ولایت ذوالقدر شخص مفسدی به نام شاه ولسی، جلالی شد...» (تواریخ آل عثمان، ص ۲۸۳)؛ جلال زاده نیز چنین می گوید: «در این اثناء در دیار ترکمن (بوزوق) طایفه ای معروف به جلالی خروج کرد و اکناف ممالک را نهب و غارت کرد. مباشرت به فساد آنان معروض در گاه عالم پناه شد» (طبقات الممالک، ۳ b ۱۶).

(۴۷) «در چهار یا پنج سالگی حیدر، شخصی شبیه به شیخ جنید در توقات ظهور کرد. مریدان شیخ جنید، او را جنید خوانده و پیرو او شدند. آن مرد را نزد سلطان محمد آوردند و به خیرالدین معلم شیخ جنید که معلم سلطان محمد نیز بود نشان دادند. او گفت: این شخص جنید نیست. آن مرد گفت: من جنید نیستم، نام من جلال است. آن مرد را رها کردند که برود. هنگام عزیمت، مریدان جنید وی را گرفته و گفتند: چرا گفتی من جنید نیستم. بینی او را بریدند و سنگسارش کردند و پس از مردن او آنجا را ترک کردند. مریدان جلال، جسد وی را از زیر سنگها خارج کرده و بردند. او را گاه جنید و گاه جلال می گفتند» (عاشق پاشا زاده، تواریخ آل عثمان، نشر. آتسز، ۱۹۴۹ م. ص ۲۵۱؛ نشر عالی، استانبول ۱۳۳۲، ص ۲۶۷).

(۴۸) «در آن تاریخ رعایا و سپاهی بر اثر ظلم و احجاف ظالمان مالیاتی و دفتر دارها به ناله درآمده، شکایت بسیاری را به مرکز فرستادند. آخر الامر خسرو رستم صولت از این اوضاع باخبر خواهد گردید و اکثر احشام آنها طعمه درندگان خون آشام شد. با روشن شدن تبانی قضات شهرستانهای منتش با لوندها، از درگاه به جعفر بیگ فرمان داده —

احتمال دخالت این نوع فشار و سوء استفاده نیز وجود دارد. به هر حال، حرص جمع آوری مال به وسیله فرهادپاشا در ولایت روم (سیواس) و ظلم فشار او را به مردم و کشتار بیش از ششصد نفر از اهالی این نواحی را می دانیم.

در سال ۱۵۲۲م. به هنگام سفر جنگی رودس، علی بیگک شهسوار اوغلی که در تابعیت عثمانی و در رأس قبیله ذوالقدر بود، به اتفاق پنج فرزند خود بطور مخفی به قتل رسیدند. جرم او ظلم به افراد زیردست و کشتن مأمورین رسیدگی به شکایات مردم بود.^{۴۹} علی بیگک مانند پدرش شهسوار بیگک، مردی جسور و جنگجو بود. خدمات علی بیگک در جنگک چالدران، فتح شرق و جنوب شرقی آناتولی، در لشکرکشی به سری مملوکان، در سرکوبی عصیان شاه ولی و همچنین جان بیری غزالی والی شام فراموش نشدنی است. حتی او در فتح بلغراد ۱۵۲۱م. در نامه تبریکی که به سلیمان قانونی فرستاد، از او درخواست نمود او را نیز در جنگها شرکت دهد. او در جنگها با اشتیاق تمام در جلو شاه به جنگ می پرداخت.^{۵۰} بدون شک هدف اصلی از کشتن علی بیگک، الحاق ایالت ذوالقدر به امپراتوری بوده است. اجرای این عمل در آناتولی بیشتر به خاطر چشم زخم بود. گرچه قتل علی بیگک منطقه ذوالقدر را تحت حاکمیت عثمانی در آورد و منطقه به وزوق نیز یکی از ایالت های عثمانی گردید؛ ولی امپراتوری برای این عمل خود بهای گرانسی پرداخت، زیرا این قتل در عصیانهای بعدی این ناحیه تأثیر زیادی بجای نهاد.

→ شد که آن قضاات مدت سه سال از شغل قضاوت محروم باشند و در مورد سایر مجرمین

نیز نظیر همین مجازاتها اعمال شد؛ حیدر چلبی، روزنامه فریدون بیک، ص ۴۹۸.

(۴۹) جلال زاده، ۱۸۶۰ - ۵۳۸، علی، کنه الاخبار، قسمت چاپی، III، ص ۴۴. همان مؤلف در جای دیگر این مطالب را می نویسد (کتابخانه بنیاد تاریخ ترک، شماره ۵۴۶، ۲۷۵b): به ظاهر با ادعای عبودیت و وفاق کمر خدمت بسته اما باطناً به علت بد نهادی و کج نژادی، به غلامان اتا بیگک علیا بدخواه و بدگمان شده بود؛ این احوال منافقانه به عرض ملوکانه رسید. خلاصه برای قتل علی بیگک شهسوار اوغلی اتهام قابل قبولی ثابت نشد. شرکت و دسیسه فرهادپاشا از امرای «دوشیرمه» در این کار محقق است. نگاه کنید به: منجم بـاشی، III، ص ۱۷۰، ۷۱: علی بیگک در مقابل فرزندانش گفت، «من آل عثمان حقیقی هستم و از کسی باکی ندارم (چاپ عالی، III، ۳، ص ۴۴).

(۵۰) فریدون بیگک، ص ۵۱۹.

در سال ۱۵۲۶ م. در حالی که سپاهیان عثمانی در ناحیه موهاج پیروزی بزرگی در مقابل نیروهای مجارستان کسب نموده بودند، در وطن اصلی امپراتوری یعنی آناتولی خون جاری بود. در موقع نوشتن دفاتر مالیاتی ناحیه بوزوق که جزء ایالت‌های عثمانی گردیده بود، دویست آقچه مالیات برای آن ناحیه مقرر گردید. رئیس قبیله «سوکلن» (؟) موسی بیگ دویست آقچه مالیات مقرر شده در حق خود را عادلانه ندانسته و تخفیف آن را به صد آقچه، از مصطفی بیگ هر سک زاده و قاضی مصلح الدین درخواست نمود. ولی نه تنها به درخواست او رسیدگی نشد بلکه با بریدن ریش دودۀ همراهش، با تحقیر از آنجا رانده شدند. در مقابل این عمل ناشایست، موسی بیگ در حمله‌ای سریع قاضی مصلح الدین (قره قاضی) و مصطفی بیگ سنجق بیگی فرزند هر سک زاده احمد پاشا را به قتل رساند. بعد از این واقعه اشخاص زیادی از قبایل سوکلن و حصار بیگلو و دیگر قبایل تاتار (مغول)، در اطراف شخصی قزلباش به نام آتماجه جمع شدند. مسکن سوکلن‌ها در ایالت یوزقات و در شمال شرقی قصبه «صاری قایا» (حمام) در نواحی «بوخاری قانات» می‌باشد. حصار بیگلوها در شمال «خاص بیگ» در نواحی «آلیقی» و تاتارها در غرب صاری قایا در نواحی «ایلی سو» بودند. آتماجه، خسرو پاشا بیگلربیگی قرامان را در قانات (احتمالاً بوخاری قانات) شکست سختی داد؛ بطوریکه جنازه خرم پاشا، ایچ ایل و سنجق بیگ‌های قیصریه در میدان نبرد باقی ماند. آتماجه پس از غارت بسیاری از نواحی، عازم ایران گردید. در این موقع بیگلربیگی روم (سیواس) حسین پاشا، به اتفاق بعضی از حکام شهرها، در نواحی «حمزه» به آتماجه هجوم برد ولی پس از شکست، در عقب نشینی به سیواس وفات کرد. در اینجا هنگامی که شورشیان مشغول مداوای مجروحین خود بودند، خسرو پاشا بیگلربیگی دیار بکر با نیروی کثیر امپراتوری در مقابل آنها قرار گرفت؛ و چون شورشیان دریافتند که قادر به مقابله با این نیروی بسیار و تازه نفس نخواهد بود، لذا پراکنده شدند. در این هزیمت، آتماجه دستگیر نشد و لذا احتمال دارد که به اتفاق بخشی از قزلباشان همراه خود، به ایران عزیمت نموده باشد.^{۵۱}

(۵۱) بر اساس بررسیها، تنها منبع قابل اعتماد من در این خصوص، نوشته مورخ معاصر فردی می‌باشد (قادیخ، کتابخانه ایاصوفیه، نمره ۳۳۱۷، a ۹۸-۹۶). جلال زاده ←

در سال بعد نیز (۱۵۲۷ م.) در ایالت بوزوق شورش دیگری به وقوع پیوست، و این بار در رأس شورشیان، فرزند ذنون بیگ ذوالقدر دیده می‌شد. او غیر از قبیله حصار بیگلو که خود در رأس آن قرار داشت، افراد سایر قبایل از جمله چیچکلو، آقچه‌قویونلو، مسعودلو و از سایر قبایل نیز پنج شش هزار نفر به دور خود جمع کرده، در حرکت به سوی ایران تمام مسیر خسود را غارت کرد. یعقوب پاشا بیگلربیگی روم (سیواس)، در محلی بنام «اوناور» با آنها به مقابله پرداخت ولی شکست یافت و آنها به راه خود ادامه دادند. خسرو پاشا بیگلربیگی دیار بکر به موجب دستوری که از مرکز دریافت کرده بود، در محل پاسبان اوا راه بر شورشیان گرفت و در نبردی که رخ داد بسیاری از شورشیان کشته شدند؛ ولی ذنون که رهبر شوشیان بود خود را از مهلکه نجات داد.^{۵۲}

در همان سال (۱۵۳۳ هـ. ق/ ۲۸-۱۵۲۷ م.) شورش قلندر چلبی که یکی از دیگر شورشهای مهم بود رخ داد. او خود را از نسل حاجی بکتاش خوانده و از حومه آماسیه و (احتمالاً بعدها) از مناطق مارش - البستان و در رأس همه از قبایل قراجه‌لو و بیشانلو (اسم دیگرش: دوقوز) افراد بسیاری را به دور خود جمع نمود. مورخین افراد مجتمع به دور چلبی را بیست تا سی هزار نفر می‌نویسند که قسمت مهم آنها

→ می‌نویسد که در رأس شورشیان، از خاندان ذوالقدر، ذنون قرار داشت (b-a-۱۲). به نقل از او، عالی، کتابخانه دانشگاه، نمره ۵۴۶، b ۲۸۵۵؛ و به نقل از عالی، تاریخ پچوی، استانبول، ۱۲۸۳ م، ص ۱۲۳-۱۲۰. البته قبول این مسئله امکان ندارد، زیرا ذنون بیگ به اتفاق شادی پاشا بیگلربیگی روم (سیواس) به سال ۱۵۱۹ م. در جنگ با شاه ولی شهید شدند (س. تانسل، همان مأخذ، فتوکی ۲۱). اوزون چارشلی (تاریخ دولت عثمانی، بنیاد تاریخ ترک، آنکارا ۱۹۴۹ م.، II، ص ۱۳۴) درباره این حادثه بررسی نموده؛ محمد پاشا نشانچی (ص ۳۲۳) شورش آتماجه را به طور کوتاه نقل می‌کند؛ لطفی پاشا زاده (ص ۳۳۱) شورشیان را به اسم جلالی و رفتن آنها را به سوی سرزمین قزلباشان (یعنی ایران) ذکر می‌کند.

(۵۲) فردی، b ۱۰۱ - b ۱۰۳ - b ۱۰۲؛ جلال زاده، b ۱۳۲؛ محمد پاشا نشانچی کشته شدن ذنون اوغلی به وسیله یعقوب پاشا بیگلربیگی سیواس را در ناحیه «پاسبان اووا» می‌نویسد (ص ۲۲۳)؛ به نقل از او در کتاب: تذکره شاه طهماسب، ص ۱۷۲ - ۱۷۱.

را قبایل ذوالقدر - که خانه و کاشانه خود را از دست داده و پراکنده شده بودند - تشکیل می دادند. به علت اهمیت این شورش، از سوی مرکز، ابراهیم پاشا وزیر اعظم به منظور سرکوبی آن اعزام شد. بر اساس گفته های فردی،^{۵۳} قلندر چلبی در مسیر خود به ایران با بهرام پاشا بیگلربیگی آناتولی برخورد نمود و در جنگی که در ناحیه «قازاووا» رخ داد، بهرام پاشا شکست خورد. بهرام پاشا با همکاری محمود پاشا بیگلربیگی قرمان دوباره به مقابله قلندر شتافت؛ ولی در جنگ دومی که در حوالی توقات در محلی بنام «جین جیفه» رخ داد، برای بار دوم شکست خوردند و هر دو در میدان نبرد کشته شدند. قلندر پس از آنکه شنید راه ایران به وسیله خسرو پاشا مسدود شده است، تغییر مسیر داده و برای رفتن به بغداد به ناحیه «ساریز» واقع در میان قیصریه و البستان رفت. پس از شکست سپاهیان آناتولی و قرمان از قلندر، ابراهیم پاشا وزیر اعظم به بررسی علل موفقیت قلندر و اجتماع این همه سپاه به دور او پرداخت. قبلاً نیز اشاره شد که بسیاری از سپاهیان قلندر را افرادی تشکیل می دادند که املاک و زندگیشان را از دست داده بودند. با وعده وزیر اعظم مبنی بر پس دادن املاک آنها، همه سپاهیان که به دور قلندر جمع شده بودند او را ترک گفته و تنها پانصد نفر در اطراف او باقی ماندند و خودش نیز عاقبت به اتفاق یکی از بیگ زاده های ذوالقدر موسوم به ولی (و یا: دلی) دوندار به قتل رسیدند (۱۵۲۷/ق. ۹۳۳ هـ.م)،^{۵۴}

در سال های ۱۵۲۷-۱۵۲۶ م. برخی شورشیان دیگر در منطقه چخوراووا به وقوع پیوست، که بیشتر در نواحی «برندی» (تقریباً در قصبه جهان امروزی) و بوسیله دوموز (دونوز) اوغلان در شمال غربی طرسوس و توسط بیگجه امیر طایفه اولاش و ولی خلیفه ساکن قصبه «قراعیسالو» در شمال آناتولی انجام گرفت. پیری بیگ رمضان اوغلی حاکم آدانا، دوموز اوغلان را در محلی به نام «قونورقویو» (چاه قونور) شکست داده به قتل رساند و اولاش ملحد را نیز در بیکجه یکی دستگیر نموده به استانبول فرستاد (۱۵۲۶/ق. ۹۳۳ هـ.م). ولی خلیفه، فرزند مصطفی خلیفه، با عنوان خلیفه در رأس قزلباشان قراعیسالو و مبلغ شاه بوده است. ولی خلیفه با پانصد نفر از افراد

(۵۳) فردی، b-۱۰۳.

(۵۴) فردی، b-۱۰۲، b-۱۰۱ و b-۱۰۴؛ جلال زاده، b-۱۳۶، b-۱۳۳.

تحت حاکمیت خود و بدون ترس از سرانجام خویش، پس از غارت قصبات قرایسالو و قوسونلو، امیر ناحیه طرسوس را با هزار نفر افرادش شکست داد ولی در مقابل پیری بیگ نتوانست کاری انجام دهد و در نتیجه به اتفاق بسیاری از افراد خود به قتل رسید (۱۵۲۷ م).^{۵۵} در سال ۹۳۵ ق. / ۱۵۲۹ م. امیر سنجق «اوزر» (مناطق اسکندرون، پایاس و دورت یول) از فرزندان اوزر و احتمالاً از برادرزاده‌های احمد بیگ با گذاشتن تاج قزلباشی بر سر خود و به اتفاق شخصی به نام انجیریمز با ایجاد شورشی مدتها پیری بیگ رمضان اوغلی را به خود مشغول کردند.^{۵۶}

بهنگام سفر [سلیمان] قانونی به عراقین، شیعیان منطقه آماسیه سر به شورش برداشتند. این شورش با قتل عام شورشیان پایان پذیرفت.^{۵۷} در ایجاد این شورشها نقش مبلغینی با نام «خلیفه» انکارناپذیر است. در این خصوص به اسناد بسیاری در آرشیوها برخورد می‌کنیم و براساس این اسناد اغلب شورشهای قزلباشان، مانند سابق در مناطق آماسیه - توقات بوده که در امتداد این مناطق شهرهای سیواس، چوروم و بورون نیز دیده می‌شود. این شورشها به وسیله ترکان ساکن این مناطق شکل می‌گرفت، که به دادن اطلاعاتی در این خصوص نیازی نیست.

در سال ۹۷۶ ق. / ۱۵۶۸ م. در فرمانی که خطاب به بیگ آماسیه صادر شده، قید گردیده است که اعمال سلیمان فقیه ساکن قصبه «بوداق اوزو» از مناطق آماسیه را که به اتفاق دیگر خلفاء با تشکیل مجالس مشغول توطئه و تشویق افراد به شورش می‌باشند، تحقیق و بررسی نموده و در صورت صحت اعمال خلاف آنها، سلیمان فقیه را با افراد تابعش در رودخانه «قزل ایرماق» غرق نموده و یا به اتهام راهزنی به قتل رساند؛ و این فرمان اجراء گردید.^{۵۸} اسناد دیگری از ولسی خلیفه از خاندان «اورتاپاره» از سه شاخه بزرگ قبیله الویوروک بدست آمده است که شامل سی و

(۵۵) جلال زاده، ۱۳۲ ا- ۱۳۱ ب.

(۵۶) تادیخ چچوی، I، ص ۱۲۶، ۱۲۷.

(۵۷) فریدون بیگ (روزنامه)، ص ۵۹۴.

(۵۸) احمد رفیق، دافضی گری و بکتاشی گری در قرن ۱۶، استانبول، ۱۹۳۲ م.، ص

۲۸-۲۶، سند ۲۹ و ۳۱.

چهار کتاب در مورد قزلباشها و رافضی‌ها می‌باشد.^{۵۹} در سال ۵۹۸۷ ق. / ۱۵۷۹ م. در يك فرمان دیگر، منصور خلیفه به اتفاق دوستانش از دهات «آرتق آباد» (آرتق اووا = ارتوای، وابسته به توقات امروزی) يك هزار و پانصد سکه فلورین تقدیم نماینده امیر علی خلیفه که از ایران آمده بود نمود. این شخص پس از دریافت این مبلغ، با دفتری که اسامی سه هزار قزلباش ساکن نواحی بوزوق، توقات و آرتق آباد در آن بود به ایران برگشت و از ایران برای خلفا شمشیر و سپر آورد؛ و پس از مسلح شدن، از تجمع آنها در محلی به نام «آق داغ» وابسته به منطقه توقات بحث گردیده است.^{۶۰} باز در فرمانی که خطاب به فضات نواحی آماسیه، چوروم، زیله، آرتق آباد، حسین آباد، دمیرلو قراحصار و سایر نواحی صادر شده، مطالبی مبنی بر ناسزاگویی بعضی از طوایف قزلباشان ملحد به ابوبکر، عمر و عثمان و اطلاق «یزیدی» به سنی‌ها و گردهمایی شبانه در منازل یکدیگر، تصرف زنان و دختران یکدیگر،^{۶۱} و این که اینها خلفای خود را از ایران انتخاب نموده و دیگر چیزهای خود را نیز از آنجا آورده در میان قزلباشها می‌گردند و هدف آنها گفتگو برای ایجاد مذهبی مانند «جلال» و «رسول خلیفه» و گسترش دادن این فکر با کمک شورشهای مسلحانه می‌باشد، مشاهده می‌شود.^{۶۲} منابعی در دست است که بر اساس محتوی يك حکم مربوط به سال ۵۹۷۹ ق. / ۱۵۷۱ م. زنی از دهات «حاجی یوقو» (بوقو؟) از قصبات داش کوبروی قسطنطنیه نزد قاضی اعتراف کرده است که او به اتفاق شوهرش و بسیاری از قزلباشان شبها در مجالسی گردهم آمده به ساز و آواز و عیش و عشرت می‌پرداختند.^{۶۳} در گذشته نیز اظهارات شاه طهماسب را در این

(۵۹) همان مأخذ، ص ۳۵، ۳۶، سند ۴۷.

(۶۰) همان مأخذ، ص ۳۹، ۴۰، سند ۵۲.

(۶۱) همان مأخذ، ص ۴۰، ۴۱، سند شماره ۵۳.

(۶۲) همان مأخذ: جلال خلیفه نام برده شده، در اینجا باید همان جلال مشهور اهل توقات باشد. راجع به رسول خلیفه هیچ اطلاعی در دست نداریم.

(۶۳) همان مأخذ، ص ۲۹، سند ۳۵؛ در حکمی دیگر (XL II)، ص ۲۳، ردیف

۴۲۰، تاریخ ۹۸۹ ه. ق.): قزلباشان با دشنام دادن به سه تن از اصحاب پیغمبر، واجبات را انکار کردن و با تشکیل اجتماعاتی آزاد از زنان و دختران، از عقاید

خصوص راجع به جماعت ساروئو اشاره کردیم.

از صدور احکام ذکر شده و اسناد موجود در آرشیوها بر می آید که اعمال قزلباشها در ترکیه [عثمانی] همواره به طور مخفی کنترل می شده است و نسبت به میزان فعالیتشان، کشته یا مجازات می شدند. این روش ادامه سیاست تنظیم شده زمان یاوز سلیم بوده است. این سیاست بعد از مرگ سلیمان قانونی مانع تقسیم پول به افراد بی بضاعت آناتولی بوسیله شاه طهماسب گردید.^{۶۴} ادامه تعقیب مخفیانه قزلباشها، به منظور جلوگیری از ایجاد شورشها بوده است. از تدابیری که بوسیله دولت عثمانی اتخاذ گردیده، جلوگیری از ورود افراد چینی به خدمت سربازی - به علت قبول قزلباشی و خیانت مکرر آنها به دولت عثمانی - بوده است؛ و آنهایی نیز که قبلاً در خدمت سپاهی بودند از خدمت اخراج شدند.^{۶۵}

پس از شکست شاهزاده بایزید از برادر بزرگش سلیم، او ناچار شد که به اتفاق دوازده هزار سپاهی خود به شاه طهماسب پناهنده شود.^{۶۶} در رأس امرای او آق سق سیف الدین، پیری حسین بیگ تورغوداوغلی و قدوزفرهاد بودند. یک قسمت از افراد تحت فرمان او از سپاهیان و اهالی دهات آناتولی و قسمت دیگرش از قبایل

--رسول و جلال خلیفه پیروی می کردند.

[لازم به تذکر است که وارد آوردن اتهامات خلاف اخلاق به مخالفان سیاسی و مذهبی از سوی جباران تاریخ بی سابقه نبوده است و آنچه به نقل قول از رافضی گری و بکتاشی گری در قرن شانزده در بالا آمده، از رفتار سوء امپراطوران عثمانی و ستایشگران آنها برای مخدوش کردن مبارزات مردم محروم آناتولی در قرن شانزدهم است] مترجم.

(۶۴) همان مأخذ، ص ۲۴، سند ۲۴. در این اثر، راجع به موضوع سایر اسناد نیز نگاه کنید به شماره های: ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۰.

(۶۵) اوغوزها، ص ۳۳۴، ۳۳۵. راجع به این مسئله و بعضی اخبار دیگر مبتنی به آرشیو اسناد، نگاه کنید به کتاب Bekir Kütük Oğlu. مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در سالهای ۵۹۰-۱۵۷۸ م. استانبول، ۱۹۶۲ م. ص ۱۳-۷، ۱۹۹، ۲۰۰.

(۶۶) راجع به این حادثه نگاه کنید به: S. Turan، وقایع شاهزاده بایزید فرزند [سلیمان] قانونی، آنکارا، ۱۹۶۱ م.؛ از منابع ایرانی، تنها از کتاب حسن روملو استفاده نموده است.

ترکمان تشکیل شده بود. در رأس قبایل ترکمان، سوارکاری جنگجو و زبردست بنام قدوز فرهادپاشا دیده می‌شد و در میان سپاهیان بایزید، افراد منسوب به شیعه و یا دوستداران شیعه نیز وجود داشتند. شاه طهماسب در مقابل وعده و تهدیدات قانونی، بایزید و پسرانش را تسلیم ایلچیان عثمانی کرد.^{۶۷} اما از سپاهیان همراه او، آنهایی که در ایران قبیله‌ای داشتند اجازه الحاق به آنها داده شد و بقیه آنها که در حدود پنج هزار نفر بودند به قتل رسیدند. قدوزفرهاد نیز در میان کشته‌شدگان بود. از سایر نزدیکان بایزید، پیری حسین بیگ تورغوداوغلی، احمد بیگ شاهین‌چی‌باشی، دلی سیف‌الدین قرمانلو^{۶۸} و عبدالغنی چاووش اهل سیواس نیز نتوانستند جان خود را نجات دهند.^{۶۹} از این افراد، پیری حسین بیگ تورغوداوغلی خویشاوندان نزدیک‌تری در دستگاه صفوی داشت.

(۶۷) شاه طهماسب در خاطرات خود شاهزاده بایزید را جوانی بی‌عقل توصیف می‌کند و بدین مناسبت این بیت ترکی را می‌نویسد تذکره شاه طهماسب، ص ۷۷۰):
 هوایی کیمسه سلطانلیق باشارماز نه سلطانلیق کی چوپانلیق باشارماز نه
 یعنی: «پادشاهی کار هرکسی نیست و چوپانی هم کار سلطان نیست».
 شاه طهماسب پناهندگی بایزید را مفصلاً نقل می‌کند (ص ۸۱-۷۴): و در خاطرات خود گفتار خود را با ایلچیان عثمانی با صمیمیت می‌نویسد و به خاطرات خود اینطور پایان می‌دهد:

«بعد که فرستادگان خواندگار آمدند، فرمودم: پاشا حضرتلری و حسن آقا شما خوش آمدید، صفا آوردید. آنچه فرموده حضرت خواندگار است، چنان می‌کنم و از اشارت ایشان تجاوز نمی‌نمایم؛ و به هر خدمت که فرمایند استادگی دارم؛ و اما در برابر این نوع خدمت کلی، از حضرت خواندگار و سلیم خان جایزه و جلدوئی که لایق ایشان باشد می‌خواهم. در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان نرسد» (ص ۸۱).

(۶۸) ما به درستی نمی‌دانیم که آیا این شخص همان آق‌سق سیف‌الدین، که در بسلا اسمش ذکر گردید، می‌باشد یا نه.

(۶۹) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۵، ۳۰۶؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۱۲، ۴۰۷-۴۱۰، ۴۱۵؛ به روایت شرف‌خان (شرفنامه، II، ص ۲۱۵)، نجات‌یافتگان شامل این افراد هستند: پیری حسین بیگ تورغوداوغلی، احمد بیگ شاهین‌چی‌باشی ذوالقدر، عبدالغنی چاووش سیواسی، دلی سیف‌الدین قرمانلو و علی آقا سگبان‌باشی؛ منجم‌باشی، —

پس از ضربه سنگینی که تکلوها در دستگاه صفوی متحمل شدند و قبل از بررسی موقعیت قبایل ترك در دستگاه صفوی، بررسی مختصر مقام خلفائی و تشکیلات قورچی‌ها خالی از فایده نخواهد بود.

خلفاء، نمایندگان بودند که در رأس قزلباشها در نقاط مختلف ترکیه زندگی می‌کردند. منشاء آنها نیز از آناتولی بوده است. خلفاء مدتی در شهر اردبیل برای یادگیری اصول و ارکان طریقت تحصیل می‌کردند و بعد به اوطان خود بازگشته، با ترتیب دادن محافل و مجالس، تعلیمات و قوانین طریقت را به پیروان می‌آموختند و با این کار، وابستگی آنها را روز به روز مستحکمتر کرده و پیروان طریقت را افزایش می‌دادند. از طرفی با جمع‌آوری نذر و نیاز به شکل مالیات از پیروان و ارسال آنها به ایران، مرکز طریقت را تقویت مالی می‌کردند و در صورت بروز عصبیان، با افراد خود به شورشیان در ایران می‌پیوستند. به طوری که می‌بینیم، بعد از سلیم فعالیت قزلباشان آناتولی به طرز خاصی با حساسیت هر چه تمامتر از طرف دولت تعقیب می‌شد و در اجرای این سیاست، بسیاری از خلفا با ترکان آناتولی به ایران مهاجرت کردند. بسیاری از اینها يك جمعیت مستقل برای خود تشکیل دادند و در رأس آنها شخصیتی به نام خلیفه الخلفاء با عنوان بیعی قرار داشت. در میان این خلفا از طبقات اصیل زاده و معمولی و با پائین نیز دیده می‌شدند؛ و در صورت ابراز لیاقت مقامات مهم لشکری را نیز تصاحب می‌کردند. حتی ارتقاء بعضی از این افراد را به درجات عالی و متنفذ در دستگاه دولت صفوی می‌بینیم. خلیفه الخلفاء را بطور کوتاه خلفا بیگ نیز می‌گفتند. اولین مقام خلیفه الخلفائی را خادم بیک طالش داشت. او در حالی که والی گری بغداد را داشت، همانطور که قبلاً اشاره شد در جنگ چالدران کشته شد. در زمان شاه طهماسب مدتی طولانی از مقام خلیفه الخلفاء صحبتی به میان نمی‌آمد؛ ولی در اواخر سلطنت او این شغل را حسین قلی روملو به عهده داشت. این شخص با ده‌هزار نفر صوفی تحت تابعیت خود که از عثمانی آمده بودند، در قزوین زندگی می‌کرده است. به طوری که در آینده خواهیم دید، شاه

اسماعیل دوم چشمهای حسین قلی را کور نموده، او را از مقام خلیفه‌الخلافتی عزل و شغل او را به بلغار خلیفه تفویض نمود.

قورچی‌ها سپاه خاص صفوی‌ها بودند. در آق‌قویونلوها به موجودیت این نیروها برخورد نمی‌کنیم. در صفحات قبل، تقلید شاه اسماعیل را در ایجاد این نیروها از جغتای ذکر کرده‌ایم. اکثریت این نیروها را افراد قبایل صاحب نفوذ در دستگاه صفوی مانند قورچی‌های استاجلو، شاملو و چپنی تشکیل می‌دادند؛ دیگر قورچی‌های غریب‌لو بودند که از افراد آزاد و غیر وابسته به قبایل تشکیل می‌شد. به هر حال، قورچی‌های غریب موجود در میان سپاهیان سوار خاص عثمانی مانند ترکان و مغولان، به واحدهای دهه، صده و هزاره تقسیم می‌شدند ولی ما در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب تنها به مقام یوزباشی برخورد می‌کنیم. قورچی‌ها به صورت اردوی خاص و از نظر نظامی نیز از موقعیت بالاتری برخوردار بودند. به طوری که اسکندر بیگ^{۷۰} نقل می‌کند، ارزش صد نفر قورچی معادل یک هزار نفر مرد معمولی است. به هنگام مرگ شاه طهماسب تعداد قورچی‌ها معادل چهار هزار و پانصد نفر بود. غیر از اینها یک نیروی یک هزار و پانصد نفری شامل یساول (ضابطین انضباط و تشریفات) و بوکاول (متصدیان سفره‌خانه) و سردسته قورچی‌ها وجود داشت. هر قورچی، به طور متغیر، از پنج الی پنجاه نفر در تحت اختیار خود داشت و تعداد قورچی‌ها جمعاً به بیست هزار نفر می‌رسید^{۷۱}.

پس از ضربه سختی که به تکلوها در دستگاه صفوی وارد شد، استاجلوها اعتبار گذشته خود را بازیافتند و طولی نکشید که موقعیتی بهتر از سایر قبایل در دستگاه پیدا کردند؛ به طوری که در زمان شاه طهماسب، دوسوم بیگ‌های دستگاه را افراد استاجلو تشکیل می‌دادند. این مسئله به علت علاقه و اعتماد شاه نسبت به آنها و همچنین علاقه و وفاداری افراد این قبیله نسبت به خانواده شاه بوده است. در این دوره تکلوها به علت تحمل تلفات سنگین به عثمانی‌ها پناهنده شدند. شاملوها نیز از نظر افتادند و ایلات افشار و قاجار جای آنها را گرفتند، حتی قاجارها بعد از استاجلوها

(۷۰) تادیک عالم‌آدای عباسی، ص ۱۴۲.

(۷۱) همان مأخذ، ص ۱۴۱، ۱۴۲.

موقعیت درجه دوم را در دستگاه دولتی به دست آوردند. ذوالقدرها نیز موقعیت درجه سوم را صاحب شدند. روملوها نیز که در در زمان شاه اسماعیل و اوایل سلطنت شاه طهماسب نقش مهمی در دستگاه بازی کرده بودند، بعد از ذوالقدرها جای گرفتند و در نهایت در اواخر سلطنت شاه طهماسب به وسیله شخصی به نام حسینقلی در دستگاه صاحب نفوذ گردیدند. پس از کشته شدن حسین بیگ رییس شاملوها و فرزند عبدی بیگ و برادر دورمیش خان و نافرمانی آغزیوار والی هرات و فرزند دمیری سلطان شاملو، موقعیت قبیله بیش از پیش تیره شد. افشارها در زمان شاه طهماسب موقعیت بهتری را کسب نموده و در میان ایلات مهم دستگاه جای گرفتند؛ يك جمعیت مهم هجده هزار نفری از آنها در حوالی کهگیلویه و خوزستان و دور از دولت مرکزی زندگی می کردند که این موضوع مشکلاتی در زندگی آنها فراهم ساخت و خیلی زود باعث از هم پاشیدگی آنها گردید. اما راجع به تكلوها، پس از آن همه ضربات سنگین که بر پیکر شان وارد گردید، سرنوشت آنها به خوبی روشن گردید. پس از مطالعه عمومی موقعیت سیاسی قبایل در زمان شاه طهماسب، اینك به بررسی جداگانه آنها می پردازیم.



خواندن خطبه بنام شاه اسماعیل در تبریز

نقش قبایل در دوران شاه طهماسب

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

روملوها، ابتدا از اهالی مناطق سیواس و توقات تشکیل شده‌اند. راجع به اسم روملو نیز قبلاً بحث شده است. تمامی و یا اکثریت اهالی روملوها رامردمان شهری و یا دهات تشکیل می‌داد. بدین سبب يك قسمت از بزرگان آنها عنوان خلیفه را دارا بودند. در سال ۹۴۰ ه. ق. / ۱۵۳۳ م.، امیر بیگ (سلطان) از امرای نزدیک طهماسب از این ایل بوده است.^{۷۲} حسن بیگ روملوی مورخ (وفات: ۹۴۶ ه. ق. / ۱۵۳۹ م.)، نوۀ امیر سلطان بوده است. حسن روملو به سال ۹۳۷ ه. ق. / ۱۵۳۰ م. در شهر قسم متولد گردید. او با داخل شدن در ردیف قورچی‌ها، در بسیاری از جنگ‌ها شرکت کرد.^{۷۳} سلیمان سلطان روملو نیز در سال ۹۴۰ ه. ق. / ۱۵۳۳ م. مانند امیر سلطان از امرای مرکز بود.^{۷۴}

دیگر از امرای روملو صوفیان خلیفه بود. او در سال ۹۳۱ ه. ق. / ۱۵۳۴ م. والی مشهد و در سال ۹۴۲ ه. ق. والی هرات بود و در همان سال، در جنگی که با

(۷۲) تذکرۀ شاه طهماسب، ص ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۴، ۳۵۵.

(۷۳) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۸، ۳۱۶، ۳۴۵.

(۷۴) تذکرۀ شاه طهماسب، ص ۲۴، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۹۰. پس از معدوم کردن دیو سلطان، سپاه او به سلیمان سلطان داده شد (حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۰۵).



خواندن خطبه بنام شاه اسماعیل در تبریز

نقش قبایل در دوران شاه طهماسب

الف: قبایل بزرگ

(۱) روملو

روملوها، ابتدا از اهالی مناطق سیواس و توقات تشکیل شده‌اند. راجع به اسم روملو نیز قبلاً بحث شده است. تمامی و یا اکثریت اهالی روملوها رامردمان شهری و یا دهات تشکیل می‌داد. بدین سبب يك قسمت از بزرگان آنها عنوان خلیفه را دارا بودند. در سال ۹۴۰ ه. ق. / ۳۴ - ۱۵۳۳ م.، امیر بیگ (سلطان) از امرای نزدیک طهماسب از این ایل بوده است.^{۷۲} حسن بیگ روملوی مورخ (وفات: ۹۴۶ ه. ق. / ۴۰ - ۱۵۳۹ م.)، نوۀ امیر سلطان بوده است. حسن روملو به سال ۹۳۷ ه. ق. / ۳۱ - ۱۵۳۰ م. در شهر قم متولد گردید. او با داخل شدن در ردیف قورچی‌ها، در بسیاری از جنگ‌ها شرکت کرد.^{۷۳} سلیمان سلطان روملو نیز در سال ۹۴۰ ه. ق. / ۳۴ - ۱۵۳۳ م. مانند امیر سلطان از امرای مرکز بود.^{۷۴}

دیگر از امرای روملو صوفیان خلیفه بود. او در سال ۹۳۱ ه. ق. / ۳۵ - ۱۵۳۴ م. والی مشهد و در سال ۹۴۲ ه. ق. والی هرات بود و در همان سال، در جنگی که با

(۷۲) تذکرۀ شاه طهماسب، ص ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۴، ۳۵۵.

(۷۳) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۸، ۳۱۶، ۳۴۵.

(۷۴) تذکرۀ شاه طهماسب، ص ۲۴، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۹۰. پس از معدوم کردن دیو سلطان، سپاه او به سلیمان سلطان داده شد (حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۰۵).

عبیدخان ازبک نمود به قتل رسید. او از اهالی شهر سیواس بوده است. حسین جان سلطان نیز از امرای بزرگ روملو بوده است که در سال ۹۵۴ ه. ق. ۱۵۴۹ م. والی چخور سعد بود.^{۷۵} پیر سلطان خلیفه نیز از امرای روملوی معاصر حسین جان سلطان بوده است. در همان سال از شرکت قنقرا سلطان؟ روملو در جنگ با اسکندر پاشا آگاهی داریم.^{۷۶} ادهم بیگ روملو نیز فرزند دیو سلطان امیرالامرای قدیمی بود.^{۷۷} او در سال ۹۵۴ ه. ق. ۱۵۴۷ م. با سمت ایلچی به مملکت دکن فرستاده شد.^{۷۸} و سال مرگش بعد از سال ۹۵۹ ه. ق. می باشد.^{۷۹} ولی خان^{۸۰}، شاهقلی بیگ^{۸۱}، ارس خان^{۸۲} و حسینقلی خلفا از امرای روملوی و آخر سلطنت شاه طهماسب بودند. از این افراد، ارس خان والی شیروان گردید. در منابع عثمانی، به علت نبرد با عثمان پاشا اوزدمیر اوغلی در جنگ بین صفویان و عثمانیها، به نام او برمی خوریم. اما بطوریکه در گذشته ذکر کردیم، حسینقلی قبلاً مقام خلیفه الخلفاء را داشت. او با داشتن این عنوان در رأس ده هزار صوفی قرار داشت که از نقاط مختلف ترکیه [عثمانی] به ایران آمده و در شهر

(۷۵) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۳.

(۷۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۶۴؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۴۱.

(۷۷) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۱۰.

(۷۸) همان مأخذ، ص ۳۲۶.

(۷۹) تذکره شاه طهماسب، ص ۷۲؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴.

(۸۰) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۲۰، ۴۲۱. صفی فرزند ولی خلیفه در سال ۹۷۲ ه. ق. ۱۵۶۴ - ۶۵/ م. والی گریگان بوده است (حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۲۴).

(۸۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۳۹. صادقی (ص ۱۱۷)، شاهقلی را یک شاعر خوب دانسته و نمونه ای از اشعار او را بدست می دهد و اسم پدرش را نیز قارپا ذکر می کند. روملو، پروندی آقا را نیز از نزدیکان القاص میرزا ذکر می کند (حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۱۹).

(۸۲) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۴، ۴۹۱: اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴۰.

قزوین مرکز دولت آنوقت ساکن بودند. ارزش و اعتبار زیاد حسینقلی خلفا در دستگاه صفوی، مدیون داشتن عقل و درایت و شخصیت برجسته او بوده است.^{۸۳} به هنگام مرگ شاه طهماسب، حسینقلی خلیفه‌الخلفاء، برجسته‌ترین شخصیت پایتخت بوده است. او با غلبه بر سایر مدعیان، راه را برای حکومت اسماعیل [میرزا] هموار ساخت. دیگر از امرای روملوی معاصر حسینقلی خلفاء، دلی بوداق والی شهر خوی بوده است که يك ترك باایمان در دستگاه صفویان به شمار می‌رفت.^{۸۴} براساس گفته‌های فضل‌ی اصفهانی، به هنگام مرگ شاه طهماسب ۹ امیر از روملوا در دستگاه وجود داشته‌اند که نام بعضی از آنها را در اینجا ذکر کردیم.

۲) استاجلو

در بررسی‌های خود از سالهای ۱۵۳۲ الی ۱۵۷۶ م؛ از این قبیله بسا عنوان‌های خان و سلطان به اسم بیش از ۳۰ امیر برخورد می‌کنیم. پس از قتل چوهه (چوقا) سلطان تکلو، سمت امیرالامرائی شاه طهماسب به حسین بیگ شاملو و عبدالله‌خان استاجلو واگذار گردید. به طوری که قبلاً ذکر کردیم، عبدالله‌خان، برادرزاده محمدخان و فرزند قراخان بود که در تشکیل دولت صفوی نقش مهمی

۸۳) «حسین‌قلی خلفاء در درگاه معلی منصب خلیفه‌الخلفایی داشت. میر صاحب نقاره و علم نبود، اما بغایت معتبر و مشیر و مشارالیه بود. طایفه صوفی که از دیار بکر و هر طرف روم به پایه سریر اعلی جمع آمده بودند، بالتمام تابع او بودند» (اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۴۰).

۸۴) «روز سیم، دلو بوداق از امرای روملو، مرد ترك درست راست اعتقاد بود طلب داشت نموده گفت که...» (اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۰۳). راجع به دلی بوداق (یا: دوراق)، حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۷۶؛ فضل‌ی اصفهانی، افضل‌التواریخ، ص ۲۷۵. از امرای روملو در این زمان قربان سلطان بود؛ به هنگام مرگ شاه طهماسب قربان سلطان در پایتخت بوده است (اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۴۰). به روایت فضل‌ی اصفهانی (ص ۲۷۵): به هنگام مرگ طهماسب، از قبایل مختلف روملو ۹ امیر در دستگاه صفوی وجود داشتند، که اسم بسیاری از آنها در بالا ذکر گردید.

داشته و با خواهر شاه نیز ازدواج کرده بود. عبدالله‌خان در سال ۹۵۰ ه. ق/ ۱۵۴۳ م. در سمت حاکم همدان، در يك حمله موفقیت آمیز به کردهای کلهر لیاقت خود را نشان داد؛ ولی مرگ او در سال ۹۷۴ ه. ق/ ۱۵۶۶ م. شاه طهماسب را بسیار متأثر کرد^{۸۵}. دیگر از امرای بزرگ استاجلوی معاصر عبدالله‌خان، منتش سلطان (از اوبه شیخلر) بود. او یکی از امرای مورد اعتماد شاه طهماسب در پایتخت به شمار می‌رفت و در سال ۹۵۲ ه. ق/ ۴۶ - ۱۵۴۵ م. وفات کرد^{۸۶}. دیگر از امرای بزرگ این قبیله و معاصر امرای مذکور، بدرخان (از اوبه شرفلو) بود. او در سال ۹۶۵ ه. ق/ ۱۵۵۸ م. در جنگی که با ابا رئیس قبیله اوخلو (اقلو) از ترکمانان یقه و همچنین علی سلطان حاکم خوارزم کرد، اسیر شد. چون بعد از این دیگر به اسم این فرد برخورد نمی‌کنیم، به احتمال زیاد به هنگام اسارت به قتل رسیده است^{۸۷}. از بدرخان فرزندی به اسم امام‌قلی سلطان مسی شناسیم که به سال ۹۷۰ ه. ق/ ۷۳ - ۱۵۷۲ م. در گیلان به قتل رسید. در همین جنگ حسن سلطان قیچ‌اوغلی والی «دینور» و شاه‌قلی فرزند کچل شاهوردی نیز اسیر شدند. صدرالدین‌خان نیز یکی از امرای بزرگ استاجلو بود که در سال ۹۴۰ ه. ق. او را با عنوان خانی در میان امراء می‌بینیم. او دو دفعه در سالهای ۹۴۴ ه. ق/ ۱۵۳۷ م. و ۹۵۵ ه. ق/ ۱۵۴۸ م. در سمت والی استرآباد انجام وظیفه نمود^{۸۸}. یکی دیگر از امرایی که ذکر نامش در اینجا لازم است حسن بیگ یوزباشی می‌باشد. او در سال ۹۴۰ ه. ق/ ۳۴ - ۱۵۳۳ م. یکی از امرای

(۸۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۱۰، ۴۱، ۵۳، ۵۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۰۵، ۳۴۰، ۴۳۲. «با مرگ عبدالله‌خان، شاه طهماسب بسیار غمگین شد» (فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، ۲۴۹ ه. ق.).

(۸۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۳۴؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۸، ۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۸، ۲۸۷، ۳۱۴.

(۸۷) غفاری، جهان‌آدا، ۲۹۶، ۳۰۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۴، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۴۹، ۳۵۸؛ تذکره شاه طهماسب، ص ۱۷۱.

(۸۸) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۴؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۸۶.

معتبر باینخت به شمار می‌رفت و در سال ۹۶۷ ه. ق. وفات کرد^{۸۹}. در ضمن نباید او را با حسن بیگک دیگری از استاجلوهای اوبه چاوشلو که يك سال قبل فوت کرده بود اشتباه کنیم. وی نیز در ردیف محافظین «کماندار» شاه بوده است و به علت بیدادگریهایش به او لقب «فرعون ثانی» داده بودند^{۹۰}. شاهقلی سلطان نیز از امرای مورد اعتماد شاه طهماسب بوده است. او در سمت امیری شهرهای کرمان، استرآباد، مشهد و چخور سعد انجام وظیفه کرده بود و در سال ۹۷۵ ه. ق. / ۶۸- ۱۵۶۷ م. با سمت ایلچی به استانبول رفت^{۹۱}. حسین بیگک فرزند حسن بیگک بوزباشی نیز در اواخر سلطنت شاه طهماسب از امرای با قدرت پایتخت بود. به غیر از افراد مذکور، امرای زیر نیز از این قبیله در دستگاه دولت صفوی انجام وظیفه می‌کردند: چراغ سلطان (وفات: بعد از سال ۹۵۵ ه. ق. / ۱۵۴۹ م.)^{۹۲}؛ شاهعلی سلطان که در سال ۹۵۵ ه. ق. / ۱۵۴۸ م. والی استرآباد بود^{۹۳}؛ شاهوردی کچل والی استرآباد که در سال ۹۵۷ ه. ق. / ۱۵۵۰ م. در جنگی با ترکمان‌های یقه به قتل رسید^{۹۴}. جعفر بیگک (از اوبه کنگرلو) که در سال ۹۶۷ ه. ق. / ۱۵۵۹ م. با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد^{۹۵}. ایغوت بیگک نوه چایان سلطان که در سال ۹۷۲ ه. ق. والی نیشابور و اسفراین بود^{۹۶}.

-
- (۸۹) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۹، ۴۱، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۵.
- (۹۰) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۱۶.
- (۹۱) تذکره شاه طهماسب، ص ۵۳، ۵۶، ۶۴، ۶۵؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۰؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۱۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۸، ۴۴۰. یکی از فرزندان شاهقلی به نام الله قلی بیگک در سال ۹۸۱ ه. ق. / ۱۵۷۳ م. داروغه تبریز بود (حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۵۵؛ اسکندری بیگک ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۷). و فرزند دیگرش محمدی، پس از مرگ پدر والی چخور سعد شد.
- (۹۲) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۷، ۵۳، ۶۰؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۵۷، ۳۲۱.
- (۹۳) غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۹۸؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۳۶.

(۹۴) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۴۶.

(۹۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۷؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۸، ۳۰۶.

(۹۶) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۹؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۱۰.

قنبرسلطان، که در سال ۹۷۱ ه. ق. / ۶۴-۱۵۶۳ م. والی یکی از شهرهای اطراف خراسان بود.^{۹۷} خلیل آقا (از اوبه کنگرلو) که در سال ۹۴۰ ه. ق. / ۳۴-۱۵۳۳ م. به نامش در منابع برخورد می کنیم.^{۹۸} ولی بیگ یساول باشی که در سال ۹۶۹ ه. ق. / ۱۵۶۱ م. با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.^{۹۹} الله قلی سلطان ایچیق اوغلی از اوبه گرامپا، که در سال سال ۹۷۵ ه. ق. / ۶۸-۱۵۶۷ م. در گیلان صاحب املاک بود و در ۹۷۷ ه. ق. در سمت والی گیلان و اتابیکی محمد میرزا انجام وظیفه می کرد.^{۱۰۰} نظر سلطان (برادر حسن بیگ یوزباشی^{۱۰۱})، امیر غیب سلطان که در سالهای ۹۶۶ ه. ق. والی تبریز، در ۹۷۲ ه. ق. والی هرات بود و در سال ۹۷۵ ه. ق. نیز در فتح گیلان شرکت داشت و در سال ۹۷۹ ه. ق. به هنگام خدمت در سمت والی گری دیلمان کوه و گیلان وفات یافت.^{۱۰۲} پیر محمدخان (از اوبه چاوشلو) نیز در جنگ گیلان شرکت داشت.^{۱۰۳} تیمورخان والی کرمان (از اوبه کنگرلو) و فرزندش مرادخان.^{۱۰۴} یوسف بیگ فرزند بابا سلیمان چاوشلو که حسن روملو نیز مانند سام میرزا، او را امیری عاقل و با درایت ذکر می کند.^{۱۰۵}

(۹۷) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۲۱.

(۹۸) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۸۰، ۲۷.

(۹۹) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۱۷.

(۱۰۰) تذکره شاه طهماسب، ص ۵۴؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۵۷، ۴۲۹.

۴۴۰؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۲۳۶، ۲۴۰.

(۱۰۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۲۴. در سال ۹۶۴ ه. ق. / ۱۵۵۷ م.

به هنگام برگشتن سید علی رئیس از ترکیه بسوی ایران، تا «قلعه نجیر» او را همراهی کرد (مرآت الممالک، استانبول، ۱۳۱۳، ص ۹۲، ۹۳).

(۱۰۲) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۶۲، ۳۴۷، ۴۰۹.

(۱۰۳) همان مأخذ، ص ۴۳۸؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۲۴۳.

(۱۰۴) شاه طهماسب در سال ۹۸۳ ه. ق. (۷۶-۱۵۷۵ م.) مرادخان را مأمور فتح

«کچو» در گیلان کرد (شرف خان، شرفنامه، ص ۲۴۷). مرادخان با تخلص فغانی، اشعار ترکی و فارسی می نوشت (صادقی، ص ۳۰).

(۱۰۵) [احسن التواریخ]، ص ۴۵۶؛ اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص ۱۱۸.

پیرقلی بیگ که اشعار ترکی دارد، از خویشان و ندان یوسف بیگ بوده. او در عین حال سمت آتابیگی حسین میرزا را داشت (صادقی، ص ۱۲۸).

اسکندر بیگک ترکمان، عده‌ای از امرای استاجلو را که به هنگام مرگ شاه طهماسب در قید حیات بودند ذکر می‌کند که عبارتند از: ^{۱۰۶} حسین بیگک، فرزند حسن بیگک یوزباشی؛ مرادخان سفره‌چی‌باشی، فرزند تیمورخان؛ الله‌قلی سلطان (از اوبه گرامپا)؛ پیری بیگک (از اوبه قوچلو، والی شهرری)؛ پیره محمدخان (از اوبه چاوشلو، والی گیلان و آتابیگک امام‌قلی میرزا)؛ محمدی‌خان، فرزند شاه‌قلی سلطان ملقب به «توقماق» والی چخورسعد، که به هنگام مرگ طهماسب با سمت ایلچی در استانبول بود؛ شاه‌قلی سلطان یغن اوغلو؛ والی هرات و الله عباس [میرزا]. ابراهیم سلطان، فرزند شاه‌قلی سلطان والی سرخس؛ ولی‌خان (از اوبه شرفلو، والی خواف و باخرز)؛ محمد فرزند صوفی، والی ترشیز؛ تیمورخان، لله بدیع‌الزمان میرزا و والی سیستان؛ ایغوت سلطان (از اوبه چاوشلو، والی شوشتر و دزفول) ^{۱۰۷}؛ شاه‌قلی سلطان، فرزند قارنجه (از اوبه ماهی فقیه‌لو، نماینده شاه در دربار داودخان گرجی در تفلیس)؛ مصطفی‌خان، فرزند شاهوردی کچل. ذکر این اسامی، مقام و موقعیت قبیلۀ استاجلو را در زمان شاه طهماسب نشان می‌دهد. این موضوع در عین حال نشان می‌دهد که نیروی انسانی شاه از آناتولسی تأمین می‌شده است. فضل‌ی اصفهانی اسم نوزده امیر استاجلو را ذکر می‌کند.

(۳) تکلو

غازی‌خان والی اسبق هرات، در سفر عراقین با آگاه شدن از سوء نیت شاه طهماسب در حق خود، به امپراطوری عثمانی پناهنده گردید. بدین ترتیب با فرار این امیر تکلو از خدمت شاه طهماسب، از تکلوها جز محمدخان شرف‌الدین اوغلی و

(۱۰۶) در لیست صفحه ۱۳۹ فضل‌ی اصفهانی، اسم نوزده امیر استاجلو ذکر می‌شود (افضل التوادین، b ۲۷۴).

(۱۰۷) ظاهراً باید این شخص نوۀ چایان سلطان باشد. یعقوب سلطان نوۀ چایان سلطان که صادقی او را به سرودن اشعار ترکی و فارسی و داشتن تحصیل خوب یاد می‌کند، نمی‌تواند غیر از ایغوت سلطان باشد؛ و این امکان وجود دارد که در موقع نوشتن، به خطا «ایغوت» به صورت «یعقوب» درآمده باشد.

چند نفر از امرای درجه دوم و نزدیکان او کسی باقی نمانده بود. چنین به نظر می‌رسد که او از تعصب قبیله‌ای بدور بود، زیرا در حالی که مقام و منزلت خود را مدیون چوه سلطان بود، ولسی موقعی که فرزند او به محمدخان پناهنده شد، برای حفظ مقام خود بدون کوچکترین تردیدی سر او را بریده نزد طهماسب فرستاد. او قبل از رسیدن قانونی به بغداد آنجا را رها ساخته و به تابعیت پادشاه درآمد. او در مقابل این خوش خدمتی در ۹۴۳ - ۹۴۲ ق.ه/ ۳۶ - ۱۵۳۵ م. به سمت والی هرات تعیین گردید و در عین حال سمت للگی محمد میرزا بزرگترین فرزند طهماسب را نیز بدست آورد. سمت والیگری محمد میرزا اسمی بیش نبود، زیرا تمام کارها در دست او متمرکز بود. محمدخان شرف الدین اوغلی تاهنگام مرگش (۹۶۴ ق.ه/ ۱۵۵۷ م.) در سمت والی هرات باقی ماند و این موضوع، لیاقت و درایت او را در انجام وظایف محوله به خوبی نشان می‌دهد. وی در عین حال مردی بسیار تند مزاج بود و همین خصلت باعث برانگیختن برادرزاده‌ها و حتی بعضی از پیروانش علیه او گردید، بطوری که در سال ۹۶۳/ ۱۵۵۶ علی سلطان تکلوه که به همراه اسماعیل میرزا به هرات آمده بود، با برادرزادگانش تاتار سلطان و علی بیگ فرزندان محمدخان و نیز شرف الدین بیگ فرزند اويس سلطان متحد شده به محمدخان توهین کرده و اقدام به کشتن او نمودند. در این میان علی سلطان بر اثر شکایت محمدخان و به امر شاه توسط گرجی‌ها لگدمال شده به قتل رسید.^{۱۰۸} از غازی‌خان فرزند چرمین حسن و پناهندگی او به دربار عثمانی در سفر عراقین، قبلاً سخن گفته‌ایم. نیمی از بغداد با سمت بیگلربیگی آن دیار به او واگذار گردید، ولی بر اثر شکایت مردم به استانبول احضار شد. او به این امر اعتنائی ننمود و در سال ۹۴۷ ق.ه/ ۴۱ - ۱۵۴۰ م. به اتفاق پنج الی شش هزار نفر به ایران برگشت؛ طهماسب نیز او را به سمت والی شیروان تعیین کرد. در عین حال، پادشاه صفوی او را مردی شیطان صفت و حيله‌گر و دروغگو دید.^{۱۰۹} و عاقبت ابن بیگ تکلوه را به اتفاق دو برادرش (نام یکی از

(۱۰۸) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۲؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۸، ۳۴۶،

۳۵۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۰۸.

(۱۰۹) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۷، ۳۵، ۱۲؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۹۳، ۱۹۶؛ ←

آنان مصطفی بود) و اقوام نزدیک وی به قتل رساند.^{۱۱۰} محمدخان والی هرات در سال ۹۶۴ه.ق/۱۵۵۷ - ۱۵۵۶م. وفات کرد^{۱۱۱} و مقامش به یکی از فرزنداناش به نام قزاق داده شد. قزاق که مردی بسیار جسور و امیری مقتدر بود در مقابل اوزبکها نیز موفقیت‌هایی به دست آورد. لکن امیری ظالم بود و به علت ظلمی که در حق هراتی‌ها روا داشته، شاعری به او لقب حجاج ثانی داده بود. براساس نوشته‌های منابع، قزاق در اواخر حکومت خود فکر استقلال به سرش زده و در آرزوی ایجاد حکومت مستقلی در هرات بود؛ ولی شاهطهماسب به محض شنیدن حرکت عصیان‌گرانه قزاق، به طور مخفی با برادر و عموزاده‌های والی هرات از قبیل مصطفی بیگ، احمد بیگ، مسیب بیگ و نیز شرف‌الدین بیگ فرزندان او بس سلطان نقشه قتل او را کشید و به آنها قول داد کسی که او را بکشد مقامش را تصاحب خواهد نمود. ولی آنها نتوانستند کاری انجام دهند تا اینکه به فرمان شاه، معصوم بیگ صفوی از امرای بزرگ مقیم مشهد در حالی که بعضی از شاهزادگان او را همراهی می‌کردند وارد هرات گردید و در حالی که با احتیاط عمل می‌کرد، قزاق را که قدرت کافی نداشت به آسانی دستگیر کرد و او پس از ۳ الی ۵ روز وفات نمود (۹۲۷ه.ق/۱۵۶۵ - ۱۵۶۴).^{۱۱۲} بطوری که معلوم می‌شود، خاندان شرف‌الدین اوغلی منتسب به ناحیه «منتش» آناطولی (از ناحیه مغلا) می‌باشد. عواقب عصیان قزاق‌خان، غیر از خود او دامن قبیله‌اش را نیز گرفت. اساساً عصیان اولامه و پناهندگی او به عثمانی‌ها، شاهطهماسب را نسبت به آنها خشمگین ساخت. این پیش‌آمد باعث گردید که شاه مدتی آنها را بدون معیشت گذاشت و این امر باعث پریشان شدن آنها گشت. شاه طهماسب یک سال قبل از مرگش، منطقه مرطوبی گیلان را در بریدگی بیه پیش (که خوشایندتر کان نبود) به بعضی از آنها اقطاع داد (۹۸۳ه.ق/۱۵۷۶). از حوادث ذکر شده

← فضلی اصفهانی، افضل التواریخ، ۸ و ۱۰۸.

(۱۱۰) غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۹۴، ۲۹۵؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۹۵،

۳۵۵.

(۱۱۱) غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۱۰.

(۱۱۲) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۲۳، ۴۲۶؛ تذکره شاهطهماسب، ص ۲۲۲،

۲۲۵.

چنین به نظر می‌آید که ترکان مهاجر جنوب غرب آناطولی، نسبت به سایر مناطق مردمانی فعال، جنگجو، پرهیزکار و دارای شخصیت برجسته بودند. به هنگام مرگ طهماسب ولی سلطان شرف‌الدین اوغلی املاک کوچکی در خراسان برای گذران خود در اختیار داشت و صولاق حسین و اردوغدی خلیفه از امرای دیگر تکلو نیز دارای املاکی در گیلان بودند.^{۱۱۳}

(۴) شاملو

شاملوها پس از کشته شدن امیرالامراء حسین بیگ شاملودر سال ۹۴۰ ه.ق. / ۱۵۳۴ م.، اعتبار قبلی خود را ازدست دادند. آغاز یوار سلطان، فرزند دمیری سلطان والی هرات به محض شنیدن خبر کشته شدن حسین بیگ، به علت نگرانی از سرنوشت خود، در حالی که آتابیگی سام میرزا (صاحب تذکره) را نیز برعهده داشت او را برداشته به سوی قندهار حرکت کرد و در آنجا در جنگی که با جغتای‌ها (با برها) نمود به قتل رسید (۹۴۱ ه.ق. / ۱۵۳۵ م.)^{۱۱۴}. در سال ۹۴۰ محمد خلیفه قورچی باشی با لقب اوغلان خلیفه از مقام خود برکنار شد و در سال ۹۴۱ ه.ق. خلیفه سلطان شاملو به جای آغاز یوار سلطان به سمت والی هرات تعیین گردید. او با وجود کبر سن، با اوزبک‌ها جنگید و به قتل رسید.^{۱۱۵} در همان سال، از شاملوها محمد بیگ و امت بیگ صاحب املاکی در دستگاه بودند. در سال ۹۵۴ ه.ق. / ۱۵۴۷ م. حسین بیگ شاملو و فرزندانش به اتهام خیانت به شاه طهماسب توقیف شدند.^{۱۱۶} در حوادث مربوط به این سالها به اسم یکی از بیگ‌های شاملو

(۱۱۳) تادیک عالم‌آرای عباسی، ص ۱۴۰؛ فضلی اصفهانی (افضل التوادیک، ۲۷۵) اسم پنج امیر تکلو را ذکر می‌کند، یکی از اینها ولی بیگ حاکم «هارون آباد» و دیگری مسیب خان حاکم ورامین و رودبار است که در آینده نامش بارها خواهد آمد.

(۱۱۴) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۳، ۲۴؛ حسن روملو، احسن التوادیک، ص ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۶۴؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۸۱.

(۱۱۵) حسن روملو، احسن التوادیک، ص ۲۶۴، ۲۶۵.

(۱۱۶) حسن روملو، احسن التوادیک، ص ۳۲۶.

به نام چرننداب (چرننداب)^{۱۱۷} سلطان برمی خوریم.^{۱۱۸} فرزند چرننداب سلطان، عباسعلی بیگ در سال ۹۶۲ ه. ق. / ۱۵۵۶ م. در بین امرایی که عازم سرکوبی ابا از ترکمان‌های یقه شدند دیده می‌شود.^{۱۱۹} از دیگر شاملوها، مجنون سلطان در سال ۹۵۹ ه. ق. / ۱۵۵۲ م. حاکم اسفراین در خراسان بود.^{۱۲۰} ولی خلیفه نیز در سال ۹۷۲ ه. ق. / ۱۵۶۴-۶۵ م. والی قم بوده است. یک سال قبل حسین بیگ شاملو را در مقام یساول باشی می‌بینیم و نیز احمد خلیفه وفادار در سال ۹۷۵ ه. ق. / ۱۵۶۸-۶۹ م. در میان امرایی که برای فتح گیلان فرستاده شدند دیده می‌شود.^{۱۲۱} از قرار معلوم، تعداد امرای بزرگ از میان شاملوها کمتر بوده است و اکثر آنها نیز عنوان «خانی» داشتند. به نوشته اسکندر بیگ ترکمان، به هنگام مرگ شاه طهماسب (۱۵۷۶/۹۸۴) از شاملوها پنج امیر در دستگاه وجود داشتند که یکی از آنها ولی خلیفه بود که نامش را قبلاً ذکر کردیم.^{۱۲۲} ولی خلیفه (از اوبه اوچی) در تاریخ مذکور والی مشهد بود و اغلب بیگ‌زاده‌های شاملو در فرمان او بودند.^{۱۲۳} از شاملوهای دیگر، فولاد خلیفه والی همدان بود و سلیمان خلیفه والی معزول استرآباد نیز در پایتخت سکونت داشت.^{۱۲۴}

(۱۱۷) اسم این امیر شاملو، اسم یکی از محلات شهر تبریز به نام «چرننداب» می‌باشد. به هر صورت، این امیر به علت اقامت در آنجا، براساس رسومات ترك به این اسم مشهور شده است.

(۱۱۸) تذکره شاه طهماسب، ص ۵۳؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۴۱، ۳۸۶.

(۱۱۹) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۳؛ تذکره شاه طهماسب، ص ۲۱۱، ۲۱۲.

(۱۲۰) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۷۰.

(۱۲۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۳۷.

(۱۲۲) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۹۵، ۴۱۴.

(۱۲۳) اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۸.

(۱۲۴) همان مأخذ، همان ص. در لیست اسامی فضلی اصفهانی نام موسی سلطان حاکم یکی از نواحی (ظاهرأ: اهلو) که خواندنش میسر نگردید، همچنین اسامی بعضی دیگر از امراء مانند علی سلطان حاکم الموت و سلطان حسین خان فرزند دورمیش خان حاکم کلهر نیز ذکر گردیده است (افضل التواریخ، b ۲۷۵).

(۵) ذوالقدر

ذوالقدرها در زمان طهماسب جزو مطیع‌ترین ایلات بودند و پرجمعیت‌ترین تیره این قبیله در حوالی فارس سکونت داشتند. با مرگ علی‌سلطان چیچکلو در سال ۹۳۱ ه. ق. / ۱۵۲۵ م.، مقامش به برادرزاده‌اش مراد سلطان داده شد ولی بعداً از این انتخاب صرف‌نظر گردیده، والیگری شیراز دوباره به حمزه سلطان (از اوبه جاسوسلو؟) ذوالقدر و اگذار گردید. ۱۲۵ در سال ۹۳۹ ه. ق. / ۳۳ - ۱۵۳۲ م. غازی خان برادر خلیل خان به‌همین سمت فرستاده شد ولی با مرگ او در سال ۹۶۴ ه. ق. / ۴۰ - ۱۵۳۹ ۱۲۶ ابراهیم سلطان فرزند کچل‌بیگ از اوبه حاجیلر به سمت والی شیراز تعیین گردید. ابراهیم خان مدتها در این سمت باقی ماند تا اینکه در سال ۹۶۲ ه. ق. / ۱۵۵۵ م. از مقام خود عزل و والی استرآباد گردید و دو سال بعد، در سال ۹۶۵ ه. ق. در جنگ بابای ترکمان و علی‌سلطان اوزبک به قتل رسید. ۱۲۷ از ابراهیم خان برادری به اسم جنید بیگ ۱۲۸ و فرزندانسی به نامهای زینل بیگ و یعقوب بیگ می‌شناسیم. زینل بیگ در سال ۹۷۷ ه. ق. / ۷۰ - ۱۵۶۹ م. والی شهر جام از توابع خراسان بوده است. ۱۲۹ دیگر از امرای ذوالقدر محمود بیگ (از اوبه غورغا) است که سمت مهرداری داشته است و در سال ۹۳۹ ه. ق. / ۳۳ - ۱۵۳۲ م. به هنگام تیراندازی از اسب به زمین افتاده وفات کرد. ۱۳۰ از میان ذوالقدرها، امیری به اسم یول‌الدی آقا

(۱۲۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۵؛ غفاری جهان‌آدا، ص ۲۸۷؛ فضلی اصفهانی، افضل-التواریخ، b - ۷۴.

(۱۲۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۷، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۹۰، ۲۹۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۵۹، ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۰۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۸۲.

(۱۲۷) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۹۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۰۴؛ شرف‌خان، شرفنامه، ۲۱۱؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، b ۱۱۲.

(۱۲۸) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۳۵.

(۱۲۹) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۴.

(۱۳۰) غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ۱۸۱؛ فضلی اصفهانی، افضل-التواریخ، a ۷۴. محمود بیگ از اوبه غورغانو بود و شغل مهرداری اکثراً به این اوبه تعلق داشت.

(از اوبه حاجیلر) دده اسماعیل میرزا که طهماسب قبل از سفر عراقین او را باست ایلچی به استامبول فرستاده بود؛^{۱۳۱} اور کمز سلطان ذوالقدر که در سال ۹۳۷ ه. ق. / ۳۱ - ۱۵۳۰ م به اتهام تبانی بالامه سلطان به قتل رسید؛^{۱۳۲} قیابیک و محمدخان ذوالقدر اوغلی که در سفر عراقین به عثمانی پناهنده گردید نام برده می شوند.^{۱۳۳} از دیگر امرای منسوب به این قبیله شاهقلی خلیفه از (اوبه غورغالو) بود. شاهقلی خلیفه جانشین محمود سلطان شد و از سال ۹۳۹ ه. ق. / ۱۵۳۳ - ۱۵۳۲ در سمت مهورداری انجام وظیفه می نمود. او این مقام را تا سال مرگش ۹۶۵ ه. ق. / ۱۵۵۸ م. که به هنگام جنگ با ابای ترکمان اتفاق افتاد حفظ کرده.^{۱۳۴} ترجمه کتاب صفوة الصفا به ترکی نیز به وسیله این شخص صورت گرفته است. پس از عزل ابراهیم سلطان از حکومت فارس، علی سلطان تات اوغلی (تاتی اغلی، تاتی اغلی) به جانشینی او منصوب گردید. در سال ۹۵۳ ه. ق. / ۱۵۴۶ م. میان امرای ذوالقدر و افشار مقیم پایتخت اختلاف افتاده و کار تا مرز جنگ مسلحانه کشیده شد ولی با مذاکرات امرای دو طرف (از ذوالقدرها: شاهقلی خلیفه مهردار، ابراهیم سلطان و تاتی اوغلی؛ و از افشارها: سوندک بیگ قورچی باشی، شاهقلی سلطان و محمودخان) موضوع فیصله پیدا کرد.^{۱۳۵} و در زمان شاه طهماسب، استقلال سوکلن (سوکلن) های بوزوق ذکر می شود. به هنگام سفر عراقین در سال ۹۶۷ ه. ق. / ۱۵۶۰ م. شاهرودی خلیفه سوکلن اوغلی قورچی،

(۱۳۱) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۸.

(۱۳۲) غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۶.

(۱۳۳) غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۸.

(۱۳۴) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۶، ۳۹، ۷۲؛ غفاری، جهان آرا، ص ۲۹۰، ۲۹۳.

۳۰۳؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۰۳، ۳۴۹، ۳۷۶، ۴۰۳؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۱۸۱، ۲۱۱.

(۱۳۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۵۷؛ غفاری، جهان آرا، ص ۳؛ حسن روملو، احسن -

التواریخ، ص ۲۷۵، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۸۹.

* [در تاریخ جهان آرا، ضمن وقایع سال ۹۵۳، اطلاعاتی راجع به مناقشه و رفع اختلاف بین امرای دو قبیله افشار و ذوالقدر مشاهده نشد؛ و ظاهراً شماره صفحه منبع مورد اشاره غلط چاپی است. و].

پرچمداری را به عهده داشت^{۱۳۶} و از ذوالقدرها شیر حسین (از اوبه‌ایمور) را در سال ۹۴۱ ه. ق. / ۳۵ - ۱۵۳۴ م. در شغل قورچی‌گری می‌بینیم.^{۱۳۷} از افراد منسوب به ذوالقدرها ولی سلطان در سال ۹۵۴ ه. ق. / ۱۵۴۷ م. در ارومیه^{۱۳۸} و ملکن اوغلی در سال ۹۶۷ ه. ق. / ۱۵۶۰ م. در یکی از شهرهای اطراف خراسان حاکم بودند.^{۱۳۹} ثبت^{۱۴۰} آغا که با سمت ایلچی به استانبول رفته بود و در سال ۹۶۴ ه. ق. به ایران برگشت؛ شادی بیگ که در سال ۹۵۷ ه. ق. / ۱۵۵۰ در جنگ با کردها به قتل رسید^{۱۴۱}؛ یول قلی که ابتدا سمت قاپو آقاسی داشت و سپس از ارکان مهم دولت گردید (وفات در سال ۹۷۵ ه. ق. / ۶۸ - ۱۵۶۷ م.)^{۱۴۲} و حمزه بیگ سنجر اوغلی که در سال ۹۷۷ ه. ق. / ۷۰ - ۱۵۶۹ م. در جنگ با ازبکان به قتل رسید^{۱۴۳} نیز از ذوالقدرها بودند. بر اساس نوشته اسکندر بیگ ترکمان،^{۱۴۴} به هنگام مرگ طهماسب محمد قلی خلیفه از اوبه غورغا، والی استرآباد؛ (برادرزاده ابراهیم خان از اوبه حاجیلر)؛ ولی سلطان قلخانچی اوغلی والی شیراز و شاهقلی خلیفه والی شهرلار (از توابع فارس) و منصور بیگ از فرزندان ابراهیم خان والی شهرخوی از امرای دستگاه دولت در پایتخت بودند.

(۱۳۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۴۰، ۵۲.

(۱۳۷) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۸، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۹۰.

(۱۳۸) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۵.

(۱۳۹) همان مأخذ، ص ۴۱۳.

(۱۴۰) همان مأخذ، ص ۳۲۸، ۴۰۱. در اکثر منابع ثبت و در نوشتجات سید علی رئیس (ص ۱۸۸) به صورت ثابت آغا مشاهده می‌شود.

(۱۴۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۴۵؛ ذوالقدرهای تابع این امیر، شادی بیگلو نام گرفتند (ر.ک: بخش چهارم کتاب حاضر - قبایل بزرگ، ذوالقدر).

(۱۴۲) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۳۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۳۵.

(۱۴۳) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۴۴.

(۱۴۴) صفحه ۱۴۰ در لیست فضلی اصفهانی (b ۲۷۵): اسم ابراهیم اوغلی، یعقوب بیگ جاکم سابور (Sabūr) ذکر می‌شود.

(۱۴۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۱.

۶) قاجار

این ایل در زمان شاه طهماسب جزء ایلات درجه اول بود و بسیاری از امرای این ایل به مقامات بزرگی ارتقاء یافتند. از این ایل، اچه سلطان در سال ۹۳۹ ه. ق. / ۳۳ - ۱۵۳۲ م. به کمک شرف بیگ حاکم بدلیس در جنگ با الامه سلطان شرکت نمودند، و لسی در مقابل الامه شکست خورده و حاکم بدلیس به قتل رسید.^{۱۴۵} اما از یعقوب سلطان که قبلاً نامش را ذکر کردیم، بعد از سال ۹۴۴ ه. ق. ذکر می‌نماید. ^{۱۴۶} بوداق خان، معاصر یعقوب خان، در سال ۹۴۳ ه. ق. / ۱۵۳۷ م. به سمت والی اراضی مفتوحه قندهار و زمین داور تعیین گردید.^{۱۴۷} احتمال دارد بوداق سلطان قاجار که در سال ۹۶۷ ه. ق. / ۶۰ - ۱۵۵۹ م. حاکم یکی از نواحی خراسان بود، شخص دیگری باشد.^{۱۴۸} قایا بیگ (قایا پاپا) معاصر این اشخاص بوده است و در سال ۹۶۵ ه. ق. / ۱۵۵۸ م. احمد بیگ قایا اوغلی (فرزند قایا بیگ) که اسمش ذکر گردید دیده می‌شود.^{۱۴۹} دیگر از امرای قاجار شاهوردی سلطان زیاد اوغلی است و ایل قاجاری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی قدرت را در ایران به دست گرفت، از فرزندان زیاد می‌باشند. زندگی زیاد در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ میلادی کمتر مورد تردید قرار می‌گیرد. مسکن قاجارها در نواحی گنجه در ناحیه اران بوده است. آمدن این ایل را در اواخر قرن ۱۵ میلادی از منطقه بوزوق به این ناحیه قبلاً متذکر شدیم، در سال ۹۴۴ ه. ق. / ۳۸ - ۱۵۳۷ شاهوردی در سفر جنگی قندهار شرکت کرده و از آن به بعد نیز در سفرهای مهم سهمیم بوده است. وی در سرزمین قراباغ یعنی سرزمین آباء و اجدادی خود که مرکز گنجه بود

۱۴۶) همان مأخذ، ص ۳۹، ۴۱؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۸۶؛ فضلی اصفهانی، ص ۳۹، a ۴۰.

۱۴۷) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۹؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۹۰، ۲۹۱؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۵۹، ۲۷۵، ۳۰۵، ۳۱۰.

۱۴۸) تذکره شاه طهماسب، ص ۴۱۳.

۱۴۹) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۳.

۱۵۰) تذکره شاه طهماسب، ص ۷۱؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۷۹؛ حسن روملو،

احسن التواریخ، ص ۲۸۳، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۴۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۴.

سمت والی گری داشته است. او در سال ۹۷۵ ه. ق. ۶۸/۰ - ۱۵۶۷ م. - سال پلنگ - وفات نمود و ابراهیم بیگ (سلطان) به جای او منصوب گردید.^{۱۵۱} دیگر از امرای قاجار گوجه سلطان که به علت شرکت در سفر جنگی عراقین نامش برده شد، در سال ۹۴۶ ه. ق. ۴۰/۰ - ۱۵۳۹ م. به گرجستان حمله نمود و در سال ۹۵۴ ه. ق. ۴۸/۰ - ۱۵۴۵ لله بهرام میرزا و حاکم شیروان گردید. وی در سال ۹۶۲ ه. ق. در جنگی با ابای ترکمان و علی سلطان اوزبک به قتل رسید.^{۱۵۲} ابو القاسم خلفا در سال ۹۵۱ ه. ق. ۱۵۴۴/۰ م. به سمت پرچمداری منصوب شد^{۱۵۳}؛ و شاه قلی آقا در سال ۹۶۱ ه. ق. ۱۵۵۴/۰ م. برای مذاکرات صلح با سمت ایلچی به حضور قانونی فرستاده شد.^{۱۵۴} طویقون بیگ در سال ۹۵۸ ه. ق. به سمت والی شکی و معاصر او بهرام بیگ^{۱۵۵} یوزباشی و علی آقای آقچه سقل در سال ۹۶۷ (۶۰ - ۱۵۵۹) با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.^{۱۵۶} از میرزا علی بیگ در سال ۹۷۵ (۶۸ - ۱۵۶۷) نام برده می شود.^{۱۵۷} و علی قلی بیگ که در سال ۹۷۶ نامش ذکر می شود،^{۱۵۸} از منسوبان قاجار بود. به هنگام مرگ شاه طهماسب یکی از بیگهای طراز اول قاجار شاهوردی سلطان اوغلی - يوسف خلیفه بود و گرچه به سمت والی قرا باغ و لله سلطان علی میرزا تعیین شده بود، ولی به هنگام مرگ طهماسب در مرکز (قزوین) حضور داشت. میرزا علی سلطان نیز در این زمان، با سمت دیوان بیگی، از مهمترین امرای مرکز

(۱۵۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ۴۳۷.

(۱۵۲) تذکره شاه طهماسب، ص ۴۱؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۹۳، ۳۸۶، ۳۸۷.

(۱۵۳) غفاری، جهان آرا، ص ۲۹۵.

(۱۵۴) تذکره شاه طهماسب، ص ۷۴، ۷۳؛ غفاری، جهان آرا، ص ۳۰۲؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۰۹، ۳۷۹.

(۱۵۵) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۲، ۳۵۱، ۳۶۱؛ اسکندر پاشا بیگلربیگی ارزروم در سال ۹۵۹ ه. ق. ۱۵۵۲/۰ م. این دو بیگ قاجار را در گرجستان شکست داد (ص ۳۶۱).

(۱۵۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۷۸، ۴۴؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۱۱.

(۱۵۷) حسن روملو، احسن التواریخ، ۴۳۹.

(۱۵۸) همان مأخذ، ص ۴۴۱.

به شمار می‌رفت. علی خلیفه (از قبیله آقچالی) در این زمان والی شهرهای دامغان و بسطام بود؛ و غیر از اینها به نظر می‌رسد سلیمان بیگ برادر یوسف خلیفه شکم (۴) اوغلی و سلیمان سلطان نیز به مقام امیری ارتقاء پیدا کرده بودند.^{۱۵۹}

(۷) افشار

در زمان شاه طهماسب اکثریت ایـل افشار در حوالی کوه گیلویه و خوزستان سکونت داشتند. در سال ۹۴۳/۱۵۲۸ - ۱۵۲۷، مصطفی سلطان از امرای افشار مقیم خراسان، و زینل‌خان شاملو و جکرگه (Cekirge) سلطان شاملو در حوالی فیروز کوه همگی از طرف اوزبک‌ها به قتل رسیدند. الوندخان والی کوه گیلویه به هنگام سفر جنگی عراقین، با هزار جنگجوی تحت فرمان خود و دو طویله اسب به حضور شاه طهماسب آمده او را خوشحال ساخت. ولی سال بعد به علت بروز نافرمانی‌های متعدد، به وسیله طهماسب به قتل رسید و مقامش با لقب شاهرخ‌خان، به محمدی بیگ حسن سلطان اوغلی نوه منصور بیگ داده شد.^{۱۶۰} در سال ۹۵۵/۴۹ - ۱۵۴۸ محمودخان افشار و احتمالاً از نواده‌های منصور بیگ به سمت والی کوه گیلویه تعیین گردید. محمودخان سه‌هزار جنگجو در تحت فرمان خود داشت.^{۱۶۱} رستم بیگ افشار که ما اسم او را در حوادث سال ۹۵۷/۱۵۵۰ می‌بینیم، در سال ۹۶۴/۱۵۵۷ دوباره او را در سمت والی کوه گیلویه می‌یابیم.^{۱۶۲} گفته شده که شاخه‌ای از ایـل افشار نیز در خوزستان سکونت داشتند که اینها از افشارهای گوندوزلو

(۱۵۹) اسکندر بیگ، ص ۱۴۰؛ فضل‌ی اصفهانی، علی خلیفه را از آقچه قویونلو معرفی می‌کند (b ۲۷۵).

(۱۶۰) تذکره شاه طهماسب، ص ۳۲، ۳۳؛ غفاری، جهان‌آدا، ۲۸۹؛ حسن روملو،

احسن‌التواریخ، ۲۵۰، ۲۶۵؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۸۷.

(۱۶۱) تذکره شاه طهماسب، ص ۵۳، ۵۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۳۱.

(۱۶۲) غفاری، جهان‌آدا، ص ۳۰۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۴۵، ۴۰۴؛

رستم بیگ (۹۶۵/۵۸۱ - ۱۵۵۷) را در میان امرائی که به جنگ ابای ترکمان فرستاده شد ذکر می‌کند که در جنگ به قتل رسید. شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۱۰، ۲۱۱.

بودند. در رأس افشارهای خوزستان در سال ۹۴۶/۴۰ - ۱۵۳۹ چولی بیگک اوغلی با لقب مهدی قلی سلطان دیده می‌شود. مهدی قلی سلطان در همان سال به امر طهماسب به وسیله برادرش سوندوک بیگک به قتل رسید. براساس نوشته حسن بیگک روملو،^{۱۶۳} در سال ۹۴۸/۴۲ - ۱۵۴۱ به هنگام عزیمت شاه به شهر دزفول، حاکمیت آنجا را به حیدرقلی سلطان افشار داده بود. غفاری یک سال بعد حاکمیت این شهر را در دست ابوالفتح سلطان افشار می‌نویسد.^{۱۶۴} دیگر از امرای افشار در سال ۹۴۳/۳۷ - ۱۵۳۶، شاهقلی سلطان در سمت والی کرمان بود. او مدت زیادی در این مقام باقی بود و اسمش آخرین بار در اخبار سال ۹۷۲/۶۵ - ۱۵۶۴ ذکر می‌شود.^{۱۶۵} در سال ۹۷۷/۷۰ - ۱۵۶۹ یعقوب بیگک افشار سمت والیگری کرمان را داشت.^{۱۶۶} او از خویشان نزدیک شاهقلی سلطان بود و سوندوک بیگک قورچی باشی از مهمترین امرای افشار در زمان مورد بحث بوده و در میان امرای مهم زمان طهماسب جای مهمی داشت.^{۱۶۷} به هنگام مرگش در سال ۹۶۹/۱۵۶۱، در حالی که بیش از نود سال داشت درگذشت و گفته می‌شد که از صوفیان گیلان بوده است.

(۱۶۳) احسن التواریخ، ص ۳۰۰.

(۱۶۴) جهان آرا، ص ۲۹۵.

(۱۶۵) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۱۰، ۴۲۴، ۴۲۵.

(۱۶۶) همان مأخذ، ص ۴۴۳.

(۱۶۷) در نامه وزیر اعظم احمد پاشا که خطاب به امرای نزدیک طهماسب نوشته می‌شود، اسمش ذکر شده (فردون بیگ، منشآت، ص ۶۱۹)؛ دیگران معصوم بیگ صفوی و شاهقلی خلیفه ذوالقدر و بدرخان استاجلو بودند (همان جا و در جای دیگر مجلد دوم نگاه کنید به صفحه ۶۱). در اینجا به خودش لقب مبارزالدین می‌دهد.

(۱۶۸) غفاری، جهان آرا، ص ۳۰۷؛ مقدم بیگک در ملازمت سوندوک بیگک باخواندن وارساقی شهرت پیدا نموده بود و این وارساقی از اوست:

چرخ فلک آیرولوپ دونه‌ر سه	بلی دئیشم دونه‌زم یاریم‌دان
منع ایتمگه عیسی گوگدن یانار سا	بلی دئیشم دونه‌زم یاریم‌دان

(صادقی، صفحه ۱۲۹)

ترجمه شعر: اگر چرخ فلک سرنگون شود، من که به یار خود آری گفته‌ام، از او جدا نخواهم شد.

به هر حال با این گفته‌ها چنین به نظر می‌آید که در دوران اقامت شاه اسمعیل در گیلان او از صوفیان وفادار به او بوده است. از دیگر امرای افشار، نامهای پیر-قلی بیگ، رستم بیگ و محمد بیگ در حوادث سالهای ۹۵۷ - ۱۵۵۰/۹۵۵ - ۱۵۴۹ ذکر می‌شود. از امرای بزرگ دیگر افشار اصلان بیگ را باید نام برد که از او به ارشلو افشار بوده است. به نظر می‌آید ارشلو اسم محلی است. اصلان بیگ در سفر جنگی گیلان در سال ۹۷۵/۶۸ - ۱۵۶۷ شرکت داشت.^{۱۶۹} اسکندر افشار نیز در این سفر همراه بود و در گیلان املاکی به او داده شده.^{۱۷۰} از امرای دیگر افشار سنجاب سلطان در سال ۹۵۷/۱۵۵۰.^{۱۷۱}، الله قلی بیگ دانای بیگ اوغلی در سال ۹۶۳/۱۵۵۶ در خراسان صاحب املاک بودند^{۱۷۲} و محمد بیگ از نزدیکان القاص میرزا نیز از افشارها بوده است.^{۱۷۳} اسکندر بیگ ترکمان به هنگام مرگ طهماسب، از شش امیر افشار نام می‌برد.^{۱۷۴} یکی از این امرا اصلان سلطان ارشلو است که نامش در بالا ذکر شد. اسکندر بیگ او را از امرای بزرگ افشار، و صاحب سپاه و لاسه سلطان احمد میرزا ذکر می‌کند.^{۱۷۵} دیگر از امرای افشار، خلیل خان در رأس ده هزار چادر در کوه گیلویه و محمود سلطان والی ساوه و یوسف (برادر یعقوب والی کرمان که در این زمان هنوز به کرمان نرفته بود). اسکندر بیگ، والی هزار جریب، از اقربای خلیل خان که بعدها به سمت والی کوه گیلویه تعیین گردید، یگن سلطان والی فراه و اسفزار از توابع خراسان و خسرو سلطان والی

(۱۶۹) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۳۸.

(۱۷۰) همان مأخذ؛ اسم اسکندر بیگ در حوادث سال ۷۳/۹۸۰ - ۱۵۷۲ نیز ذکر

می‌شود (شرف خان، شرفنامه، ص ۲۴۴).

(۱۷۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۴۳.

(۱۷۲) همان مأخذ، ص ۳۹۵، ۳۹۶.

(۱۷۳) همان مأخذ، ص ۳۳۴.

(۱۷۴) عالم آرای عباسی، ص ۱۴۰.

(۱۷۵) همان مأخذ، همان ص.

یکی از شهرهای خراسان نیز از افشارها بودند.^{۱۷۶}

(۸) ترکمان

در دوران صفوی در تاریخ قبایل ترک نام ترکمان معنای خاصی دارد و ترکمان نزد آنها به ایل آق‌قویونلوها، مخصوصاً دو قبیله مهمش به نامهای موصللو و پرناک که در خدمت صفویان بودند، اطلاق می‌شد^{۱۷۷} و ترکمان در میان قبایل صفوی، نام قبایل موصللو و پرناک بوده است. علت شهرت این قبایل به ترکمان به مناسبت ترکمان بودن آق‌قویونلوها است؛ ولی اطلاق اسم ترکمان به قبایل مذکور بی‌معنا بوده و شاید هم یک عنوان اهدائی باشد، زیرا قبایل دیگر نیز منشاء ترکی داشته و حداقل قسمتی از آنها به این اسم مشهور بودند. به هر حال می‌توان درباره نام‌گذاری آق‌قویونلو و یا نام مناسب دیگری روی این قبایل تعمق کرد.

درباره انتساب مادر بزرگ و پدر مادر شاه اسماعیل به ایل آق‌قویونلو قبلاً تذکر داده‌ایم. شاه اسماعیل نیز با دختریکی از بیگ‌های موصللو (به نام تاجلو خانم) ازدواج کرد و ثمره این ازدواج طهماسب و بهرام میرزا بود. طهماسب نیز با دختریکی از بیگ‌های موصللو به نام عیسی بیگ ازدواج نمود. مادر سلطان محمد و اسماعیل میرزا دختر عیسی بیگ می‌باشد. اولوس‌های منسوب به ایلات آق‌قویونلو و قراقویونلو پس از تشکیل دولت صفوی به خدمت صفویان درآمدند. در سال ۷/۹۱۳-۱۵۰۶ (سال نهنگ) در مورد الحاق امیر بیگ موصللو حاکم دیاربکر با افراد تحت فرمان خود به خدمت شاه اسماعیل و خوشحالی بیش از حد او در این باره، صحبت کرده‌ایم. از امیرخان برادرانی به اسمی ابراهیم و علی بیگ و فرزندی به اسمی معصوم، محمدی و مرجمک می‌شناسیم. از اینها ابراهیم سلطان در سال ۹۳۳/۱۵۲۷ والی بغداد و نخود سلطان علی بیگ اوغلی (که اسم اصلش ذوالفقار بود) والی کلهر بود.

(۱۷۶) همان مأخذ؛ فضلی اصفهانی اسم هفت امیر افشار را ذکر می‌کند (b ۲۷۵).
(۱۷۷) در همان زمان یک قسمت از قبایل موصللو و پرناک در ترکیه سکونت داشتند.

در سال ۹۳۴/۱۵۲۸ نخودسلطان غیر از عموی خود ابراهیم سلطان و مرجمک سلطان، اکثر عموزاده‌های خود را به قتل رسانده و بغداد را به دست گرفت. شاه طهماسب به محض شنیدن این خبر از حرکت به سوی خراسان صرف نظر نموده به سرعت به سوی بغداد حرکت کرد و بغداد را با وجود گرمای سوزان محاصره نمود، ولی به علت بی نتیجه ماندن این محاصره احساس اضطراب و نگرانی کرد و در چنین اوضاع و احوال، نخودسلطان به وسیله فرزندان بکتاش بیگک و علی و احمد بیگک از نواده‌های صوفی خلیل بیگک که از فرماندهان مشهور اوزون حسن بود کشته شد.^{۱۷۸} از مرجمک سلطان فرزندی به اسم یادگار محمدترخان می شناسیم. وی در سال ۹۶۹ - ۱۵۶۱ در حالی که حکومت ساوه را داشت فوت نمود.^{۱۷۹} فرزند او ابوالمعصوم سلطان نیز به هنگام مرگ طهماسب در میان امرای پایتخت قرار داشت.^{۱۸۰} در سال ۹۷۲/۶۵ - ۱۵۶۴ امیرخان، فرزند محمدی بیگک و پسر عموی یادگار محمد نیز در میان امرای حضور داشته و در سال ۹۷۵/۶۸ - ۱۵۶۷ در سفر گیلان شرکت نموده و به هنگام مرگ طهماسب در قصبه خوار ری سکونت داشت.^{۱۸۱} طهماسب در سال ۹۳۹/۳۳ - ۱۵۳۲ موسی سلطان ترکمن برادر زن خود را

(۱۷۸) تذکره شاه طهماسب، ۱۳-۱۰؛ غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۴، ۲۸۵؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۳؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷. محاصره در ماه رمضان ۹۳۵/مائیس ۱۵۲۹ شروع شد (فضلی اصفهانی، ص ۳۳).
(۱۷۹) غفاری، جهان آرا، ص ۳۰۷. یادگار محمدترخان در سال ۹۶۵/۱۵۵۸ در جنگ با ابای ترکمن اسیر گردید؛ غفاری، جهان آرا، ص ۳۰۳، ۳۰۴؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۲۱۰، ۲۰۹؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۰۴؛ فضلی اصفهانی، ص ۲۲۰.
(۱۸۰) اسکندر بیگک ترکمان، ص ۱۴۰؛ فضلی اصفهانی (۲۷۵۵) اسم ده امیر ترکمن را ذکر می کند.

(۱۸۱) در صفحات بعد به اسم امیرخان برخورد خواهیم نمود. ولی اسم پدر این شخص را به درستی نمی دانیم. در زمان شاه اسماعیل بیگلربیگی معزول هرات شرف خان گلایبی اوغلی که به علت داماد بودن با امیرخان از نزدیک با این خانواده آشنائی داشت می نویسد در قتل عام مشهور نخودسلطان، از فرزندان امیرخان تنها یک پسر ده ساله او که برادر شیرین شاه طهماسب نیز بود به نام محمدی بیگک جان سالم بدر برد روی این حساب، لازم می آید که امیرخان ثانی فرزند محمدی باشد. باز به نوشته او، از ابراهیم

به سمت والی تبریز تعیین نمود. وزیر اعظم عثمانی، ابراهیم پاشا، از تمایل موسی سلطان برای وارد شدن به خدمت عثمانیها آگاهی یافت. ولی هنگامی که به سوی تبریز حرکت می نمود خبر تخلیه شهر از طرف موسی سلطان و حرکت او را به طرف عراق عجم دریافت کرد.^{۱۸۲} چون با نام موسی از این به بعد برخورد نکرده ایم، احتمال وفات او پس از این تاریخ وجود دارد. در همان سال محمد بیگک اینوق اوغلی، رئیس ایشیک آقاسیان شاه طهماسب بود. در سال ۹۴۷/۴۱ - ۱۵۴۰ بار دیگر بنام امیری به نام احمد از این قبیله بر می خوریم و احتمال دارد این امیر و برادرش علی بیگک که در سال ۹۳۵/۲۹ - ۱۵۲۸ نخود سلطان را کشتند، نوه صوفی خلیل بیگک از امرای مشهور آق قویونلو باشند. شاه طهماسب در سال ۹۳۶/۳۰ - ۱۵۲۹ به علی بیگک که در کشتن نخود سلطان نقش مهمی داشت مقام امیری اعطاء کرد.^{۱۸۳} در سفر جنگی دوم [سلیمان] قانونی در سال ۹۵۵/۴۹ - ۱۵۴۸، علیقلی بیگک از امرای ترکمان در رأس یک سپاه دو هزار نفری قرار داشت و ابن خود ارزش و شایستگی این امیر را نشان می دهد.^{۱۸۴} در مورد این که این امیر با علی بیگک سابق الذکر یکی هستند هیچ دلیلی در دست نداریم. در این زمان محمدی بیگک امیر خان اوغلی موصولو در شیروان دارای اقطاع بود و از زندگی ابن بیگک در

← سلطان نیز تنها فرزندی به نام ملک قاسم نجات پیدا نمود (ص ۱۷۵). پس بدین ترتیب اصل و نسب امیر خان چنین خواهد بود: امیر بیگک عمر بیگک اوغلی، موصولو (که با لقب توقات بایندر مشهور بود و از امرای حسن بیگک آق قویونلو)، فرزندش گلایی بیگک (از امرای دوره یعقوب بیگک)، فرزندش امیر خان (مهردار شاه اسماعیل و للذشاه طهماسب و بیگلر بیگی هرات، فرزندش محمدی بیگک و فرزند او نیز امیر خان می باشد. فضلای اصفهانی نیز در جای دیگر (b ۱۳۵، b ۱۵۵، a ۱۵۶).

(۱۸۲) غفاری، جهان آرا، ص ۲۸۷؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۲۷. ابراهیم پاشا این خبر را از وزیر موسی سلطان خواجه شاهقلی و از مولانا احمدی طیبی که معلم کوچکی طهماسب بود دریافت نموده بود. آنها بدون اطلاع موسی سلطان، عزیمت ابراهیم پاشا را به تبریز تشویق نمودند. فضلای اصفهانی (a ۷۶).

(۱۸۳) شرف خان، ص ۱۷۷: طهماسب در جای دیگر به علی بیگک لقب ذوالفقار قوش داده بود. راجع به احمد بیگک در همان زمان، به حسن روملو مراجعه کنید (ص ۲۲۹).
(۱۸۴) تذکره شاه طهماسب، ص ۵۳.

سال ۱۵۵۳/۹۶۰ اطلاع داریم.^{۱۸۵} از همین قبیله در سال ۶۸/۹۷۵ - ۱۵۶۷ حیدر بیگ، والی ساوه بود.^{۱۸۶} در موقع مرگ طهماسب از این قبیله پنج امیر صاحب شغل در دستگاه حکومت شرکت داشتند که عبارتند از: امیر خان محمدی بیگ اوغلی موصولو، شاهقلی خان پرنک (در اصفهان)، سلیمان خلیفه سهراب خلیفه اوغلی (والی تون و طبرستان در خراسان)، حیدر سلطان (جابوق ترخان اوغلی؟) والی قم و یادگار ابوالمعصوم سلطان.^{۱۸۷}

ب: قبایل کوچک

(۱) ورساق

در رأس ورساق‌ها تا سال ۵۵/۹۶۲ - ۱۵۵۴، مصطفی بیگ قرار داشت؛ و شجاع بیگ، فرزند مصطفی بیگ در سال ۶۵/۹۷۲ - ۱۵۶۴ در خراسان صاحب اقطاع بود. علاوه بر آن، در میان قورچیان ورساق‌ها نیز انجام وظیفه می‌کردند.^{۱۸۸}

(۲) چپنی

از چپنی‌ها سلیمان بیگ در سال ۴۸/۹۵۴ - ۱۵۴۷ در شیروان دارای اقطاع بود. در همان سال شرکت قورچی‌های چپنی را در سفرهای جنگی می‌بینیم. در سال

۱۸۵) تذکره شاه طهماسب، ص ۷۲، ۷۳؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۶۰، ۳۷۳.

۱۸۶) حسن روملو، ص ۴۲۴، ۴۳۷، ۴۳۸؛ در سال ۱۵۵۶/۹۴۲ - ۱۵۵۳ سفره‌چی باشی طهماسب امیر بیگ از قبیله ترکمان بود. شرف‌خان، ص ۱۸۶. صادقی نیز در ص ۳۲ از شخصی به نام محمدامین سلطان که اشعار ترکی و فارسی سروده است ذکر می‌کند که می‌تواند همین امیر باشد. محمدامین سلطان از خویشاوندان اسماعیل میرزا بود.

۱۸۷) اسکندر بیگ، ص ۱۲۹، ۱۴۰.

۱۸۸) حسن روملو، ص ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۳۱، ۴۶۶.

۴۹/۹۵۵ - ۱۵۴۸ شاه‌علی سلطان‌چینی، والسی وان، با تسلیم قلعه به «قانونی» شاه طهماسب را دچار اندوه بزرگی کرد که به این موضوع قبلاً نیز اشاره کردیم. در سال ۹۶۳ از این قبیله محمد بیگک مصدر کار است و به هنگام مرگ طهماسب از چینی‌ها محمد خلیفه، و محمد سلطان جلال اوغلی دو نفر سلطان در تابعیت زیاد اوغلی در قرا باغ بودند.^{۱۸۹}

(۳) عرب‌گیرلو

از این قبیله محمد آقا در سال ۳۴/۹۴۰ - ۱۵۳۳ اوجی باشی طهماسب بود. از این قبیله، مهلهل (Mühehlil) بهادر به سال ۳۶/۹۴۲ - ۱۵۳۵ در حمله‌ای که در حوالی وان صورت گرفت دیده می‌شود. طایفه عرب‌گیرلو در زمان شاه‌عباس در شاملوها مستحیل شدند.^{۱۹۰}

(۴) تورغودلو

شرکت حسن (حسین) سلطان تورغود (دورغوت) اوغلی از این قبیله را در جنگ سال ۲۹/۹۳۵ - ۱۵۲۸ با جغتای‌ها، قبلاً ذکر کردیم. باز شرکت قاسم‌بیگ از این خاندان مشهور را در جنگ ابای ترکمان در سال ۱۵۵۸/۹۶۵ می‌دانیم و پناهندگی پیر حسین بیگ را به اتفاق شاهزاده با یزید به ایران و آزادی او را پس از تسلیم بایزید به ایلچیان عثمانی قبلاً ذکر کرده‌ایم و غیر از آن به نوشته دیگری درباره تورغودها برخورد نمی‌کنیم.

(۵) بزجلو

در زمان طهماسب راجع به این قبیله به مطلبی برخورد نکردیم.

(۱۸۹) حسن روملو، ص ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۹۳؛ اسکندر بیگ، ص ۱۴۱؛ در متن به طور اشتباه «چکنی» نوشته شده است. اسم دونمز، نیز به شکل دونمز می‌باشد. (۱۹۰) تذکره‌شاه طهماسب، ص ۴۵؛ غفاری، جهان‌آدا، ص ۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۹۶.

(۶) اجیرلو

درباره این قبیله اطلاعاتی در دست نداریم، تنها موسی سلطان که نامش در میان امرای شاملو ذکر می‌شود ممکن است منتسب به این قبیله باشد.

(۷) خنسلو

یکی از امرای شناخته شده این قبیله قایتمیش بیگ می‌باشد که به سال ۹۵۴/ ۱۵۴۷ باسنجق بیگی پاسین عثمانی‌ها جنگ کرد. به هنگام مرگ طهماسب، از این قبیله حسین خان وجود داشت که اسمش در میان امرای معتبر آن دوره ذکر می‌شود.^{۱۹۱}

(۸) سعدلو

در اصل سعدلوه‌ها جزو یکی از قبایل بزرگ قراقویونلو هستند که از مدت‌ها قبل مسکنشان در حوالی نخجوان و جنوب ایروان در محل سعد (چخورسعد) بوده است. اساساً اسم چخور سعد نیز می‌تواند با اسم بیگ این قبیله رابطه داشته باشد. پس از اضمحلال قراقویونلوها، قبیله سعدلو نیز مانند قبایل قراقویونلو به خدمت آق‌قویونلوها درآمدند و بعدها جزء قبایل صفوی شدند. در آن زمان نیز مسکن این قبیله مانند سابق چخور سعد بوده است. در سال ۹۵۴ در رأس سعدلوه‌ها الوندخان و در سال ۹۵۹/۱۵۵۲ الیخان بیگ قرار داشت.^{۱۹۲}

(۹) الپاوت - الپاوت

الپاوت‌ها نیز یکی از قبایل قراقویونلوها بوده و امرای بزرگی از میان آنها

(۱۹۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۳؛ اسکندر بیگ، ص ۱۴۱.

(۱۹۲) تذکره شاه طهماسب، ص ۷۲؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۳۲۳، ۳۵۷؛

فضلی اصفهانی، ۱۵۸۸، ۱۵۹۸.

برخاسته‌اند. این قبیله نیز در زمان صفویان در حوالی چخور سعد مسکن داشت. در سال‌های ۹۸۴ - ۱۵۷۶/۹۷۵ - ۱۵۶۷ آلپاوت‌ها در زیر فرمان ابراهیم بیگ (و یا خلیفه) اداره می‌شدند.^{۱۹۳}

۱۰) بیات

این قبیله هرچند جزو ایلات پرجمعیت بوده است، ولی هیچ موقع نتوانست جزو ایلات درجه اول دستگاه صفوی درآید. قسمت پرجمعیت این قبیله در کزاز (Kezzaz) جنوب شرق همدان و منطقه [کره رود]، زندگی می‌کردند و دارای ده هزار چادر بودند. در زمان طهماسب بیات‌ها به وسیله امیرشاه بیگ و سیف بیگ و حاجی‌اویس بیگ و علی سلطان اداره می‌شدند. برای جدا کردن این قسمت از بیات‌ها از سایر شاخه‌ها، به آنها اوزبیات (بیات مطلق) و یا آق بیات می‌گفتند. در همین زمان يك شاخه‌ای از بیات‌ها در حوالی گنجه سکونت داشتند.^{۱۹۴}

۱۱) قرامانلو

این قبیله در اوایل قرن ۱۵ در حوالی گنجه و بردع مسکن داشتند. قرامانلوها ابتدا تابع قراقویونلوها بودند و بعد به آق‌قویونلوها گرویدند ولی نسبت به سایر قبایل زندگی خود مختاری داشتند؛ اما از نظر سیاسی رفته‌رفته موقعیت خود را از دست دادند. در تشکیل دولت صفوی حضور بایرام بیگ قرامانلو را می‌بینیم؛ ولی بایرام بیگ هنگام حرکت خود از ارزنجان، رئیس قبیله خود نبوده بلکه فرمانده سپاهیان ذوالقدرها بوده است. در زمان شاه طهماسب بن‌درت به اسم قرامان‌ها

۱۹۳) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۴۱، ۴۳۷؛ اسکندر بیگ، ص ۱۴۱. اسم این قبیله بعضی مواقع به شکل (القاوت) نیز نوشته شده است.
۱۹۴) اوغوزها، ص ۲۳۴، ۲۳۵؛ محتملاً در رأس اینها حاجی‌اویس سلطان قرار داشت (اسکندر بیگ، ص ۱۴۱).

برخورد می کنیم و تمام این مسائل می رساند که قبیله قرامانلو در میان قبایل درجه دوم نیز مقام مهمی نداشته است. در سال ۹۵۵/۴۹ - ۱۵۴۸ در رأس قرامانلوها ابراهیم خلیفه و حسام بیگ بایرام خان اوغلی دیده می شوند. از اینها ابراهیم خلیفه در جنگ با گرجیها به قتل رسید و حسام بیگ نیز تا سال ۹۸۵/۱۵۷۷ زنده بود و در همین سال به علت کشتن يك فقير اعدام شد.^{۱۹۵}

(۱۲) بایبورتلو

به هنگام مرگ طهماسب، قراخان با بیورتلو فرزند قراجیه الیاس - که در تشکیل دولت صفوی نقش داشته و والی شوره گل بوده است - وجود داشت. قراخان بیگ سال ۹۸۵/۱۵۷۸ - ۱۵۷۷ موفق شد نیروی منتسب به بیگلربیگی ارزروم را مغلوب نماید.^{۱۹۶}

(۱۳) بهارلو

جزو قبایل قراقویونلوها بوده است. در موقع مرگ طهماسب در رأس بهارلوها، خان ولی بیگ دیده می شد. این بیگ بهارلو از طرفداران اسماعیل میرزا بوده است.^{۱۹۷}

(۱۴) اسپیرلو

در این دوره از اسپیرلوها، تنها علیقلی بیگ را می شناسیم. بطوری که می دانیم اسپیراسم یکی از بخشهای تابع ارزروم است. در تشکیل دولت صفوی غیر از امرای ترکمن بعضی از امرای کرد وجغتای نیز شرکت داشتند که تعدادشان بسیار

(۱۹۵) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۹۴.

(۱۹۶) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۵۰۴، ۵۰۵؛ اسکندر بیگ، ص ۱۴۱.

(۱۹۷) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۶۶.

اندک بود و اکثر آنها جزو امرای محلی بوده و در حیات سیاسی دولت نقشی برعهده نداشتند. به نوشته اسکندر بیگک^{۱۹۸}، یکی از آنها شرف بیگک از خاندان قدیمی امرای بدلیس (مورخ و حاکم آینده بدلیس) بود که به هنگام مرگ طهماسب در گیلان صاحب اقطاع بود. خلیل سلطان سیاه منصور (والی نحاس سیورلق) چکنی و اوغلان بوداقی (والی خبوشان خراسان) و قلیچ خلیفه پازوکی - که در چخور سعد اقطاع داشت - و تیمورخان (حاکم اردلان) امرای مهم کرد این دوره را تشکیل می دادند.^{۱۹۹} در میان امرای کرد نیز مرتباً به اسامی ترک برخورد می کنیم.

قبیله گرایلو [گرایلی] منتسب به ایل جغتای ساکن خراسان نیز در خدمت دولت صفوی بودند. به هنگام مرگ طهماسب، میرزا علی خلیفه در رأس گرایلوها قرار داشت. بعد از معاهده صلح آماسیه، مناسبات ترکان قزلباش آناتولی با ایران مانند سابق با قدرت تمام ادامه داشت و همان طور که از اشعار پیر سلطان ابدال معلوم می شود، ترکان قزلباش آناتولی به حضور شاهان خود آمده و در آرزوی فتح آناتولی به وسیله آنها بودند. شاهان و امراء و تمام قزلباشان ایران از کثرت نفوذ و قدرت معنوی هم مسلکان خود در آناتولی به خوبی آگاه بودند. به طور مثال: معصوم بیگک صفوی شیخاوند (یعنی منتسب به خاندان صفوی)، در سال ۹۷۶/ ۶۹ - ۱۵۶۸ از مقام دیوان بیگی و وزیر استعفا داده به اتفاق نزدیکان و بعضی اشخاص دیگر برای رفتن به حج به شام آمد. به سلطان سلیم، امپراطور عثمانی، خبر دادند که هدف اصلی معصوم بیگک رفتن به حج نبوده بلکه تشویق قزلباشان آناتولی به شورش و ایجاد فساد می باشد. بدین سبب به درویش پاشا بیگلربیگی شام دستور داده شد که معصوم بیگک و اطرافیانش را به ترتیبی از میان بردارد. درویش پاشا نیز افراد زیر دست خود را با پوشاندن لباسهای [اعراب] بدوی اعزام کرد و معصوم بیگک و همراهانش را به قتل رسانید. طهماسب با آگاهی از اصل واقعه، به خاطر حفظ

۱۹۸) اسکندر بیگک، ص ۱۴۱.

۱۹۹) همان مأخذ، همان ص.

۲۰۰) اسکندر بیگک، ص ۱۴۱.

معاهده صلح، به صورت ظاهر قتل معصوم بیگ و اطرافیان را به وسیله اعراب بدوی پذیرفت.^{۲۰۱} این موضوع نگرانی شدید امپراطوری عثمانی را از قزلباشان آناتولی تابع خود به خوبی روشن می کند و گر نه اجرای چنین کاری از طرف معصوم بیگ قابل قبول نبوده است.

به طوری که قبلاً اشاره شد و بعداً نیز به شرح آن خواهیم پرداخت، اسماعیل میرزا پسر طهماسب از سال ۵۷/۹۶۴ - ۱۵۵۶ در قهقهه زندانی بود و از سوی دیگر، خزانه‌ای که طهماسب از سالها قبل از روی علاقه و عشق گرد آورده بود در آنجا نگهداری می شد؛ و محافظ قلعہ نیز حبیب بیگ از استاجلواها بوده است. در سال ۱۵۷۱ - ۱۵۷۲/۹۸۹ یک شمش طلا و یک شمش نقره از این خزانه به سرقت رفت و گفته شد که آنها را اسماعیل گرفته و به میان صوفیانی که از آناتولی برای زیارت او آمده و در کنار قلعہ انتظار می کشیدند انداخته است. هدف اسماعیل - میرزا از این کار تبلیغ طرفداران و ازدیاد نفوذ خود در میان آنها بوده است و این کار اسماعیل می تواند درخواست کمک از قزلباشان آناتولی و یا لاقلاً امید بستن به آنها تلقی شود. به طوری که بعداً خواهد آمد، ظهور اسماعیل‌های دروغین پس از مرگ اسماعیل، و حمایت مردم آناتولی از آنها عشق و علاقه قزلباشان این نواحی به اسماعیل را به خوبی روشن می کند. در سال ۱۵۸۰/۹۸۸ برای اولین بار در ایران در کوه گیلویه شخصی با ادعای اسماعیل بودن برخاست و با جمع آوری لرها و ساده لوح به دور خود، اعلام کرد آناتولی را به کمک طرفداران خود فتح خواهد کرد.^{۲۰۲} در اوایل سلطنت شاه عباس، بکتاش‌خان افشار که والی گری کرمان و یزد را نیز در اختیار داشت، نسبت به شاه نافرمانی نمود و با افراد تحت فرمان خود سرکشی آغاز کرد. وی مردی مغرور و متکبر بود و به هر مناسبتی فتح آناتولی را متذکر می شد و به همین علت نام یکی از فرزندان خود را نیز سلیم

۲۰۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۴۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۳۹، ۲۴۰.

۲۰۲) به صفحه ۱۳۲ نگاه کنید.

گذاشته بود.^{۲۵۲} این نمونه‌ها نشان می‌دهد که از شاه گرفته تا فردعادی، چه اندازه نسبت به سرنوشت هم‌کیشان قزلباش خود در آناطولی اهمیت می‌دادند.

بخش سوم
دوران شاه اسماعیل دوم
و
سلطان محمد خدا بنده
(۹۹۵-۹۸۴ ه.ق/۵۸۷-۱۵۷۶ م.)

مسئله اختلاف بر سر جانشینی طهماسب تقریباً دو سال قبل از مرگش، یعنی هنگامی که به علت بیماری بستری بود، بین امرای آغاز گردید. امرای استاجلو که تکیه گاه اصلی دولت در این دوره بودند و در رأس آنها حسین بیگ فرزند حسن بیگ یوزباشی، مرادخان سفره چی نوه متش سلطان، پیری بیگ اوقجو قوروچو (از اوبه قوچلو)، امیر آخور باشی محمد بیگ قویونچی اوغلی؟، الله قلی سلطان ایجک اوغلی خواستار سلطنت حیدر بودند. صدرالدین خان معصوم بیگ اوغلی (که طهماسب، پدرش معصوم بیگ را «عمواوغلی» خطاب می کرد)، علی خان گرجی و زال بیگ نیز در کنار استاجلوها بودند. دسته اخیر از طرف مادر با حیدر خویشاوندی داشتند. از منسوبین خاندان، مصطفی برادر حیدر و از فرزندان بهرام میرزا (برادر طهماسب)، ابراهیم میرزا نیز در مسیر خواست استاجلوها بودند. در مقابل آنها حسین قلی خلیفه الخلفای روملو و اصلان افشار (از اوبه ارشلو) و حیدر سلطان چابوق ترکمان (از اوبه موصللو) به دیدگاههای طهماسب احترام گذاشته؛ و دختر طهماسب، پری خان [خانم] - که مورد علاقه زیاد پدرش بود - و دایی او شمعخال سلطان چرکس نیز در انتظار پیروزی اسماعیل میرزا بودند.

بعضی از این افراد در عین طرفداری از اسماعیل راضی به سلطنت او نبودند و به خود لقب «شاهی سیون»^۲ داده، طرفداران حیدر را نمک شناس، ظالم و دورو

(۱) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۲۱.

(۲) بر اساس اطلاعاتی که تا به امروز در دست داریم، این تعبیر برای اولین بار در این تاریخ به کار رفته است (اسکندر بیگ، ص ۱۱۹، ۱۲۰).

لقب^۳ داده بودند.^۴ شاه طهماسب پس از بهبودی و آگاهی یافتن بر اختلاف موجود در دستگاه حکومت نظر خود را آشکار ساخت، چون بر ملا ساختن این امر را به مصلحت نمی‌دانست؛ و به این ترتیب حیدر را از کنار خود دور ساخت و اسماعیل میرزا را هم که از سال ۹۶۴ در زندان بود آزاد نکرد. به محض فوت طهماسب در پانزده صفر ۹۸۴/۱۴ مائیس ۱۵۷۶،^۵ نزاع بین طرفین آغاز گردید و این مجادله با پیروزی طرفداران اسماعیل پایان پذیرفت. غیر از استاجلوه‌ها سایر قبایل نیز به طرفداری از اسماعیل میرزا برخاستند و این کارتها به حمایت از اسماعیل که بر خلاف حیدر مردی بسیار جسور و جنگجو و سالهای طولانی (نوزده سال و شش ماه و بیست یکروز) در قلعه قهقهه زندانی بود مربوط نمی‌شد؛ بلکه شکستن قدرت ایل استاجلو نیز از عوامل اساسی محسوب می‌گردید. به هر حال شکست استاجلوه‌ها در این محاربه از اشتباهات خود آنها ناشی شده.

مورخین صفوی علت محکومیت اسماعیل میرزا را، که از نظر سنی دومین فرزند ولی از نظر لیاقت و شایستگی به مراتب برتر از حیدر میرزا بود، به درستی بر ما روشن نساخته‌اند.^۶ از میان این مورخین تنها اسکندر بیگ ترکمان با اطلاعات دقیق و با ارزش خود در این زمینه علت محکومیت اسماعیل را به خاطر سالم نگه‌داشتن دولت ذکر می‌کند.^۷ در اینجا می‌توان گفت که طهماسب از قابلیت و شایستگی فرزند خود آگاهی داشت و همچنین می‌توانست که اسماعیل با تبانی با قزلباشان که محبوبیت خاصی بین آنها داشت - تاج و تخت را از دست پدر بگیرد؛

(۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۱۹.

(۴) همان مأخذ، ص ۱۲۱-۱۱۸.

(۵) اگر حوادث را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم، در مورد مرگ طهماسب کوچکترین شبهه‌ای وجود ندارد. بدین سبب نوشته B. Kütükoglu در مورد مسموم کردن طهماسب (دائرة المعارف اسلامی، جزوه ۱۱۸، ص ۶۴۶) به هیچ وجه قابل قبول نمی‌تواند باشد.

(۶) درباره گفتار سفیر ونیز در مورد زندانی شدن اسماعیل، نگاه کنید به کتاب:

A. Narrative of Itaian Travels in Persia, S 114.

(۷) عالم‌آرای عباسی، ص ۱۲۲.

[و به این دلیل] او را زندانی ساخته بود. مسئله زندانی شدن اسماعیل میرزا در قلعه قهقهه در منطقه قراچه داغ (در شمال شرقی تبریز)، در داستانهای زمان صفویان و همچنین در داستانهایی که بعدها از ایران به ترکیه رفته دیده می شود. او پس از آزادی از قلعه قهقهه به اتفاق طرفدارانش ضمن شرکت در مهمانی هایی که به وسیله دوستدارانش در مسیر راه ترتیب یافته بود وارد قزوین، مرکز دولت گردید (ربیع الاول ۹۸۴/حزیران ۱۵۷۶). در روزهای اول سلطنت خود، با طرفداران برادرش حیدر با مهربانی و شفقت معامله کرد و لسی طولی نکشید که چهره حقیقی خود را آشکار ساخت. او برای ایجاد محیط آرام و از بین بردن نگرانی های خویش دستور کشتن بسیاری از اعضای خاندان سلطنت را صادر کرد، که جلادی اکثر این کشتارها به دست چرکس های چشم آبی شمخال [بیگ] انجام گرفت.^۸

اسماعیل میرزا حسینقلی خلیفه الخلفای روملو را که در به سلطنت رسیدن او نقش مهمی داشت، پس از میل کشیدن به چشمها مجبور به اقامت در مشهد ساخت. این عمل اسماعیل میرزا، تنها به خاطر رهایی از دین سنگینی نبود که به حسینقلی روملو به خاطر کمک به سلطنتش داشت، بلکه به علت اتکاء [خلیفه الخلفا] به ده هزار خلیفه موجود در قزوین و بروز بعضی لغزش های وی در انجام کار بوده است. بعد از این بدبختی خلیفه الخلفا، سایر امرای روملو که در رأسشان ولی بوداق - که يك ترك درست کار بود - قرار داشت از نظر شاه اسماعیل دوم نیافتادند^۹ و طوری زمینه سازی گردید که امراء و افراد متعصب و دوستداران شاه در این قبیله، افراد مخالف شاه و یا اقوام و خویشان و هم قبیله ای های خود را که مورد بی مهری شاه قرار گرفته بودند بی رحمانه قتل عام می کردند. طبیعی است که در این کشتارها، به بهانه مخالفت با شاه، دشمنی های دیرینه قبیله ای نیز به میان کشیده می شد. پس از به سلطنت رسیدن اسماعیل

۸) «... چرا که ازرق چشم کریه منظر را فرستاد و کشیک خانه میرزا را نگاه داشته محافظت نمایند» (اسکندر بیگ، ص ۲۰۸)

۹) اسکندر بیگ، ص ۲۰۴؛ شرف خان، شرفنامه (صفحه ۲۴۹): خلیفه الخلفا و شمخال چرکس در نظر داشتند یکی از فرزندان طهماسب را که مادرش چرکسی بود به تخت نشانند، ولی به علت موفقیت اسماعیل میرزا مجبور به اطاعت از او گردیدند.

میرزا بدبختی اصلی استاجلوها آغاز شد. اسماعیل هنوز در راه بود که سولاق حسین و اردوغدی خلیفه از تکلوها، محل زندگی خودگیلان را رها کرده و برای گرفتن انتقام از استاجلوها که آنها را عامل تمام بدبختی‌های خود در زمان شاه طهماسب می‌دانستند به طرف قزوین، مرکز حکومت، حرکت کردند.

هریک از این امرای تکلو در حالی که حدود یکهزار و پانصد نفر از افراد قبیله را به همراه داشتند، در قزوین فرزندان الله‌قلی سلطان و حتی علی‌خان بیگ، فرزند پیره محمدخان را که به طرفداری از اسماعیل شناخته شده بود، و بسیاری دیگر از استاجلوها را به قتل رسانده و خانه‌های ایشان را به طرز وحشتناکی ویران و اموالشان را به یغما بردند.^{۱۰} امیرخان ترکمان که ساکن خوار بود، پیری بیگ استاجلو (ازاوبه قرچلو) از طرفداران حیدر را که در املاک خود در ورامین زندگی می‌کرد به قتل رساند.^{۱۱}

اسماعیل پس از ورود به قزوین و به دست گرفتن قدرت، حسین بیگ یوزباشی را که در رأس طرفداران حیدر قرار داشت موقتاً زندانی نمود ولی سایر برادرانش، فتح‌اله بیگ، شاه‌قلی بیگ، نظرعلی بیگ و شاهوردی بیگ را به وسیله مرادخان (ازاوبه کنگرلوی همان قبیله) به قتل رساند.^{۱۲} همچنین برادران توقماق-خان، ساری لاجین و الله‌قلی بیگ را، که خود در زمان شاه طهماسب به عنوان ایلچی به استانبول رفته و هنوز برنگشته بود، به وسیله پسرعمویشان ابوتراب میرزا، ایغوت میرزا (اوغلی؟) به همان سرنوشت دچار شدند.^{۱۳} این قتل‌ها با کشتن شاه‌قلی سلطان یگن اوغلی والی هرات ادامه یافت. شاه‌قلی سلطان يك ترك عاقل و با فکر،^{۱۴} و امیری مطیع و وفادار به دولت مرکزی بود. بامشاهده مسامحه و بی‌اعتنائی مرکز نسبت به قتل عام استاجلوها، حسین سلطان افشار والی فراه نیز شاه‌قلی سلطان را به

(۱۰) اسکندر بیگ، ص ۱۹۷، ۱۹۸.

(۱۱) همان مأخذ، ص ۱۹۸.

(۱۲) همان مأخذ، ص ۲۰۱.

(۱۳) همان مأخذ، ص ۲۰۱. [شماره صفحه مرجع مؤلف ۲۰۳ است و ابوتراب «بیگ»

است، نه «میرزا»].

(۱۴) «... شاه‌قلی سلطان که مرد ترك صلاح‌اندیش عاقل بود» (همان مأخذ، ص ۲۰۴).

قتل رسانده خانه‌اش را به باد غارت داد. استاجلوهای که در این هنگام هرات را ترک کردند تعدادی نزد ابراهیم سلطان شاه‌قلی سلطان اوغلی والی سرخس رفتند و تعدادی دیگر راهی قزوین شدند.^{۱۵} استاجلوها نسبت به کشتار دسته‌جمعی خود مقاومتی نشان ندادند و تسلیم سرنوشت شدند. شاه اسماعیل نوۀ دورمیش‌خان شاملو، میرزا علی بیگ حسین بیگ اوغلی را به هرات فرستاد و در مورد قتل شاه‌قلی سلطان نیز با بی‌اعتنائی برخورد کرد. این حرکت شاه اسماعیل، امرای استاجلوی مقیم مرکز را در نگرانی عمیقی فرو برد. در این هنگام توقماق‌خان که با سمت ایلچی به استانبول رفته بود، در مراجعت خود تصاحب املاکش را در چخور سعد به وسیله ابوتراب میرزا - که در عین‌پسرعمو بودن، قاتل برادرانش نیز محسوب می‌شد - مشاهده کرد. با شاه‌قلی سلطان‌قارنجه اوغلی نیز که از تقلیس برای اثبات صداقت و عرض تبریک آمده بود، به همان نحو رفتار شد. در این موقع استاجلوها برای نجات خود لباس صوفیان را پوشیده و دسته‌جمعی در مقابل سرای پادشاه متحصن شدند. پیری محمدخان نیز که در دستگاه اسماعیل صاحب مقامی بود به علت تعصب و همبستگی قبیله‌ای و موثر افتادن این حرکت در پیش اسماعیل به متحصنین پیوست، ولی این عمل آنها نیز فایده نداشت. امرای استاجلو که عهد کرده بودند تا عفو کامل خود دست از تحصن بر ندارند، سایبانهایی برپا کرده و در ظروف طلا مشغول پذیرائی از یکدیگر شدند که زندگی‌شان شکل مضحکی به خود گرفته بود. در این زمان به امر شاه، مردم به آنها هجوم برده و پس از غارت اموال، آنها را مجبور به فرار کردند.^{۱۶} اسماعیل استاجلوها را، پس از قتل یکی از برادرانش موسوم به مصطفی سلطان به دست خود، عفو نمود و حتی خودش داماد پیرمحمدخان گردید. ابراهیم سلطان و مرشد‌قلی سلطان، پسران شاه‌قلی سلطان یکن والی قدیمی هرات نیز به سمت والی قزوین و سیستان تعیین شدند. توقماق‌خان نیز پس از گرفتن سمت قبلی خود، والی‌گری چخور سعد، به اتفاق وزیر برای انجام کارهای مرکز نیز نامزد گردید.^{۱۷} بدین ترتیب

(۱۵) همان مأخذ.

(۱۶) اسکندر بیگ، عالم‌آرای عباسی، ص ۲۰۴، ۲۰۵.

(۱۷) اسکندر بیگ، عالم‌آرای عباسی، ص ۲۰۶.

استاجلوها با استفاده از تجربه گذشته، با خونسردی سر نوشت جدید خود را قبول کرده و از بسدبختی بزرگی که دامنگیر آنها شده بود نجات یافته و شروع به بالا بردن اعتبار خود نمودند.

اسماعیل میرزا اعتبار و موقعیت تکلوها را مانند سابق به آنها اعاده کرد، ولی از تعداد آنها نسبت به سابق در دستگاه حکومت بسیار کاسته شد. اسماعیل والی گری منطقه آباد و پرمحصول ری را به پسر خاله خود مسیب خان شرف الدین اوغلی سپرد و از تکلوها به سولاق حسین و اردوغدی خلیفه نیز اقطاع مناسبی اعطاء نمود. اردوغدی خلیفه به اتفاق مسیب خان در میان امرای مرکز جای گرفتند، ولی بعداً به علت پاکدلی و سادگی به غضب اسماعیل دچار گردید که بعداً بدان اشاره خواهیم نمود. در زمان اسماعیل دوم ترکمانها نیز جزو قبایل مهم آن دوره به شمار می رفتند و دلیل افزایش اعتبارشان حمایت آنها از اسماعیل بوده است. این حمایت طبیعی بود زیرا همانطور که قبلاً نیز ذکر کردیم مادر اسماعیل میرزا دختر عیسی بیگ (ترکمان) از اوبه موصولو) بوده است.^{۱۸}

قسمت اعظم قبایل ترکمان در این زمان در عراق عجم مخصوصاً در اطراف شهرهای قم و ساوه زندگی می کردند. امیر بزرگ و ریش سفید آنها امیرخان موصولو بود که در رأس امرای مرکزی قرار داشت. از دیگر امرای زمان شاه اسماعیل دوم، مرتضی قلی خان (از اوبه پرناک) به سمت والی شهر مشهد که یکی از مناطق بسیار آباد و پرمحصول و در عین حال از شهرهای مقدس شیعیان بود تعیین شده بود. از امرای بزرگ افشار، خلیل خان نیز در عین حال که والی کوه گیلویه بود، در میان امرای مرکز نیز جای داشت. از ذوالقدرها نیز ولی خان قلخانچی اوغلی جزو مورد اعتمادترین امرای اسماعیل دوم بود و اسماعیل او را به سمت آتابیگی فرزند

(۱۸) اسکندر بیگ، در صفحه ۱۳۲ به طور اشتباه در جایی مادر اسماعیل را دختر موسی سلطان ذکر می کند که B. Kütükoglu این اشتباه را تکرار می کند (عنوان طهماسب، ص ۶۴۶). به طوریکه قبلاً ذکر کردیم، موسی سلطان برادرزن طهماسب و دایی اسماعیل بوده است؛ این موضوع در منابع ما نیز ذکر می شود (به عنوان مثال نگاه کنید به T - Gokbilgin، همان مقاله، ص ۴۶۳؛ سند I؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۲۵۲).

تازه تولد یافته خود شاه شجاع تعیین نمود.

همان طور که گفتیم، اسماعیل دوم با اعتبار دادن دوباره به استاجلوها و شاملوها میان چهار قبیله موازنه برقرار نمود: ترکمن‌ها با تکلوها و استاجلوها با شاملوها متحد شده بودند. تنها خصوصیتی که می‌توان به شاه اسماعیل دوم نسبت داد، روش اعتدالی او در تشیع و مسامحه در عقاید سنی‌گری بود. اسماعیل خواهان هر دو مذهب در يك جا بود. لعنت کردن حضرت عایشه را درست نمی‌دانست و این موضوع را گاهی به طور مخفی به شرکت کنندگان در مجالس خود می‌گفت. در یکی از این مجالس نظر بلغار خلیفه را (وی بدون شك از اهالی آناتولی بود)، که مقام خلیفه‌الخلافتی داشت^{۱۹}، در مورد لعن به حضرت عایشه سؤال کرد. او در جواب گفت: «کفر گفتن حرام است، اما لعنت کردن حواله دادن این موضوع به خدا است و هیچ مانعی در این مورد وجود ندارد». اسماعیل از او پرسید: شما ترك ساده لوحی هستی، چه کسی این موضوع را به شما آموخته است؟ وی پاسخ داد: «در زمان مرحوم شاه طهماسب از علما شنیدم». ولی شاه اسماعیل دوم که این پاسخ را درست نمی‌دانست او را از مقام خود عزل کرد [و بلغار خلیفه] با کتکی که از قورچی‌ها خورد مجبور گردید سه ماه بستری گردد.^{۲۰} مقام او به دده خلیفه از استاجلوها

(۱۹) ما نمی‌توانیم به طور قطعی انتساب بلغار خلیفه را به قبایل ساکن در کوههای بلغار مناطق ارغلی و مرسین ادعا کنیم زیرا از قرن ۱۶ مخصوصاً در میان قبایل ساکن آناتولی ما به افراد بسیاری با نام بلغار برخورد می‌کنیم. بر اساس نتایج تحقیقات امروزی ما، طایفه بلغار ساکن کوههای توروس کلمه بلغار را از اسم ریش سفید خود به نام بلغار گرفته است. در نیمه دوم قرن شانزدهم اولاد بلغار بیگ هنوز در این مناطق زندگی می‌کرده‌اند. (۲۰) «روزی اسماعیل میرزا به بلغار خلیفه که به منصب والای خلفایی معزز و سر بلند شده بود، اظهار نمود که خلیفه، اگر کسی زوجه تو را در مجمع عوام نام ببرد و دشنام دهد تو را بد می‌آید یا نه؟ جواب داده بود که بلی. گفت پس چگونه مردم حرم محترم رسول خدا را لعن می‌کنند. بلغار خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است؛ هر کس را نفرین کرده‌کار او را به خدا حواله نماید قصوری ندارد. اسماعیل میرزا پرسید که تو مرد ترك ساده لوحی، این حکایت را چه کسی به تو تعلیم داد؟ گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده بودم» (اسکندر بیگ، عالم‌آرای عباسی، ص ۲۱۴).

داده شد و سپس لعن کردن را قدغن نمود و به بسیاری از اهالی قزوین که هیچ موقع از زندگیشان به عشره مبشره دهان به لعنت نگشوده‌اند، نذرو نیاز بخش نمود و دستور داد همه اشعاری را که در این زمینه به در و دیوار مساجد نوشته شده بود پاک کنند.*

این اعمال اسماعیل با عکس العمل مردم مواجه گردیده تمایل او را به سنی‌گری، در بین مردم اشاعه داد ولی علماء و امراء با تدبیر با موضوع درست برخورد نمودند و این کار اسماعیل را «از بین بردن دشمنی دو مذهب و نزدیکی پیروان آنها» قلمداد کردند؛ ولی این نیت پاک بزرگان طور دیگری به اسماعیل تفهیم گردیده چنین جلوه داده شد که «تکلوها و ترکمن‌ها قصد دارند [شاه] را بین برده و برادرزاده‌اش حسن میرزا را به تخت ب‌شانند»؛ بدین ترتیب اعتماد پادشاه نسبت به ترکمانان و تکلوها کم شد و اردوغدی خلیفه تکلو توقیف گردید و این امر موجب بالارفتن اعتبار استاجلوها و از بین بردن حسن میرزا گردید.^{۲۱} اسماعیل میرزا با توقیف میرزا مخدوم شریفی یکی از علمای سنی که با سخنان خود باعث دشمنی دو مذهب می‌گردید به شایعات خاتمه داد.^{۲۲} این موضوع قدرت یافتن تشیع در بین مردم ایران را به خوبی نشان می‌دهد که پس از گذشت هشتاد سال و دو نسل تمام طبیعی به نظر می‌رسد؛ ولی طولی نکشید که اسماعیل در منزل حسن بیگ حلواچی اوغلی از افراد مورد علاقه‌اش، در سیزدهم رمضان ۹۸۵، به علت مصروف بیش از حد افیون وفات نمود.^{۲۳}

مرگ نابهنگام اسماعیل موجب شد که امرای مرکز که عبارت بودند از امیرخان ترکمان، مسیب‌خان تکلو، پیرمحمدخان استاجلو، حسین‌خان شاملو (نوه

ه «بعضی علمای شیعه که در اردو بودند اخراج بلدان فرمودند؛ و برخی دیگر را از حرکت خانه خود منع نموده و کتب علمی و احادیث ائمه اثنی عشر علیهم السلام را که در خانه‌ها داشتند، مضبوط کردند»): سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، به اهتمام احسان اشراقی، ص ۹۹.

(۲۱) همان مأخذ، ص ۲۱۶.

(۲۲) همان مأخذ، ص ۲۱۵، ۲۱۶.

(۲۳) همان مأخذ، ص ۲۱۸، ۲۱۹.

دورمیش خان)، خلیل خان افشار و ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذوالقدر يك جا جمع شوند. در این اجتماع، با وساطت میرزا سلطان وزیر خلیل خان افشار، برای از بین بردن دشمنی خونین میان ترکمانها و تكلوها از يك سو و استاجلوها و شاملوها از سوی دیگر، مذاکراتی صورت گرفت. زیرا به طوری که قبلاً دیدیم ترکمنها و تكلوها به خاطر حمایت از اسماعیل بسیاری از افراد استاجلوها و شاملوها را به قتل رساندند. بدین صورت روسای قبایل (آق سقل = ریش سفید) قسم یاد کردند برای حفظ دولت مسایل قبیله‌ای را به میان نکشند؛ و بعد در مورد جانشینی اسماعیل به مذاکره پرداختند و در مورد به سلطنت رساندن محمد بزرگترین پسر طهماسب به توافق رسیدند. ولی خان ذوالقدر آتایبگ پسر هشت ماهه اسماعیل، لزوم به سلطنت رساندن وی را مطرح نمود ولی سخنان او با مسخره روبرو گردید.^{۲۴}

سلطان محمد از طرف امراء به شاهی برگزیده شد. وی بر اثر بیماری، بینایی چشمانش را از دست داده و شخصیتی بسیار ضعیف داشت. طبیعی است که امراء موقع انتخاب او به سلطنت این موضوع را در نظر داشتند. از طرفی امرای صاحب نفوذ مانند امیرخان ترکمان و مسیب خان تكلو، از طرف مادری با سلطان محمد خویشی داشتند. از امراء تنها ولی خان قلخانچی اوغلی ذوالقدر در ابتدا به علت برخورد نامعقولش با سلطان محمد کشته شد و مقام او با شغل مهرداری به شاه بیگ تاتی اوغلی اعطاء گردید. هر يك از امراء (ریش سفیدان)، بزرگ قبایل خود گردیده بیگ‌های دیگر و امرای منسوب به قبیله مجبور به اطاعت از او گردیدند. بدین ترتیب امیرخان در رأس ترکمنها، پیره محمدخان در رأس استاجلوها، مسیب خان در رأس تكلوها، قلی بیگ قورچی‌باشی در رأس افشارها، شاهرخ خان در رأس ذوالقدرها و سلطان حسین خان در رأس شاملوها قرار گرفتند.

حسینقلی خان روملو که در زمان شاه اسماعیل به چشمه‌باش میل کشیده شده بود، دوباره به مقام خلیفه‌الخلافت منصوب شده در رأس روملوها قرار گرفت.^{۲۵} به موازات این انتصابات برای ایالات و ولایات نیز امیرانی تعیین شدند. ایالت تبریز به

(۲۴) همان مأخذ، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

(۲۵) همان مأخذ، ص ۲۱۹ - ۳۲۰.

امیرخان و اگذار گردید و به برادرانش اسماعیل سلطان و شاهقلی سلطان و فرزندش مراد و یکی از خویشاوندانش به نام ابراهیم سلطان پیاده نیز در آذربایجان اقطاع تعلق گرفت. از خویشاوندان امیرخان، محمدخان در کاشان و حیدر سلطان جابوق اوغلی در قم و ابوالمعصوم سلطان ترخان اوغلی در ساوه به سمت والی تعیین گشتند و از دیگر ترکمن‌ها مرتضی قلی خان پرنک مانند سابق به سمت والی مشهد تعیین گردید. با کسب این مشاغل، قبایل ترکمن در تشکیلات سیاسی و نظامی دولت موقعیت باارزشی را کسب نمودند؛ و در این امر علاوه بر وجود امرای با شخصیتی مانند امیرخان و مرتضی قلی خان و داشتن خویشاوندی درجه یک با شاه، پیوستن باقی مانده ایل آق‌قویونلو و شرق آناطولی (بوزالوس) به قبایل مذکور نیز مؤثر بوده است.

به تکلوه‌های متفق قبایل ترکمن نیز بدون در نظر گرفتن نفوذ قبیله‌ای مشاغل مهمی و اگذار گردید. مسیب‌خان پسر خاله شاه، به سمت والی شهر ری و ولی‌خان به سمت والی همدان^{۲۶} منصوب شده و به اردوغدی خلیفه نیز پس از آزادی وی اقطاعی در شروان داده شد.

از روملوه‌ها نیز به غیر از مقام امیرالامرائی شروان که به ارس‌خان داده شد، بسیاری از بیگ‌های این قبیله نیز در آن نواحی صاحب اقطاع شدند و از آنها دلی بوداق نیز به سمت والی شهر خوی تعیین گردید.

از قاجارها تنها اسم امامقلی خان ذکرمی گردد. او منتسب به اوبه «یوا» یا «یووا» بوده است و به سمت امیرالامرائی ناحیه قراباغ مسکن اصلی قاجارها تعیین گردید. در ناحیه قراباغ غیر از قاجارها، قبیله قرمانلو به اسامی ایگرمی دورت و اتوزایکی نیز مسکن داشتند. فرزندان زیاد نیز که از بیگ‌های اصلی و مهم تشکیل دهنده قبیله قاجار بودند، در زیر فرمان امامقلی خان قرار گرفتند.

از استاجلوه‌ها، پیره محمدخان به سمت والی طارم و خلخال و بعضی مناطق نزدیک به این نواحی و محمدی سلطان توقماق نیز مانند سابق در نواحی چمخور

(۲۶). در متن: بندان (اسکندربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص ۲۷۷)

سعد به حکومت رسید و از فرزندان شاهقلی سلطان یگن، مرشد قلی خان در نواحی با خرز خراسان و بعضی جاهای دیگر و برادرش ابراهیم سلطان در اسفراین و محمود صوفی اوغلی در ترشیز، ولسی خان چرخچی باشی در خواف از توابع خراسان به حکومت برگزیده شدند.

از شاملوها سلطان حسین خان در قزوین و فرزندش علیقلی خان به سمت والی هرات انتخاب گردیدند. غیر از اینها ابو الفتح خان آغزیو ار اوغلو و خوش خبر خان (اسم اصلیش اسکندر) در همسایگی هرات در شهرهای کوسویه و غوریان صاحب اقطاع شدند. بخشی از شاملوها نیز در کنار علیقلی خان در هرات بودند.

از افشارها غیر از قلی بیگ قورچی باشی، از نزدیکانش ولی خان مانند سابق در کرمان و خلیل خان در سمت والی کوه گیلویه به خدمت مشغول گردیدند. ذوالقدرها نیز مشاغل مهمی را احراز کردند: ساوجبلاغ و جوشقان به شاه رخ خان تاتی اوغلی مهوردار، سمنان به شاهقلی سلطان تبت اوغلی؟ و استرآباد به محمدخان (از اوبه حاجیلر و برادرزاده ابراهیم خان) و اگذار گردید. ایالت فارس نیز که از آغاز تشکیل دولت صفویه در دست ذوالقدرها بود، اداره اش مثل سابق میان بیگهای این قبیله تقسیم گردید.^{۲۷}

بطوریکه قبلاً ذکر شد، سلطان محمد خدا بنده از نعمت بینائی محروم و شخصیتش نیز بی اندازه ضعیف بود. بدین لحاظ علیرغم برقراری صلح و آشتی میان امراء بزرگ در ابتدای سلطنت او، خصومت و دشمنی کماکان میان آنها ادامه یافت. ترکمنها بار دیگر با تکلوها، و استاجلوها با شاملوها متفق گردیدند. حاکم خوارزم جلال خان اوزبک خواست از این موقعیت استفاده نماید، لذا به طرف ایران هجوم آورد. ولی مرتضی قلی خان بیگلربیگی مشهد (از اوبه پرنالک) او را شکست داده به قتل رساند. شجاعت استاجلوها در این نبرد و همچنین اسارت جلال خان اوزبک به وسیله امت بیگ استاجلو موجب حسادت ترکمنها گردید. از سوی دیگر شرکت عباس میرزا پسر شاه محمد در کنار علیقلی خان شاملو بیگلربیگی هرات که به کمک مرتضی قلی خان آمده بود، آتش کینه و تعصب قبیلهای را از نو برانگیخت.

(۲۷) اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷.

اما عثمانیها همسایه بزرگ صفوی‌ها در غرب برای اینکه این فرصت طلایی از دست نرود، به فرمان مراد سوم بدون ائتلاف وقت به بهانه بعضی مسایل، معاهده صالح موجود بین طرفین را ندیده گرفته^{۲۸} (شوال ۹۸۵ / اوجاق ۱۵۷۸)، حرکت خود را با حمله به نواحی و شهرهای مرزی خوی و سلماس و ارومیه آغاز کردند. حسین سلطان خبوشلو و محمود سلطان روملو در این جنگ مغلوب گردیدند و قسمت اعظم گله بزرگ اسبان عربی (اسب بدوی) متعلق به طهماسب (نزدیک به ده هزار اسب) به دست بیگ‌های عثمانی افتاد.^{۲۹} امیرخان ترکمان حاکم جدید تبریز با سپاه فراوان خواست نقاط متصرف شده را پس بگیرد ولی موفق نگردید.

ابوبکر میرزا از خاندان شیروانشاهان با جمع آوری لشکر از قوم قرابورک ولزگی از نسل سپاهیان قدیمی شیروان به حرکت درآمد. نیروی عظیم عثمانی به فرماندهی وزیر مصطفی پاشا، در اوایل اغوستوس ۱۵۷۸ تاحوالی اردهان آمدند و این موضوع نظر منطقی مصطفی پاشا سردار را که باید اول گرجستان را فتح نمود می‌رساند. محمدی‌خان توقماق استاجلو بیگلربیگی نواحی چخور سعد که مرکزش ایروان بود، به قزوین اطلاع داد که: «عثمانی‌ها که حاکمیت ایران را بر گرجستان قبول داشتند، گرجستان را فتح نمودند» و او در مقابل این تجاوز تماشاجی نخواهد بود، لذا با امامقلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ و امیرخان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان (ازا به موصللو) متفق گشته و ازوم حمله را در موقعیت مناسب و نیز خبر کمک از طرف حمزه میرزا ولیعهد به وسیله سپاهیان عراق عجم و فارس و کرمان دریافت نمود. در حالی که سپاهیان امامقلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدی‌خان به هم پیوستند، امیرخان به علت خصومت دیرینه میان ترکمن‌ها و استاجلوها، برای جلوگیری از

۲۸) سخنان B. Kütukoglu در مورد برهم زدن مفاد معاهده صلح به وسیله ایرانیان در کتاب مناسبات سیاسی ایران و عثمانی (صفحه ۱۷ و ادامه‌اش)، مخصوصاً بدون توجه نمودن به منابع ترکی و براساس نظر منابع ایرانی بررسی گردیده است. به طوری که ما در نوشتجات کوتاه گذشته نشان دادیم، اسماعیل در موقعیتی نبوده است که بتواند معاهده صلح را به هم زده و عواقب این مسئولیت سنگین را بپذیرد.

۲۹) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص ۲۳۲.

خودنمایی و پیشرفت استاجلوها، باتوقف خود در تبریز تماشاچی این حوادث گردید. با وجود این، بنا بر روایت اسکندر بیگک ترکمان، محمدی خان توقماق و امامقلی خان قاجار با پانزده هزار سپاهی و یا چند هزار بیشتر، در نواحی چیلدر با نیروهای برتر لاله پاشا به مقابله برخاستند و در جنگی که اتفاق افتاد شکست خوردند (جمادی الآخر ۹۸۶/اگوستوس ۱۵۷۸). در این نبرد نیز نیروی قزلباش مانند بسیاری از دفعات گذشته با شجاعت به نبرد پرداخته و با تمام توان خود مبارزه کردند.^{۳۰} نبرد چیلدر، فتح تفلیس و قسمتی از گرجستان و تابعیت بعضی از شاهزادگان گرجی را به حکومت عثمانی در پی داشت. بعد از این پیروزی سپاهیان عثمانی به سوی شیروان حرکت کردند و پس از تحمل مشقات زیاد در ساحل رودخانه قانیک (Kanik) با سپاهیان امیرخان ترکمن و امامقلی خان قاجار و دیگر امرای صفوی برخورد نمودند. نیروهای صفوی از بیراهه عقب نشینی کردند و امیرخان به تبریز برگشت. ارس خان روملو بیگلربیگی شیروان چون دید به تنهایی قادر به مقابله با لاله پاشا نخواهد بود شیروان را تخلیه و به ساحل رودخانه کر عقب نشینی نمود. وزیر عثمانی تا نواحی دمیرقاپوی شیروان را فتح کرد و از امرای همراه خود عثمان پاشا اوزدمیر اوغلی را به سمت وزیر شیروان و قیتاس بیگک را به سمت بیگلربیگی ارش تعیین نموده و خود به سوی ارزروم به راه افتاد اما در مسیر خود در راه تفلیس با حمله و هجوم نیروهای متحد قزلباش و گرجی مواجه شده و پس از تحمل مشقات بسیار به ارزروم رسید (رمضان ۹۸۶/کاسیم ۱۵۷۸). این سفر جنگی شیروان و قسمت مهمی از گرجستان را به حاکمیت عثمانی ها در آورد^{۳۱} ولی نگهداری این مناطق فتح شده کوشش زیادی لازم داشت. در حقیقت به محض برگشتن مصطفی پاشا، ارس خان روملو بیگلربیگی قبلی شیروان و بعضی دیگر از امرای روملو و اردوغدی خلیفه تکللو به اتفاق سایر امرای خود را برای جنگ با عثمان پاشا آماده می کردند. در این زمان امامقلی خان قاجار به سوی قیتاس پاشای عثمانی حمله برد و او را در کنار قلعه ارش شکست داد، بیشتر سپاهیان قیتاس پاشا در میدان نبرد به قتل رسیدند.

۳۰) همان مأخذ، ص ۲۳۵ - ۲۳۱؛ B. Kütükoğlu، همان مأخذ، ص ۵۳ - ۴۵.

۳۱) همان مأخذ، همان ص؛ B. Kütükoğlu، ص ۶۹ - ۴۷.

ارس خان روملو نیز با نیروهای برتر خود شماخی را محاصره کرد. عثمان پاشا با تمام قدرت از شهر دفاع می کرد و احتمال موفقیت ارس زیاد بود ولی رسیدن نیروهای جلودار و کمکی عادل گرای [ناتار] (Kirim'li-Kalgay) وضع را بکلی دگرگون ساخت و در نبردی که اتفاق افتاد ارس خان به سختی شکست خورد و اسیر گردید. در این جنگ هفت امیر و بسیاری از قزلباشان کشته شدند. فرزندان ارس خان به اتفاق اردوغدی خلیفه موفق به فرار گردیدند ولی سپاهیان ارس خان در ناحیه «سالیان» بر اثر حمله نیروهای کریمه پراکنده شدند و عادل گرای تعداد زیادی اسیر و غنیمت به چنگ آورد. بدین ترتیب نیروی روملوها به علت تحمل ضربات سخت و پی در پی به وضع دردناکی در آمدند. بعد از اندک محاصره شماخی به وسیله میرزا سلمان وزیر و کشته شدن ارس خان و بعضی دیگر از امرای قزلباش موقعیت روملوها پیش از پیش بحرانی شد (رمضان ۹۸۴ / کاسیم ۱۵۷۸^{۳۲}). میرزا سلمان وزیر بلافاصله عادل گرای را مغلوب و اسیر نمود^{۳۳} ولی به طرف عثمان پاشا که به دمر قاپو عقب نشینی کرده بود رفت و به درخواست امیرخان و مسیب خان تکلو و پیره محمدخان استاجلو و قلسی بیگ قورچی باشی افشار بازگشت.^{۳۴} محمد خلیفه ذوالقدر (از اوبه حاجیلر) به سمت والی شیروان و استرآباد تعیین گردید. با انتقال پای تخت به قزوین، حوادث پیش آمده راه را برای تضعیف حاکمیت دولت هموار ساخت. در حقیقت ضعف شخصیت سلطان محمد و کوچک بودن فرزندان، زن او را در کارهای دولت صاحب نظر کرده بود. او که دختر عبداللّه خان از امرای مازندران در دوران شاه طهماسب بود، زنی عاقل و جسور ولی حریص و

(۳۲) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص ۲۳۶، ۲۳۷.

(۳۳) عادل گرای به وسیله یکی از سپاهیان صفوی به نام باباخلیفه دانقراو از اسبش پائین کشیده شد و اسیر گردید (اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص ۲۳۸). در این کتاب و سایر منابع بار دیگر به این اسم برخورد نمی شود. [مترجم: در کتاب نقاوة الاثرافی ذکر الاخبار، نام این شخص باباخلیفه قرامانلو ذکر شده است ص ۹۹، به اهتمام احسان اشراقی؛ در مأخذ مورد استفاده مؤلف نیز بابا خلیفه دانقراو ثبت شده و بها خلیفه در متن ترکی اشتباه چاپی است].

(۳۴) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، صفحه ۲۳۸ - ۲۳۹.

تابع احساسات بود. او نتوانست احترام امراء را به خود جلب کند و یا قدرت آنها را بشکند؛ و چون در این هنگام به علت اینکه امرا تنها به اخراج عثمان پاشا از شروان و شکست عادل گرای خان اکتفاء نموده و باز گشتند، این کار آنها موجب انتقاد تند و بجای از طرف مهد علیا بیگم گردید.

پس از بازگشت به قزوین، ملکه سپاهی به فرماندهی پیره محمد خان استاجلو و قورخمزخان شاملو - تنها برای گرفتن انتقام خون پدرش - به سوی میرزا خان حاکم مازندران فرستاد و به علت طولانی شدن محاصره، این امراء به وسیله شاهرخ خان مهرداد ذوالقدر تقویت گردیدند. این امراء پس از ادای سوگند و تضمین زندگی میرزاخان، او را از قلعه به زیر کشانده به قزوین فرستادند، ولی ملکه به قول و قرار این امراء اهمیت نداده حاکم مازندران را به قتل رساند و این حادثه باعث ناخشنودی امرایی که از ملکه دلخوشی نداشتند گردیده آنان را علیه او تحریک نمود. در این زمان حکومت مرکزی با اختصاص دادن جایگاه مخصوصی در دربار به عادل گرای و همراهان او، با آنها مانند مهمان رفتار می کرد و هدف از این کار تشویق محمد گرای، خان کریمه به عصیان بر علیه امپراطوری عثمانی و در غیر این صورت باز داشتن او از کمک به امپراتوری عثمانی بود. امراء برای انتقام گرفتن از ملکه، از او خواستند که برای سکونت عادل گرای مکانی خارج از دربار در نظر گرفته شود، در حالی که از عدم قبول درخواست خود از جانب ملکه به خوبی آگاهی داشتند و بالاخره نیز همین طور شد. امراء نیز علاقه ملکه را به عادل گرای شایع ساخته، عادل گرای را به اتفاق نزدیکانش از دربار خارج ساخته به قتل رساندند.^{۳۵}

در این زمان عباس میرزا (شاه عباس آینده) از فرزندان سلطان محمد در کنار علیقلی خان شاملو والی هرات بسر می برد. چون عباس میرزا در سنین کودکی بود، ملکه از ترس ایجاد فتنه و فساد امرای خراسان و استفاده از وجود فرزندش، دستور داد عباس میرزا را از هرات به قزوین منتقل کنند. ولی علیقلی خان شاملو ضمن به دست

(۳۵) همان مأخذ، ص ۲۴۲ - ۲۳۹.

آوردن حمایت سایر امرای خراسان از اجرای دستورملکه خودداری کرد. آخرین فرستادهٔ ملکه سلطان حسین خان تواجی باشی* پدر علیقلی خان نیز در این مأموریت موفق نگردید و در حالی که با یأس و ناامیدی باز می‌گشت خبر قتل ملکه او را خوشحال ساخت. در حقیقت دشمنی ملکه با امرای مرکزی پس از قتل عادل‌گرای بالاگرفته بود. امراء و قزلباشان از اتکاء ملکه به هم‌شهریان مازندرانی خود و دادن مشاغل مهم دولتی به آنها خوشنود نبودند.

در این زمان محمدخان ترکمان حاکم کاشان به اتهام ظلم و ستم نسبت به مردم، از طرف ملکه به‌جای دیگری منتقل گردید. محمدخان به خاطر حفظ شخصیت خود از ملکه خواست که از تغییر او صرف نظر کند، وای ملکه درخواست او را رد کرده و اظهار داشت که بی‌توجهی به امور باعث ضعف حکومت می‌گردد؛ و این حرکت ملکه باعث گردید تا زندگیش به وضع فجیعی پایان پذیرد. امراء به تحریک محمدخان به حرکت در آمدند و ملکه در مقابل آنها تسلیم نشده و مانند سابق سخنان توهین‌آمیز و زننده‌ای به آنها گفت و حتی نقشه تحریک سربازان و مردم را به نام «شاهسیونی» در مقابل متعرضین کشید ولی امیری مناسب این کار نیافت. او انجام این کار را به مسیب‌خان تکلو پسر خالهٔ شاه تکلیف نمود، ولی او نیز از انجام این کار سر باز زد. امراء انتقال ملکه را [به پیشنهاد شاه] به یکی از شهرهای قم و مازندران قبول نکردند و هیئتی را تشکیل دادند که در آن از هر قبیله یک نفر شرکت داشت که عبارت بودند از: صدرالدین خان و لدمعصوم خان صفوی و حسینعلی بیگ الکسن اوغلی ذوالقدر و امامقلی میرزا موصولو از خویشان و ندان شاه و چلبی بیگ تکاو. این امراء وارد حرم شاه گردیده و ملکه را در حالی که برای حفظ خود شوهرش را سپر قرار داده بود به قتل رساندند و جسد عریان او را در بیرون دربار یک روز در معرض تماشا گذاشتند (اواخر سال ۹۸۷).^{۳۶} جای تعجب بسیار است که شاه سلطان محمد در مقابل قتل فجیع زن خود عکس‌العملی نشان نداد. پس از قتل ملکه، امرای خراسان جلسه‌ای

* مترجم: تاواجی.

(۳۶) همان مأخذ، ص ۲۵۱ - ۲۴۴؛ شرفی‌خان، شرفنامه، ص ۲۶۱، ۲۶۰.

تشکیل دادند. اغلب این امرای از قبایل استاجلو و شاملو بودند. آنها با انتخاب علیقلی خان به عنوان «خانرخانی»^{۳۷} در رأس خود، عباس میرزای ده ساله را پادشاه اعلام نمودند و به این ترتیب جبهه جدیدی علیه امرای مرکز که اکثر از ترکمن‌ها و تکلوها بودند و خصوصیتی دیرینه با شاملوها و استاجلوها داشتند گشوده شد. در رأس متحدان با قدرت علیقلی خان، از امرای خراسان حاکم خواف و بساخر، مرشد قلی خان استاجلو (فرزند شاهقلی سلطان یکن) و قبادخان قاجار والی سبزوار بود. مرتضی قلی خان حاکم مشهد نه به خاطر وابستگی اش به قبیله ترکمن بلکه به علت حسادت نسبت به علیقلی خان جزو امرای طرفدار مرکز باقی مانده بود؛ بدین سبب دشمنی آنها روز به روز بیشتر گردیده، عاقبت در مقابل هم قرار گرفتند. ترکان قزلباش نه تنها به ملکه، بلکه نسبت به هم‌شهریان مازندرانی او نیز خشمگین بودند. بدین سبب مازندرانی‌هایی که در دربار یا در شهر به چنگ آنها می افتادند به سرنوشت ملکه دچار می شدند. در اوایل سال ۱۵۷۹/۹۸۷ پس از واگذاری اقطاع در منطقه خراسان به حمزه خان و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی از استاجلوها و به ولی خلیفه و دیگران از شاملوها، روانه تبریز گردیدند. عثمانی‌ها به علت فداکاریهای بیش از حد خود در تفلیس و دمر قاپو مقبولیت و محبوبیتی کسب کرده بودند. آنها به علت کمبود محصولات اراضی و حملات و هجوم سپاهیان گرجی و قزلباش برای تجدید و تقویت نیروی خود مشکلات زیادی را متحمل می شدند. محمد گرای خان کریمه با سپاهیان تاتار در سال ۱۵۷۹/۹۸۷ به شیروان آمد. محمد خلیفه ذوالقدر حاکم صفویان در شیروان تن به عقب نشینی نداد و در جنگی که اتفاق خورد و بسیاری از سربازان قزلباش او در میدان کشته شدند و تاتارها شیروان و قرا باغ را به کلی تاراج نمودند.

محمد گرای، نیروی مختصری به فرماندهی برادرش غازی گرای درکنار عثمان پاشا گذاشته و خود به کریمه برگشت. پس از عزیمت او نیروهای صفوی وارد شیروان شدند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. در این موقع روابط امیرخان

(۳۷) همان مأخذ، ص ۲۴۷.

ترکمان با شاهقلی خان مهرداد ذوالقدر به هم خورده و چیزی نمانده بود کار به نبرد مسلحانه بین طرفین بیانجامد.

از طرف دیگر در مناطق شیروان و قراباغ و آذربایجان قحطی بی سابقه‌ای بروز نموده و هیچ يك از امراء حاضر به قبول بیگلربیگی شیروان نبودند.

بدین سبب سپاهیان صفوی بدون انجام کاری به تبریز بازگشتند ولی مصطفی پاشا فرمانده عثمانیها در بهار آن سال (۹۸۷/۱۵۷۹) با احداث قلعه قارص و فرستادن اندکی نیرو و تجهیزات به تفلیس، وقت خود را گذراند^{۳۸}. در این زمان (۹۸۷) حوادث مهمی در خراسان اتفاق افتاد. همانطور که قبلاً ذکر کردیم، پس از اعلام پادشاهی عباس میرزا به وسیله علیقلی خان والی هرات و اتحاد سایر امرای استاجلو و شاملوی آن نواحی؛ برای خاتمه دادن به این وضع، تعدادی از امرای مورد اعتماد همان قبایل ساکن مرکز را به سوی آنها فرستادند که عبارت بودند از ولی خلیفه شاملو (از اوبه اوجی)، حمزه خان استاجلو فرزند عبدالله خان و نوه قراخان، شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو و قورخمزخان شاملو. این امراء هنوز در راه بودند که علیقلی خان با جمع آوری امرای متحد خود به سوی مشهد حرکت نمود، چون مرتضی قلی خان حاکم مشهد با اعلام وفاداری به دولت خود را «شاهسیون» خوانده و به مخالفان لقب یاغی داده بود. علیقلی خان به محض آگاهی از نزدیک شدن ولی خلیفه شاملو از امرای اعزامی مرکز، نیروئی از خراسان برای عقب راندن او فرستاد و در جنگی که اتفاق افتاد، ولی خلیفه به قتل رسید. سایر امرای اعزامی مرکز مانند حمزه خان، شاهقلی سلطان و دیگران که مانند ولی خلیفه برای تصاحب حاکمیت بعضی از شهرهای خراسان آمده بودند، با شنیدن خبر قتل ولی خلیفه بازگشتند. علیقلی خان رقیب خود مرتضی قلی خان را در مقابل مشهد شکست داده او را مجبور به تحصن در شهر مشهد ساخت؛ ولی پس از چهار ماه محاصره قادر به تسخیر مشهد نگردید و همانطور که انتظار می رفت، این امر میان امرای تکللو و ترکمان مقیم پایتخت عکس العمل شدیدی ایجاد نمود و بار

(۳۸) همان مأخذ، ص ۲۵۴-۲۵۲؛ نگاه کنید به B. Kütükoğlu، ص ۱۰۳-۹۲.

دیگر اختلافشان با امرای شاملو و استاجلو آشکار شد. اصولاً، تجمع بیگ‌زاده‌های شاملو در اطراف حمزه میرزا و لیه‌عهد موجب حسادت میان ترکمان‌ها و شاملوها گردیده بود. در حقیقت زن سلطان حسین شاملو، ریش سفید شاملوها، دایه حمزه میرزا بود و حسین بیگ برادر دایه نیز وزارت او را داشت. غیر از آن، اسماعیل قلی بیگ فرزند ولی خلیفه مقتول نیز از افراد نزدیک حمزه میرزا بود و از طرف حمزه میرزا لقب (یولداش باشی) گرفته بود و مهدی قلی بیگ فرزند حسینقلی سلطان ایشیک آقاسی باشی نیز امیر آخور باشی و ابوالفتح بیگ فرزند فولاد بیگ و طهماسب‌قلی بیگ فرزند قورخ‌م‌خان نیز از امرای مورد توجه حمزه میرزا بودند. در این زمان امیرخان و محمدخان ترکمان و مسیب‌خان تکلو با کمک میرزا سلمان وزیر، سلطان حسین خان ریش سفید شاملوها و زنش و همچنین حسینقلی سلطان شاملو ایشیک آقاسی باشی را مقتول ساختند و مقام سلطان حسین خان (حاکم قزوین و ساواجی باشی) به اسماعیل قلی‌خان فرزند ولی خلیفه و مقام ایشیک آقاسی باشی متعلق به حسینقلی سلطان به قورخ‌م‌خان شاملو از همان قبیله تفویض گردید و شغل ایشیک آقاسی حمزه میرزا نیز به پیری بیگ (از اوبه اینالوی شاملو) واگذار گردید. بدین ترتیب ترکمان‌ها و تکلوها در مرکز دوباره برتری خود را بر استاجلوها و شاملوها به دست آوردند و در عین حال با انداختن امرای شاملو به جان یکدیگر، موفق به تیره نمودن روابط شاملوها با استاجلوها نیز گردیدند. در ادامه برتری ترکمن‌ها در مرکز، خورشاوندی با شاه نیز نقش مهمی بازی می‌کرد. حتی پس از این حوادث، شاه یکی از خواهران خرد فاطمه بیگم را به ازدواج امیرخان درآورد. عروسی مفصلی در تبریز برپا گردید و دستور داده شد پیره محمدخان استاجلو به عنوان خورشاوند پدر داماد^{۳۹} در نقش ساق‌دوش و مسیب‌خان نیز در نقش سولدوش در خانه خود مراسم عروسی به پا کنند و آنها نیز به شاه و ولیعهد رسم عروسی فرستادند. مسیب‌خان تکلو نیز به علت خویشی با شاه، دوست داشت مانند امیرخان بایکی از دختران خاندان [شاهی] ازدواج کند؛ ولی پس از ناامید شدن از این کار، در حین ترتیب مراسم سولدوشی، نظر به آشنایی که با شعر و موسیقی داشت، این رباعی را نوشته برای شاه فرستاد:

(۳۹) دختر پیره محمدخان زن سلطان مراد فرزند امیرخان بود (اسکندر بیگ، ص ۲۶۰).

ای شاه جهان بی‌اثر اولدی دئمگیم
توتدی غم ائلی الیم ائلم تیکنی ائکیم
یوز بلبداکی خدمتیمله درگاهیندا
سولدوش امگینه دوندی آخیر امگیم^{۴۰}

ترجمه شعر:

ای شاه جهان گفتارم نزد تو بی‌اثر شد
اندوه دستم را و درد دامنم را گرفت
پس از صد سال خدمت به درگاه تو
عاقبت مزدم را با عنوان سولدوشی جبران کردی!

سرانجام این عروسیها رابطهٔ امراء را بهبودی بخشید و يك مدت اختلاف از بین آنها رخت بربست. در ترتیب این مجالس صلح و آشتی، مانند سابق شاهرخ خان مهرداد ذو‌القدر و قلی بیگگ قورچی‌باشی افشار و دیگر امرای قبایل نقش ارزنده‌ای داشتند.

به‌طوری‌که قبلاً دیدیم، قبایل استاجلو و شاملو در تشکیل و گسترش دولت صفوی نقش برجسته‌ای داشتند. آنها از نظر جمعیت نیز نسبت به سایر قبایل برتری چشمگیری داشتند و بدین سبب تمام نقشه‌هایی که از طرف دشمنانشان برای شکستن قدرت و دور نمودن آنها از مرکز حکومت کشیده می‌شد به نتیجه‌ای نمی‌رسید. قبایل استاجلو و شاملو برای دولت صفوی نقشی مانند نقش جلایرو سولدوز برای ایلخانان، بهارلو و سعدلو برای قراقویونلوها و موصللو و پرنک برای آق‌قویونلوها داشتند. در واقع بقای دولت صفوی بستگی به وجود این دو قبیله داشت زیرا همان طوری‌که قبلاً اشاره گردید، هم از نظر تعداد بیشتر بودند و هم در اداره امور دولت واجد افراد با تجربه‌ای بودند. بالاخره حکومت شیروان که مورد قبول هیچ يك از امراء نبود، به سلمان‌خان فرزند شاه علی‌میرزا و نوۀ قراخان استاجلو واگذار

۴۰. اسکندر بیگگ، عالم‌آدای عباسی، ص ۲۶۰.

گردید.^{۴۱} بعد از اندک زمانی با خواهر شاه نیز ازدواج کرد. در این مأموریت از امرای استاجلو حسینقلی سلطان نظر سلطان اوغلی، علیقلی سلطان (از اوبه چاوشلو)، مرتضی سلطان (از اوبه شرفلو) و مهدیقلی سلطان ایغوت بیگ اوغلی، سلمان خان راهمراهی نمودند. خلیل خان افشار نیز که مدت چهار سال بود که در مرکز انجام وظیفه می نمود، با کسب اجازه برای سرکوب عصیان شخصی به نام قلندر عازم محل حکومت خود در کوه گیلویه گردید.

با شروع فصل بهار، شاه نیز به اتفاق امرای خود تبریز را به سوی ییلاق ترک نموده و سپس به قرا باغ رفت. مرتضی قلی خان بیگلربیگی مشهد در نامه ای که برای شاه فرستاده بود، از دست علیقلی خان شاملو و مرشد قلی استاجلو به وی شکایت کرد. در این هنگام به علت پیشرفت مذاکرات صلح با عثمانی ها تنهایی نیرو به فرماندهی محمدخان ترکمان به مشهد اعزام شد. اسماعیل قلی خان و قورخمزخان و دیگران در این سفر او را همراهی نمودند. اما پس از مدت کوتاهی خبر شکست سلمان خان حاکم شیروان در تهاجم نیروهای کریمه به شهر شیروان و به فرماندهی غازی گرای به شاه رسید. علی قلی خان ایشیک عوض اوغلی (از اوبه چاوشلو) نیز در این حمله به قتل رسید. برای گرفتن انتقام این شکست میرزا سلمان وزیر و امیرخان به حرکت درآمدند، قلی بیگ قورچی باشی افشار، شاهرخ خان مهرداد ذوالقدر و پیره محمدخان استاجلو و دیگران نیز در این سفر همراه آنها بودند. نیروهای عثمانی از مقابل نیروهای قزلباش به طرف دمیر قاپو عقب نشینی کردند. سپاهیان صفوی زیاده به تعقیب آنها نپرداخته، به محاصره باکو پرداختند ولی موفق به فتح آنجا نگردیدند و به قرا باغ برگشتند. به هنگام این سفر جنگی، پیره محمدخان ریش سفید استاجلوها بیمار شده فوت کرد و تمام مناصب او به پسرش پیره مرادخان داده شد؛^{۴۲} ولی استاجلوها

(۴۱) به وضوح روشن است که نسل محمدخان فرمانده جناح چپ سپاهیان صفوی در جنگ چالدران، بعد از قلیچ خان و فرزندش قطع شده است.

(۴۲) به نظر من منشأ و معنای پیره مجهول است و لازم می آید که این معنی يك تعبیر باشد. اسکندر بیگ در جایی پیره را با دهه یکی ذکر می کند. به یکی از مریدان تکلوی شیخ حیدر نیز پیره سنان می گفتند (حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۲۸)؛ حتی پیره ←

اعتبار خود را در میان امرای مرکز از دست دادند.

از دیاد قدرت مرشد قلی خان طغیانگر در خراسان باعث ایراد سخنان درشت از جانب تکلوها به استاجلوه‌ها گردید. حتی شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو به هنگام بازگشت از خراسان مورد حمله محمد بیگک [مذاقی] نوۀ قراجه سلطان تکلوه قرار گرفت.^{۴۳}

دولت صفوی برای نشان دادن حاکمیت خود بر قسمت اعظم ایالت شیروان در نزد ایلچی عثمانی، پیکر بیگک از فرزندان زیاد را با عنوان خانی به شیروان فرستاد و به بعضی دیگر از بیگک‌های قاجار نیز املاکی در شیروان اعطا شده، دستور حرکت قبیلهٔ اوتوزایکی ساکن قرا باغ و سایر قبایل نیز به شیروان داده شد. عمر آقا ایلچی عثمانی پس از مشاهده اوضاع شیروان، به اتفاق شاهقلی سلطان تب اوغلی ذوالقدر به نزد سنان پاشا جانشین مصطفی پاشا به ارز روم رفتند. طولی نکشید که سلطان محمد به توصیهٔ سنان پاشا سفیری به استانبول فرستاد. این شخص ابراهیم خان حیدر سلطان اوغلی والی قم از قبیلهٔ ترکمان بوده است.^{۴۴} در همان سال به امرای استاجلو در ناحیه تقاطع غرب بیه پس (مرکز رشت) اقطاع واگذار گردید. این امیران عبارت بودند از سلمان خان و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی (لله سلمان

— سنان درباره برگشتن حسن خلیفه از اردبیل به ایل تکه می گوید: «حسن خلیفه آمد و لکن به همراه خود آتشی برای سوزاندن ایل آورد» (همان جا). اسکندر بیگک نیز در صفحه ۴۵۳ مطلبی در رابطه با این مسئله دارد: در خلال این حال، سادات پیره و اعیان مزینان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص...

باز در کتاب همان مؤلف به این موضوع برخورد می کنیم: در میانهٔ صوفیان قزلباش، پیره و خلیفه می نامند (ص ۳۲۸). از این نوشتجات چنین برمی آید که معنی پیره شاید مانند دده، خلیفه و مرشد در سلسله مراتب عناوین صوفی‌ها باشد. مینورسکی احتمال می دهد کلمهٔ پیره مانند امیر مشتق از کلمه «پیر» فارسی و از لهجه‌های متداول ایالت‌های کنار دریای خزر (گیلان و مازندران باشد) (تذکره الملوك، قسمت توضیحات، ص ۱۲۵، حاشیه ۶).

(۴۳) اسکندر بیگک، ص ۲۶۳.

(۴۴) اسکندر بیگک، ص ۲۶۴، ۲۶۵؛ در مورد تفصیلات اجرائی: سنان پاشا،

B. Kütükoğlu، ص ۱۱۴ - ۱۰۳.

خان)، حسینقلی سلطان نظر سلطان اوغلی، مصطفی سلطان (ازاوبه شرفلو)، مهدی سلطان ایغوت بیگک اوغلی (ازاوبه چساوشلو)، احمد سلطان آسایش اوغلی، محمد بیگک ساری سولاق اوغلی، «پیکر اسوردی»^{۴۵} خلیفه جعفر سلطان اوغلی کنگرلو، شاهوردی سلطان جلال اوغلی چینی^{۴۶} بودند. ولی این امرا در گیلان مورد استقبال قرار نگرفته، طولی نکشید مجبور شدند به قزوین برگردند.^{۴۷} در سال ۹۸۸ ه. ق. برابر ۱۵۸۰ (سال مار) پیکر خان زیاد اوغلی قاجار موفق گردید سپاهیان عثمانی را شکست دهد. در این جنگ امرای چاکرلو و قرامانلو نیز شرکت نمودند؛ ولی طولی نکشید که پیکر خان وفات کرد و جانشین او انصار خلیفه قرا داغ یا (قراچه داغ) نیز قبل از انجام هر کاری وفات کرد. ظاهراً بعد از این تاریخ هیچ يك از حکام صفوی نتوانست در شیروان موفقیتی کسب نماید.^{۴۸}

در همان سال (۱۵۸۰/۹۸۸) يك درویش قلندر در میان لره‌های کوه گیلویه خود را شاه اسماعیل دوم خواند و شخص مقبول قبلی را يك غلام شبیه خود اعلام نمود. او موفق شد تعداد کثیری از لرها را به دور خود جمع کند. این شاه اسماعیل دروغین ادعا می کرد در مدت اقامت در آناتولی طرفداران بسیاری گرد آورده و به کمک آنها آناتولی را فتح خواهد نمود.^{۴۹} او به کمک افراد خود به سوی حکام افشار آن مناطق حمله کرد. همان طور که قبلاً نیز ذکر گردید، این افشارها بعد از فتح این مناطق به دست آق قویونلوها، در زیر فرمان منصور بیگک از ترکیه به این نواحی آمده بودند. اسماعیل دروغین در این نبردها گاهی شکست می خورد. ولی او موفق گردید در آخرین نبرد خود با رستم بیگک، که از جانب پدر خود خلیل خان افشار در آنجا حکومت می کرد، او را شکست داده و به قتل رساند و افشارها را به وضع پریشانی در آورد. خلیل خان با گرفتن اجازه از شاه، خود عازم این مناطق

(۴۵) همان مأخذ (اسکندر بیگک، ص ۲۶۷).

(۴۶) متن: چگنی (اسکندر بیگک، ص ۲۶۷).

(۴۷) اسکندر بیگک، ص ۲۶۹ - ۲۶۷.

(۴۸) همان مأخذ، ص ۲۷۱، ۲۷۲.

(۴۹) همان مأخذ، ص ۲۷۲.

گردید و لسی در گردنه ای تنگ به وسیله سنگی که از طرف مخالفین به سر او اصابت کرد به قتل رسید. مرگ خلیل خان باعث از هم پاشیدگی افشارها گردید. شاه سلطان محمد، اسکندربیگ برادرزاده خلیل خان یکی از امرای مرکز را با عنوان خانی به سمت والی کوه گیلویه تعیین نمود و دستور داد امت خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس نیز اسکندربیگ را در جنگ با شورشیان یاری کند. در سال ۱۵۸۱/۹۸۹ سپاهیان دوراق خلیفه ذوالقدر با نیروهای افشار به هم پیوسته و شاه اسماعیل دروغین را که بسیاری از اطرافیانش پراکنده شده بودند دستگیر و به قتل رساندند ولی صدمه ای که افشارها از شورش متحمل شدند جبران سالها به طول انجامید. در حقیقت يك قسمت از افشارها به دور شاهقلى پسر خلیل خان جمع شدند. شاهقلى با کشتن اسکندربیگ خود را حاکم کوه گیلویه اعلام نمود، ولی حسن بیگ عبداللطیف اوغلی یکی از اقربای او به مقابله با وی برخاست و با ادعای خانی اداره امور قسمتی از منطقه را به دست گرفت و این وضع تا آمدن شاه عباس به شیر از در سال ۱۵۹۰/۹۹۸ ادامه یافت. حسن خان به تشویق شاه عباس شاهقلى-خان را به قتل رسانده و خود به تنهایی حاکم کوه گیلویه گردید.^{۵۰}

عصیان قلندر شهرت زیادی در این منطقه کسب نمود، به نحوی که پس از او مقلدان بسیاری با نام شاه اسماعیل دوم ظهور کردند. محبوبیت بیش از حد اسماعیل در بین مردم جای تعجب بسیار است؛^{۵۱} زیرا همان طور که قبلاً ذکر گردید، وی به طرفداری از مذهب تسنن متهم بود. دومین شاه اسماعیل دروغین در ایران بار دیگر در نواحی لرستان برخاسته و در حدود ده هزار نفر از کردها و لرها را به دور خود جمع کرد. این شاه اسماعیل دروغین را نیز سولاق حسن سلطان تكلو نوّه چوه سلطان دستگیر و به قزوین فرستاد. [سومین شاه اسماعیل نیز] در طالش ظهور نمود و در اردبیل به قتل رسید و چهارمی در میان غورها ظهور کرد. او با کشتن حسین سلطان افشار حاکم فراه و برادر او علی خان سلطان، افشارهای

۵۰. همان مأخذ، ص ۲۷۵ - ۲۷۲.

۵۱. به طوری که می دانیم، یکی از رمان های مردمی نیز به اسم شاه اسماعیل است. در به وجود آمدن این رمان احتمالاً علاقه مردم به شاه اسماعیل دوم مؤثر بوده است.

ساکن خراسان را بیش از حد ناراحت کرد. یگن سلطان حاکم جدید فراه و از خویشاوندان امرای مقتول در فکر برانداختن شورش بود که دروغی بودن شاه اسماعیل برای مریدان او روشن گردیده و خبر قتل او به دست طرفدارانش [به یگن سلطان] رسید.^{۵۲} بطوری که می بینیم شاه اسماعیل های دروغینی که در ایران ظهور کردند تکیه گاهشان بیشتر بر عناصر کرد، لُر، طالش و غور بوده است و این موضوع طبیعی به نظر می رسد. زیرا خواست عناصر ذکر شده در ایران با وجود داشتن مذهب مشترک از نظر سیاسی تأمین نگردیده بود و قزلباشهای ترک نیز از وجود عناصر غیر ترک در بین خود خوشنود نبودند. شاه اسماعیل های دروغین، در آناتولی خیلی قبل از ایران ظهور کردند و به همین علت شورشیان ایران را می توان مقلد آنها به حساب آورد. یکی از شاه اسماعیل های دروغین در آناتولی از میان ترکمان های شامبیاتی ساکن بوزوق برخاست. او در سال ۱۵۷۷ موفق گردید بسیاری از ترکمن ها را به دور خود جمع کند و در حالی که بسیاری از طرفدارانش او را همراهی می کردند، به درگاه حاجی بکتاش در منطقه قیر شهر آمد و با انجام قربانی مراسم آنجا را به جای آورد.^{۵۳} دومین شاه اسماعیل دروغین نیز در ملاتیه آناتولی ظهور کرد (۱۵۷۸/۹۸۶) و بسیاری از افراد قبایل آن مناطق مطیع او گردیدند.^{۵۴}

در سال ۱۵۸۱/۹۸۹ (ایلان ئیل) علیقلی خان خانلرخانی شاملو به اتفاق هم پیمان خود مرشد قلی خان استاجلو و دیگر امرا حکومت عباس میرزا را اعلام نمودند و سپس برای تسخیر نیشابور به سوی درویش محمدخان حاکم آن شهر حرکت کردند، ولی موفقیتی به دست نیاوردند.

با دریافت این خبر، شاه به تشویق میرزا سلمان وزیر و بیگ های ترکمان و تکلو خرد را برای رفتن به خراسان آماده ساخت. به همین مناسبت مأموریت های تازه ای به امرای صادق استاجلو واکذار گردید. از آن جمله سلمان خان استاجلو (فرزند شاه علی میرزا و نوۀ عبدالله خان) به ریاست دیوان برگزیده شد. به درخواست

(۵۲) اسکندر بیگ، ص ۲۷۵ - ۲۷۲؛ F. Sumer 'Oguzlar, S. 286.

(۵۳) ادغوزها، ص ۲۳۱، ۲۳۲.

(۵۴) احمد رفیق، ص ۳۷.

امرای استاجلو، شاهوردی یگن اوغلی برای جلب اطاعت پسرعمویش مرشد قلی خان عازم آن دیار گردید ولی نتیجه رضایت بخشی حاصل نگردید، حتی شاهوردی در بازگشت خود با تکیه بر تعصب قبیله‌ای به دفاع از مرشد قلی خان پرداخت. این نحو برخورد باعث گردید که او به اتفاق مهدیقلی بیگک او قجوقورچی حسن بیگک اوغلی از طرف سلمان خان و سایر امرای استاجلو برای جلب رضایت شاه ولیعهد حمزه میرزا کشته شوند. حوادثی که در بالا ذکر گردید نشان داد که در میان امرای قزلباش مانند اصیل زادگان عرب و مغول وجود یک تعصب شدید قبیله‌ای و انتقام خون موجود بوده و این مسئله تنها یک تعصب ساده قبیله‌ای نبوده؛ بلکه در عین حال برای بقای مقام و نفوذ قدرت آنها رسمی ضروری به نظر می‌رسید، به نحوی که ارزش و اعتبار امراء در نزد دوات بستگی مستقیم به قدرت و جمعیت قبیله آنها داشت. علی‌خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس با جمع آوری سپاه، ظهور شاه اسماعیل دروغین را در کوه گیلویه بهانه قرار داده دستور شاه را در مورد رفتن به آذربایجان اجرا نکرد؛ لذا از مقام خود عزل گردید و مقامش به امت بیگک یوزباشی از همان قبیله واگذار شد. امت‌خان که به اتفاق ولی‌خان تکلو والی همدان و ولی‌خان افشار والی کرمان به این سفر مأور شدند محافظینی به خراسان فرستاد و دستور داد که تا افراد طرفدار شاه (شاهسیون) در مشهد به دور مرتضی قلی خان ترکمن گرد آیند. امیرخان ترکمن نیز به خاطر حمزه میرزا ولیعهد با نیروهای خود به سپاه مرکز پیوست. علی‌رغم تعداد زیاد سپاهیان مرکز هدف شاه در این سفر خراسان تأمین نگردید و عاملین اصلی این حرکت، علیقلی خان شاملو و خطرناکتر از او مرشد قلی خان استاجلو، مقام خود را حفظ نمودند. علت اصلی این کار وجود تعصب قبیله‌ای امرای استاجلو و شاملوی موجود در سپاه و عدم قاطعیت آنها در این سفر جنگی بود؛ و از طرف دیگر حمایت امرائی مانند شاهرخ خان مهرداد ذوالقدر و قلی بیگک قورچی‌باشی افشار از آنها بوده است. حتی میرزا سلمان وزیر که در مورد مجازات امرای سرکش مطالبی به شاه القاء می‌کرد، با جلوداری قلی بیگک افشار به دست امراء به قتل رسید. سلمان یک وزیر تاجیک بود. امراء می‌خواستند که

او تنها در کارهای مالی دولت اظهار نظر کند و از مداخله او در کارهای نظامی خوشنود نبودند. ازدواج حمزه میرزا با دختر او نیز از طرف امرای استقبال نگردید. توطئه ترکمن‌ها و تکلوها برای بی‌اعتبار ساختن دشمنانشان، استاجلوها و شاملوها، به علت نداشتن يك امیر مقتدر این بار نیز با شکست مواجه گردید. حتی در یکی از جنگها تکلوها یکی امرای بزرگ خود اردوغدی خلیفه را از دست دادند. از شاملوها ابوالفتح خان فرزند آغز یوارخان و از قاجارها قبادخان والی سبزوار به قتل رسیدند و ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان و خوش خبرخان شاملو اسیر شدند؛ از شاملوها - مخصوصاً از اوبه اوجی - بسیاری کسان به قتل رسیدند و در برگشت به درخواست علیقلی خان که ظاهراً اطاعت شاه را قبول نموده بود، مرتضی خان ترکمن از حکومت مشهد به استرآباد تغییر مقام داد و حکومت مشهد به سلمان خان از اوستاجلوها داده شد و شاه علی بیگ قارنجه اوغلی نیز به للگی او انتخاب گردید، قلی بیگ سوندوک اوغلی که پدرش از قورچی‌باشی‌های مشهور طهماسب بود به علت تمرد آشکارش به قتل رسید و احمد سلطان از تکلوها به جای او به سمت حاکم سبزوار تعیین شد.^{۵۵} به هنگام سفر جنگی سلطان محمد به خراسان، فرهاد پاشا از فرماندهان عالی عثمانی ایالت چخور سعد را فتح نموده و در ایروان مرکز این ایالت در محل کاخ محمدی خان حصار محکمی بنا نمود.^{۵۶} محمدی خان توقماق استاجلو به علت نرسیدن کمک از سوی امیرخان ترکمن بیگلربیگی تبریز و امامقلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ، مجبور گردید به اتفاق خانواده‌اش به نخجوان عقب‌نشینی کرده و خانواده خود را در قلعه النجق جای دهد. امرای مرکز توصیه

(۵۵) اسکندر بیگ، عالم‌آرای عباسی، ص ۲۹۱-۲۷۶.

(۵۶) به طوری که معلوم می‌شود، راجع به جنگ عثمانی با ایران در محدوده موضوع برخورد می‌کنیم؛ نگاه کنید به B. Kütükoglu که کتابش تا به امروز جزو بهترین تحقیقات به حساب می‌آید. باردیگر بررسی و تحقیق مجدد موضوع را - با تکیه به ارزشیابی مجدد منابع - و نشر آن را، از همین مؤلف انتظار داریم. راجع به دوران سلطان محمد به تحقیق با ارزش H. R. Roemer نگاه کنید:

Der Niedergang Irans nach dem Tode Ism'ils des Grausamen 1577 - 1581, Würzburg = Aumühle 1939.

ایلچی ابراهیم سلطان ترکمن را دایر به صلح با عثمانیها با واگذاری اراضی فتح شده به آنها رد کرده، باعث از دست دادن مناطق آباد چخورسعد گردیدند. فتوحات عثمانی با تأنی و گام به گام پیش می‌رفت و آنها برای تحکیم اراضی فتح شده قلاع مستحکمی در آنها بنا می‌نمودند.

زمان چندانی از بازگشت شاه از خراسان نگذشته بود که به او خبر رسید مرشدقلی‌خان استاجلو حاکمیت مشهد را با حيله از دست سلمان‌خان خارج نموده است. انتقال مرتضی‌قلی‌خان از مشهد به استرآباد يك خطای بزرگ بود. مرشدقلی‌خان در سایه درایت خود توانست بوداق‌خان رئیس قبایل کرد چگنی اطراف مشهد و همچنین فرزندان بابا الیاس را که در رأس قبیله قراپات قرار داشتند تابع خود کند و سلمان‌خان بی‌کفایت نیز مجبور شد به قزوین برگردد.^{۵۷} در بهار سال ۱۵۴۸/۹۹۲ (سال میمون) شاه محمد به درخواست امیرخان به تبریز آمد ولی این مسافرت به بدبختی او انجامید، زیرا حمزه میرزا که تازه به سن هیجده سال رسیده بود به تحریک و همدستی نزدیکان خود علیقلی بیگک قیج اوغلی استاجلو و محمدی ساری سولاق اوغلی و اسماعیل‌قلی‌خان شاملو (اسم اصلیش اسماعیل‌خان) بادوازه هزار ترکمن بی‌وفا او را به قلعه قهقهه فرستاد و در آنجا زندانی ساخت و مقام بیگلربیگی آذربایجان با مقام خانی به علی‌قلی قیج اوغلی واگذار گردید. بدین ترتیب بار دیگر قبایل استاجلو و شاملو برتری خود را در مرکز دولت به دست آوردند. حمزه میرزا به اسماعیل‌قلی‌خان شاملو «یولداش» و به علیقلی‌خان استاجلو «قارداش» و به محمدی ساری سولاق اوغلی نیز «سرداش» لقب داد. ترکمانان با مشاهده این بی‌وفائی و بی‌صدافتی در حق رئیس خود امیرخان آذربایجان را ترک گفتند و اکثریت آنها به عراق عجم رفتند.^{۵۸} محمدی‌خان ترکمان والی‌کاشان با شنیدن زندانی شدن امیرخان به نزد ولی‌خان تکلو داماد امیرخان و والی همدان رفت و فرزندان و برادران امیرخان نیز نزد ولی‌خان آمدند. در اینجا قبایل ترکمن و

(۵۷) اسکندر بیگک، ص ۲۹۴، ۲۹۵؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۷۰-۲۶۶.

(۵۸) همان مأخذ، ص ۲۹۶، ۳۰۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۷۳.

تکلو تصمیم گرفتند به سوی تبریز هجوم برده و استاجلوها را از آنجا دور سازند. حمزه میرزا به محض شنیدن این خبر امیرخان را به قتل رساند. بدین سبب ترکمانها و تکلوها نتوانستند حمله خود را عملی سازند. اما درخراسان میان دودوست قدیمی، علیقلی خان شاملو والی هرات و مرشدقلی خان حاکم مشهد، نیز بهم خورده به جنگ بین آن دو منتهی گردید. در این هنگام علیقلی خان بااعلام پادشاهی عباس میرزا او را به همراه خود داشت، ولی در [جنگی که بین او و مرشدقلی خان رخ داد] به وسیله عوامل مرشدقلی خان ربوده شد. لذا به هنگام برگشت به هرات عباس میرزا همراه او نبود.^{۵۹} از شاملوها حسین بیگ (ازاوبه عبدالو) و علی بیگ شاه علی بیگ اوغلی (ازاوبه کراملو) از عباس میرزا جدا نگشتند.

در بهار سال ۱۵۸۵/۹۹۳ (سال مرغ) حمزه میرزا ولیعهد جوان اوقات خود را به خوش گذرانی سپری می کرد. نوه شیخهای پرهیزگار اردبیل دل بسته شراب و پسران زیباروی بود. او دلباخته پسر جوان و زیباروی به نام شیطان، فرزند آهنگری از اهل اصفهان شده بود، این پسر به وسیله یکی از افراد نزدیکش علیقلی خان قیج اوغلی به نزد او آورده شده بود و اکثر اوقات خود را با او می گذراند. حتی شاهقلی بیگ غربا اوغلی روملو^{۶۰} درباره معشوق حمزه میرزا این اشعار ترکی را می سراید:

گر نلرم قوشین ارل نر گس فتان آپارا کیم دور کی اونون غمزه سیندن جان آپارا
شیطان شیطان دید وقلری^{۶۱} گربو اولسا من راضیم ایمانیم می شیطان آپارا^{۶۲}

حمزه میرزا عازم ییلاق گردیده و به خوش گذرانی خود ادامه می داد که حرکت عثمانیها را به طرف خود شنید. طولی نکشید که نیروی عثمانی به فرماندهی وزیر

(۵۹) همان مأخذ، ص ۳۰۴-۳۰۱.

(۶۰) همان مأخذ (ص ۳۰۶)، بر اساس نظریه صادقی: «قاربا».

(۶۱) متن: دیدی وکلری.

(۶۲) اسکندر بیگ، ص ۳۰۶.

اعظم عثمان پاشا وارد تبریز گردید و بر اساس نقشه طرح شده بلافاصله مشغول ساختن قلعه گردید. این موضوع، تصاحب دائمی آذربایجان را از طرف عثمانی‌ها خبر می‌داد. احداث قلعه در مدت کوتاهی به پایان رسید و نیروهایی در این قلعه گمارده شده، آنجا را پر از سلاح و مهمات کردند و پس از تعیین جعفر پاشا خادم به بیگلر-بیگی آنجا شهر را ترك نمودند. با وجود وفات عثمان پاشا در اثر بیماری، نیروهای عثمانی حمله و هجوم شجاعانه حمزه میرزا را خنثی نمودند. حمزه میرزا در بازگشت خود تبریز را محاصره نمود، ولی نتوانست کاری از پیش ببرد؛ اما نیروهای عثمانی در حمله متقابل خود از داخل شهر به خارج موفقیت کسب نموده از امرای بزرگ حمزه میرزا، شاهرخ خان مهرداد ذوالقدر را به اسارت گرفته و فرزندش ابوالقاسم سلطان و پیری بیگ ایشیک آقاسی باشی به قتل رسیدند. قلی بیگ قورچی باشی افشار از امرای بزرگ از نقشه قتل خود به وسیله حمزه میرزا به تحریک قیج اوغلی و محمدی-بیگ به موقع اطلاع یافت و لذا به اتفاق برادر خود جبارقلی به جعفر پاشا پناهنده گردیده اخبار مهمی در اختیار والی عثمانی گذاردند؛ یکی از خبرها با حمله مشترک تکلوها و ترکمان‌ها به حمزه میرزا ارتباط داشت. در حقیقت محمدخان تمام ترکمانان نواحی کاشان و قم و ساوه را جمع نموده به اتفاق والی همدان و ولی خان تکلو و والی ری مسیب خان شرف الدین اوغلی و برادر او مختار سلطان والی ورامین به حرکت درآمده بود. سولاق حسین (نوه چوهره سلطان) به علت مخالفت با این اتفاق، از طرف ولی خان کشته شد. در این موقع محمدخان، امت خان ذوالقدر بیگلر بیگی فارس را که قصد رفتن به سوی حمزه میرزا را داشت به سوی خود جلب نمود. هدف از این حرکت، کشتن قیج اوغلی و محمدی ساری سولاق اوغلی به انتقام خون امیرخان و از بین بردن نفوذ شاملوها و استاجلوها و گرفتن اداره امور دولت به دست خودشان بود. به محض نزدیک شدن تکلوها به حوالی تبریز، افراد منتسب به این قبایل از میان نیروهای شاهی فرار نموده و به قبایل خود پیوستند. حتی در میان این افراد فراری اشخاصی مانند کچل مصطفی افشار، قورچی باشی حمزه میرزا و بسیاری دیگر از امراء دیده می‌شدند. ترکمان‌ها و تکلوها در اثر استقامت حمزه میرزا به هدف خود

نائل نگشته، طهماسب میرزا یکی از برادران حمزه میرزا را فراری داده و به قزوین برگشتند و طهماسب میرزا را در آنجا حاکم اعلام نمودند (۱۵۸۷/۹۹۵: سال سگ)^{۶۳} و افرادی به استاجلوها و افشارهای اوبه ابرلو که در اطراف قزوین ساکن بودند، به منظور جلب اطاعت آنها، اعزام شدند که چون نپذیرفتند تنبیه گردیدند. آنها قصد داشتند بیات‌ها را نیز سر جای خود بنشانند ولی به علت شنیدن خبر نزدیک شدن حمزه میرزا به قزوین از این کار منصرف گردیدند. جنگ نزدیک سایین قلعه اتفاق افتاد. در رأس جناح چپ نیروی هفت هزار نفری حمزه میرزا علیقلی استاجلو، اسلام‌خان مهرداد (فرزند شاهرخ‌خان)، علیقلی سلطان تاتی اوغلی و علی سلطان نوه شاهقلی خلیفه مهرداد با نیروی دوهزار نفری ذوالقدر دیده می‌شدند. اسماعیل قلی‌خان (اسمی‌خان)، قورخمزخان و شاهوردی خلیفه از (اوبه ایناللو) به اتفاق یک هزار و دویست نفر از نیروهای شاملو در جناح راست جای گرفتند.

پیرغیب‌خان استاجلو در رأس نیروهای مقدم قرار داشت و قبيله ايمور ساکن ری و رودبار با قرار دادن محمدحسین سلطان در رأس خود در اردوی حمزه میرزا جای داشتند. نیروهای ده هزار نفری مخالفین نیز با سلاحهای مجهز که اکثرشان سوار بر اسبان عربی بودند در جناح راست سپاه، محمدخان، ادهم‌خان، اسماعیل-خان برادر امیرخان، گلایی‌خان فرزند امیرخان و معصوم‌خان ترخان اوغلی و از دیگر برادران امیرخان، شاهقلی سلطان، شاهقلی سلطان پیاده؛ و در محل استقرار امت‌خان ذوالقدر، ترکمن‌ها و یک قسمت از ذوالقدرها جای گرفته بودند. مسیب‌خان و علی سلطان پاکمال پسر ولسی‌خان در رأس تکلوها در جناح چپ قرار داشتند. بدین ترتیب در مقابل استاجلوها، ترکمن‌ها و در مقابل شاملوها، تکاوها دیده می‌شدند. در جنگی که اتفاق افتاد، در سایه رشادت حمزه میرزا به نفع او تمام شد. از تکلوها فرزند ولی‌خان علی سلطان پاکمال و خلیل بیگ و از ترکمن‌ها شاهقلی سلطان برادر امیرخان به قتل رسیدند. محمدخان ترکمن و مسیب‌خان تکلو به اسارت درآمدند و از نیروی حمزه میرزا، علیقلی سلطان تاتی اوغلی کشته شد.

۶۳ همان مأخذ، ص ۳۳۱-۳۰۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۸۲-۲۷۴.

از فرزندان امیرخان، گلابی‌خان به اتفاق عمویش اسماعیل‌خان به عثمانی‌ها پناهنده شدند؛ آنها پیش شوهر خاله (یا: عمه) گلابی‌خان یعنی شرف‌خان، امیر بدلیس و مورخ مشهور رفتند. قسمت مهمی از تکلوها نیز به بغداد رفتند.^{۶۴} حمزه میرزا متعاقب این پیروزی از قتل مخالفین خود صرف‌نظر نمود. بدین سبب تکلوها و ترکمن‌ها متحمل تلفات زیادی نگردیدند، و لیکن هر دو قبیله نقش مهم خود را در اداره امور دولت از دست دادند. بعد از این نبرد استاجلوها و شاملوها در اداره امور دولت صفوی بسی‌رقیب گردیدند. منطقه حاصلخیز ری که در اقطاع مسیب‌خان تكلو بود، به جای شهر تبریز که زیر نفوذ عثمانی‌ها درآمده بود به علیقلی‌خان قیج اوغلی واگذار گردید. اقطاع ولی‌خان تكلو درهمدان نیز به پیرغیب‌خان استاجلو داده شد؛ و به دیگر امرای استاجلو از قبیل حسینقلی‌سلطان برادر علیقلی‌خان و اللهقلی‌سلطان جعفرسلطان اوغلی (از اوبه‌کنگرو) و احمدسلطان آسایش اوغلی و مهدیقلی‌سلطان ایغوت سلطان اوغلی (از اوبه‌چاوشلو) در عراق اقطاع واگذار گردید. علی‌سلطان نوه شاهقلی خلیفه مهرداد ذوالقدر (از اوبه غورغلو) از میان سپاهیان حمزه میرزا به سمت والی قم و علی‌خان ذوالقدر (از اوبه شادی بیگلو) به سمت بیگلربیگی فارس انتخاب گردیدند.^{۶۵} حمزه میرزا با نیرویی در حدود ده هزار نفر به سوی تبریز حرکت کرد. او می‌دانست که با این نیرو قادر به گرفتن تبریز نخواهد بود. از طرفی فرهاد پاشا فرمانده عثمانی‌ها عازم تبریز بود. بستن معاهده صلح برای دولت صفوی گران تمام می‌شد، زیرا یکی از ایالات با ارزش خود را از دست می‌داد؛ ادامه جنگ نیز مشکلات و خسارات جدیدی را دربر داشت، لذا حمزه میرزا با درک حقیقت موضوع به صلح تمایل نشان داد و پیشنهاد فرهاد پاشا را مبنی بر فرستادن برادرش حیدر میرزا به درگاه امپراطور عثمانی مورد قبول قرار داد و هنگامی که قصد داشت برای اجرای این منظور عازم قزوین گردد، به دست يك دلاک که مورد علاقه اش

(۶۴) همان مأخذ، ص ۳۴۰-۳۳۵: مؤلف در این جنگ شرکت داشت، آنزمان او

۲۶ سال داشت؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۹۳-۲۸۲.

(۶۵) همان مأخذ، ص ۳۴۱، ۳۴۲.

بود به قتل رسید (ذی الحجه ۹۹۴ / کاسیم - ار الیک ۱۵۸۶: سال سگک)^{۶۶}. خانلرخانی اسماعیل قلی خان شاملو (اسمی خان) و علیقلی خان استاجلو، از فرزندان محمدشاه، ابوطالب میرزا را ولیعهد اعلام نمودند. ولی در مدت کمی ضعف شخصیت آنها آشکار گردید و در اثر بی کفایتی آنها ولی خان فرزند محمدترکمن والی کاشان، ولی خان افشار والی کرمان و فرزند او بکتاش خان حاکم یزد افشارهای ساکن منطقه اصفهان (از اوبه اراشلو) و ذوالقدرهای فارس، عباس میرزا را به شاهی قبول کردند. والی تبریز جعفرپاشا با استفاده از این وضع، بسیاری از مناطق آذربایجان را فتح نمود.^{۶۷} علیقلی استاجلو و اسماعیل قلی خان (اسمی خان) به همراه سلطان محمد و ابوطالب میرزا و به منظور تأدیب امرای سرکش به سوی پایتخت (قزوین) حرکت نمودند (بهار سال ۹۹۵ / ۱۵۸۶: سال خوک)؛ اما به علت ضعف و اختلاف موجود میان آنها قادر به انجام هیچ کار نشدند. هنگامی که آنها در اصفهان بودند، عبداللہ خان حاکم اوزبک ضمن اعلان جنگ هرات را محاصره نمود. مرشد قلی نیز در حالی که عباس میرزا را به همراه خود داشت به سوی قزوین حرکت کرد و طولی نکشید که درایت و آگاهی مرشد قلی خان استاجلو بر همه روشن گردید؛ زیرا با وجود نیروی کم خود وارد قزوین گردیده و بر اوضاع مسلط گردید (ذی القعدة ۹۹۵ / اکیم ۱۵۸۷)^{۶۸}. در این هنگام علیقلی خان استاجلو و اسماعیل قلی خان شاملو (اسمی خان) همراه با بسیاری از امرا مانند شاهوردی سلطان (از اوبه ایناللو)، اسلمس خان مهرداد ذوالقدر و ادهم خان ترکمن و شاهقلی روملو خلیفه الخلفا و اسماعیل سلطان از افشارهای الپلو و همچنین شاه ولی خلیفه از ذوالقدرها و احمد سلطان آسایش اوغلسی و قنبر بیگ گزی بیوکلو بیات و طالش و بسیاری از امرای دیگر پادشاهی عباس میرزا را قبول کردند و در مقابل مرشد قلی خان تسلیم شدند. ولی هنوز چند صباحی از اقامت عباس میرزا در قزوین نگذشته بود، که بسیاری از

۶۶) همان مأخذ، ص ۳۴۷-۳۴۲.

۶۷) همان مأخذ، ص ۳۵۳-۳۴۸.

۶۸) همان مأخذ، ص ۳۶۳-۳۵۲.

این امر از دیدن چهره عباس میرزا به فرمان او به قتل رسیدند.^{۶۹} بدین ترتیب مرشد قلی خان به طور کامل بر اوضاع مسلط گردید. در این موقع مشکلات مهم داخلی و خارجی مملکت از هر طرف عباس میرزا را احاطه کرده بود. دوران سلطان محمد دوران حاکمیت کامل قزلباش‌ها بر دولت بوده است، ولی در سایه تدابیر شاه عباس آنها دیگر روی چنین دوره‌ای را ندیدند. در زمان سلطان محمد به طوری که دیدیم در اداره دولت چهار قبیله استاجلو، شاملو، ترکمن و تکلو نقش اساسی داشتند. دو قبیله اولی صاحب اوبه‌های فراوان بودند و برای اداره امور دولت نیز امرای باتجربه‌ای وارد دستگاه کردند و نتیجه این کار این شد که سرانجام بر دشمنان خود ترکمن‌ها و تکلوها غلبه یافته و اداره دولت را به دست خود گرفتند. امرایی که شاه عباس را به تخت رساندند به این قبایل منسوب بودند. بعد از این به بحث و بررسی جداگانه قبایل خواهیم پرداخت.

۶۹) همان مأخذ؛ ۳۸۵ - ۳۶۳؛ شرف خان، شرفنامه، ص ۲۸۷ - ۲۸۴. قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۱۶ - ۲.

نقش قباایل در دوران شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خداپنده

الف: قباایل بزرگ

(۱) روملو

بطوری که می‌دانیم اکثریت روملوها به اتفاق ارس‌خان در شیروان زندگی می‌کردند.^{۷۰} پس از فتوحات عثمانی، روملوهای ساکن شیروان از نظر جانی و مالی خسارت فراوانی دیدند و به وضع نابسامانی دچار گشتند ولی کوشش کردند در اطراف ارسباران به وضع خود سامان دهند.^{۷۱} در گسترش فتوحات عثمانی قسمتی از روملوها به فرماندهی محمود سلطان در خوی ساکن بودند؛^{۷۲} و شاخه دیگری از روملوها نیز به اتفاق درویش محمدخان در شهر نیشابور از توابع خراسان زندگی می‌کردند. در زمان شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد مقام خلیفه الخلفائی غالباً در دست این قبیله بود. اسماعیل، بعد از حسینقلی مقام خلیفه الخلفائی را به بلغار خلیفه داد که احتمالاً او نیز از این قبیله بوده است. این پادشاه به نور علی خلیفه فرزند بلغار خلیفه نیز مقامی اعطا نمود.^{۷۳} بطوری که قبلاً ذکر کردیم، اسماعیل به علت دروغ گفتن بلغار در مسئله تبری او را از مقام خود عزل نمود و

(۷۰) اسکندر بیگ، ص ۲۳۶-۲۲۷.

(۷۱) در میان برادران اسماعیل که به دست او کشته شدند، محمود میرزا در میان روملوها بزرگ شده و به وسیله آنها تربیت شده بود (همان مأخذ، ص ۲۳۶).

(۷۲) همان مأخذ، ص ۲۳۱.

(۷۳) حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۴۸۳، ۴۸۶.

مقام خلیفه‌الخلافتی را به دده خلیفه از استاجلوها داد. ولی بطوری که دیدیم، با به سلطنت رسیدن سلطان محمد، این مقام دوباره به شاهقلی سلطان از روملوها واگذار گردید که ما او را در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ در مقام خلیفه‌الخلافتی می‌بینیم.

شاه‌عباس به محض جلوس به تخت شاهی، این مقام را به قورخمزخان دلی بوداق‌اوغلی از روملوها اعطا نمود ولی او به اتفاق سایر امرای مخالف مرشد قلی‌خان به دستور او به قتل رسید (۱۵۸۸/۹۹۶)^{۷۴}. بعد از این حادثه، شاهقلی سلطان دوباره مقام خلیفه‌الخلافتی خود را به دست آورد.^{۷۵} دیگر از امرای قابل بحث روملوها شاهقلی بیگ است.^{۷۶} او یکی از شعرای ترکی‌گوی مشهور زمان خود بود و اشعاری از حسین شاعر در مورد محبوب حمزه‌میرزا، ملقب به شیطان، به نقل از اسکندر [بیگ] در بالا ذکر گردید. صادقی نیز او را در ردیف شعرای بزرگ زمان خود می‌داند.^{۷۷}

(۲) استاجلو

بطوری که می‌دانیم استاجلوها در این زمان در ایالت چخورسعد و منطقه نخجوان و خلخال و طارم و خراسان سکونت داشتند؛ و شایان دقت است که این قبیله بزرگ و قبیله بزرگ شاملو سکونت‌گاه مشخصی نداشتند. هنگامی که حکومت سلطان محمد به پایان رسید از استاجلوها مرشد قلی‌خان در رأس دولت دیده می‌شود.

(۳) تکلو

اقطاع این قبیله بیشتر در حوالی همدان وری بوده است. این مناطق جزء

(۷۴) اسکندر بیگ، ص ۳۸۴-۳۸۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۸۷؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۲۱، ۱۹.

(۷۵) همان مأخذ، ص ۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۲۲.

(۷۶) اسکندر بیگ اسم پدر این امیر را «غربا» (ص ۳۵۶) و صادقی به شکل «قاربا» می‌نویسد.

(۷۷) عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۷.

بهترین ایالت‌های پرمحصول این قبیله محسوب می‌گردید، ولی پیش از نبرد ساین قلعه این مناطق به استاجلوها و شاملوها واگذار گردید و يك قسمت از تكلوها مجبور شدند به عثمانی پناهنده شوند. بعد از این حادثه ستاره اقبال تكلوها به جای درخشش خاموش گردید و جزء ایلات درجه دوم درآمدند. فتح شیروان به وسیله عثمانی‌ها موجب گردید که اردوغدی خلیفه و فرزندان او را در این منطقه نیز از دست بدهند.

(۴) شاملو

شاملوها نیز مانند استاجلوها در تاریخ سیاسی دولت صفوی نقش مهمی داشتند و نیز مانند آنها سکونت گاه مشخصی نداشتند. در زمان مورد بحث اکثریت و یا قسمت مهمی از آنها در خراسان زیر فرمان علیقلی خان والی هرات زندگی می‌کردند. عبدالله خان اوزبك در سال (۱۵۸۷/۹۹۵) با محاصره هرات علیقلی خان را مجبور به تسلیم نمود، ولی او بر خلاف وعده خود علیقلی خان را به اتفاق بسیاری از شاملوها به قتل رساند و با وجود این شاملوها را در زمان شاه عباس در رأس قبایل قزلباش می‌بینیم.

(۵) ذوالقدر

بطوری که می‌دانیم، تیول این قبیله از زمان قدیم ایالت فارس بوده است. بعضی از امرای ذوالقدر در عراق عجم نیز املاکی داشتند. شغل مهم مهرباری در دولت صفوی غالباً در دست این قبیله بوده است. ذوالقدرها به علت نارضایتی که از بیگاری خود علی‌خان (از اوبه شادی بیگلو) داشتند در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ او را به قتل رسانده به دور مهدی‌قلی بیگ (از اوبه شادی بیگلو) جمع شدند.

(۶) قاجار

قاجارها در مسکن خود، قرا باغ سکونت داشتند. در این زمان امامقلی خان

بیگلربیگی قراباغ در رأس آنها قرار داشت. او با نبرد مداوم با نیروهای عثمانی سرزمین خود را حفظ می کرد. در هنگام تصرف قراباغ به وسیله نیروی عثمانی به فرماندهی فرهاد پاشا، همراه قسمت مهمی از نیروهای خود به ارسباران عقب نشینی کرد. وی از اوبه «یوا» و «یوا» قاجار بوده است. در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ در ارسباران وفات کرد و مقام او به محمدخان فرزند خلیل خان نوه شاهوردی سلطان از فرزندان زیاد واگذار گردید.

۷) افشار

محل زندگی این قبیله در جنوب ایران بوده است، اما به صورت ریسمانی از غرب تا شرق امتداد داشتند. در حقیقت اقطاع آنها از کوه گیلویه شروع می شد و پس از گذشتن از اصفهان و کرمان تا شهرهای فراه و اسفزار در جنوب هرات ادامه می یافت. اکثر افشارها در حوالی کوه گیلویه سکونت داشتند. در مورد سکونت يك شاخه از قبیله ار شلوی افشار در حوالی اصفهان قبلاً بحث کرده ایم؛ و سکونت يك شاخه از ار شلو و افشار اوسالو را در نزدیکی قزوین می دانیم. در اواخر حکومت سلطان محمد، یعنی در سال ۱۵۸۷/۹۹۵، کرمان در دست ولی خان، و یزد در دست فرزندش بکناش خان، و ابرقو در دست یوسف خان - که پدرش قلی بیگ به عثمانی ها پناهنده شده بود - اداره می گردید.^{۷۸} بکناش خان در تاریخ ۹۹۵ با دسیسه و نیرنگ اداره یزد را به دست گرفت و یوسف خان را آزاد نموده به ابرقو فرستاد و اما در مسکن اصلی افشارها در کوه گیلویه، خصوصت میان شاهقلی خان خلیل خان اوغلی و حسن خان عبداللطیف بیگ اوغلی کماکان ادامه داشت.

۸) ترکمان

با تعیین امیرخان به سمت بیگلربیگی آذربایجان، قسمت مهمی از قبیله

(۷۸) همان مأخذ، ص ۳۵۴.

[ترکمان] در این منطقه سکونت گزیدند. ولی فتح این نواحی به وسیله نیروهای عثمانی و قتل امیرخان آنها را مجبور به ترك ناحیه نمود. شاخه دیگری از ترکمانان در حوالی عراق عجم، قسم، کاشان و ساوه سکونت داشتند و بر اثر پیش آمدهایی که ذکر شد، ترکمن‌هایی که مجبور به ترك آذربایجان شدند، به این منطقه آمدند. پس از مرگ مرتضی قلی خان (۱۵۸۷/۹۹۵) ترکمانان حوالی خراسان و استرآباد نیز به هم قبیله‌های خود در عراق عجم ملحق شدند.

ب: قبایل کوچک

در این دوره درباره قبایل کوچک به اطلاعات قابل توجهی برخورد نمی‌کنیم؛ لذا نتوانستیم جدول جداگانه‌ای برای آنها تهیه کنیم.

ننه شیریان مسان آن و به صفت ن اما و به قوت بازوی حیدری دم شیر خضر صاحب



و در نزد کارخانان یکا بر می آورند و خازیان از عقب آن شیریان ننه محمد پرو

جنگ شاه اسماعیل با الوند میرزا آق قویونلو

بخش چهارم

دوران شاه عباس صفوی

(۱۰۳۷ - ۹۹۵ ه. ق. / ۱۶۲۸ - ۱۵۸۲ م.)

شاه عباس تحت شرایط سنگینی به تخت سلطنت جلوس کرد (۹۹۵ ق.ه/۱۵۸۷ م.). مسایل خارجی و طغیانهای داخلی هستی دولت را تهدید می کرد. ایالت های آباد پر جمعیت شمال غربی یکی پس از دیگری از دست ایران خارج می گردید و عناصر ترك كوچ نشین این ایالات پس از فتح این نواحی به دست عثمانی ها، به نقاط تحت حاکمیت دولت صفوی کوچ می کردند. بعضی از آنها یا مجبور به قبول حاکمیت عثمانی ها می شدند و یا تاج قزلباشی را دور انداخته، عمادۀ عثمانی بر سر می گذاشتند. اگر وضع به همین منوال می گذشت، امکان گسترش فتوحات عثمانی به عراق عجم نیز وجود داشت. بالاخره در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ با حرکت سریعی که به وسیلۀ عثمانی ها از جنوب آغاز گردید، منطقه نهاوند نیز به تصرف عثمانی ها درآمد. اوزبك ها نیز از موقعیت استفاده کرده، تحت امر فرمانده با قدرت خود عبدالله خان به حرالی خراسان هجوم برده و در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ هرات و به دنبال آن، شهر مشهد را تسخیر نموده و در صدد گسترش فتوحات خود بودند. شاه عباس با نهایت آگاهی، قبل از هر چیز به فکر ایجاد نظم و انضباط در میان ترکان قزلباش که پایگاه اصلی دولت بودند افتاد. در واقع پس از مرگ شاه اسماعیل دوم امرای قزلباش بر دولت حاکم شده، بر سر جاه و مقام مرتباً با هم منازعه داشتند. اصولاً شاه عباس نیز حاکمیت خود را مدیون یکی از همین امرای حریص ولی لایق و کاردان در امور دولت، یعنی مرشد قلی خان استاجلو (از اوبۀ چاوشلو) بود. او برای ایجاد تغییرات در اداره امور سلطنت کادر جدیدی را روی کار آورد. اینان نیز خواستند راه پیشینان خود را دنبال کنند، ولی به علت بی لیاقتی در این کار

موفق نگشته و بسیاری از آنها زندگی خود را از دست دادند. این امراء عبارت بودند از: پیرغیب‌خان استاجلو و برادرش امیر اصلان‌خان، مهدی‌قلی‌خان ذوالقدر والسی شیراز، علیقلی‌خان مهردار ذوالقدر، یوسف‌خان افشارقورچی‌باشی، قورخمزخان دلی بوداق‌اوغلی خلیفه‌الخلفای روملو و معصوم سلطان ترکمان. ولی طولی نکشید که در رمضان ۹۹۶/ تموز ۱۵۸۹ مرشد قلی‌خان نیز به دستور شاه‌عباس به قتل رسید^۱، در حالی که او مستحق چنین مجازاتی نبوده است. مرشد قلی‌خان، مانند امیر بوقا و امیر نوروززمان ایلخانان، سرور خود را نمی‌شناخت. حاکم صفوی با کشتن مرشد قلی‌خان، یعنی کسی که بسا فعالیت خستگی‌ناپذیر خود در به سلطنت رساندن او نقش اساسی داشت، قدرت خود را تثبیت نمود. او این سیاست را با کشتن بسیاری از امرای زمان سلطان محمد ادامه داد و به جای این افراد (چه در مرکز و چه در شهرستانها) امرای جوان منصوب کرد.

او امرای جوان را نیز که عملکرد خوبی نداشتند و یا کوچکترین قصور یا مسامحه‌ای از آنها مشاهده می‌کرد و یا حدس می‌زد که در آینده برای او خطر ایجاد خواهند کرد بلا درنگ از بین می‌برد؛ حتی به این حد نیز قناعت نکرده، قبایل افشار، ذوالقدر، قاجار، بیات و دیگر قبایل را که به طور متمرکز در یکجا سکونت داشتند، از مراکز خود کوچانده و در نقاط مختلف ایران پراکنده ساخت. در نتیجه این سیاست، مسکن مشخص افشارها در کوه گیلویه، ذوالقدرها در فارس، بیات‌ها در کز از و کهره رود* و حتی قاجارها در قرا باغ به فراموشی سپرده شد.

شاه‌عباس برای جلوگیری از شورش مجدد امرای قزلباش و برای مطیع کردن کامل آنها به این قبیل اقدامات نیز بسنده نکرده، فرزندان خردسال ارامنه و گرجی و چرکس را که از کوچکی آنها را به دربار آورده بودند تربیت کرده و از افراد مقتدر و بسا لیاقت این غلامان تشکیلات خاصی به وجود آورد. این تشکیلات

۱. همان مأخذ، ص ۴۰۰، ۴۰۱؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۹۱؛ قاضی احمد قمی، خلاصة‌التواریخ، ص ۲۳، ۲۴.

* متن: قیریخ رود. منظور «کهره رود» اراک است؛ ر. ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۹۶ که از منابع مهم مؤلف بوده است [و].

تقریباً شبیه و نمونه کوچکی از سازمان «ینی چری» بوده است. رئیس این تشکیلات را «قوللر آقاسی» می گفتند. از وجود این افراد نه تنها در تصدی مناصب مهم دولتی بلکه در ریاست بسیاری از قبایل نیز استفاده می گردید که در این مورد، در آینده به مثالهای متعددی برخورد خواهیم کرد. شاهعباس با مسلح نمودن افراد محلی در ایالت ها، سازمان خاصی به نام تشکیلات «تفنگچی» تشکیل داد که به رئیس آنها «مین باشی» می گفتند. شاهعباس در ایجاد تشکیلات نظامی خود - چه در زمینه سازمان غلامان و چه در تشکیلات تفنگچی - بدون شك تشکیلات نظامی عثمانی را الگوی خود قرار داده و طبیعی بود که افراد ترك قزلباش با تکیه بر اصالت و تعصب قبیله ای خود، از شکل گیری سازمان غلامان خوشنود نبودند. شاردن، سیاح اروپایی که در زمان شاهعباس دوم از ایران دیدن کرده، می نویسد که قزلباشان از غلامان نفرت داشته و به آنها «قرا اوغلو» می گفتند. شکی نیست که هدف شاهعباس از تشکیل سازمان غلامان و سازمان تفنگچی ها، ایجاد موازنه قدرت در برابر ترکان قزلباش بوده است. اما قبایل ترك چادر نشین مانند سابق تکیه گاه اصلی دولت شمرده شده و اهمیت خود را حفظ کردند. حتی روشن بود که تکیه گاه اصلی و دوام و بقای دولت صفوی در آن زمان به همین عناصر وابسته بوده است. تدابیری که شاهعباس در رابطه با قبایل ترك به کار برد، موجب ضعف آنها گردیده و در عوض باعث ازدیاد قدرت لر ها، کردها و افغان در سیاست دولت شده و در نتیجه نابودی دولت را فراهم ساخت.

در منابع دوران صفوی عناصری را که در بقاء و تشکیل دولت صفوی مؤثر بودند - مانند اهالی آناتولی - «قزلباش» و «ترك» (جمع اترك) و اهالی محلی و ایرانیانی را که در سازمانهای کشوری دولت خدمت می کردند «تاجیک» (جمع: تاجیکان یا تاجیکیه) می گفتند. تاجیکانی که در خدمت دولت بودند، مانند زمان سلجوقیان نتوانستند در حیات سیاسی دولت نقش مهمی را عهده دار شوند. در دولت صفوی، نه مانند دوره سلجوقیان به افرادی مانند عمیدالملک کندی، نظام الملک، شمس الدین اصفهانی و معین الدین پروانه و نه مانند دوره مغولان به اشخاصی نظیر شمس الدین محمد جوینی، رشید الدین فضل الله و تاج الدین علی شاه که در حیات

سیاسی دولت قدرت و نفوذی داشته باشند، به شخصیت‌های تاجیکی برخورد نمی‌کنیم. ایلچیانانی که به ایالات فرستاده می‌شدند از میان امرای ترك انتخاب می‌شدند. وظیفه اصلی وزرای صفوی رسیدگی به امور مالی دولت بوده است. مکاتبات نیز در دست اکابر تاجیک‌ها بوده است. مسئله اختلاف ترك و تاجیک غیر از اسناد رسمی تاریخی و ادبی، در تمام منابع آن دوره به چشم می‌خورد^۲. غیر از آن، به شهادت بسیاری از منابع، در دوران صفوی عناصر ترك به اهالی محلی به رسم قدیم «تات» می‌گفتند^۳. این يك كلمه قدیمی ترکی بوده است و به افراد غیر ترك و یا افرادی که به ترکی صحبت نمی‌کردند اطلاق می‌شد. امروز در بسیاری از نقاط ترکیه كلمه «تات» را به افراد بی‌زبان و یا الکن اطلاق می‌کنند. فرق میان «ترك» و «تات» (و یا تاجیک) تنها در زبان نبوده، بلکه این تفاوت در رفتارهای روحی، عادات و رسوم، قیافه و حتی در معتقدات دینی نیز وجود داشته است. عناصر ترك خود را از اولاد

(۲) در این خصوص به بیان یکی دو مثال می‌پردازیم: در میان امرای مخالف مرشد قلی‌خان بعضی از افراد تاجیک نیز وجود داشت که یکی از اینها میرزا عبدالله از فرزندان میرزا سلمان از وزرای زمان سلطان محمد و برادرش میرزا نظام‌الملک بودند که این‌ها نیز دستگیر شدند و چون تاجیک بودند، مهم ایشان به «ترجمان» قرار یافت و به هر يك مبلغی تحمیل نموده و به محصلان سپردند که به شیراز برده از ایشان بازیافت نمودند (اسکندر بیگ، ۳۸۴، ۳۸۵). «از طبقات تاجیکیه و ارباب قلم، میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتمادالدوله شده بود» (همان مأخذ، ۴۰۱؛ به این صفحات نیز مراجعه شود: ۳۸۷، ۱۵۹)؛ «امرای عظام نیز به کرات از این مقوله حکایت گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان مرد تاجیک است و جز رتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی از او متوقع نبود؛ و به او نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود داخل در امور سلطنت گردد...» (ص ۲۸۷)؛ «وسایر تاجیکان هم چنان و تحصیل داران و برات داران تعیین کردند و از اترک، اسلمس (اسلمزخان ذوالقدر) مهرداد و ادهم خان ترکمن نیز ترجمان مبلغی حواله کرده گرفتند» (قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ص ۱۵).

(۳) Voyages de Pietro Della Valle: ترجمه فارسی، ش. شفا، تهران، ۱۹۶۹، ص ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰؛ Sanson: Voyage au relation de l'état Présent؛ ۲۵۰، ۱۵۶۹، ۱۵۶۸، ۱۵۶۷، ۱۵۶۶، ۱۵۶۵، ۱۵۶۴، ۱۵۶۳، ۱۵۶۲، ۱۵۶۱، ۱۵۶۰، ۱۵۵۹، ۱۵۵۸، ۱۵۵۷، ۱۵۵۶، ۱۵۵۵، ۱۵۵۴، ۱۵۵۳، ۱۵۵۲، ۱۵۵۱، ۱۵۵۰، ۱۵۴۹، ۱۵۴۸، ۱۵۴۷، ۱۵۴۶، ۱۵۴۵، ۱۵۴۴، ۱۵۴۳، ۱۵۴۲، ۱۵۴۱، ۱۵۴۰، ۱۵۳۹، ۱۵۳۸، ۱۵۳۷، ۱۵۳۶، ۱۵۳۵، ۱۵۳۴، ۱۵۳۳، ۱۵۳۲، ۱۵۳۱، ۱۵۳۰، ۱۵۲۹، ۱۵۲۸، ۱۵۲۷، ۱۵۲۶، ۱۵۲۵، ۱۵۲۴، ۱۵۲۳، ۱۵۲۲، ۱۵۲۱، ۱۵۲۰، ۱۵۱۹، ۱۵۱۸، ۱۵۱۷، ۱۵۱۶، ۱۵۱۵، ۱۵۱۴، ۱۵۱۳، ۱۵۱۲، ۱۵۱۱، ۱۵۱۰، ۱۵۰۹، ۱۵۰۸، ۱۵۰۷، ۱۵۰۶، ۱۵۰۵، ۱۵۰۴، ۱۵۰۳، ۱۵۰۲، ۱۵۰۱، ۱۵۰۰، ۱۴۹۹، ۱۴۹۸، ۱۴۹۷، ۱۴۹۶، ۱۴۹۵، ۱۴۹۴، ۱۴۹۳، ۱۴۹۲، ۱۴۹۱، ۱۴۹۰، ۱۴۸۹، ۱۴۸۸، ۱۴۸۷، ۱۴۸۶، ۱۴۸۵، ۱۴۸۴، ۱۴۸۳، ۱۴۸۲، ۱۴۸۱، ۱۴۸۰، ۱۴۷۹، ۱۴۷۸، ۱۴۷۷، ۱۴۷۶، ۱۴۷۵، ۱۴۷۴، ۱۴۷۳، ۱۴۷۲، ۱۴۷۱، ۱۴۷۰، ۱۴۶۹، ۱۴۶۸، ۱۴۶۷، ۱۴۶۶، ۱۴۶۵، ۱۴۶۴، ۱۴۶۳، ۱۴۶۲، ۱۴۶۱، ۱۴۶۰، ۱۴۵۹، ۱۴۵۸، ۱۴۵۷، ۱۴۵۶، ۱۴۵۵، ۱۴۵۴، ۱۴۵۳، ۱۴۵۲، ۱۴۵۱، ۱۴۵۰، ۱۴۴۹، ۱۴۴۸، ۱۴۴۷، ۱۴۴۶، ۱۴۴۵، ۱۴۴۴، ۱۴۴۳، ۱۴۴۲، ۱۴۴۱، ۱۴۴۰، ۱۴۳۹، ۱۴۳۸، ۱۴۳۷، ۱۴۳۶، ۱۴۳۵، ۱۴۳۴، ۱۴۳۳، ۱۴۳۲، ۱۴۳۱، ۱۴۳۰، ۱۴۲۹، ۱۴۲۸، ۱۴۲۷، ۱۴۲۶، ۱۴۲۵، ۱۴۲۴، ۱۴۲۳، ۱۴۲۲، ۱۴۲۱، ۱۴۲۰، ۱۴۱۹، ۱۴۱۸، ۱۴۱۷، ۱۴۱۶، ۱۴۱۵، ۱۴۱۴، ۱۴۱۳، ۱۴۱۲، ۱۴۱۱، ۱۴۱۰، ۱۴۰۹، ۱۴۰۸، ۱۴۰۷، ۱۴۰۶، ۱۴۰۵، ۱۴۰۴، ۱۴۰۳، ۱۴۰۲، ۱۴۰۱، ۱۴۰۰، ۱۳۹۹، ۱۳۹۸، ۱۳۹۷، ۱۳۹۶، ۱۳۹۵، ۱۳۹۴، ۱۳۹۳، ۱۳۹۲، ۱۳۹۱، ۱۳۹۰، ۱۳۸۹، ۱۳۸۸، ۱۳۸۷، ۱۳۸۶، ۱۳۸۵، ۱۳۸۴، ۱۳۸۳، ۱۳۸۲، ۱۳۸۱، ۱۳۸۰، ۱۳۷۹، ۱۳۷۸، ۱۳۷۷، ۱۳۷۶، ۱۳۷۵، ۱۳۷۴، ۱۳۷۳، ۱۳۷۲، ۱۳۷۱، ۱۳۷۰، ۱۳۶۹، ۱۳۶۸، ۱۳۶۷، ۱۳۶۶، ۱۳۶۵، ۱۳۶۴، ۱۳۶۳، ۱۳۶۲، ۱۳۶۱، ۱۳۶۰، ۱۳۵۹، ۱۳۵۸، ۱۳۵۷، ۱۳۵۶، ۱۳۵۵، ۱۳۵۴، ۱۳۵۳، ۱۳۵۲، ۱۳۵۱، ۱۳۵۰، ۱۳۴۹، ۱۳۴۸، ۱۳۴۷، ۱۳۴۶، ۱۳۴۵، ۱۳۴۴، ۱۳۴۳، ۱۳۴۲، ۱۳۴۱، ۱۳۴۰، ۱۳۳۹، ۱۳۳۸، ۱۳۳۷، ۱۳۳۶، ۱۳۳۵، ۱۳۳۴، ۱۳۳۳، ۱۳۳۲، ۱۳۳۱، ۱۳۳۰، ۱۳۲۹، ۱۳۲۸، ۱۳۲۷، ۱۳۲۶، ۱۳۲۵، ۱۳۲۴، ۱۳۲۳، ۱۳۲۲، ۱۳۲۱، ۱۳۲۰، ۱۳۱۹، ۱۳۱۸، ۱۳۱۷، ۱۳۱۶، ۱۳۱۵، ۱۳۱۴، ۱۳۱۳، ۱۳۱۲، ۱۳۱۱، ۱۳۱۰، ۱۳۰۹، ۱۳۰۸، ۱۳۰۷، ۱۳۰۶، ۱۳۰۵، ۱۳۰۴، ۱۳۰۳، ۱۳۰۲، ۱۳۰۱، ۱۳۰۰، ۱۲۹۹، ۱۲۹۸، ۱۲۹۷، ۱۲۹۶، ۱۲۹۵، ۱۲۹۴، ۱۲۹۳، ۱۲۹۲، ۱۲۹۱، ۱۲۹۰، ۱۲۸۹، ۱۲۸۸، ۱۲۸۷، ۱۲۸۶، ۱۲۸۵، ۱۲۸۴، ۱۲۸۳، ۱۲۸۲، ۱۲۸۱، ۱۲۸۰، ۱۲۷۹، ۱۲۷۸، ۱۲۷۷، ۱۲۷۶، ۱۲۷۵، ۱۲۷۴، ۱۲۷۳، ۱۲۷۲، ۱۲۷۱، ۱۲۷۰، ۱۲۶۹، ۱۲۶۸، ۱۲۶۷، ۱۲۶۶، ۱۲۶۵، ۱۲۶۴، ۱۲۶۳، ۱۲۶۲، ۱۲۶۱، ۱۲۶۰، ۱۲۵۹، ۱۲۵۸، ۱۲۵۷، ۱۲۵۶، ۱۲۵۵، ۱۲۵۴، ۱۲۵۳، ۱۲۵۲، ۱۲۵۱، ۱۲۵۰، ۱۲۴۹، ۱۲۴۸، ۱۲۴۷، ۱۲۴۶، ۱۲۴۵، ۱۲۴۴، ۱۲۴۳، ۱۲۴۲، ۱۲۴۱، ۱۲۴۰، ۱۲۳۹، ۱۲۳۸، ۱۲۳۷، ۱۲۳۶، ۱۲۳۵، ۱۲۳۴، ۱۲۳۳، ۱۲۳۲، ۱۲۳۱، ۱۲۳۰، ۱۲۲۹، ۱۲۲۸، ۱۲۲۷، ۱۲۲۶، ۱۲۲۵، ۱۲۲۴، ۱۲۲۳، ۱۲۲۲، ۱۲۲۱، ۱۲۲۰، ۱۲۱۹، ۱۲۱۸، ۱۲۱۷، ۱۲۱۶، ۱۲۱۵، ۱۲۱۴، ۱۲۱۳، ۱۲۱۲، ۱۲۱۱، ۱۲۱۰، ۱۲۰۹، ۱۲۰۸، ۱۲۰۷، ۱۲۰۶، ۱۲۰۵، ۱۲۰۴، ۱۲۰۳، ۱۲۰۲، ۱۲۰۱، ۱۲۰۰، ۱۱۹۹، ۱۱۹۸، ۱۱۹۷، ۱۱۹۶، ۱۱۹۵، ۱۱۹۴، ۱۱۹۳، ۱۱۹۲، ۱۱۹۱، ۱۱۹۰، ۱۱۸۹، ۱۱۸۸، ۱۱۸۷، ۱۱۸۶، ۱۱۸۵، ۱۱۸۴، ۱۱۸۳، ۱۱۸۲، ۱۱۸۱، ۱۱۸۰، ۱۱۷۹، ۱۱۷۸، ۱۱۷۷، ۱۱۷۶، ۱۱۷۵، ۱۱۷۴، ۱۱۷۳، ۱۱۷۲، ۱۱۷۱، ۱۱۷۰، ۱۱۶۹، ۱۱۶۸، ۱۱۶۷، ۱۱۶۶، ۱۱۶۵، ۱۱۶۴، ۱۱۶۳، ۱۱۶۲، ۱۱۶۱، ۱۱۶۰، ۱۱۵۹، ۱۱۵۸، ۱۱۵۷، ۱۱۵۶، ۱۱۵۵، ۱۱۵۴، ۱۱۵۳، ۱۱۵۲، ۱۱۵۱، ۱۱۵۰، ۱۱۴۹، ۱۱۴۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۶، ۱۱۴۵، ۱۱۴۴، ۱۱۴۳، ۱۱۴۲، ۱۱۴۱، ۱۱۴۰، ۱۱۳۹، ۱۱۳۸، ۱۱۳۷، ۱۱۳۶، ۱۱۳۵، ۱۱۳۴، ۱۱۳۳، ۱۱۳۲، ۱۱۳۱، ۱۱۳۰، ۱۱۲۹، ۱۱۲۸، ۱۱۲۷، ۱۱۲۶، ۱۱۲۵، ۱۱۲۴، ۱۱۲۳، ۱۱۲۲، ۱۱۲۱، ۱۱۲۰، ۱۱۱۹، ۱۱۱۸، ۱۱۱۷، ۱۱۱۶، ۱۱۱۵، ۱۱۱۴، ۱۱۱۳، ۱۱۱۲، ۱۱۱۱، ۱۱۱۰، ۱۱۰۹، ۱۱۰۸، ۱۱۰۷، ۱۱۰۶، ۱۱۰۵، ۱۱۰۴، ۱۱۰۳، ۱۱۰۲، ۱۱۰۱، ۱۱۰۰، ۱۰۹۹، ۱۰۹۸، ۱۰۹۷، ۱۰۹۶، ۱۰۹۵، ۱۰۹۴، ۱۰۹۳، ۱۰۹۲، ۱۰۹۱، ۱۰۹۰، ۱۰۸۹، ۱۰۸۸، ۱۰۸۷، ۱۰۸۶، ۱۰۸۵، ۱۰۸۴، ۱۰۸۳، ۱۰۸۲، ۱۰۸۱، ۱۰۸۰، ۱۰۷۹، ۱۰۷۸، ۱۰۷۷، ۱۰۷۶، ۱۰۷۵، ۱۰۷۴، ۱۰۷۳، ۱۰۷۲، ۱۰۷۱، ۱۰۷۰، ۱۰۶۹، ۱۰۶۸، ۱۰۶۷، ۱۰۶۶، ۱۰۶۵، ۱۰۶۴، ۱۰۶۳، ۱۰۶۲، ۱۰۶۱، ۱۰۶۰، ۱۰۵۹، ۱۰۵۸، ۱۰۵۷، ۱۰۵۶، ۱۰۵۵، ۱۰۵۴، ۱۰۵۳، ۱۰۵۲، ۱۰۵۱، ۱۰۵۰، ۱۰۴۹، ۱۰۴۸، ۱۰۴۷، ۱۰۴۶، ۱۰۴۵، ۱۰۴۴، ۱۰۴۳، ۱۰۴۲، ۱۰۴۱، ۱۰۴۰، ۱۰۳۹، ۱۰۳۸، ۱۰۳۷، ۱۰۳۶، ۱۰۳۵، ۱۰۳۴، ۱۰۳۳، ۱۰۳۲، ۱۰۳۱، ۱۰۳۰، ۱۰۲۹، ۱۰۲۸، ۱۰۲۷، ۱۰۲۶، ۱۰۲۵، ۱۰۲۴، ۱۰۲۳، ۱۰۲۲، ۱۰۲۱، ۱۰۲۰، ۱۰۱۹، ۱۰۱۸، ۱۰۱۷، ۱۰۱۶، ۱۰۱۵، ۱۰۱۴، ۱۰۱۳، ۱۰۱۲، ۱۰۱۱، ۱۰۱۰، ۱۰۰۹، ۱۰۰۸، ۱۰۰۷، ۱۰۰۶، ۱۰۰۵، ۱۰۰۴، ۱۰۰۳، ۱۰۰۲، ۱۰۰۱، ۱۰۰۰، ۹۹۹، ۹۹۸، ۹۹۷، ۹۹۶، ۹۹۵، ۹۹۴، ۹۹۳، ۹۹۲، ۹۹۱، ۹۹۰، ۹۸۹، ۹۸۸، ۹۸۷، ۹۸۶، ۹۸۵، ۹۸۴، ۹۸۳، ۹۸۲، ۹۸۱، ۹۸۰، ۹۷۹، ۹۷۸، ۹۷۷، ۹۷۶، ۹۷۵، ۹۷۴، ۹۷۳، ۹۷۲، ۹۷۱، ۹۷۰، ۹۶۹، ۹۶۸، ۹۶۷، ۹۶۶، ۹۶۵، ۹۶۴، ۹۶۳، ۹۶۲، ۹۶۱، ۹۶۰، ۹۵۹، ۹۵۸، ۹۵۷، ۹۵۶، ۹۵۵، ۹۵۴، ۹۵۳، ۹۵۲، ۹۵۱، ۹۵۰، ۹۴۹، ۹۴۸، ۹۴۷، ۹۴۶، ۹۴۵، ۹۴۴، ۹۴۳، ۹۴۲، ۹۴۱، ۹۴۰، ۹۳۹، ۹۳۸، ۹۳۷، ۹۳۶، ۹۳۵، ۹۳۴، ۹۳۳، ۹۳۲، ۹۳۱، ۹۳۰، ۹۲۹، ۹۲۸، ۹۲۷، ۹۲۶، ۹۲۵، ۹۲۴، ۹۲۳، ۹۲۲، ۹۲۱، ۹۲۰، ۹۱۹، ۹۱۸، ۹۱۷، ۹۱۶، ۹۱۵، ۹۱۴، ۹۱۳، ۹۱۲، ۹۱۱، ۹۱۰، ۹۰۹، ۹۰۸، ۹۰۷، ۹۰۶، ۹۰۵، ۹۰۴، ۹۰۳، ۹۰۲، ۹۰۱، ۹۰۰، ۸۹۹، ۸۹۸، ۸۹۷، ۸۹۶، ۸۹۵، ۸۹۴، ۸۹۳، ۸۹۲، ۸۹۱، ۸۹۰، ۸۸۹، ۸۸۸، ۸۸۷، ۸۸۶، ۸۸۵، ۸۸۴، ۸۸۳، ۸۸۲، ۸۸۱، ۸۸۰، ۸۷۹، ۸۷۸، ۸۷۷، ۸۷۶، ۸۷۵، ۸۷۴، ۸۷۳، ۸۷۲، ۸۷۱، ۸۷۰، ۸۶۹، ۸۶۸، ۸۶۷، ۸۶۶، ۸۶۵، ۸۶۴، ۸۶۳، ۸۶۲، ۸۶۱، ۸۶۰، ۸۵۹، ۸۵۸، ۸۵۷، ۸۵۶، ۸۵۵، ۸۵۴، ۸۵۳، ۸۵۲، ۸۵۱، ۸۵۰، ۸۴۹، ۸۴۸، ۸۴۷، ۸۴۶، ۸۴۵، ۸۴۴، ۸۴۳، ۸۴۲، ۸۴۱، ۸۴۰، ۸۳۹، ۸۳۸، ۸۳۷، ۸۳۶، ۸۳۵، ۸۳۴، ۸۳۳، ۸۳۲، ۸۳۱، ۸۳۰، ۸۲۹، ۸۲۸، ۸۲۷، ۸۲۶، ۸۲۵، ۸۲۴، ۸۲۳، ۸۲۲، ۸۲۱، ۸۲۰، ۸۱۹، ۸۱۸، ۸۱۷، ۸۱۶، ۸۱۵، ۸۱۴، ۸۱۳، ۸۱۲، ۸۱۱، ۸۱۰، ۸۰۹، ۸۰۸، ۸۰۷، ۸۰۶، ۸۰۵، ۸۰۴، ۸۰۳، ۸۰۲، ۸۰۱، ۸۰۰، ۷۹۹، ۷۹۸، ۷۹۷، ۷۹۶، ۷۹۵، ۷۹۴، ۷۹۳، ۷۹۲، ۷۹۱، ۷۹۰، ۷۸۹، ۷۸۸، ۷۸۷، ۷۸۶، ۷۸۵، ۷۸۴، ۷۸۳، ۷۸۲، ۷۸۱، ۷۸۰، ۷۷۹، ۷۷۸، ۷۷۷، ۷۷۶، ۷۷۵، ۷۷۴، ۷۷۳، ۷۷۲، ۷۷۱، ۷۷۰، ۷۶۹، ۷۶۸، ۷۶۷، ۷۶۶، ۷۶۵، ۷۶۴، ۷۶۳، ۷۶۲، ۷۶۱، ۷۶۰، ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۷، ۷۵۶، ۷۵۵، ۷۵۴، ۷۵۳، ۷۵۲، ۷۵۱، ۷۵۰، ۷۴۹، ۷۴۸، ۷۴۷، ۷۴۶، ۷۴۵، ۷۴۴، ۷۴۳، ۷۴۲، ۷۴۱، ۷۴۰، ۷۳۹، ۷۳۸، ۷۳۷، ۷۳۶، ۷۳۵، ۷۳۴، ۷۳۳، ۷۳۲، ۷۳۱، ۷۳۰، ۷۲۹، ۷۲۸، ۷۲۷، ۷۲۶، ۷۲۵، ۷۲۴، ۷۲۳، ۷۲۲، ۷۲۱، ۷۲۰، ۷۱۹، ۷۱۸، ۷۱۷، ۷۱۶، ۷۱۵، ۷۱۴، ۷۱۳، ۷۱۲، ۷۱۱، ۷۱۰، ۷۰۹، ۷۰۸، ۷۰۷، ۷۰۶، ۷۰۵، ۷۰۴، ۷۰۳، ۷۰۲، ۷۰۱، ۷۰۰، ۶۹۹، ۶۹۸، ۶۹۷، ۶۹۶، ۶۹۵، ۶۹۴، ۶۹۳، ۶۹۲، ۶۹۱، ۶۹۰، ۶۸۹، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۷، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۷۲، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۴، ۶۶۳، ۶۶۲، ۶۶۱، ۶۶۰، ۶۵۹، ۶۵۸، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۵۵، ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۲، ۶۵۱، ۶۵۰، ۶۴۹، ۶۴۸، ۶۴۷، ۶۴۶، ۶۴۵، ۶۴۴، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۴۱، ۶۴۰، ۶۳۹، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۳۵، ۶۳۴، ۶۳۳، ۶۳۲، ۶۳۱، ۶۳۰، ۶۲۹، ۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۶، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۲۳، ۶۲۲، ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۱۹، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۶، ۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۲، ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۶، ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۸، ۵۹۷، ۵۹۶، ۵۹۵، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۸۲، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۵، ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۶۲، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۳۷، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۳۴، ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۹، ۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۲۱، ۵۲۰، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۱۰، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۶، ۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۲، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸

ترکمن‌ها دانسته و این فکر را نیز ادامه می‌دادند و کلمه «قزلباش» را تنها برای مدح خود به کار می‌بردند. این کلمه تنها به عناصر ترك که از نظر نظامی تکیه‌گاه دولت بودند - از قبیل طوایف قزلباش، پادشاه قزلباش، امرای قزلباش، لشکر قزلباش، سپاه قزلباش و غازیان قزلباش^۴ - اطلاق نمی‌شده است؛ بلکه به دولت تشکیل دهنده و استمرار دهنده آنها، دولت قزلباش و به مناطق تحت حاکمیت آنها، منطقه قزلباش می‌گفتند^۵.

در میان امرای ترك صفوی به فراوانی به القاب و اسامی ترك برخورد می‌کنیم؛ این اسامی و القاب مصطلح در میان امرای ترك صفوی، بیشتر از اسامی معمول ترك در میان بیگ‌ها و پادشاهان دربار عثمانی و همچنین بعضی دیگر از دولت‌های ترك می‌باشد. در اثر حملات عثمانی، مرکز حکومت صفوی از تبریز به قزوین و بعد به اصفهان نقل مکان کرد، ولی این انتقال تأثیر منفی در احساس ترکان ایجاد ننمود. در دربار شاهان صفوی در اصفهان نیز مثل سابق به زبان ترکی تکلم می‌شد و طبقه خلقی عنصر ترك موجودیت خود را تا به امروز حفظ نموده و صاحب ادبیات شفاهی قوی گردیدند که با وجود اختلاف عقیدتی، بسیاری از محصول این ادبیات در ترکیه و در میان ترکان آنسوی خزر نفوذ کرده و در میان ادبیات مردمی آنها جای گرفته است؛ بطوری که تا به امروز هم افسانه‌های خلقی که به وسیله عناصر ترك ایرانی خلق شده، مانند کرم داصلی، آدزو قنبر، عاشق غریب و شاه اسماعیل قان قلعه‌سی در میان مردم عادی حتی در میان روشنفکران نیز خوانده و شنیده می‌شود. در مقابل این، در اوایل قرن هفده داستان «کوراوغلی» که به وسیله «عاشق‌های» آناتولی شروع به خواندن گردید، از آن طریق در میان ترکان ایران نیز متداول گشته و از این راه در میان ترکمن‌های آن سوی خزر نیز منتشر گردید. داستان کوراوغلی در میان نواده‌های «اوغوز» یا ترکمان ساکن ترکیه و ایران و ماوراء خزر به جای داستان «دده قورقود» نقش داستان ملی بخود گرفته و موجب بقای فرهنگ مشترک این

(۴) اسکندر بیگ، ص ۱۳۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷ (در فهرست

اسکندر بیگ نشان داده شده است)

(۵) همان مأخذ، ص ۳۶۹.

اقوام گردیده است که به جای خود شایان توجه است. دیوان مکاتبات صفوی تنها به فارسی نوشته نمی‌شد، در صورت لزوم به زبان ترکی نیز نوشته می‌شد و این رسم تا اضمحلال دولت ادامه داشت.^۶

بطوری که می‌دانیم، در میان امرای اصیل زادهٔ ترك قزلباش افراد آشنا به علم و ادب کم نبودند. این افراد مانند بسیاری از امرای روشنفکر عثمانی، جغتای و اوزبك به هردو ادبیات ترکی و فارسی آشنا بودند.^۷ مخصوصاً تأثیر ادبیات جغتای در زمان آق‌قویونلوها با نوشته‌های علیشیرنوائی که به موجودیت آنها به وسیلهٔ اوزبك‌ها خاتمه داده شده، با جمع شدن به اطراف بدیع الزمان میرزا و تشکیل يك اجتماع نسبتاً بزرگی از جغتای‌ها به شاه اسماعیل پناهنده شدند. با فتح خراسان به وسیلهٔ شاه اسماعیل، رسوم ادبی جغتای‌ها مانند رسوم نظامی و سیاسی در میان ترکان قزلباش با قدرت جای باز کرده بود که تا قرون گذشته به موجودیت خود ادامه می‌داد. با وجود این، در زمان صفویان روشنفکران ترك از فعالیت‌های ادبی موجود در ترکیه [عثمانی] بی‌خبر نبودند؛ آنها آثار ادبی و تاریخی ترکیه را مطالعه می‌کردند و

۶) نامهٔ ترکی موجود در مجموعهٔ حیدریبگک ایواوغلی (بریتیش میوزیوم، Add، ۷۶۸۸ b، ۱۰۱، ۱۰۲) يك صورت دیگر از نامهٔ فریدون‌بیگ (II، ص ۳۶، ۳۸) می‌باشد؛ و باز در این اثر در نامهٔ مفصلی که طهماسب به مناسب مرگ سلیم و به سلطنت رسیدن مراد سوم فرستاده است، بعضی ابیات ترك دیده می‌شود (۱۰۲ a، ۱۰۴ b)؛ باز در اثر ولی‌قلی‌بیگ شاملو رونویس نامهٔ دست‌نویس شاه‌عباس دوم به خط خود او به زبان ترکی وجود دارد. در این نامه که شاه‌عباس به بیگلربیگی شیروان فرستاده، به او دستور داده که از محبت به چند نفر از صوفیان اهل ترکیه که قصد برگشتن به دیار خود دارند دریغ روا ندارد (قصص خاقانی، بریتیش میوزیوم، Add، ۷۶۵۶، ۱۴۲ a، نامه مربوط به تاریخ ۱۰۷۰ هـ. ق. ۱۶۶۰ - ۱۶۵۹ م. می‌باشد. آقای دکتر تورحان گنجی از وجود چنین نامه و انتشار آن در آینده اطلاع داد. دکتر گنجی مشغول بررسی درباره ادبیات نوشته شده زمان صفوی می‌باشد که این بررسیها به صورت مقاله انتشار خواهد یافت. با گسترش تحقیقات درباره صفوی‌ها، احتمال کشف بعضی دیگر از نامه‌های ترکی زمان صفوی وجود دارد.

۷) درباره این موضوع: محمدفؤاد کوپرولو، ذیل «آذری»، دایرة المعارف اسلامی، II، ص ۱۳۷-۱۳۳.

بسیاری از مؤلفین نیز از میان آنها برخاستند که در رأس آنها حسن بیگ روملو، اسکندربیگ ترکمان و علیقلی بیگ شاملو از مؤلفین شناخته شده دوران صفوی می باشند.

شاه عباس تنها به انقیاد قزلباش - که عنصر اصلی دوات بودند - اکتفا نکرده، بلکه به استقلال امرای محلی گیلان، مازندران، سیستان، لار و لرستان نیز خاتمه داده و حاکمیت دولت صفوی را با قدرت تمام در آن مناطق برقرار نمود. حتی در بعضی از این مناطق مردم ترك را اسکان داد. بدین ترتیب حاکمیت خود را با قدرت تمام در داخل مملکت برقرار نمود و با استفاده از آرامش داخلی مملکت، خراسان را به راحتی از دست اوزبك ها پس گرفت و حتی حدود قلمرو صفویان را تا جیحون گسترش داد (۹۹/۱۰۰۷ - ۱۵۹۸). حالا نوبت ایالت هایی بود که عثمانی ها از دست صفویان خارج ساخته بودند. به موجب معاهده سال ۱۵۹۰/۹۹۸، قفلیس، چخورسعد، قراباغ (مرکز گنجه)، شیروان (مرکز شماخی)، آذربایجان (مرکز تبریز) و ایالت نهاوند بتصرف عثمانیها درآمده بود و جای خان های «سرخ کلاه» صفوی را پاشایان «عمامه سفید» از عثمانیان گرفته بودند. در این ایالت ها نیز مانند سایر ایالات، تشکیلات نظامی و دولتی برقرار شده بود. پس از سفرهای پرخرج عثمانی ها به ایران، سفر جنگی آنها به اطیش نیز بر خلاف انتظار سالها به طول انجامید که در نتیجه امپراتوری عثمانی را فرسوده نموده و در مراکز اصلی تأمین کننده نیروی انسانی امپراتوری یعنی آناتولی شورشایی به وقوع پیوست؛ در ایالت های مرزی نیز بیگلربیگی های با قدرتی برای جلوگیری از هجوم قزلباشها وجود نداشت. شاه عباس در جنگی که در سال ۱۶۰۳/۱۰۱۲ با استفاده از کمک یکی از حکام با قدرت کرد به نام قاضی با نیروهای عثمانی آغاز کرد و با موفقیت آن را دنبال نمود، پس از تسخیر تمام ایالت های از دست رفته ایالت بغداد را نیز فتح کرد.

شاه عباس مانند پدر و برادر بزرگش از يك درگیری مستقیم با نیروهای امپراتوری عثمانی طفره رفت؛ حتی او مانند طهماسب در اولین فرصت قلاع

ایالت‌های تسخیر شده را خراب نمود و اجازه کشت اراضی مرزی را نداد و قسمتی از اهالی مسلمان و غیر مسلمان آن نواحی را به سایر نقاط امن ایران کوچاند. او از عادت جنگ زمستانی نیروهای سنگین عثمانی و تضعیف نمودن آنها در مقابل تشنگی و گرسنگی، هم‌چنین از اینکه سپاهیان عثمانی قبلاً به تبریز وارد شده و بدون انجام کوچکترین کاری بسا دادن تلفات سنگینی عقب‌نشینی نموده‌اند آگاهی داشت. ولی شاه عباس بعداً شروع به مرمت و احداث قلاعی نمود که قبلاً خراب کرده بود و افراد مسلح توپچی و تفنگچی در داخل آنها گماشت. جسارت و ثباتی که این مدافعین در شجاعت و پایداری و دفاع از قلعه‌هایشان دادند، ثابت کرد که همیشه دیدگاه قزلباشها در مورد اینکه «گرفتن قلعه از عثمانی محال است و عثمانی‌ها در گرفتن قلاع، از فرنگیها نیز برتر هستند»^۸ درست از آب در نمی‌آید.

شاه عباس بسیاری از افراد قراجه‌داغ و قرا باغ را که در موقع حاکمیت عثمانیها در آن ناحیه آنجا را ترك نکرده و حاکمیت عثمانی‌ها را قبول نموده بودند، مجازات کرد. به قبایل «اوتوزایکی»، «قزاق»ها و «شمس‌الدین‌لو» به علت قبول حاکمیت عثمانی، اسم «دونوق» (برگشته) داده شد و بعضی از افراد سرشناس آنها را به قتل رساند و يك شاخه از آنها را به اتفاق يك قسمت از اهالی مسلمان و غیر مسلمان قرا باغ و شیروان که تعداد آنها در حدود پانزده هزار خانوار بود، در فرح آباد مازندران اسکان داد (۱۶۱۲ م.)^۹، قبیله «احمدلو» و «اوتوزایکی» به علت مقاومت در انتقال، از طرف شاه عباس مجازات گردیدند.^{۱۰} قبیله «قزاق»ها نیز به ایالت فارس کوچانده شد.^{۱۱} سیاست کوچاندن شاه عباس تنها جنبه مجازات نداشت، بلکه در عین حال در تأمین امنیت آن نواحی نیز موثر بوده است.

در زمان شاه عباس نیز مهاجرت‌هایی از آناطولی به ایران صورت گرفت. در سال ۱۰۱۲/۴ - ۱۶۰۳ به هنگام محاصره ایروان به وسیله پادشاه صفوی،

(۸) اسکندر بیگ، ص ۶۴۵.

(۹) همان مأخذ، ص ۶۵۹، ۸۸۱، ۸۸۲.

(۱۰) همان مأخذ، ص ۸۸۱.

(۱۱) همان مأخذ، ص ۸۸۳.

يك جمعيت ترك در حدود دو هزار خانوار چادر نشين به ايران آمدند. براساس گفته اسکندر بیگک، به این افراد به علت غارت و چپاول بیش از حدشان در ترکیه، لقب «سیل سپور» داده شده بود. شاه عباس با جدا کردن این افراد از یکدیگر، آنها را به اطراف ساوه، ری، خوار و فیروزکوه فرستاد. سال بعد نیز (۱۶۰۳/۱۶۰۵ - ۱۶۰۴) تسوده انبوهی از صوفیان آناتولی به اتفاق زن و فرزند و مال و منال خود به ایران آمدند و در اطراف مراغه سکونت گزیدند.^{۱۲} یکی از این مهاجرت‌ها نقل و انتقال جمعیتی به ریاست غوندو قوش منسوب به قبیله «بیگدلی» بود که در سال ۱۰۳۲ / ۱۶۲۳ به هنگام سفر جنگی بغداد، با قبیله خود داخل شاهسونها گردیده و به خدمت شاه عباس درآمد. این فرد در سرزمین مادری خود دارای موقعیتی نبوده، ولی با آمدن به ایران عنوان «سلطانی» گرفته و در میان امرای ایرانی جای گرفت و در آذربایجان اقطاع وسیعی در اختیار او گذارده شد.^{۱۳} وضع نابسامان آناتولی باعث کوچ مداوم ترکان این مناطق به ایران گردید؛ و باید دانست که اهالی این مناطق در عین حال که نیروی انسانی امپراتوری عثمانی را تأمین می کردند، تأمین کننده نیروی انسانی دولت صفوی نیز بودند. در نمونه‌های بالا ذکر کردیم که در مورد مهاجرت بسیاری از ساکنین آناتولی در زمان شاه عباس به ایران شبهه‌ای نمی توان نمود. حتی در اواخر قرن هفدهم، بیگدلی‌ها تحت ریاست فیروز بیگ بالاجار مجبور به سکونت در رقه گردیدند. او با گفتن جمله «در این سرزمین نمی شود سکونت نمود»، در مورد رفتن به ایران منظومه‌ای دارد که تا به امروز پابرجاست.^{۱۴}

در سال ۱۶۰۸/۱۰۱۷ - ۱۶۰۹ جمعیت انبوهی از جلالیان نیز به ایران آمدند که از رؤسای مشهور این جمعیت محمد پاشا، قلندر اوغلی میمون برادر طویل احمد مشهور، قراسعید، آغا جلدن پیری، ککچ محمد، کرد حیدر، یوسف مصری و

(۱۲) همان مأخذ، ص ۶۴۸؛ جلال الدین منجم، b ۱۲۲، a ۱۲۹؛ جنابادی، دوضه الصفویه، بریتش میوزیوم، Or، ۳۳۸۸، b ۳۲۷، ۳۲۶، a ۳۲۷.
(۱۳) اسکندر بیگک، ۱۰۸۵؛ اوغوزها، ۳۰۹، ۳۱۰.
(۱۴) اوغوزها، ص ۳۰۴.

نقش ترکان آناتولی در...

طویل علی بودند که تعداد اینها در حدود ۱۳۶۰۵ * نفر بود. گرچه در ابتدا به امر شاه، به عنوان مهمان از اینها پذیرایی گرمی به عمل آمد؛ ولی رفتار آنها در میان قزلباشها تأثیر خوبی نبخشید.^{۱۵} اصولاً قراسعید که يك عرب بدوی بود و میمون و ککچ محمد و کرد حیدر و آغاجدن پیری، قلندر اوغلی را به ریاست خود قبول نداشتند؛ مخصوصاً قراسعید و ککچ محمد از مخالفین سرسخت او بودند. تکیه شاه عباس به محمد پاشا قلندر اوغلی تنها به خاطر داشتن مقام ارشد و یا افراد بیشتر نبوده، بلکه به خاطر شخصیت و اعمال و آگاهی‌های او بوده است. او از اهالی یکی از دهات آنکارا بود و یکی از علل ضعف او در قبولاندن حاکمیت خویش به اطرافیان، ضعف مزاج او بوده است. میمون نیز از نظر شخصیت و مقام در ردیف دوم بعد از محمد پاشا قلندر اوغلی قرار داشت.

شاه عباس خانواده میمون را از نزدیک می‌شناخت. برای استفاده از افراد جلالی در مقابل کردها، این افراد به حوالی ارومیه و سلماس کوچ داده شدند. بر اثر شدت عمل وزیر اعظم عثمانی قویوجو مراد پاشا، بسیاری از جلالی‌های مقیم آناتولی به ایران پناهنده شدند. در این موقع مخالفین وزیر اعظم این عمل او را مورد انتقاد قرار داده و در رأس آنها نصوح پاشا با کسب اجازه از امپراتوری امان‌نامه‌ای برای جلالی‌ها گرفته و آنها را به اتحاد و همکاری دعوت کرد، بر اثر همین سیاست بسیاری از جلالی‌ها به ایالات عثمانی برگشتند و در این هنگام محمد پاشا قلندر اوغلی نیز در حوالی ارومیه وفات نمود (۱۱/۱۰۱۹ - ۱۶۱۰)^{۱۶}. در نتیجه از جلالی‌ها فقط قراسعید و ککچ محمد بسا پانصد نفر از افراد خود در خدمت شاه عباس باقی ماندند.^{۱۷}

* [با دوازده هزار کس کمابیش... اسکندرییگ، ص ۷۷۱] و.

(۱۵) اسکندرییگ، ص ۷۷۷-۷۷۱.

(۱۶) همان مأخذ، ص ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۸، ۷۹۱، ۸۰۱، ۸۰۲.

(۱۷) راجع به آمدن جلالی‌ها به ایران، شخصی به نام اعتمادالدوله در يك نامه به ترکی و دو نامه به فارسی، تاریخ ذکر نموده. از لغات ترکی که من موفق به خواندنش نگردیدم قطعه ترکی زیر است:

بر اساس اسامی که اسکندربیکگ [ترکمان] آورده، به هنگام مرگ شاه عباس به سال ۱۶۲۷^{۱۸} بیش از نود و سه امیر کوچک و بزرگ در دربار صفوی مشغول انجام وظیفه بودند.^{۱۹}

از میان این نود و سه امیر، هفتاد و دو نفر آنها رئیس قبیله بودند و بیست و یک نفر دیگر از غلامان بودند؛ از هفتاد و دو امیر، هفده نفر آنها کردولر، دوازده نفر از جغتای‌ها و هشت نفر از افراد غیر قزلباش بودند که تازه به خدمت دولت درآمده بودند. قبایلی که در اطراف این هشت امیر مجتمع بودند دو قبیله افغانی، یک قبیله سیستانی، یکی زنوزی و یکی به لك منسوب بود و بقیه نیز ترکمن بودند. با این حساب از نود و سه امیر، چهل و هشت امیر منشاء ترکی نداشتند و این ارقام از دست رفتن موقعیت امرای ترك را در دستگاه صفوی به وضوح نشان می‌دهد. علت این کار تأسیس سازمانهای جدید نظامی از صنف غلامان (اجاق‌های قاپوقلی) به تقلید از عثمانیها از طرف شاه عباس می‌باشد. این غلامان از سنین کوچکی از خانواده جدا شده و در دربار تربیت می‌شدند و به رئیس اینها «قوللر آقاسی» می‌گفتند. منشاء این افراد بیشتر گرجی، چرکس و ارمنی بود. شاه عباس به افراد این صنف - که مورد تنفر قزلباشها بودند و قزلباشها به آنها «قرا اوغلی» لقب داده بودند - پست و مقامهای مهم مملکتی را تفویض نمود و در رأس بسیاری از قبایل و اوبه‌های

← نه خوش اخلاص ایلن آن مین [اون مین: اون بیک] جلالی

ارومدن گل‌دیلر شاه زمانه
جلالی پاشالر شاه زمانه

(جلال‌الدین منجم یزدی، ۱۹۴)؛ در نسخ دیگر این اثر نیز این لغات خوانده نمی‌شود. (بریتیش میوزیوم Add: ۲۷، ۲۴۱، ۲۸۰). راجع به جلالی‌ها به صفحات b ۱۹۰، b ۱۹۱، b ۱۹۸، b ۲۴۰ همین اثر نگاه کنید. جلالی‌ها مشروب نیز می‌خوردند و به طور کلی، در یکی از این مجالس مشروب‌خواری موسی چلبی به اتفاق خلیل بیگ بغدادی، میمون برادر طویل مشهور را به قتل رساندند و خود نیز به همین عاقبت دچار شدند (۱۶/۱۰۱۶-۱۶۰۷)؛ اسکندربیکگ ترکمان، ص ۸۰۲.

(۱۸) مورخ ایرانی نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول را جدا از موضوع مفصلاً نگاشته است: تهران، ۱۳۳۴-۱۳۳۲ ۵ جلد.
(۱۹) عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۸۴.

نقش ترکان آناطولی در...

منتسب به آنها، از این افراد منصوب کرد؛ مثلاً الله وردی خان فرزند امامقلی خان از این صنف را به بیگلربیگی نواحی وسیع فارس، کوه گیلویه، لار، بحرین و جرون منصوب کرد که عزل و نصب امرای این نواحی نیز در اختیار او بوده است؛ داودخان برادر امامقلی خان، به جای محمدقلی خان قاجار به سمت بیگلربیگی قراباغ و ریاست ایل قاجار مقیم آن نواحی منصوب گردید.

صفی قلی خان گرجی نیز در عین حال که مقام «قورچی باشی» و بیگلربیگی بغداد را داشت، متولی گری شهرهای مقدس کربلا و نجف نیز به او واگذار گردید. خسروخان در استرآباد، منوچهر قرچقای اوغلی در مشهد و قزاق خان چرکس در شیروان در سمت بیگلربیگی انجام وظیفه می کردند. قزاق خان غیر از بیگلربیگی شیروان ریاست قبایل قرامانلو، چاوشلو (چوشلو؟) و دیگر قبایل آن نواحی را نیز به عهده داشت. همچنین فرخ سلطان از صنف غلامان به سمت والی دربند و شابران منصوب گردید و سربازانش از افراد قبایل بیات و روملو و دیگر قبایل تشکیل می شدند. گرگین سلطان گرجی نیز به سمت والی مناطق چرکس و گیلان و در عین حال رئیس قبیله چپنی بود. جمشید سلطان گرجی نیز به سمت حاکم ایوردو رئیس قبیله ابرلوی افشار که به آنجا کوچانده شده بودند، منصوب گردید. نوروز سلطان نیز به ریاست بزرگترین اوبه قبیله «اوتوزایکی» ساکن قراباغ موسوم به جوانشیر منصوب گردید. خسرو سلطان والی ماروچاق و مرغاب بود و ضمناً در رأس شاخه ای از قبیله شاملو نیز قرار داشت.

بعضی از قبایل جغتای که اسامی آنها از طرف اسکندر بیگ ذکر گردیده و انتسابشان به ترکمن های یقه (اسم دیگرش ساین خانلی) ذکر شده محتملاً یکی از قبایلشان «قرا بیات» می باشد. مسکن اینها در حوالی نیشابور بود و است. قرا بیات ها در میان قبایل خراسان وفادارترین قبایل به خاندان صفوی بودند و در رأس قرا بیات ها فرزندان بابا الیاس قرار داشتند. در مورد بابا الیاس هیچ نوع اطلاعاتی در دست نداریم. در زمان شاه عباس، بیرام علی سلطان [قرا بیات] والی نیشابور بوده است. باز از همین قبیله طهماسب قلی سلطان فرزند محمد سلطان در سمت والی شهرهای شوشتر و دزفول خوزستان انجام وظیفه می نمود. به طوریکه ملاحظه می گردد، این

قبیله نیز منشعب گردیده است. دیگر از قبایل جغتای، «گرایلو» بود که تا قرن گذشته موجودیت خود را حفظ کرده بود. از «جلایر» ها نیز شاه ولی سلطان و اغورلو سلطان را می توان ذکر کرد. در تاریخ مغول، حکومت و نقش قبیله بزرگی موسوم به جلایر را در عراق عرب و آذربایجان و قسمتی از عراق عجم می دانیم؛ اما در انتساب جلایرهای دوران صفوی به جغتای ها شبهه ای نمی توان داشت. در زمان مورد بحث، جلایرها به ترکمن های یقه منسوب بودند. همچنین از میان اسامی ذکر شده به وسیله اسکندر بیگ، «قراداشی» های منسوب به قبیله «یازیر» ساکن محل «درون» حوالی نساء که قسمتی از آنها به خدمت صفویان بودند، روشن می گردد. قبایل کرد و لر، در حکومت صفوی، در زمان شاه عباس کسب اعتبار سیاسی نمودند.

پس از این مطالعه عمومی، لازم است به زندگی و موقعیت قبایلی که در زمان شاه عباس در گسترش دولت صفوی نقش داشتند بپردازیم.



هجوم شاه اسماعیل به یک قلعه

نقش قبایل در دوران شاه عباس

الف: قبایل بزرگ

(۱) روملو

گفته می‌شود روملوه‌ها در اصل جمعیتی بودند که از تشکل ترکان قزلباش ساکن مناطق سیواس، آماسیه و توقات به وجود آمده‌اند. بدین جهت این گروه فاقد قبیله بوده و تنها يك شاخه آنها به نام «قویله حصارلو» نامیده می‌شد. قویله حصار یکی از قصبات بیابان کلکیت (Kelkit) منطقه سیواس می‌باشد که امروز نیز به نام قویله حصار نامیده می‌شود.

در زمان شاه عباس، از امرای بزرگ روملو، درویش محمدخان بود. شاه عباس در سال ۱۵۹۳/۱۰۰۱ پس از پس گرفتن شهر نیشابور از دست اوزبک‌ها، درویش محمدخان روملو را از امرای قدیمی را به حکومت آنجا منصوب کرد. شاه عباس به علت آگاهی و شناخت افراد، به قابلیت درویش محمدخان در اداره امور آنجا مطمئن بود. سال بعد (۱۵۹۴/۱۰۰۲) وقتی اوزبک‌ها دوباره نیشابور را محاصره کردند، درویش محمدخان نهایت همت خود را در این راه بکاربرد و عاقبت در شرایط ناچاری با گرفتن امان‌نامه برای خود و سپاهیان‌ش آنجا را تسلیم اوزبک‌ها نمود. او در سال بعد به سمت بیگلربیگی ناحیه بیه‌پیش گیلان تعیین گردید و در این مأموریت نیز موفق بوده است.^{۲۰} دیگر از امرای روملو محمد بیگ فرزندی حسینقلی خلیفه الخلفاء زمان شاه اسماعیل دوم می‌باشد. محمد بیگ از نزدیکان شاه عباس نیز بوده است و دو دفعه با سمت ایلچی (در سالهای ۱۶۰۰/۱۰۰۹ و ۱۶۱۱/۱۰۲۰) به استانبول رفت.^{۲۱} از روملوه‌ها محمدقلی بیگ

(۲۰) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۰۰، ۵۱۲، ۵۱۴.

(۲۱) همان مأخذ، ص ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۴۸. صادقی (ص ۷۲، ۷۳) ←

در سال ۱۵/۱۰۲۳ - ۱۶۱۴ در مقام خلیفه‌الخلافتی قرار داشت.^{۲۲} همچنین دینز بیگ در زمان شاه عباس به سمت ایلچی به پادشاهی اسپانیا فرستاده شد، که در این مأموریت کارهای بسیاری برخلاف شئون خود انجام داد و به علت اعمال نادرستش، بعضی از همراهان وی در ولایت روم و بعضی دیگر در اسپانیا به دین مسیحی درآمدند. یکی از آنها اروج بیگ از قبیله بیات بود که به اتفاق یکی دو نفر از اقربای خود، در اسپانیا به دین مسیحی درآمده و از طرف پادشاهی اسپانیا اسم دون ژوان گرفت.^{۲۳} به علت مسامحه در این کار و نیز سایر اشتباهات دینز بیگ، به محض بازگشت به ایران در سال ۱۶۱۳/۱۰۲۲ (سال گاو) به زندگی اش خاتمه داده شد.^{۲۴}

به هنگام مرگ شاه عباس تنها يك امیر از روملویا در دستگاه صفویان وجود داشت، او حیدر سلطان بایزید سلطان اوغلی قویلو حصار او بود. که در سمت والی شهر تنکابن از توابع گیلان انجام وظیفه می کرد و در زمان شاه صفی به سال ۳۱/۱۰۴۱ - ۱۶۳۰ به قتل رسید.^{۲۵} در همین زمان بود که شاخه‌ای از قبایل بیات و روملو در

— از شاعری به اسم محمد بیگ فرزند خلیفه‌الخلافتا بحث می کند و در عین حال او را مردی آشنا به نقاشی و نواختن تار پنج سیم و دارای خط نستعلیق خوب ذکر می کند. به محمد بیگ، خلفاء اوغلی نیز می گفتند (صادقی، ص ۶۷).

(۲۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۸۸۲ در سال (۱۶۱۱/۱۰۱۹ - ۱۶۱۰)، در دربند شخصی به نام محمد سلطان روملو وجود داشت. باز از روملویا ولی بیگ در آنجا جانشین او شده بود (جلال الدین منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۲۱۲ a، ۲۴۰).

(۲۳) دون ژوان (اروج بیگ سابق) عمری طولانی نداشت و در حادثه‌ای که به سال ۱۶۰۴ در آنجا اتفاق افتاد وفات نمود. کتاب خاطراتی منتسب به او و یا نوشته شده به توصیه او وجود دارد (ترجمه انگلیسی):

G. L. Strange, Don Juan of Persia, A Shi'ah Catholic, 1560 - 1604, London, 1926.

در این خاطرات اطلاعات وسیعی وجود دارد که بعضی از مطالب این کتاب بدان مربوط نمی شود. مثلاً در آنجا اوزون حسن بیگ را يك ایرانی ملی معرفی می کند، در حالی که می دانیم اوزون حسن برعکس نظر او يك پادشاه با فکر و احساسات عمیق ترك بوده است.

(۲۴) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۸۶۲، ۸۶۳.

(۲۵) همان مأخذ، ص ۱۰۳۶، ۱۰۸۵؛ ذیل عالم آرای عباسی، محمد یوسف، ص ۱۷، ۸۵.

نواحی دربند* و شابران شیروان سکونت گزیدند.^{۲۶} در قرن نوزده در آناتولی غربی به قبیله‌ای به نام روملو یا اروملو برمی‌خوریم،^{۲۷} که احتمال دارد شاخه‌ای از روملویان ایران بودند که در قرن هیجدهم به آناتولی مهاجرت کردند.^{۲۸}

۲) استاجلو (اوسته‌جلو - اوستاجلو)

دون ژوان (اروج بیگت بیات سابق) پس از روشن ساختن اسامی سی دو قبیله مهم و اشاره به موجودیت خانواده‌های سرشناس آن روزی، استاجلو (اوسته‌جلو)ها را در رأس اینها ذکر نموده و اکثر مناصب و مشاغل مهم دولت را در دست امرای این قبیله ذکر می‌کند. او پس از استاجلوها، به ذکر قبایل زیر می‌پردازد:

شاملو، افشار، ترکمن، بیات، تکللو، خرماندالو (خربنده‌لو = خدا بنده‌لو)، ذوالقدر (ذوالقدرلو)، قاجار (قاجار)، قرامانلو، بایبوردلو، اسپرلو، اویرات (ازقبایل مشهور و سرشناس قدیمی مغول؟)، چاوشلو (از استاجلوها)، آسایشلو (از استاجلوها)، چمشکزنلو، ساری سولاقلو (ساروزولاقلو از استاجلوها)، قراباجاقلو، برجلو؟ قویون اریلو (جوئینی اریلو)، قرقلو (قرجلو)، بزجلو، حاجی فقیه‌لو، حمزه‌لو،

* [در متن ترکی «بندر» (Bender) ثبت شده که غلط است] و.

۲۶) ذیل عالم‌آرای عباسی، محمدیوسف، ص ۲۹۴.

27) Hasluck: Christianity and Islam under the Sultans, Oxford, 1929, II, s. 477.

۲۸) ما مهاجرت بعضی از قبایل ایران را در قرن هیجدهم به ترکیه می‌دانیم، که در اسناد از اینها به «ترکمن‌های عجم» یاد می‌شود.

در سال ۱۶۰۷/۱۰۱۵-۱۶۰۶، یوسف‌خان اروملو حاکم شهر سبزوار و اطراف آن مناطق در خراسان بوده. وی قبلاً حاکم ترشیز بوده اسب (جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی، ۱۷۶ b). در اینکه آیا افراد این قبیله که یوسف‌خان در رأس آنها قرار داشت، در زمان شاه‌عباس از ترکیه به ایران آمده و یا شاخه‌ای از روملوهای اصلی می‌باشند، به‌طور قطع نمی‌توان اظهار نظر نمود. باز در این عصر ما به نام قبیله‌ای به نام «آیرملو» در حوالی گنجه برخورد می‌کنیم. راجع به این قبیله رساله‌ای به تاریخ ۱۳۰۴/۱۸۸۷ - ۱۸۸۶ به دست آمده است (بریتیش میوزیوم، نمره ۵۴۲۸).

سولاق‌لو، محمود‌لو، قره‌چماقلو، قره‌قویونلو، گزی بیوک‌لو، پیک‌لو، ایناللو، کوه‌گیلویه‌لو^{۲۹}. پیترودلواله که در زمان شاه‌عباس از ایران دیدن کرده است، می‌نویسد که از این سی و دو قبیله، شانزده قبیله بازوی راست و شانزده قبیله دیگر بازوی چپ را تشکیل می‌دادند.

قبلاً به نقش مرشد قلی‌خان استاجلو در به سلطنت رسانیدن شاه‌عباس اشاره نموده‌ایم. با قتل مرشد قلی‌خان نقش استاجلوه‌ها نیز در دستگاه دولت صفوی به پایان رسید. عدم علاقه شاه‌عباس به استاجلوه‌ها که در زمان پدر و جد او مشاغل مهم مملکتی را در دست داشتند، یک حقیقت روشن بود.

ضربه سختی که در زمان شاه‌عباس به استاجلوه‌ها وارد آمد آنها را از هم متفرق ساخت، به طوری که دیگر نتوانستند خود را متشکل نموده و موجودیت خود را حفظ نمایند. حتی بعضی از اوبه‌های این قبیله به سایر قبایل پیوستند. به هنگام مرگ شاه‌عباس تنها سه امیر صاحب اقطاع از آنها در دستگاه می‌بینیم، که هیچ یک از این امراء عنوان «خانی» نداشته و در رأس ولایت‌های مهم قرار نداشتند. از این سه امیر، محبعلی سلطان بکتاش‌خان اوغلی در شهرنساء، مقصود سلطان (از اوبه کنگرلو) در نیشابور و ابوالقاسم سلطان پیرغیب‌خان اوغلی (از اوبه شرفلو) امیر حله بود.^{۳۰} وضع استاجلوه‌ها در زمان شاه صفی نیز خوب نبود، زیرا کلبعلی سلطان امیرنساء در اثر هجوم اسفندیارخان حاکم خوارزم، به علت ترک شهر به امر شاه صفی به قتل رسید و فرزندان حسن‌خان نیز در اثر یک دسیسه ناجوانمردانه به جرم اینکه فرزندان دختر شاه‌عباس بودند به همان سرنوشت دچار گشتند. در زمان شاه صفی از استاجلوه‌ها شاهوردی بیک به سال ۱۰۴۵/۳۶-۱۶۳۵ به سمت والی دربند تعیین شد؛ اما در سال ۱۰۵۰/۴۱-۱۶۴۰ از مقام خود معزول شده و بهرام بیگ کشیکچی باشی استاجلو به

(۲۹) در صفحات ۴۵ و ۴۶ جدول دون‌ژوان اسامی بعضی از قبایل مائند: برجلو، سولاق‌لو، قریجلو و قره‌چماقلو در منابع محلی دیده نمی‌شود؛ اسامی بعضی دیگر از قبایل نیز به درستی خوانده نمی‌شود. اسامی رؤسای این قبایل نیز ارزش علمی ندارد. راجع به اسامی این قبایل که از طرف مینورسکی خوانده شده، نگاه کنید به تذکرةالملوک (صفحه ۱۹۳).

(۳۰) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۰۸۵.

جایش منصوب گردید و فرزندش با یزید بیگ نیز به جای پدر تعیین گردید.^{۳۱}

قبل از بحث درباره اوبه‌های استاجلو، ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که ما در حقیقت يك قبیله استاجلو داریم که نامش را از يك امیر گرفته و به تمام اوبه‌هایش منتقل نموده است؛ و زندگی شاخه کوچکی از آنان را که در حوالی اولویورک آناتولی ساکن شده بودند ملاحظه کردیم؛ و نیز قبلاً نقش مهم محمدخان و برادرانش قرا، اولاش، سلیمان، عیوض و دیگران را در تشکیل دولت صفوی دیدیم و شرح آن را در منابع عثمانی ذکر نمودیم. چنین برمی‌آید که «اوستاجه» بابا ویا یکی از اجداد محمدخان بوده است. ما می‌توانیم خانواده استاجلو را در دستگاه دولت صفوی تا زمان شاه عباس بررسی کنیم. سلمان‌خان، از وزرای شاه عباس، فرزند شاه‌علی میرزا و او نیز فرزند عبدالله‌خان و عبدالله‌خان نیز برادر قراخان بود. سلمان‌خان در میان امرای ترك تنها امیری بود که به مقام وزیری ارتقا یافت. او در سال ۱۰۱۵/۷-۱۶۰۶ در استانبول مریض شد و بدون داشتن فرزندی وفات یافت.^{۳۲} بر اساس تحقیقات ما، اوبه‌های مهم استاجلو عبارتند از: چاوشلو، شیخلر*، کنگرلو، شرفلو، کرامپا (گرامپا)، قوچلو، صفوی‌ار، ماهی‌فقیه‌لو؟ قراسارلو، قیچلو، قوزوللو، داملو و گزی بیوک‌لو.

الف - چاوشلو: چاوشلو از مهمترین اوبه‌های استاجلو می‌باشد. دون‌ژوان (اروج بیگ بیات سابق) این اوبه را به علت اهمیتش به طور جداگانه مورد بحث قرار می‌دهد. بیشترین و مهمترین امرای استاجلو از این اوبه بودند. امرای استاجلوی منتسب به این اوبه را تا آنجایی که امکانات منابع اجازه می‌داد در جای خود برشمردیم و در اینجا، تنها برای یسادآوری، به ذکر اسامی مهمترین آنها می‌پردازیم: شرکت کنندگان در تشکیل دولت صفوی، اوغلان‌امت و فرزندانش (بابا سلیمان، ایغوت بیگ)؛ بزرگترین امیرشاه طهماسب، حسن یوزباشی و فرزندش حسن بیگ رئیس و ریش سفید استاجلوها در زمان سلطان محمد؛ پیره محمدخان، مهدی‌قلی‌خان ایغوت اوغلی و مرشدقلی‌خان که در به سلطنت رساندن شاه عباس نقش اساسی داشته است. دیگر

(۳۱) ذیل عالم‌آرای عباسی، محمد یوسف، ص ۲۰، ۳۲، ۹۰، ۱۲۶، ۱۶۶، ۲۲۸.

(۳۲) اسکندر بیگ ترکمان (مخصوصاً)، ص ۸۵۳، ۹۶۶، ۱۰۱۳، ۱۰۲۲، ۱۰۹۱.

* [اوبه «شیخلر» در متن ترکی حذف شده بود، که آورده شد.] و.

امرای قابل توجه اوبه چاوشلودرزمان شاه عباس عبارت بودند از: محمدخان ایغوت سلطان اوغلی والی سبزوار^{۳۳} (که آخرین بار با نام او در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ برخورد می‌کنیم)؛ مهدی‌قلی‌خان سمایون اوغلسی که در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ به قتل رسید؛^{۳۴} ابومسلم‌خان که در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ به وسیله اوزبکان به قتل رسید^{۳۵} و حسن‌خان که برادرش در سال ۱۵۹۱-۹۲/۱۰۰۰ والی اسفراین بوده است.^{۳۶} اوقچی قورچی* شاه طهماسب، حسین بیگ؛ نوه معصوم بیگ و فرزند خلیل‌خان، محمدشریف‌خان که در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ به قتل رسید؛^{۳۷} محمدخان پیره محمدخان اوغلی که به سال ۱۵۹۱/۹۹۹ به قتل رسید.^{۳۸} از امرای بزرگ، قرا حسن‌خان^{۳۹} برادر ابومسلم سلطان و بسیاری دیگر از امرای با ارزش و با شخصیت استاجلوهای اوبه چاوشلو که از بدو تشکیل دولت صفوی جزو خدمتگزاران بسا ارزش دستگاه صفوی بودند، در اوایل سلطنت شاه

(۳۳) همان مأخذ، ۲۲۸، ۲۶۱، ۲۳۰، ۲۶۷، ۳۰۴، ۳۴۲، ۳۶۱، ۳۶۴، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶؛ قاضی احمدقمی، خلاصة التواریخ، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۴۶؛ قاضی احمد، ص ۲۳، ۲۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱.

(۳۴) همان مأخذ، ص ۴۱۰، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰؛ قاضی احمدقمی، ص ۴۵. این همان مهدی قلی‌خان است که حیدر میرزا را به استانبول برد و معاهده صلح برقرار نمود؛ او یکی از امرای عاقل و باداریت بود که فدای دشمنی تمام نشدنی شاه عباس نسبت به استاجلوها گردید و به محض برگشتن از استانبول به قتل رسید و پاهای برادرش احمد بیگ نیز قطع شد؛ تنها یکی از برادرانش به نام مرادخان موفق گردید به ترکیه فرار کند (اسکندر بیگ ترکمان، ص ۴۴۰).

(۳۵) همان مأخذ ص ۳۰۴، ۳۶۴، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶.

(۳۶) همان مأخذ، ص ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴؛ قاضی احمدقمی، خلاصة التواریخ، ص ۴۶۰.

(۳۷) همان مأخذ، ص ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۹، ۴۱۸، ۴۳۹، ۴۴۰؛ قاضی احمدقمی، خلاصة التواریخ، ص ۸۱؛ جلال منجم، تاریخ عباسی، b ۱۲. * [= قورچی تیر و کمان] و.

(۳۸) قاضی احمدقمی، خلاصة التواریخ، ص ۱۰۰: محمدخان به اتفاق محمدشریف‌خان به خاطر ترس از کشته شدن به دست شاه عباس، بدگیلان فرار نمود.

(۳۹) اسکندر بیگ، ص ۴۰۰، ۴۰۱؛ قاضی احمدقمی، ص ۳۳، ۹۵. آخرین بار به نام او در سال ۱۵۹۷-۸/۱۰۰۶ در منابع برخورد می‌کنیم. [در متن ترکی ۱۰۰۶ ثبت شده که ظاهراً غلط چاپی است. و]. نابودی قرا حسن‌خان از خدمتکاران صدیق شاه عباس به بهانه‌ای، دور از احتمال نیست.

عباس به قتل رسیدند.

ب - شیخلر: از امرای صفویه، ساروپیره قورچی‌باشی از شیخلراست که در جنگ چالدران به قتل رسید. این امیر، برادر بزرگ منتش سلطان از امرای بزرگ زمان شاه طهماسب بوده است. راجع به وفات او در سال ۹۵۲/۴۶ - ۱۵۴۵، قبلاً بحث کردیم. در زمان [محمد] خدابنده غیر از مرادخان منتش سلطان اوغلی، راجع به انتساب سایر امرای استاجلو با این اوبه به مطلبی برخورد نمی‌کنیم.

به هنگام حرکت مرشد قلی خان به اتفاق عباس میرزا از خراسان به سوی قزوین در سال ۹۹۵/۱۵۸۸، یکی از امرای همراه او منتش سلطان امیر ترشیز بود که بعد از مدت کوتاهی به مقام خانی رسید.^{۴۰} احتمالاً این شخص نوۀ یکی از امرای زمان شاه طهماسب به همین نام بوده است؛ و چنین بر می‌آید که منتش نیز به سرنوشته اکثر امرای استاجلو دچار گردیده باشد، او در سال ۹۹۸/۹۰ - ۱۵۸۹ از سمت والی‌گری دارابگرد فارس عزل گردید و تمام همراهان او پراکنده شدند؛ خود منتش سلطان نیز به بکتاش خان والی کرمان پناهنده گردید.^{۴۱} راجع به منتش سلطان اطلاعات دیگری در دست نداریم.

پ - کنگرلو: کنگرلو^{۴۲} یکی از اوبه‌های استاجلو بوده است که تا قرن گذشته به موجودیت خود ادامه می‌دادند. کنگرلوها پس از عزیمت به ایران، در حوالی نخجوان مسکن گزیدند و تا سالهای آخر نیز در این منطقه زندگی می‌کردند. در زمان شاه طهماسب، شاهوردی بیگ و پیکر خلیفه؛ و در زمان شاه محمد، جعفر سلطان

۴۰) قاضی احمد قمی، خلاصۃ التواریخ، ص ۳.

۴۱) همان مأخذ، ص ۳۹. در کامل‌ترین منابع ما، اسکندربیگ، نیز به مطلبی در مورد

منتش سلطان برخورد نمی‌کنیم.

۴۲) در مورد تلفظ این اسم به شکل کنگیرولو (Kengirülü) هیچ منبعی در دست نداریم؛ در صورتی که بدین شکل خوانده می‌شد، احتمال پیوند این اسم با کانگری (چانگیری امروز) در ترکیه وجود داشت. در منابع عثمانی اسم چانگیری به صورت کانگری نوشته می‌شود. در ترکیه، کنگر بیابانی و «خیارخر» رانیز کنگر می‌گویند (آ). وفیق پاشا، لهجه عثمانی، استانبول، ۱۳۰۶، ص ۶۹۸؛ شمس‌الدین سامی، قاموس ترک، استانبول، ۱۳۱۷، ص ۱۸۶).

و الله‌قلی سلطان از امرای قابل ذکر این اوبه بودند. در زمان شاه عباس انتساب مصطفی‌خان، تیمورسلطان، گدا علی بیگ و مقصود سلطان را به اوبه کنگرلو می‌دانیم. از اینها، مصطفی سلطان والی طبرس از توابع خراسان بوده است و به سال ۹۵/۱۰۳- ۱۵۹۴* در جنگ با اوزبکان به قتل رسید و تیمورسلطان از همان اوبه به جانشینی او انتخاب گردید.^{۴۳} مقصود سلطان نیز والی نخجوان بوده که با سمت ایلچی به استانبول رفته بود (۱۰۴۶/۳۷-۱۶۳۶)؛ و همچنین او بود که عامل ترقی دلی حسین از فاتحین جزیره کرت و تقدیم کننده قاتی‌یایی مشهور (مومیا؟) به سلطان مراد چهارم بود. مقصود سلطان در عین حال مقام خلیفه‌الخلفائی را نیز به عهده داشت و در سال ۱۰۵۱/۴۲- ۱۶۴۱ دوبار با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.^{۴۴} امروز نیز در ولایت دیاربکر دو دهکده به اسم کنگرلو، یکی وابسته به مرکز و دیگری وابسته به قصبه «بسل» وجود دارد.^{۴۵} لازم به یادآوری است که محمدخان استاجلو و برادرش قراخان در این مناطق والی بودند.

ت - شرفلو: تعداد زیادی از امرای منتسب به شرفلو را می‌شناسیم، که یکی از آنان کرد بیگ می‌باشد که در زمان شاه اسماعیل والی نواحی بدلیس، ارجیش و عادلجواز بود. در اوایل سلطنت شاه طهماسب نیز با نام کرد بیگ برخورد می‌کنیم. به هنگام مرگ طهماسب، ولی بیگ [شرفلو] حاکم خواف و باخرز از توابع خراسان بود.^{۴۶} ابراهیم سلطان از امرای زمان سلطان محمد، و پیرغیب‌خان از امرای زمان سلطان محمد و فرزندش [شاه] عباس که به اتفاق یکی از فرزندان در سال ۹۹۶/

* [کشته شدن مصطفی‌خان کنگرلو، در منبع مورد استفاده مؤلف، در سال ۹۴/۱۰۲- ۱۵۹۳ گزارش شده است: اسکندر بیگ ترکمان، وقایع سال هفتم جلوس شاه عباس اول = سنه اثنی و الف هجری] و.

(۴۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۵؛ جلال‌الدین منجم یزدی، تاربخ عباسی، ۲۵۸. (۴۴) محمد یوسف، ذیل عالم آدای عباسی، ص ۳۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۵۱. (۴۵) داهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص ۶۶۸: راجع به اسم دهات کنگر نیز، به این جا مراجعه شود.

(۴۶) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۳۹، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۵۵، ۵۷۳.

۱۵۷۸^{۴۷} به قتل رسید^{۴۸} و فرزندش ابوالقاسم سلطان^{۴۹} از اوبه شرفلو بودند؛ و همچنین احمد آقا داروغه قزوین که به سخت گیری مشهور بود (وفات ۱۰۱۴/۶ - ۱۶۰۵) از همین اوبه بود.^{۵۰}

ث - گرانپا: قبلاً زندگی قبیله ای به اسم «گرانپا» را در قرن ۱۶ در منطقه اولویوروك سیواس ذکر نموددایم. اینها در نقاط الوقیشلا، کوپروجه، چوقاق و درهفت منطقه مثل این مناطق زندگی کرده با زراعت روزگاری گذراندند.^{۵۱} از قبیله گرانپا که به ایران مهاجرت نمودند چهار امیر می شناسیم که همه آنها در زمان شاه عباس زندگی می کردند. یکی از این امراء چراغ سلطان^{۵۲}؛ دیگری علی بیگ فرزندان احمد آقا اوجی باشی (امیرشکار)^{۵۳}؛ سومی احمد بیگ (سلطان) فرزند چراغ سلطان که در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ فرمانده قلعه الموت بود و در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ در فرماندهی قلعه «طبرک» اصفهان خدمت می کرد و چهارمی که در سمت داروغگی همین قلعه انجام وظیفه می کرد، علی بیگ برادر چراغ سلطان بود.^{۵۴}

ج - قوچلو: به هنگام مرگ شاه طهماسب، از امرای شناخته شده استاجلو پیری بیگ^{۵۵} و در زمان شاه عباس، مرشد قلی سلطان مشهور به «چهار گاو» منتسب به

(۴۷) همان مأخذ، ص ۳۰۴.

(۴۸) همان مأخذ، ص ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۸، ۱۵، ۱۹، ۲۱.

(۴۹) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۰۸۵.

(۵۰) همان مأخذ، ص ۶۸۶.

(۵۱) دفتر ثبت، آرشیو نخست وزیری، نمره ۷۹، ص ۴۱۰-۴۱۲: اسم قبیله «گرانپا» را ذکر می کند که در انتسابش به همان قبیله شبهه ای وجود ندارد.

(۵۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۵۲، ۹۰۶، ۹۰۸؛ جلال الدین منجم، تاریخ عباسی، b ۱۷۳: چراغ سلطان به سمت والی شماخی که از عثمانی پس گرفته شده بود تعیین گردید.

(۵۳) همان مأخذ، ص ۵۷۲.

(۵۴) همان مأخذ، ص ۳۸۶، ۴۳۸؛ قاضی احمد قمی، ص ۶۴.

(۵۵) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۹۶، ۱۹۸.

این اوبه بودند.^{۵۰}

چ - صوفیلر: ما از صوفی‌ها تنها اسم دو امیر رامی دانیم که اینها علی‌خان سلطان و محمود بیگ از نزدیکان مرشد قلی‌خان می‌باشند.^{۵۷} با اسم صوفی به يك ده در سیواس، دو ده در آماسیه، يك ده در توقات، هفت ده در زونگولداغ و پنج ده در قسطنطنیه بر خورد می‌کنیم.^{۵۸} راجع به ارتباط صوفی‌های اوبه استاجلو با این دهات هیچ اطلاعی در دست نیست.

ح - ماهی فقیه‌لو: در زمان شاه طهماسب، از این اوبه قارینجه سلطان و فرزندش شاه‌قلی سلطان را می‌شناسیم.

خ - قراسارلو: باید تلفظ صحیح این اسم قراحصارلو باشد؛ و این قراحصار نیز می‌تواند قراحصار شرقی (شبین) باشد. دوامیر منتسب به این اوبه را می‌شناسیم که یکی از آنها امت‌خان کوشک اوغلی والی مشهد^{۵۹} است که در ۱۶۰۰/۱۰۰۸ - ۱۵۹۹ وفات یافته و دیگری شاه نظر کوشک اوغلی که در همان تاریخ والی نیشابور بوده است.^{۶۰}

د - قیچلو: از این اوبه بیرام قلی بیگ رامی شناسیم. این شخص در زمان سلطان محمد فرمانده قلعه الموت بوده است. شاه عباس او را در سال ۱۰۱۶/۸ - ۱۶۰۷

(۵۶) همان مأخذ، ص ۴۴۰.

(۵۷) همان مأخذ، ص ۴۰۰؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۲. احتمال دارد اسم اوبه «صوفی» مربوط به فرزندان صوفی‌هایی که از زمان شاه اسماعیل وجود داشتند باشد؛ از فرزندان صوفی در اوایل سلطنت شاه‌عباس محمودخان را می‌شناسیم (اسکندر بیگ، ص ۱۳۹، ۲۲۷، ۲۵۵، ۲۵۹، ۴۰۰، ۴۱۴؛ جنابادی، b ۲۶۰)، علی‌خان سعی می‌کرد عدم اعتماد شاه عباس را نسبت به مرشد قلی‌خان به او تفهیم کند؛ و اینکه شاه عباس مترصد موقعیتی است تا او و قبیله‌اش را از میان بردارد (جلال‌الدین منجم، a ۲۰، a ۷۴، b ۹۲).

(۵۸) راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص ۹۸۵، ۹۸۶.

(۵۹) اسکندر بیگ، ص ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴.

۴۱۵؛ قاضی احمد قمی، ص ۱۲، ۳۳، ۳۴، ۴۹، ۵۲ - ۵۰.

(۶۰) اسکندر بیگ، ۴۰۷، ۴۰۸.

به طور مخفی به سوی غازی گرای، خان کریمه فرستاد.^{۶۱} به نظر می‌رسد که اسامی «فتح‌لو» و «فتح‌اوغلی» مذکور در اسکندربیک، صحیحش قیچ‌لو باشد.^{۶۲}

ذ - قز لئو (قزوئلو): از این او به تنها امیری به اسم علی بیگ را می‌شناسیم که در زمان شاه‌عباس زندگی می‌کرده است.^{۶۳}

ر - داملو: بکتاش‌خان والی مرو از این او به بود. او وکیل مرشدقلی‌خان مشهور بود و بعدها داروغگی اصفهان را به عهده داشت و در سال ۱۰۰۹/۱ - ۱۶۰۰ به سمت امیری شهرهای ماروچاق و مرغاب از توابع خراسان منصوب گردید؛ و در همان سال در عین حال که والی مرو بود، فرزندش ملکش سلطان نیز به سمت والی نسا و ابیورد منصوب گردید. بکتاش‌خان مدت هشت سال والی مرو بود و در سال ۱۰۱۷/۹ - ۱۶۰۸ وفات کرد.^{۶۴} فرزند بکتاش‌خان، محبعلی سلطان بود که به هنگام وفات پدر در خدمت او بود و با وجود کمی سن به سمت والی نسا تعیین گردید. او در سال ۱۰۳۹/۳۰ - ۱۶۲۹ بر اثر هجوم اسفندیار خان حاکم خوارزم و برادرش ابوالغازی شهر را ترک نموده فرار کرد و به وضع فجیعی به قتل رسید.^{۶۵}

ز - گوزی بیو کلو: گوزی بیو کلوها یکی از قبایل وابسته به ترکمن‌های «ینی ایل» آناتولی می‌باشند. در حال حاضر یک خانواده منسوب به این قبیله در قیصریه

(۶۱) همان مأخذ، ص ۷۷۸.

(۶۲) همان‌طور که مشاهده کردیم، علیقلی‌خان قیچ‌اوغلی به اتفاق اسماعیل قلی‌خان شاملو بر دولت مسلط شدند؛ هر چند اسکندر بیگ در آخرین جمله به علیقلی‌خان، «فتح‌اوغلی» نسبت می‌دهد (ص ۳۶۵، به فهرست صفحه ۱۱۵۵ نگاه کنید) که به طور قطع شکل درست آن «قیچ‌اوغلی» می‌باشد. در شرفنامه (صفحه ۲۱۱) نیز همین گونه است؛ و در خلاصه التواریخ (ص ۱۰، ۱۴)؛ در یک جا اسکندربیک نیز به همین شکل ذکر کرده است (ص ۳۴۲). بر این اساس، علیقلی‌خان منسوب به این او به و یا خانواده می‌باشد؛ جلال‌الدین منجم نیز به همین شکل می‌نویسد (۹ a).

(۶۳) همان مأخذ، ص ۱۰۴۲.

(۶۴) همان مأخذ، ص ۵۷۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۷۴۵، ۷۴۶، ۸۰۴.

(۶۵) همان مأخذ، ص ۱۰۸۵؛ Z A، ص ۲۰. در جنابادی نیز شخصی به نام مهدی‌قلی‌خان «قاولو» ذکر می‌شود (۲۷۸ a).

وجود دارد. تردیدی نیست که گوزی بیوکلوهای ایران، شاخه‌ای از این قبیله هستند. این طایفه در داخل استاجلوها دیده می‌شوند و از این قبیله تنها يك امیر به نام قنبر بیگک می‌شناسیم. قنبر بیگک بعدها با لقب «سلطان» از نزدیکان علیقلی خان مشهور که حاکمیت دولت را در دست داشت محسوب می‌شد و با پیوستگی به شاه عباس سلاحدار باشی او گردید.

قنبر بیگک یکی از امرای شجاع و کاردان استاجلوها بوده است و شاه عباس در کارهای مهم مملکتی از وجود او استفاده می‌کرد. از آن جمله در نبرد با چغال اوغلی سنان پاشا در حوالی تبریز، به اتفاق قرچقای بیگک با او به مقابله پرداختند. قنبر بیگک بعدها در فتح قرا باغ و شیروان شرکت کرد و به سال ۱۰۱۴/۶ - ۱۶۰۵ از طرف شاه عباس برای تعمیر و تحکیم دمیر قابو مأمور گردید. بعد از این تاریخ به مطلبی از او برخورد نمی‌کنیم و احتمال دارد اندکی بعد از این تاریخ وفات یافته باشد.^{۶۶} از او بهایی که اسامی آنها در بالا ذکر گردید، بعضی اسم خانواده آنها می‌باشد که به صورت شاخه‌ای از استاجلوها هر يك به اسم رئیس خود نامیده می‌شدند.^{۶۷} برای روشن شدن مطلب گذشته، استاجلوها با نقش بزرگی که در شکل‌گیری و گسترش دولت شاه عباس به عهده داشتند و ضربه سخت و ناحقی که از طرف او متحمل شدند به وضع فلاکت باری دچار گشتند، به طوری که بعد از شاه عباس نیز نتوانستند کمر راست کنند. ایل با قدرت استاجلو که در هر زمان امرای بالیاقتی برای دستگاه صفوی تربیت کرده بود به سرنوشت غم‌انگیزی دچار شد. اشعار ترکی و فارسی به جا مانده از امرای درس خوانده استاجلو در دست است، که یکی از آنها یعقوب میرزا فرزند بسایزید سلطان و نوه چایان سلطان بود. او علاقه زیادی به تاریخ داشت و در سال ۹۵۰/۴۴ - ۱۵۴۳ وفات کرد. یوسف بیگک نیز که مانند مورخین اخلاق و شجاعت سام میرزا را مداحی نموده است، از امرای زمان شاه طهماسب بود و

(۶۶) همان مأخذ ص ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۱۰، ۷۳۵؛ جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی، b، ۳۰، ۴۹ a، ۱۵۴ b، ۱۶۹.

(۶۷) غفاری، (ص ۲۸۰) انتساب چایان سلطان استاجلو را به اوبه «اشرلو» می‌نویسد؛ ولی ما به اسم این اوبه در جای دیگر برخورد نمی‌کنیم.

به نوشتن اشعار ترکی شهرت دارد. دیگر از امرای استاجلو که اشعار زیبایی ترکی دارد مرادخان تیمورخان اوغلی والی کرمان بود. مرادخان به هنگام مرگ طهماسب (۹۸۴/۱۵۷۶) والسی گیلان بوده است و به علت حمایت از حیدر، به وسیله پیره محمدخان که از طرفداران شاه اسماعیل دوم بود چشمانش میل کشیده شد. مرادخان با تخلص «فنگاری» اشعار فارسی و ترکی زیبای عامه پسندی داشته است. علی خان میرزا برادر مرادخان و همچنین امامقلی بیگ (فسونی) و پیر قلی بیگ از خویشاوندان یوسف بیگ که اسمش در بالا ذکر گردید جزو شعرای استاجلو بودند.^{۶۸}

(۳) تکلوه

تکلوها به اتفاق ترکمن‌ها در شکستی که در جنگ با استاجلوه‌ها، شاملوها و ذوالقدرها به فرماندهی حمزه میرزا در ساین قلعه متحمل شدند، به وضع پریشانی درآمدند و بخشی از آنها به بغداد مهاجرت کردند که راجع به این موضوع قبلاً صحبت کردیم، تکلوها نیز در زمان شاه عباس به سال ۹۷/۱۰۰۵ - ۱۵۹۶ ضربه مرگباری را متحمل شدند و چند نفر از آنها به علت نداشتن مقام به خدمت ملک بهمن حاکم آمل درآمدند و شاه عباس به محض شنیدن این خبر دستور قتل تکلوها را صادر کرد. در این زمان بسیاری از آنها در حوالی همدان سکونت داشتند. حسن خان کرد چگنی، بیگلربیگی همدان، بسیاری از آنها را به قتل رسانید که در میان آنها مصطفی خان شرف الدین اوغلی و ولی بیگ نیز دیده می‌شدند. به طوری که روشن شده است، از امرای تکلوه، بایرام خان سولای حسین اوغلی (یا: اللهوردی خان) نیز به بغداد فرار کرد. شاه عباس پس از فرو نشستن خشمش محافظین زنده تکلوه را در پست‌های خرد ابقاء نمود. در این موقع بایرام خان از جلالی‌ها با مؤده تسلیم شهر بغداد از طرف مصطفی پاشا اوزون احمد پاشا اوغلی (۱۰۱۶/۸ - ۱۶۰) به حضور شاه عباس رسید. ولی مصطفی پاشا در باطن با محمود پاشا چغال اوغلی تبانی

(۶۸) سام میرزا، نحفه سامی، ص ۱۸۳، ۱۸۴؛ صادقی، ص ۳۰، ۶۵، ۶۶، ۱۱۴، ۱۲۸.

ما از آن پس با نام بایرام خان در منابع برخورد نمی کنیم و احتمال دارد که به دستور شاه عباس به قتل رسیده باشد. شاه عباس در سال ۱۰۱۸/۱۰ - ۱۶۰۹ از

(۶۹) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۵۲۹، ۵۳۰. اسکندر بیگ به سال ۱۰۱۱/۳ - ۱۶۰۲ از شخص دروغینی به نام اوزون احمد که از میان آگاهای بغداد برخاسته بود صحبت می کند (ص ۳۵۶)؛ اوزون احمد با داشتن عنوان پاشائی، شاه عباس را از نیت خود دایر بر تسلیم بغداد آگاه ساخت ولی پادشاه او را به سمت بیگلر بیگی بغداد تعیین ننمود، لذا او از قول خود صرف نظر نموده، به سال ۱۰۱۲/۴ - ۱۶۰۳ به سوی همدان حرکت نمود ولی در جنگی که اتفاق افتاد شکست خورد و اسیر گردید ولی شاه عباس او را آزاد ساخت و خود به سوی بغداد حرکت نمود و اوزون احمد در همان سال در زنجان فوت کرد؛ (اسکندر بیگ ترکمان، ص ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲). در مورد «جلالی» بودن اوزون احمد که مؤلفین ما او را طویل احمد می گویند نمی شود نظر قطعی داد. اوزون چارشلی در مورد زندگی و فعالیت طویل احمد بررسی دقیقی انجام داده است (قادیخ عثمانی، مؤسسه تحقیقات تاریخی ترک، آنکارا، ۱۹۵۱، جلد ۳، قسمت اول، ص ۱۰۶، ۱۰۷). باز بر اساس نوشته اسکندر بیگ ترکمان، اوزون احمد پاشا دارای دو فرزند به نامهای محمد و مصطفی بوده است که از اینها محمد با عنوان پاشائی جانشین پدر گردید ولی با قوطه بزرگان و سپاهیان بغداد، توسط ایچ او غلانها به قتل رسید (۱۰۱۶/ ۸-۱۶۰۷) ولی برادرش مصطفی سنجق بیگی حله بر اوضاع مسلط گردید. مصطفی به محض خبردار شدن از انتصاب محمد پاشا فرزند چغال اوغلی سنان پاشا به حاکمیت بغداد، از همراهان خود بایرام (یا: اللهوردی) خسان پسر سولاغ حسین را نزد شاه عباس فرستاد و خبر تسلیم شهر بغداد را به اطلاع او رساند؛ ولی بعد در مقابل دریافت حاکمیت شهر حله محل مأموریت قبلی خود، بغداد را به محمود پاشا تسلیم نمود (همان مأخذ، ص ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۸۱)؛ اما وی به علت تنزل مقامش ناراحت گردید و محل مأموریت خود را به شهر کرکوک انتقال داد و از آنجا نزد شاه عباس رفت. در این زمان قلندر اوغلی و دیگر جلالیها به ایران پناهنده شده بودند (همان مأخذ، ص ۷۸۱)؛ مصطفی پاشا بعدها به دلیل نامعلومی از طرف شاه عباس در قلعه قهقهه زندانی گردید. مصطفی پاشا به سال ۱۰۱۸/۱۰ - ۱۶۰۹ به اتفاق سایر زندانیان عثمانی در صد فرار از زندان برآمد، ولی به علت خیانت به اتفاق سایر دوستانش به قتل رسید (همان مأخذ، ص ۸۱۹، ۸۲۰). درباره اوزون احمد و فرزندش نگاه کنید به نوشته جلال الدین منجم، قادیخ عباسی، b ۱۲۷، b ۱۸۶، b ۱۹۵).

تکلوها، شاه نظرسلطان را به سمت حاکم مشهد تعیین نمود. از میان امرای تکلو، در این زمان، به اسم مرشدقلی خان نیز برخورد می‌کنیم. در موقع مرگ شاه عباس، در میان اسامی امرای صاحب وظیفه، هیچ یک از امرای تکلو دیده نمی‌شود و این موضوع می‌رساند که کلیه امرای این قبیله غیر از قورچی‌ها، در دستگاه شاه عباس مورد تصفیه قرار گرفته‌اند. فی الواقع زمان شاه صفی در میان قورچی‌ها و یوزباشی‌ها از تکلوها تنها به اسم ولی بیگ برخورد می‌کنیم، که او نیز در جنگی که میان خسرو پاشا و زینل خان بیگدلی در همدان رخ داد به قتل رسید.^{۷۰}

به طوری که قبلاً نیز ذکر نمودیم، تکلوها از دهقانان مناطق «تکه» (آنتالیا)، بخشی از «منتش» (مغلا) و «حمید» (اسپارتا - بوردور) متشکل شده بودند؛ بدین سبب در میان آنها تشکیلات قبیله‌ای وجود نداشت. فرزندان شرف‌الدین در اصل از اهالی منتش بودند.

در جنگی به سال ۱۰۱۴/۶ - ۱۶۰۵ میان امیرگونه خان والی ایروان و یک سنجق بیگی عثمانی به اسم محمدی تکلو^{۷۱} - که احتمال زیاد دارد این فرد منتسب به تکلوها باشد - قبیله تکلو مرکب از ششصد نفر بود که تا قرن گذشته در چخوراوا سکونت داشتند.^{۷۲} درباره انتسابشان به این تکلوها هیچ مطلبی امروز نمی‌توانیم بگوییم. به طوری که مشاهده کردیم، تکلوها در گذشته در حیات سیاسی و فرهنگی دولت صفوی نیز دارای نقش برجسته بودند.

از میان شعرای تکلو، در رأس همه مسیب خان قابل ذکر است که در حوادث زمان شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد، مرتب به اسم او در منابع برخورد می‌کنیم؛ و حتی او پس از ناامید شدن از دامادی خاندان صفوی، یک رباعی به سلطان محمد نگاشته بود که قبلاً صحبت نمودیم. مسیب خان پس از حاکمیت علیقلی خان استاجلو و اسماعیل قلی خان شاملو بر دولت صفوی، به گیلان پناهنده گردید و پس از جلوس

(۷۰) محمد یوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ۴۳.

(۷۱) اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ۶۷۶، ۶۷۷.

72) V. Langlois, Voyages dans la Cilicie et dans les montagnes de Taurus, Paris, 1861, s. 21.

شاه عباس به تخت سلطنت به قزوین مراجعت نمود و از طرف او به سمت والی تهران تعیین گردید. ولی طوایلی نکشید که خود و فرزندش شرف الدین به اتفاق بعضی امرای سابق حکومت از طرف شاه عباس در قلعه «گل خندان» حوالی شهرری زندانی گردیدند و اواخر سال ۹۹۸ به قتل رسیدند.^{۷۳} صادقی، مسیب خان را مردی خوش اخلاق و متواضع که در میان امرای قزلباش کمتر امیری با قابلیت او وجود داشته معرفی می کند. باز صادقی از آشنائی او با دستگاههای موسیقی و سرودن اشعار مختلف و نوشتن خط نستعلیق خوب سخن می گوید.^{۷۴} همان مؤلف، غیر از مسیب خان، از تکلوهایی زمان شاه اسماعیل و طهماسب به محمد بیگ (مذاقی) از نسل قراجه سلطان و خوش تاب بال* (در جنگی به سال ۹۶۵/۱۵۵۹ با بای ترکمن به قتل رسید) و از دیگر بیگ زاده های شاعر تکلوه به «مشربی» اشاره می کند.^{۷۵}

۴) شاملو

از زمان سلجوقیان در منابع فارسی به قبایل ترکمنی که در میان حلب و انتب قشلاق و در میان سیواس و گرون گمرق، ییلاق می کردند «اتراک شام» و یا «ترکمن شام» و در میان مردم ترک و در منابع ترکی «شاملو» اطلاق می نمودند. غیر از اینها، در مناطق «تاشلیق» و «سلیفقه» به اسم شاملو قبیلۀ بزرگی زندگی می کرده است که اوبه های زیادی از این قبیلۀ در قبرس سکنی گزیدند. در منابع رسمی دوران عثمانی، جمعیت های ساکن در میان حلب و انتب به اسم ترکمن های حلب، به قبایل زیادی مانند افشار بیگدلی، ایناللو، خربنده لو و بیات تقسیم شدند. از زمان شیخ جنید،

(۷۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱؛ قاضی احمد قمی،

خلاصة التواریخ، ص ۸۱، ۲۲، ۱۰.

(۷۴) صادقی ص ۲۹، ۳۰.

(۷۵) همان مأخذ ص ۳۴، ۱۲۴، ۱۲۵؛ اسکندر بیگ ترکمان، محمد بیگ مذاقی را به

صورت «مذاقی» نوشته است (ص ۲۶۳).

(*) [ظاهرأ «طبال» باید باشد] و.

شاملوهای آنی که در تشکیل و گسترش حکومت صفوی نقش داشتند، شاخه‌ بعضی از قبایل ذکر شده بالا می‌باشند.

شاملوها، به طوری که در گذشته ذکر کردیم، متحد استاجلوه‌ها در دستگاه صفوی بودند. شاه‌عباس نیز همچون شاه‌طهماسب، به شاملوها علاقه داشت و برای آنان اعتبار قایل بود. به هنگام مرگ شاه‌عباس هفت امیر شاملو - سه نفر با عنوان «خانی» و چهار نفر با عنوان «سلطانی» - مصدر کار بودند و در مقابل از استاجلوه‌ها فقط سه امیر با عنوان سلطانی در دستگاه شاه‌عباس وجود داشته است؛ در حالی که ما نقش مرشدقلی‌خان استاجلو را در به سلطنت رسانیدن شاه‌عباس در قزوین قبلاً ذکر نمودیم.

محل مأموریت هفت امیر شاملو به هنگام مرگ شاه‌عباس، محل سکونت آنها را نیز نشان می‌دهد. قسمت اعظم شاملوها از زمانهای قدیم در خراسان، ری و آذربایجان سکونت داشتند. پس چنین بر می‌آید که از زمان شاه‌عباس به بعد تقریباً محل مأموریت آنها با محل سکونت‌شان یکی بوده است. اوبه‌های مهم شاملوها عبارتند از بیگدلی، اینسالو، خدابنده‌لو، اوجی، بیچرلو، عبدالو، کرامتو، اجرلو، عربگیر و نلقاز. انتساب دورمیش‌خان مشهور به یکی از این اوبه‌ها ممکن نگردید.

الف - بیگدلی: به طوری که روشن است، بیگدلی‌ها یکی از قبایل اوغوز و شاخه‌ مهم ترکمن‌های حلب را تشکیل می‌دهند. به هنگام مرگ شاه‌عباس در رأس این اوبه زینل‌خان‌والی شهرری قرار داشت. زینل‌خان در زمان شاه‌صفی به فرماندهی اردو منصوب گردید ولی در سال ۱۰۳۹/۳۰-۱۶۲۹ به علت شکست از خسروپاشا به زندگیش خاتمه داده شد. اما برادرانش توانستند موقعیت خود را حفظ کنند.^{۷۶}

یکی دیگر از امرای بیگدلی، عون‌دوغ‌موش سلطان می‌باشد که در آذربایجان صاحب اقطاع بود. این امیر به هنگام فتح بغداد به وسیله شاه‌عباس، با ترك محل سکونت خود «توق» (اسم قدیم: دقوق) و کرکوک به خدمت شاه رسید و جزو طرفداران شاه در آمد (شاهسیون). در مقابل این خدمت، شاه اقطاع وسیعی در

آذربایجان به او واگذار کرد.^{۷۷} از این مطالب کوتاه چنین بر می آید که گوزدو- غموش سلطان از بیگدلی های منتسب به ترکمن های ساکن نواحی بزاووس و یا حلب بوده است، که با افراد تحت فرمان خود از ترکیه به ایران رفته است.

ب - ایناللو: ایناللوها از شاخه های مشهور ترکمن های حلب بوده اند و از اوایل قرن پانزدهم در فعالیت های سیاسی اطراف آماسیه شرکت داشتند. این قبیله پرجمعیت از قرن پانزدهم و بلکه قرن چهاردهم در بسیاری از نقاط مختلف آناتولی برای خود مسکن و مأوی گزیده بودند. در زمان سلطان محمد از این اوبه شاملو اسم افرادی مانند اصلان اوغلی بیلمز بیگ،^{۷۸} پیری بیگ^{۷۹} و فرزندش رضاقلی بیگ،^{۸۰} شاهوردی خلیفه^{۸۱} و در زمان شاه عباس، طهماسبقلی سلطان را می بینیم.^{۸۲}

پ - خدا بنده لو: این اسم در اصل مانند اسم الجایتو حاکم ایلخانان است و در خربنده بودنش شبهه ای نمی توان نمود.^{۸۳}

در زمان شاه عباس از خدا بنده لوها، شاه علی سلطان، علی بیگ و حسین بیگ دیده می شوند؛ که از این افراد شاه علی سلطان در سال ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ به اتفاق قاسم سلطان از ایمانلوی افشار، اوزون احمد پاشا را که به محدوده همدان پیشروی

(۷۷) همان مأخذ، همان ص.

(۷۸) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۳۴۱.

(۷۹) همان مأخذ، ص ۳۱۸، ۲۶۰.

(۸۰) همان مأخذ، ص ۳۱۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۱، ۳۷۲.

(۸۱) همان مأخذ، ص ۳۳۵، ۳۶۷، ۳۷۰.

(۸۲) اسکندر بیگ، ص ۵۴. اسکندر بیگ در بعضی جاها اسم این قبیله را اشتباهاً «ایناللو» می نویسد (همان جا، ص ۹۳۵).

(۸۳) در جدول دون ژوان نوشته شدن این اسم را به صورت «خرماندالو» قبلاً دیده بودیم. در قرن های ۱۸ و ۱۹ در غرب آناتولی به اسم قبیله ای به نام «خرماندالو» برخورد می کنیم که احتمال دارد اسم اصلی این قبیله نیز خربنده لو باشد؛ در مورد ارتباط خدمتکاران (Zeybeg) خراماندالی به این قبیله تردید نمی توان نمود. قسمت مهم خربنده لو- های ترکیه در میان ترکمن های حلب زندگی می کردند؛ و گروه زیادی از آنها نیز در مالاتیا سکونت گزیدند (قبل از قرن ۱۶).

کرده بود شکست داده و اسیر نمودند.^{۸۴}

اما در مورد علی بیگک و حسین بیگک، شاه عباس حسین بیگک* را با سمت ایلچی به هندوستان فرستاد.^{۸۵} از امرای این دوره می توانیم الوخان سلطان و خاندان قلی سلطان را نیز به اینها اضافه کنیم. خاندان قلی سلطان در سال ۱۰۱۴/۱۶۰۶ - ۱۶۰۵ در جنگک با عثمانیها [کوسه] صفر پاشا** را اسیر نمود.^{۸۶} صادقی بیگک رئیس کتابخانه و شاعر و نقاش دربار شاه عباس منتسب به این اوبه (خدا بنده لو) بوده است. صادقی بیگک که در عین داشتن استعدادهای ذاتی صاحب تعصب قومی نیز بوده است، تذکره خود - مجمع الخواص - را به زبان ترکی جغتای نوشته است. صادقی در قسمت سوم این اثر چنین نقل می کند که: ترکان رکن اصلی و عامل دوام و بقاء سلطنت هستند.^{۸۷}

بدون شك این تنها نظریه صادقی بیگک نبوده است، بلکه امرای قزلباش آن دوره نیز دارای چنین عقیده ای بودند. در زمان قاجارها نیز رواج این اندیشه را در بین مردم می دانیم. در این زمان روشنفکران عثمانی، در صورت درک این موضوع، آن را به زبان نمی آوردند.

ت - اوجی: از این اوبه تنها ولی خلیفه را می شناسیم که از امرای زمان سلطان محمد بوده است که در سال ۹۸۷/۸۰ - ۱۵۷۹ به حکومت یکی از شهرهای اطراف خراسان منصوب گردید ولی در جنگی در حوالی دامغان شکست خورد و به قتل رسید.

(۸۴) اسکندر بیگک ترکمان، عالم آرای عباسی، ص ۶۶۱.

(۸۵) همان مأخذ ص ۹۷۰.

* [در منبع مورد استفاده مؤلف، میرزا علی بیگک خدا بنده لو است؛ حسین بیگک به قندهار فرستاده شده است] و.

(۸۶) همان مأخذ، ص ۹۷۱؛ جلال الدین منجم، تادیک عباسی، b ۱۵۱، b ۲۳۱.

** [در ص ۹۷۱ چنین مطلبی دیده نشد؛ در ص ۶۹۷، ۶۹۹ اسارت کوسه صفر ذکر شده است] و.

(۸۷) مجمع الخواص، ص ۲۹. در باره این اوبه به اسکندر بیگک نگاه کنید (ص ۹۹۷).

در این دوره اسماعیل قلی خان، که به اتفاق علیقلی خان استاجلو حاکمیت دولت را در دست داشتند، فرزند ولی خلیفه و از اوبه اوجی بوده است.

ث - بیچرلو: حسینقلی سلطان رئیس ایشیک آقاسیان زمان سلطان محمد که در سال ۱۵۸۰/۹۸۸ به قتل رسید و فرزندش مهدی قلی سلطان از این اوبه بودند.^{۸۸} همچنین محمود بیگ و کیل علیقلی خان بیگلربیگی هرات از همین قبیله بوده است.^{۸۹} مرتضی قلی سلطان رئیس ایشیک آقاسیان زمان شاه صفی نیز از بیچرلوها بوده است.^{۹۰} در این جا احتمال خویشاوندی مرتضی قلی سلطان با امرایی که نام آنها در ابتدای این قبیله ذکر گردید وجود دارد.

ج - عبدالملو: از این اوبه حسین بیگ با عنوان «خانی» ابتدا والی قم و «قورچی تیرو کمان» پادشاه، و بعد از فتح هرات به سمت والی این شهر تعیین گردید. با مرگ حسین خان در سال ۱۰۲۷/۱۶۱۸^{۹۱}، بیگلربیگی خراسان به پسرش حسن خان داده شد. حسن خان در زمان شاه صفی نیز توانست سالهای زیادی مقام خود را حفظ نماید.^{۹۲}

چ - کرامتلو: از این اوبه علیقلی بیگ (خان) در زمان شاه سلطان محمد در معیت علیقلی خان والی خراسان روزگار می گذراند؛ او پس از جلوس شاه عباس به تخت سلطنت، مدارج ترقی را به سرعت طی نمود و مقام ایشیک آقاسی و دیوان بیگی را کسب نمود. با مرگش به سال ۱۰۳۴، فرزندانش در سنین طفولیت بودند.^{۹۳} علی بیگ یوزباشی که به هنگام اقامت شاه عباس در هرات در معیت او بوده

(۸۸) همان مأخذ، ص ۲۵۹؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۹۰.

(۸۹) اسکندر بیگ ص ۲۴۴ (در متن به صورت «بیچرلو») است.

(۹۰) محمد یوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۶۷.

(۹۱) اسکندر بیگ - ترکمان، عالم آرای عباسی، ص ۶۲۰، ۷۵۵، ۸۴۷، ۸۵۵، ۸۹۴.

(۹۲) همان مأخذ، ص ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳؛ محمد یوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ص ۴۴۱ [و].

(۹۳) همان مأخذ، ص ۹۴۱، ۹۴۲، ۱۰۸۴؛ محمد یوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ص ۲۶.

۲۸۷، ۲۸۴، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۴، ۲۷.

(۹۳) اسکندر بیگ - ترکمان، ص ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۶۹.

۱۰۷۰، ۱۰۸۴، ۱۰۹۱.

است و در سال ۹۹/۱۰۰۷ - ۱۵۹۸ با سمت ایلچی به هندوستان فرستاده شد، از این اوبه بوده است.^{۹۴}

ح - اجرلو: در اینجا دور از احتمال نیست که این قبیله شاخه‌ای از «عجورلو»ها باشد که در قرن شانزدهم در میان ترکمن‌های حلب می‌زیستند.^{۹۵} در زمان شاه عباس از این اوبه امامقلی سلطان را می‌شناسیم.^{۹۶} در زمان شاه صفی، از یوزباشی‌ها سارو خان بیگ از اجرلوها بوده است.^{۹۸}

خ - عربگیرلو: عربگیرلوها در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب یک قبیله مستقل بودند و بعدها داخل شاملو-اگرديدند. به هنگام مرگ شاه عباس، از میان امرای آذربایجان حق‌وردی سلطان،^{۹۸} محمدقلی بیگ،^{۹۹} کمال بیگ^{۱۰۰} و اسفندیار بیگ^{۱۰۱}

(۹۴) همان مأخذ، ص ۳۰۵، ۵۸۶.

(۹۵) عجورلوهایی که به سال‌های ۱۵۳۰-۱۵۲۰. در میان ترکمن‌های حلب زندگی می‌کردند قبیله بزرگی بودند که پنج شاخه را تشکیل می‌دادند؛ شاخه‌ای از اینها در حاکمیت محمدبیگ با یکصد و هفتاد و یک مالیات دهنده در ولایت شرق (در منطقه دیار بکر) زندگی می‌کردند (دفتر تحریر ترکمن‌های حلب، آرشیو نخست‌وزیری، نمره ۱۰۴۰ ص ۷۸-۷۲). در اسناد رسمی عثمانی، بطوری که قبلاً نیز اشاره گردید، اسم این قبیله به صورت «عجورلو - عجورلو» نوشته شده است. اجرلوها مانند اغلب ترکمن‌های حلب به سال ۹۱/۱۱۰۲ - ۱۶۹۰ جزو قبایلی بودند که برای سکونت در منطقه «رقد» تثبیت می‌کردند؛ ولسی سال بعد از محل سکونت جدید خود فرار کردند (احمد رفیق، عشایر ترک در آناتولی، استانبول، ۱۳۰، ص ۹۶، ۹۷، ۱۰۰).

(۹۶) اسکندر بیگ، ص ۸۰۰؛ جلال‌الدین منجم، b ۲۲۸، a ۲۳۰.

(۹۷) محمد یوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۹۹، ۲۱۵، ۲۲۷؛ دیوان فضولی، تصحیح عبدالباقی گلپینارلی، ص CX، که بر اساس نسخه خطی دیوان فضولی موجود در کتابخانه شخصی مصحح که به امر آقام وردی بیگ سلمان آقا اوغلی از شاخه «قراجه‌لو» قبیله اجرلو به سال ۱۶۶۸/۱۰۷۹ (سال میمون) نسخه برداری شده، تصحیح گردیده است. از این سند می‌توان دریافت که اجرلوها تیره‌ای به نام قراجه‌لو داشته‌اند. به طوری که نشان دادیم، اسم این اوبه به شکل «اجرلو» نوشته شده است اما تلفظ صحیحش را نتوانستیم تثبیت کنیم.

(۹۸) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۴. در زمان شاه عباس نیز از این قبیله، اخذی بیگ وجود

داشت (جلال‌الدین منجم، b ۱۲۴، a ۱۲۵).

(۹۹) اسکندر بیگ، ص ۴۴۴، ۵۲۹.

از این اوبه بودند. شرف خان منشاء عربگیر لوها را کرد می‌داند.^{۱۰۲}
 د- نلقاص (نلقاز): جزء اوبه‌هائی است که بعد داخل شاملوها گردیده است.
 به نظر من منشاء قومی این اوبه مجهول است.^{۱۰۳*}
 به هنگام مرگ شاه عباس، محمدزمان سلطان والی غور و فضلعلی سلطان والی
 بالامرغاب از شاملوها بودند.^{۱۰۴} ولی اسکندر بیگ اوبه این امراء را روشن
 نمی‌کند.^{۱۰۵}

از امرای شاملو، حسینقلی میرزا طبع شعر داشت. او مانند پدر خود میرآخور
 شاه اسماعیل بود ولی بعدها از مقام خود عزل گردید و به خدمت همایون، پادشاه
 هندوستان رفت. از شاملوها یولقلی باشی، قاسم بیگ و دورا بیگ (کرامی) نیز شاعر
 بودند. از این افراد یولقلی بیگ کتابدار علیقلی خان بیگلر بیگی هرات بود. قاسم
 بیگ نیز از یاران نزدیک علیقلی خان بود و دورا بیگ در سمت سفره‌چی علیقلی خان
 خدمت می‌کرد.^{۱۰۶}

(۵) ذوالقدر

به هنگام مرگ شاه عباس شش امیر از ذوالقدرها در دستگاه وجود داشت. از
 این مطلب چنین مستفاد می‌شود که ذوالقدرها پس از شاملوها مقام دوم را در دستگاه
 دارا بودند. اوبه‌های مهم ذوالقدرها عبارتند از قورغلو، سوکلن؟، شمس‌الدینلو،

(۱۰۰) همان مأخذ، ص ۱۰۲۲

(۱۰۱) همان مأخذ، ص ۸۱۴، ۸۸۱، ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۲، ۹۷۸، ۱۰۲۲.

(۱۰۲) شرف خان، شرفنامه، قاهره، ص ۴۲۴.

(۱۰۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۰۸۴.

* [همان ص: نقدی سلطان نلقاص که میرایل نلقاص و داخل شاملو است.] و.

(۱۰۴) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۴.

(۱۰۵) براساس نسخه موجود اسکندر بیگ در کتابخانه عمومی بایزید (نمره ۴۹۷۶ -

qb) از امرایی که در معیت خمانر خانانی علیقلی خان بودند یکی نیز غازی سلطان بالابانلو

شاملو بوده است؛ که نتیجه می‌گیریم شاملوها يك اوبه به نام «بالابانلو» داشته‌اند.

(۱۰۶) سام میرزا، ص ۱۸۳؛ صادقی، ص ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۳.

ایمور، حاجیلر، ساری شیخلو، جاموسلو و چیچکلو.

الف - قورغلو: از او بهای مهم ذوالقدر می باشد. این او به شاخه ای از قبیله بزرگ قورغلو منسوب به ایل ذوالقدر در ترکیه می باشد. خود قبیله اصلی قورغلو در آناتولی به صورت شاخه های مختلف در نواحی ماراش، قدیرلی وینی ایل به زندگی خود ادامه می داد. از امرای قورغلو ی ساکن ایران، علیقلی سلطان ساکن قم است، که علیقلی خان استاجلو او را به علت کمک و فداکاری بیش از حدش به شاه عباس نصایح زیادی کرد، که علیقلی سلطان به نصایح او توجهی ننمود. او حتی به اندرز بیگ ها و صوفی های ذوالقدر که می گفتند: «جو انمرد می میرد، لیکن اسمش باقی می ماند» (ایگیت او لور، آدی قالور) نیز توجهی نکرد. علیقلی سلطان پس از به تخت نشستن شاه عباس به حضور او آمده و از طرف شاه به مقام مہرداری رسید؛ ولی طولی نکشید که به اتفاق سایر امرای به علت شرکت در توطئه ای بر علیه مرشدقلی خان دستگیر و به قتل رسید.^{۱۰۷} به هنگام مرگ شاه عباس دو امیر از این او به را در دستگاه می بینیم، یکی ابراهیم سلطان والی سرخس، و دیگری درگاهقلی سلطان نوه شاهقلی خلیفه مہردار که در فارس اقطاع داشت.^{۱۰۸}

ب - سوکلن (سوکلان): مسکن سوکلن ها منطقه بوزوق (بوزقات)^{۱۰۹} بوده است و شاخه اصلی در آنجا سکونت داشت. مسکن سوکلن ها در بوزوق د حوالی آق داغ^{۱۱۰} بوده است. سوکلن ها نام خود را از اسم یکی از بیگ های خود (۱۰۷) اسکندر بیگ، ص ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، ص ۱۲، ۱۱، ۲۱، ۱۹، ۱۵.

(۱۰۸) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۰.

(۱۰۹) تلفظ صحیح این اسم را نمی دانیم. من احتمال «سوکلن» بودنش را برون گوکلن (Goklen) می دهم؛ ولی به طور قطع نمی تواند «سوغلون» باشد، چون در دفاتر تحریر قبایل اسمش مرتباً به صورت «سوکلان» نوشته شده است. در تاریخ پشیک، (Bibliothèque National, mans. Arabe, nr. 6026, 24b) به صورت «سوکلگان» نوشته شده است. آیا تلفظ این کلمه «سوگیلن» و کلمه ذکر شده در این کتاب نیز «سوگیلگن» است؟

(۱۱۰) به سال ۲۸۲۸/۹۲۱-۱۵۲۱ سوکلن های ساکن آق داغ مشغول انواع مختلف کشت بودند، و از شاخه های مشهور و بزرگ آنان او به «ساری خلیل لو» بود (آرشیو دفتر نخست وزیری، ←

گرفته‌اند. موسی سوکلن اوغلی از خانواده رئیس قبیله، به سال ۱۵۲۶ در بوزوق به اتفاق زونون اوغلی از فرزندان ذوالقدر در شورش خطرناکی علیه دولت شرکت کردند؛ که قبلاً راجع به این موضوع اشاره گردیده است. احتمال دارد سوکلن‌ها بعدها وارد قبیله ذوالقدر ساکن ایران شده باشند. در زمان شادعباس، رستم سلطان والی کرمان به سال ۱۶۰۳/۱۰۱۲ از طرف عثمانی‌ها به اسیری گرفته شد.^{۱۱۱} فرزند او امیرخان در زمان شادعباس والی کرمان بود و در زمان شاه صفی شغل قورچی‌باشی داشت.^{۱۱۲} همچنین از امرای سوکلن زمان شادصفی، نظر بیگی^{۱۱۳} و خندان‌قلی بیگک بودند.^{۱۱۴}

پ - شمس‌الدینلو: این اوبه ذوالقدر در زمان مورد بحث ما در قرا باغ سکونت داشت و دلی محمد سلطان ریاست این اوبه را عهده‌دار بود. دلی محمد قبلاً در سال ۱۶۰۶-۷/۱۰۱۵ والی تفلیس بود. این امیر به علت خوش طبعی و نکته سنجی‌اش در میان امرای نزدیک شاه عباس جای داشت؛ حتی به گفته پیترو دلاواله (Pietro Della Valle)، لقب دلی (دیوانه) را شاه عباس به او داده بود. باز به نوشته همین مورخ، دلی محمد در سالهای آخر عمر به مقام خانی ارتقاء یافته بود و به علت زیاددروی در صرف مشروبات الکلی و رعایت نکردن توصیه پزشکان، در سال ۱۶۲۰/۱۰۲۹ وفات کرد.^{۱۱۵} و مقامش با عنوان خانی به برادرش سلیم بیگک واکذار

← نمره ۱۱۰، ۴۱، ۴۸). در سفر عراقین از فرزندان سوکلن، شاعوردی در سنجاق شاه طهماسب بوده است. راجع به سوکلن‌های آناتولی، به «تحقیقات تاریخ بوزوق» نوشته فاروق سومر، ص ۳۱۷ مراجعه شود.

۱۱۱) اسکندر بیگک ترکمان، ص ۶۵۸، ۶۵۹، ۷۱۴، ۱۰۸۵؛ جلال‌الدین منجم، ۱۲۴۵b. امت سلطان از فرزندان رستم سلطان به علت اسارت پدرش، والی منطقه سمنان و در سال ۱۰۱۹ والی بادکو به گردید (جلال‌الدین منجم، ۱۵۹ a - ۲۱۲).

۱۱۲) اسکندر بیگک ترکمان، ۱۰۵۸، ۱۰۸۵؛ محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۳۳، ۹۹، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۹۴.

۱۱۳) محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۲۲۸.

۱۱۴) همان مأخذ، ص ۲۳۹.

۱۱۵) همان مأخذ، ص ۷۱۹، ۸۶۹، ۸۲۲، ۸۹۲، ۹۰۴، ۹۰۸، ۹۵۵؛ ترجمه فارسی کتاب

پیترو دلاواله، ص ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰؛ جلال‌الدین منجم، ۱۶۴.

گردید. سلیم خان، زمانی نیز والی اخسقه بود.^{۱۱۶} غیر از امرای ذکر شده، علی خان بیگک^{۱۱۷} و حسین بیگک^{۱۱۸} نیز از همین اوبه بودند.

ت - ایمر: ایمرها یکی از قبایل «اوغوز» می‌باشند. در آناتولی نیز یکی از قبایل بزرگ ذوالقدرها را ایمرها تشکیل می‌دهند. از این اوبه خلیل سلطان فرزند کلبعلی به هنگام مرگ شاه عباس در قراباغ صاحب اقطاع بود.^{۱۱۹}

ث - حاجیلر: این اوبه شاخه‌ای از حاجیلر قبیله «آغچه‌لو»^{۱۲۰} ساکن نواحی بوزوق می‌باشد. به سال ۱۵۸۶ شاه عباس از میان امرایی که بر ضد مرشد قلی‌خان توطئه کرده بودند، مهدی قلی‌خان ذوالقدر را به دست یعقوب بیگ فرزند ابراهیم‌خان حاجیلر به قتل رساند و ایالت فارس را بارتبه «خانی» به او واگذار نمود. او یک شخصیت نامتعادل بود، لذا نتوانست موقعیت خود را در فارس مستحکم کند و بسا اختلافی که با امرای شاهی پیدا کرد به سختی سرکوب گردید (۱۵۹۲/۹۹۵) و شاه عباس مقام بیگلربیگی فارس را به بنیاد بیگک ذوالقدر «وسر جلو» داد. این اسم احتمال دمیرجولو (Demircülü) بودن را به خاطر می‌آورد.^{۱۲۱} مستدام سلطان والی «کبود جامه» استرآباد نیز از این اوبه می‌باشد.^{۱۲۲}

(۱۱۶) اسکندر بیگک ترکمان، ص ۹۳۵، ۱۰۱۷، ۱۰۳۱، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۸۹. سلیم خان در سال ۱۰۴۵/۳۶ - ۱۶۳۵ هنگامی که والی کاخک بود وفات نمود. (محمد یوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۴، ۱۶۵).

(۱۱۷) اسکندر بیگک ترکمان، ص ۶۷۱، ۶۹۴. (۱۱۸) همان مأخذ، ص ۸۹۹.

(۱۱۹) اسکندر بیگک، ص ۱۰۸۵.

(۱۲۰) مسکن قبیله آغچه‌لو منطقه «گدوک» بوزوق بوده است. بطوری که می‌دانیم، اسم گدوک در منابع نالجوقی نیز ذکر شده است. براساس تحقیقاتی که برای شناسایی محل گدوک به عمل آوردیم، احتمالاً «شار قشلا» یا «شهر قشلا» واقع در راه سبواس - قیصریه و از توابع سیواس می‌باشد. شاخه مهم قبیله آغچه‌لوی ساکن گدوک حاجیلر می‌باشد که در قرن ۱۶ به زراعت مختلفی می‌پرداختند. شاخه‌ای از آغچه‌لو نیز در تشکل قبیله قاجار نقش داشت.

(۱۲۱) اسکندر بیگک، ص ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۲۶، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۱۶، ۷۲۵.

۷۲۶؛ قاضی احمد قمی، ۲۲-۵۹، ۶۰، ۶۶، ۸۰.

(۱۲۲) اسکندر بیگک، ۱۰۸۵. اوبه حاجیلر و یا یک شاخه از آنها در زمان حاکمیت ←

ج- ساری شیخلو: در زمان شاه اسماعیل، خلیل سلطان امیرالامرای فارس از این اوبه بوده است. اسم اصلی این امیرامت بوده و به دستور شاه اسماعیل به قتل رسید. ماده تاریخ قتل او، «حیف از خلیل سلطان» است.

چ - چیچکلو: این اوبه شاخه‌ای از قبیله چیچکلوئی ساکن منطقه بغازلان بوده است.^{۱۲۳} شاه اسماعیل پس از قتل خلیل سلطان، ایالت فارس را به عزالدین رئیس این اوبه واگذار نمود و به اولقب علی سلطان داد.

ح- جاموسلو (۹): پس از وفات علی سلطان در سال ۹۳۱/۱۵۲۵، ایالت فارس به حمزه سلطان از این اوبه واگذار گردید. از این اوبه در سال ۹۹۸/۱۵۹۰ به اسم حمزه بیگ نیز برخورد می‌کنیم.^{۱۲۴}

خ- شادی بگلو: اولین امیری که از این اوبه می‌شناسیم محمدخان آقا والی شیراز بوده است. شاه اسماعیل دوم این امیر را از مقام خود عزل و به جایش ولی خان قلغانچی اوغلی را منصوب کرد. در سال ۹۹۵ مقام بیگلربیگی فارس به علی خان شادی بگلو واگذار گردید؛ ولی، علی خان در همان سال به دست فامیل خود مهدی قلی خان به قتل رسید. طهماسبقلی سلطان فرزند علی خان به سمت والی دارا برگرد تعیین گردید؛ و بیگلربیگی مهدی قلی خان نیز در فارس تایید نگردید.^{۱۲۵}

۶) ترکمان

در میان قبایلی که در خدمت صفوی‌ها بودند، ترکمان‌ها از دو قبیله مهم موصللو و پرناک که تکیه گاه اصلی دولت آق‌قویونلو بودند به میدان آمدند؛ که قبلاً راجع ← عثمانیها به قرا باغ، در آنجا سکونت داشتند (اسکندر بیگ، ص ۴۹). در سال ۱۰۳۹/ ۳۰-۱۶۲۹ اوبه حاجیلر منطقه استرآباد به اتفاق چمشک‌زک‌لرها در تحت اداره خسروخان از صنف غلامان در آمدند (محمد یوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۲۲).

(۱۲۳) شرکت چیچکلوهای نواحی بوزوق به سال ۱۵۲۷ در عصیان سرکوب شده قلندرچلبی را قبلاً بحث نمودیم.

(۱۲۴) اسکندر بیگ، ص ۴۰۳، ۴۲۰، ۴۲۲؛ جلال‌الدین منجم، ص b ۱۸.

(۱۲۵) همان مأخذ، ص ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱.

به این موضوع صحبت شده است.

در اوایل سلطنت شاه عباس امرایی نظیر شاه بوداق سلطان، شاه‌قلی سلطان، سلیمان خلیفه (داماد مرشدقلی‌خان استاجلو)، حمیدربیگ دلی اوغلی، محمدبیگ، ام‌ام‌قلی بیگ، بسطام آغا، طهماسب‌قلی، سهراب خلیفه، محمدقلی‌خان فرزند مرتضی‌قلی‌خان، علی بیگ و شاه بنده‌خان و از بایندرها مرادبیگ و پیربوداق‌خان دیده می‌شدند.^{۱۲۶} شاه عباس باگذشت زمان این اقوام خود را نیز تصفیه نمود، به طوری که در سال ۱۶۲۸ تنها دو امیر از این قبیله در دستگاه دیده می‌شود که یکی از آنها پیربوداق‌خان فرزند شاه بنده‌خان بیگلربیگی تبریز، و دیگری حسن سلطان اردکلو والی قباغات^{۱۲۷}. هستند ما قبلاً به اوبه اردکلو برخورد نمی‌کنیم.

دیگر از مسائل قابل توجه‌تر کمان‌ها نسبت به سایر قبایل، داشتن افراد باسواد و درس خوانده در میان آنها بوده است که این مسئله چند دلیل داشت.^{۱۲۸} بطوری که صادقی نقل می‌کند، این امراء درس خوانده بوده و اشعار ترکی و فارسی می‌سرودند: سلطان محمدخان فرزند امیرخان، محمد مؤمن بیگ، محمد صالح میرزا، قاسم بیگ (با تخلص «حالتی»)، محمدبیگ (با تخلص «سالم»)، سوسنی، عباس بیگ (اصل او از قبیله دوغر) و موالی. این امیران به اتفاق اصیل زادگان ترکمن که ارتباط خواندن و نوشتن بین آنها بود، در میان قبایل قزلباش در رأس قرار داشتند.^{۱۲۹}

(۱۲۶) راجع به این اسامی به اسکندر بیگ و قاضی احمد قمی مراجعه شود.
(۱۲۷) حسین‌خان در سال ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ از نیروهای عثمانی در گنجه شکست خورد و از امرای همراهش رستم سلطان سوکلن به اسیری گرفته شد (جلال‌الدین منجم، b، ۱۲۴؛ م-جنابادی، ۵، ۳۲۰؛ اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۵)؛ شرف‌خان بهارلو را نیز یک اوبه ترکمن ذکر می‌کند (ص ۲۸۱). بهارلوه در اصل وابسته به اولوس قراقویونلو بودند.
(۱۲۸) سلطان‌خانم زن شاه طهماسب - مادر فرزندان اسماعیل و محمد و مادر بزرگ پدری عباس میرزا - دختری از اوبه عیسی بیگ ترکمن و برادرزاده موسی سلطان بود که در سال ۱۰۰۲/۹۴-۱۵۹۳ که سنش نزدیک به هشتاد بود وفات کرد. او مانند خاتونهای دوران سلجوقیان زنی خیرخواه بود و در حوالی قزوین کاروانسرای احداث نمود (اسکندر بیگ، ص ۴۹۰).

(۱۲۹) صادقی، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰. راجع به سوسنی ←

در زمان شاه عباس بعضی از امرای بایندر، یعنی خانواده آق قویونلو، اعلام موجودیت کردند. بی توجهی شاهان صفوی به این امر آق قویونلو جای تعجب است. یکی از این امراء محمدزمان سلطان بود. خانواده این امیر اهل یزد بودند و او که در عین آشنائی به فنون نظامی مردی دیندار و دانشور بود و طبع شعر داشت و در میان ندیمان شاه عباس جای گرفته بود، در سال ۹۱۷/۱۰۸۹ و ۱۶۰۸ وفات کرد. دیگر از بایندرها، مراد بیگ پدر این امیر ذکر شده است.^{۱۳۰}

۷) قاجار

به طوری که قبلاً ذکر نمودیم، به هنگام گسترش فتوحات عثمانی ها، در ولایت چخور سعد شاخه ای از استاجلوه ها، سعدلوه ها و اسپیرلوه ها؛ در قرا باغ قاجارها، اوتوز ایکی، قزاق ها، ایگیرمی دورت، قرامانلو و بعضی دیگر از قبایل؛ در شیروان یک قسمت پر جمعیت از روملوه ها و یک شاخه از تکلوه ها زندگی می کردند. پس از تصرف قرا باغ به وسیله عثمانی ها قاجارها حاضر به قبول حاکمیت عثمانی نگردیدند و به آن سوی ارس که در حاکمیت صفوی ها بود، مهاجرت نمودند.^{۱۳۱}

این مهاجرین ابتدا به وضع پریشانی درآمدند. شاه عباس پس از کشتن فرهادخان قرامانلو، حکومت استرآباد را در سال ۹۹/۱۰۰۷ - ۱۵۹۸ به حسین خان قاجار از فرزندان زیاد که امیر لایقی بود واگذار کرد.^{۱۳۲} شاه عباس برای فتح سرزمینهایی که به تصرف عثمانی ها درآمده بود به حرکت درآمد و حسین خان را نیز مأمور فتح قرا باغ نمود؛ تمامی و یا اکثریت اهالی قرا باغ که تحت حاکمیت

← نیز نگاه کنید به سام میرزا، ص ۱۸۷، ۱۸۸.

۱۳۰) اسکندر بیگ، ص ۶۱۱، ۸۰۴، ۱۰۰۹؛ جلال الدین منجم، b ۸۹.

۱۳۱) حتی سردار فرهادپاشا، قاجارها را در آنجا نیز راحت نگذاشت (۱۵۸۸/۹۹۶) و فی الواقع به آنها و قبایل هم دست آنها حمله نموده اموال و گوسفندان آنها را به یغما می بردند (شرف خان، شرفنامه، ص ۲۹۱).

۱۳۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۵۸۱، ۴۳۵ (که در اینجا به طور اشتباه حسن خان ذکر شده)؛ جلال الدین منجم، ص ۷۰.

عثمانی‌ها بودند به حسین خان ملحق گشتند (۱۰۱۲/۴ - ۱۶۰۳)؛^{۱۳۳} در نتیجه قراباغ فتح گردید (۱۰۱۵/۷ - ۱۶۰۶) و لسی حسین خان به علت شکایت و نارضایتی مردم قراباغ، موقعیت خود را از دست داد^{۱۳۴} و حکومت قراباغ به محمدخان فرزند خلیل خان از فرزندان زیاد واگذار گردید.^{۱۳۵} پس از این تاریخ به اسم حسین خان در منابع برخورد نمی‌شود و احتمال دارد به دستور شاه عباس به قتل رسیده باشد. استرآباد نیز از تاریخ ۱۰۱۲ به دست امرائی از طبقه غلامان مانند یوسف خان فریدون خان و خسروخان اداره می‌شد. محمدخان والی قراباغ نیز در سال ۱۰۲۴ (۱۶۱۵) در جنگی که با گرجی‌ها نمود به قتل رسید و پس از او حکومت را باز در دست یکی از فرزندان زیاد به نام محمدقلی خان می‌بینیم. گرچه اسکندر بیگ سخنی نمی‌گوید، و لسی احتمال دارد که او فرزند یکی از پیشینیان محمدقلی خان باشد. محمدقلی خان در سال ۱۰۳۶/۲۷ - ۱۶۲۶ از مقام خود عزل گردید و بیگلربیگی قراباغ و همچنین ریاست ایل قاجار به داودخان از طبقه غلامان واگذار گردید.^{۱۳۶} به هنگام مرگ شاه عباس تنها دو امیر از قاجارها در دستگاه وجود داشت. این مسئله موقعیت سست آنها را در دستگاه می‌رساند. یکی از آنها بیگلربیگی چخورسند، طهماسبقلی خان فرزند امیر گو نه و دیگری پیکر خان ایگیرمی دورت والی بردع بود.^{۱۳۷} او به‌دای مهم قاجار عبارتند از آغجه‌قویونلو، آغچه‌لو، شامبیاتی، یوه و ایگیرمی- دورت. قبل از پرداختن به این اوبه‌ها لازم می‌آید نظر خود را در مورد تشکیل ایل قاجار بیان نمایم.

در مورد تسمیه قاجار که آیا اسم يك ایل بوده یا اسم يك شخصیت، هیچ مطلبی نمی‌توان گفت. چون احتمال هر دو وجود دارد. در قرن ۱۶ در میان ترکمان- های حلب قبیله‌ای به اسم قاجار وجود داشت. در سال ۱۵۷۰/۷۱ - ۱۵۷۰ در این

۱۳۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۶۵۷.

۱۳۴) همان مأخذ، ص ۶۵۷، ۷۱۶؛ جلال‌الدین منجم، ۱۵۷۸.

۱۳۵) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۸۹۲.

۱۳۶) همان مأخذ ص ۱۰۱۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۶۸، ۱۰۷۴، ۱۰۸۸.

۱۳۷) همان مأخذ، ص ۱۰۸۵.

قبیله ۷۸۰ مالیات دهنده وجود داشت. این قبیله، مهم‌ترین قبیله تثبیت شده قاجار در قرن شانزدهم می‌باشد.^{۱۳۸}

در اوایل قرن ۱۸ در آناطولی غربی در اطراف منطقه آیدین یک قبیله به نام قاجار که به وسیله کدخداهای مختلف اداره می‌شد دیده می‌شود. در مورد ارتباط این قبیله با قاجارهای سابق الذکر، امروزه هیچ مدرکی در دست نداریم. ایل قاجاری که به وسیله خلیل و حاجی‌حسن قاجار اداره می‌شدند، در سال ۱۱۴۴/۳۲ - ۱۷۳۱ پس از سکونت در منطقه «چخور اووا»، نواحی آیدین را برای قشلاق کرن و نگهداری دامهای خود و مناطق «سلطان داغلاری» را برای ییلاق کردن از دولت به اجاره گرفتند.^{۱۳۹} قسمت مهم این قبیله در منطقه قشلاقی خود آیدین سکونت اختیار نمودند، که امروزه همه آنها انتساب خود را به ایل قاجار به خوبی به خاطر دارند.^{۱۴۰} حالا می‌توانیم به بررسی اوبه‌های قاجار بپردازیم.

الف - آغچه‌قویونلو: اوبه آغچه‌قویونلو قاجار شاخه‌ای از قبیله بزرگ

۱۳۸) جماعات قاجار تابع کدخدا سام: خانه					
افراد	مجرد	مالیات عوام	خانه	رسم	اغنام
۷۸۰	۳۳۴	۲۵	۳۴۶	۳۰۰	۵۵۷۵۴۲
جمع	رسم	بادهای عروسانه	رسم	رسم	اغنام
۶۱۵۱۵۲	۲۰۵۸	۳۴۰۰	۳۰۰	۵۵۷۵۴۲	۱۱۱۵۱۵

دفتر ترکمانهای حلب، آرشیو ثبت اسناد مدیریت عمومی، شماره ۳۷، b ۶۴، a ۶۷.

۱۳۹) احمد رفیق، عشایر ترک آناطولی، ص ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸. در مورد

تبعید این قبایل قاجار به قبرس در سال ۱۱۲۶/۱۷۱۴ می‌توان تأمل نمود.

۱۴۰) Hasluck: اثر فوق‌الذکر، ج ۲، ص ۴۷۵ (نقل از جدول رم، چاقیر اوغلی، در

مورد قبایل غرب آناطولی) و به هر حال بعضی از اوبه‌های قاجار در مسکن اصلی خود خود «چخور اووا» باقی ماندند که یکی از اینها تا این اواخر در منطقه مشهور «اوج قاپو» و در بریدگی «یوز آغاج» ییلاق می‌کردند (علی رضا، قبایل ترکمن جنوب، ج ۳، ص ۲۱، ۲۳، ج ۴، ص ۴۰ و ج ۵، ص ۱۰۶). راجع به قبیله قلی قاجار ساکن «ایچل» بنگرید به همین منبع. در اخلاط واقع در ساحل دریاچه وان محله‌ای به نام قاجار وجود دارد (ع. شریف، کتاخانه‌های اخلاط، استانبول، ۱۹۳۰، ص ۹۷)؛ غیر از آن، اینها در سال ۲۹/۱۱۴۱ - ۱۷۲۸ در میان قبایل ترکمن ساکن «رقه» بودند، که از آنجا فرار کردند. در بین قبایل فراری ترکمن، با قبیله‌ای به نام قاجار نیز برخورد می‌شود (احمد رفیق، همان مأخذ، ص ۱۷۱).

آغچه قویونلوی آناتولی می باشد. مخصوصاً به علت کثرت جمعیت می توان آن را جزء یکی از قبایل اوغوز به شمار آورد. بر اساس تحقیقات به عمل آمده، آغچه قویونلوها یکی از قبایل بااهمیت تشکیل دهنده ایل ذوالقدر می باشند. شاخه اصلی این قبیله در نیمه های اوایل قرن ۱۶ در مناطق ماراش - البستان ییلاق و در حلب - انتاکیه قشلاق می گردید. در همان سالها شاخه ای از این قبیله در میان «بوزاولوس» ساکن منطقه دیار بکر و شاخه دیگر در «ینی ایل» (ساکن میان سیواس و قرون) و یک شاخه دیگرش در منطقه گدوک (شارقیشلا) بوزوق بسر می بردند (قبلاً شرکت اینها را در سال ۱۵۲۷ در شورشهای قلندرچلبی متذکر شدیم). یک شاخه پرجمعیت دیگر نیز در میان اولزیوروک سکونت داشت. در میان اوبه های قاجاری که به ایران مهاجرت کردند، در مورد مهاجرت آغچه قویونلوهای ناحیه بوزوق در میان آنها نیز کمتر می توان شك نمود. ولی امروزه آغچه قویونلوها در غرب رودفرات که به تمام نواحی پخش گردیده، به زمین وابسته شده اند. حتی در اسناد رسمی سال ۱۱۵۷/۱۷۴۴، در میان «ترکمانان عجم» که از ایران به ترکیه مهاجرت کردند یک اوبه از اینها نیز دیده می شود.^{۱۴۱} آغچه قویونلوها غیر از مراکز اصلی خرد ماراش و البستان در مناطق چخور اووا، غازی، انتب، قیر شهر، قونیه، افیون، بالیکسیر و آیدین نیز مسکن داشتند.

در زمان شاه طهماسب، در رأس آغچه قویونلوهای قاجار علی خلیفه قرار داشت که قبلاً به این موضوع اشاره کردیم. در زمان شاه عباس از معروف ترین شخصیت های این اوبه، امیر گونه بود. این امیر در فتح ایالت چخور سعد خدمات برجسته ای از خود بروز داده بود و در مقابل خدماتش بیگلربیگی این ایالت به او واگذار گردید. این امیر تا هنگام مرگش در سال ۱۰۳۵/۱۶۲۳ مقام خود را حفظ نمود و از طرف شاه عباس به اولقب ساری اصلان داده شد. شاه صفی، طهماسب قلی فرزند امیر گونه را نیز به سمت بیگلربیگی چخور سعد تعیین نمود. این همان شخصی

۱۴۱) قادیخ عزی، عبدالرحیم شریف، ارزروم، استانبول، ۱۹۳۶، ص ۸۲، ۸۳، حاشیه ۲. این نوشته را در تاریخ عزی پیدا نکردم، ولی باز به بررسی خود مطمئن نیستم.

است که ایروان را به سلطان مراد چهارم تسلیم کرد و مورخین عثمانی نیز به این مسئله اشاره نموده‌اند. فرزند امیرگونه که پس از این کار خود مورد توجه سلطان مراد چهارم قرار گرفت، در محلی از بغاز سکونت گزید که امروز نیز اسم این محل در ارتباط با این امیر به ناحیه «امیرگان» مشهور است.^{۱۴۲}

ب - آغچه‌لو: اوبه آغچه‌لو نیز شاخه‌ای از قبیله بزرگی است که در مناطق بوزوق و در میان سیواس - قیصریه (گدوک)، قاری‌قاشی و ایلی سو سکونت داشتند. در زمان شاه‌طهماسب از این اوبه تنها علی‌خلیفه را می‌شناسیم.

پ - شامبیاتی: این اوبه نیز در مناطق گدوک بوزوق سکونت داشتند. این اوبه در اوایل قرن ۱۶ در ناحیه حلب قشلاق می‌کردند.^{۱۴۳}

ت - یوه: با این اسم، قبایلی در میان ترکمن‌های حلب ترکیه، ذوالقدرها و ینی‌ایل دیده می‌شود. از امرای شناخته شده اوبه یوه قاجار امامقلی‌خان بود که مدتهای زیادی در مقام بیگلربیگی قراباغ خدمت نمود. او از امرای بسیار بالیاق بود و در مقابل سپاهیان عثمانی به شدت مبارزه نمود.^{۱۴۴} مرگ او در سال ۹۹۶/ ۱۵۸۸، دولت صفوی را از وجود امیری بالیاق محروم ساخت.^{۱۴۵}

(۱۴۲) Hasluck ج ۲، ص ۴۷۵ (از جاقیر اوغلی)، ۴۷۸ (Russel)؛ الف. رضا، ج ۳، ص ۹۴، ۴۰، ج ۴، ص ۸۲؛ راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص ۱۲، ۲۶. چون آغچه‌قویونلو موضوع اصلی ما نیست، لذا به شرح و بررسی‌های شخصی خود در مورد از هم‌پاشیدگی امروزی آغچه‌قویونلوها در اینجا لزومی نمی‌بینیم. در مورد مهاجرت بعضی از اوبدهای آغچه‌قویونلو در قرن ۱۶ و یا خیلی قبل به غرب، بعضی دلایلی در دست است. مثلاً در نیمه اوایل قرن ۱۶ در نواحی «کته» (Kete) وابسته به بورس، قبیله آغچه‌قویونلو را می‌بینیم (اگر تاریخ سند به درستی خوانده شده باشد). در قرن ۱۵ از عالمان عثمانی، ملایگن از قبیله آغچه‌قویونلوهای مناطق آیدین بوده است (تاریخ لطفعلی پاشا، ص ۴۱، حاشیه).

(۱۴۳) اوغوزها، ص ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷.

(۱۴۴) همان مأخذ، ص ۳۶۸ - ۳۶۰.

(۱۴۵) در قاجارها امامقلی‌خان فرزند قبادخان نیز وجود دارد که به سال ۹۹۷/ ۱۵۸۹ از سمت خود در سبزواری عزل گردید (اسکندر بیگ، ص ۴۰۸)، اما آلبان بیگ از قاجارها در سال ۱۰۰۳/ ۱۵۹۵ یساول صحبت بود (اسکندر، بیگ، ص ۴۹۲، ۴۹۹).

ت - ایگیری می‌دورت: در زمان شاه‌عباس از این قبیله حسین علی بیگ^{۱۴۶} و پیکرخان را می‌شناسیم که از اینها پیکرخان والی بردع بوده است. در زمان شاه صفی، ابراهیم خان جانشین او گردید،^{۱۴۷} او بعدها از سمت خود در بردع عزل گردید و با سمت ابلچی به استانبول فرستاده شد.^{۱۴۸} شرف خان منشاء این قبیله را کرد ذکر می‌کند.^{۱۴۹} در تاریخ قبایل ترکمن مرتباً به اسم این قبیله برخورد می‌کنیم و جزو قبایلی است که بعدها داخل قاجارها گردید.

(۸) افشار

بر اساس نتایجی که از بررسیها به دست آمده، اوبهائی که اسامی آنها ذکر می‌شود - به استثنای اوبه ایمانلوی افشار - و در رأس آنان اوبه‌های گوندوزلسو و ارشلو قرار دارند، در مسکن اصلی خود کوه گیلویه و قسمتی از خوزستان ایران سکونت داشتند. مهاجرت افشارها از آناتولی به این نواحی - بطوری که قبلاً نیز چند بار ذکر گردیده - پس از فتح این مناطق به وسیله آق‌قویونلوها و تحت فرمان منصور بیگ، رئیس قبیله خودشان صورت گرفت.

هنگامی که شاه‌عباس به تخت سلطنت نشست (۱۵۸۷/۹۹۵) امرای مهم افشار عبارت بودند از ولی خان والی کرمان که شهر یزد در تصرف فرزند او بکتاش خان بود؛ یوسف خان پسر عموی ولی خان، حاکم ابرقو؛ شاه‌قلی خان فرزند خلیل خان و نواده منصور بیگ، در کوه گیلویه؛ حسن خان فرزند عبدالطیف بیگ؛ و از قبیله

(۱۴۶) همان مأخذ، ۹۱۲، ۹۲۲.

(۱۴۷) همان مأخذ، ص ۸۹۲، ۹۱۲، ۹۹۵، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۷۰، ۱۰۸۵.

(۱۴۸) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۲۴۵.

(۱۴۹) شرف خان، (قاهره، ص ۴۲۴) در مورد حکمی که به سال ۱۵۸۶/۹۹۴ صادر شده می‌نویسد که: «حاکمیت گنجه و بردع به مصطفی امیر ایل «ایگیری می‌دورت» از توابع گنجه که فرزندان و افرادش جهت خشوش خدمتی، ملحدی به نام چوپان اوغلی را در قلعه «قابالا» بد قتل رسانیده بوند و اگذار می‌شود 134. s. 318, (Mühimme, Lx). [احتمالاً، منظور مؤلف قلعه «قبه» است] و.

ارشلوی ساکن آنجا، طهماسب‌قلی خان فرزند امیر ارسلان خان. بدرخان برادر اسکندر خان نیز در میان امرایی بود که به همراه شاه عباس به قزوین آمد. از امرای سابق‌الذکر، یوسف خان (یا: سلطان) نیز به حضور شاه عباس آمد و مقام قورچی‌باشی به او تفویض گردید. یوسف خان فرزند قلی بیگ از قورچی‌باشی‌های زمان سلطان محمد بوده است. بطوری که قبلاً نیز ذکر گردید، قلی بیگ به محض اطلاع این خبر که حمزه میرزا قصد کشتن او را دارد به اتفاق برادرش به جعفر پاشا والی تبریز پناهنده شد. در این زمان او در ترکیه به زندگانی خود ادامه می‌داد. در رساندن یوسف خان به مقام قورچی‌باشی، مرشد‌قلی خان دوست پدرش نیز نقش داشت. با وجود این، یوسف خان در توطئه‌ای که امرای مرکز برای براندازی مرشد‌قلی خان ترتیب داده بودند شرکت داشت؛ ولی به علت شکست این توطئه یوسف خان نیز دستگیر گردید ولی به درخواست مرشد‌قلی خان از کشته شدنش صرف نظر گردیده، در يك قلعه زندانی شد و مقام قورچی‌باشی به بدرخان برادر اسکندر بیگ سابق‌الذکر واگذار شد. بدرخان در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ به سمت والی استرآباد تعیین شد. ولی خان به جای او به مقام قورچی‌باشی رسید و فرزندش بکناش خان نیز به سمت والی کرمان منصوب شد. بکناش خان غیر از کرمان حکومت یزد را نیز در دست داشت. یوسف خان نیز به شفاعت ولی خان با آزاد شدن از زندان به سمت والی ابرقو تعیین گردید.

در سال ۱۵۹۰/۹۹۸ شاه عباس حکومت همدان را به طهماسب خان ازارشلوها واگذار کرده و او را مأمور پس گرفتن نخجوان از دست عثمانی‌ها نمود؛ ولی او در این مأموریت موفق نگردید. بکناش خان والی کرمان و یزد فکریابی دور از قدرت و توانائیش در سمری پروراند. او خیال فتح آناطولی را داشت و بدین سبب اسم فرزند خود را سلیم گذاشته بود، ولی این امیر بلندپرواز از طرف یعقوب خان ذوالقدر به راحتی از بین رفت و یعقوب خان حکومت کرمان را از جانب خود به یوسف خان واگذار نمود. یعقوب خان نیز مانند بکناش خان بود و گاهی در برابر فرامین شاه نافرمانی می‌نمود. بدین سبب شاه عباس در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ برای سرکوبی او به

طرف فارس حرکت کرد و یعقوب خان به قلعه استخر پناهنده شد. شاه عباس نیرویی به فرماندهی اسلمس خان ذوالقدر و همچنین سپاهیان فارس را مأمور فتح استخر نمود؛ و همچنین به هنگام اقامتش در فارس نیروئی را به فرماندهی امیرالامراء فرهاد خان قرمانلو به سوی یوسف خان والی کرمان فرستاد. یوسف خان با وعده فرهاد خان در مورد عفو خود از طرف شاه، خود را تسلیم نمود و ولی خان دوباره به حکومت کرمان تعیین گردید. تنها حکومت يك قصبه از افشارهای آلپلو به اسماعیل سلطان (یا: خان) واگذار گردید. اما در مورد بخشوده شدن و یا مرگ یوسف خان هیچ نوع اطلاعی در دست نداریم.

هنگامی که شاه عباس در شیراز اقامت داشت، حسن خان افشار و شاهقلی خان افشار از کوه گیلویه به حضور او رسیدند. این دو امیر افشار دشمن یکدیگر بودند و با تحریر شاه عباس از طرف حسن خان، شاهقلی خان به قتل رسید و حسن خان به تنهایی حکومت کوه گیلویه را به دست گرفت؛ ولی او نیز در سال ۱۰۰۳/ ۹۵ - ۱۵۹۴ به اتفاق برادر و فرزندانش دستگیر شد و پس از قتل او، برادر و فرزندانش زندانی گردیدند. شاه عباس در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ به هنگام عزیمت به شیراز طهماسبقلی سلطان از امرای افشار ارسلو را به علت نافرمانی دستگیر و به قتل رساند و فرزندش زهرمارسلطان نیز به همان سرنوشت دچار شد.

به هنگام مرگ شاه عباس تنها سه امیر از افشارها در دستگاه صفوی صاحب مقام بودند که هر يك از اینها در رأس یکی از اوبه‌های افشار قرار داشتند. اوبه‌های مهم افشار در این دوره عبارت بودند از گوندوزلو، ارسلو، آلپلو، ابرلو و ایمانلو افشار.

الف - گوندوزلو: این اوبه در اصل شاخه‌ای از گوندوزهای افشار ساکن در میان ترکمان‌های حلب می‌باشد. این اوبه در مناطق کوه گیلویه و خوزستان سکونت داشتند. بعدها يك قسمت از آنها به منطقه ابیورد خراسان و قسمت دیگر به مناطق ارومیه فرستاده شدند.

ب - ارسلو: ارسلوها نیز در اصل در کوه گیلویه و به روایتی دیگر، داخل

افشارهای منصور بیگ بودند و در اواخر سالهای حکومت سلطان محمد (۹۵-۹۹۲/ ۸۷-۱۵۸۴) به اتفاق اسالوها در اطراف اصفهان سکونت داشتند. امیر اصلان بیگ در زمان شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد در رأس اینها قرار داشت، که قبلاً راجع به این موضوع صحبت کردیم. در ابتدای حکومت شاه عباس، طهماسب قلی بیگ ارشلو در اطراف اصفهان سکونت داشت. در زمان حیات طهماسب قلی بیگ و یا بعد از او (۹۹۸)، در رأس ارشلوها حاجی مهدی قلی قرار داشت. در این زمان یکی از بیگهای با قدرت ارشلو زهرمار سلطان بود که به علت حرکت نادرستش، شاه عباس قنبر سلطان غوزی بیوکلو را مأمور دستگیری این سلطان و تبعید قبیله او نمود. قنبر سلطان که احتمالاً مدت کمی بود که از آناطولی به ایران آمده بود، قبیله ارشلو را به اطراف خوار، ری و سمنان کوچاند. زهرمار سلطان در تبعید خود به دامغان، به هم قبیله خود بدرخان پناهانده گردید و اسی بدرخان او را به نزد شاه عباس فرستاد.

قسمتی از ارشلوها نیز به نزد هم قبیله‌ای‌های خود در ارومیه مهاجرت کردند. پ - اسالو: اسالوها احتمالاً قبل از شاه عباس در اطراف اصفهان سکونت داشتند. هنگامی که امام قلی سلطان از قبیله اسالو حاکم «گاورود» کردستان بود، اکثر اسالوها در آن نواحی سکونت داشتند.

ت - ابرلو: ابرلوها نیز قبل از شاه عباس در حوالی قزوین سکونت داشتند. شاه عباس با کوچاندن ابرلوها به ابیورد، جمشید سلطان گرجی را در رأس آنها گماشت. احتمال زیاد دارد که قلی بیگ افشار از امرای بزرگ زمان سلطان محمد، یوسف خان فرزند قلی بیگ از قورچی باشی‌های ابتدای سلطنت شاه عباس، ولی خان حاکم کرمان و فرزندش بکتاش خان از این اوبه باشند. بعدها یک قسمت از گوندوزلوها به ابرلوه‌ای ساکن ابیورد ملحق گشتند. احتمال زیاد وجود دارد که قبیله «قرخلوی» منتسب به نادر شاه افشار منشعب از یکی از این دواوبه ابرلویا گوندوزلو باشد.

ث - آلپلو: آلپلوها نیز در اصل شاخه‌ای از افشارهای ترکمان‌های حلب می‌باشند. احتمال دارد که اینها از افشارهای کوه گیلویه باشند. از افشارهای آلپلو

اسماعیل خان را می‌شناسیم که در سال ۹۹۸/۱۵۹۰ املاک‌سی در کرمان به او واگذار گردید. او در سال ۱۰۰۳/۹۵ - ۱۵۹۴ والی کازرون بود. اسماعیل خان را بعدها در سالهای ۱۳ - ۱۰۱۱/۵ - ۱۶۰۲ در سمت والی فراه از توابع خراسان می‌بینیم. قبل از او نیز حاکمیت شهرهای فراه و اسفزار در دست اردوغدی خان از آلپلو بوده است.

ج- ایمانلو افشار: این اوبه شاخه‌ای از ایمانلوهای بزرگ افشار وابسته به ایل ذوالقدر ساکن ترکیه می‌باشد. ما می‌توانیم در مورد مهاجرت این شاخه افشار در زمان شاه محمد و اوایل سلطنت شاه عباس به ایران حدس بزنیم، زیرا قبلاً به نام آنها در هیچ یک از منابع برخورد نکرده‌ایم. اولین امیری که از این اوبه شناخته می‌شود قاسم سلطان است که در سال ۱۰۰۲/۹۴ - ۱۵۹۳ به اسمش برخورد می‌کنیم. او در این تاریخ حاکم یکی از نقاط اطراف همدان بوده است. او در سال ۱۰۱۲/۴ - ۱۶۰۳ به اتفاق حاکم لر، اوزون احمد پاشا والی بغداد را اسیر نمود. در سال ۱۶۲۳ در فتح موصل شرکت داشت و با عنوان خانی به سمت والی این شهر تعیین شد؛ و در سال بعد با نزدیک شدن سپاهیان عثمانی، به علت نداشتن نیروی کافی و شیوع مرض وبا مجبور به عقب‌نشینی و ترک شهر گردید. در سال ۱۶۲۵ از امرائی که دوبار دزطرف صفویان برای فتح موصل اعزام گردیده بودند، کلبعلی سلطان فرزند قاسم خان را باید ذکر کرد. این امر می‌رساند که احتمالاً قاسم سلطان توسط شاه عباس، که در مقابل خطاهای کوچک نیز گذشت نداشت، از مقام خود برکنار و یا به قتل رسیده باشد. در سال ۱۰۳۷/۱۶۲۷ کلبعلی خان حاکم ارومیه بود. قاسم سلطان فرزند دیگری به اسم بیرام خان داشت و قسمت مهم افشارهائی که در قرون بعد در حوالی ارومیه زندگی می‌کردند منتسب به افشارهای ایمانلو بوده و حکام ارومیه از نسل قاسم خان می‌باشند.^{۱۵۰}

(۹) بیات

اکثریت جمعیت بیش از حد بیات‌ها قبل از شاه‌عباس در اطراف کزاز و کره رود* واقع در جنوب شرقی همدان سکونت داشتند و جمعیت آنها از ده‌هزار چادر تشکیل می‌شد، که قبلاً به این مورد اشاره شده است. شاه‌عباس بیات‌ها را نیز پراکنده ساخت و به هنگام مرگش، از بیات‌ها یارعلی سلطان در قلعه بایزید،^{۱۵۱} و سلطان در ماکو^{۱۵۲} و بدرسلطان نیز والی یکی از نقاط ایالت چخورسعد بوده است.^{۱۵۳} غیر از اینها، قسمتی از بیات‌ها نیز به اتفاق روملوها در اطراف شهرهای دربند و شابران شیروان سکونت داشتند و فرخ‌سلطان از طبقه غلامان در رأس آنها قرار داشت.^{۱۵۴} در همان زمان در منطقه نیشابور نیز گروه دیگری از بیات‌ها به نام «قربایات» سکونت داشتند. براساس گفته اسکندر بیگ، قربایات‌ها داخل اولوس جغتای‌ها بودند.^{۱۵۵} جهت تمییز قربایات‌ها از بیات‌ها، به قبیله اخیر الذکر «اوزبیات» (بیات مطلق) و یا «آق‌بیات» (بیات سفید) می‌گفتند. آق‌بیات‌ها شاخه‌ای از ترکمان‌های حلب می‌باشند که به احتمال زیاد در زمان آق‌قویونلوها به ایران مهاجرت کرده‌اند. محتملاً شاعر مشهور فضولی از آق‌بیات بوده است.^{۱۵۶}

ب: قبایل کوچک

(۱) قرامانلو

مسکن اصلی قرامانلوها، قراباغ بوده است. قبلاً نقش این قبیله را در تشکیل

* [در سه مورد مذکور در متن ترکی کتاب حاضر، «گیره رود» ثبت شده، که غلط است] و.

(۱۵۱) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۰۸۶.

(۱۵۲) همان جا.

(۱۵۳) همان جا.

(۱۵۴) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۸. در سال ۱۹-۱۰۱۸/۱۱-۱۶۰۹، محمد سلطان بیات والی شوشتر بوده است؛ از فتح قلعه «شوره گل» به وسیله شاخقلی سلطان از همین قبیله در سال ۱۶۰۵-۱۶۰۴ نیز آگاهی داریم (جلال الدین منجم، ۱۳۰۶، ۱۹۷۸، ۲۲۶۸).

(۱۵۵) اسکندر بیگ ص ۱۰۸۷. احتمال قوی می‌رود که اینها از ترکمان‌های «یقه» باشند.

(۱۵۶) راجع به بیات‌ها، ر.ک: اوغوزها، ص ۲۳۷-۲۲۲.

دولت صفوی ملاحظه کردیم. این قبیله ضعیف در زمان طهماسب و دوران جانشین بلا فصل او نتوانست قد علم کند. ولی به محض جلوس شاه عباس به تخت سلطنت ستاره اقبال آنها از نو درخشید، زیرا فرهادخان فرمانده کل (سپهسالار) شاه عباس از این قبیله بوده است. فرهادخان به علت داشتن موقعیت مناسب خدمات ارزنده ای انجام داد، ولی در سال ۹۹/۱۰۰۷ - ۱۵۹۸ به علت نامعلومی از طرف شاه عباس به قتل رسید. هنگامی که برای کشتن او وارد چادرش شدند، به محض دیدن اللهوردی خان از طبقه غلامان و افرادش، این جمله ترکی را به زبان آورد «بیله می اولدی»؟ (کارماچنین شد؟)^{۱۵۷} یکی از نسخ جامع التواریخ موجود در توپ قاپوسرای برای کتابخانه فرهادخان آماده شده بود.

شاه عباس پس از قتل فرهادخان، به برادر او ذوالفقارخان که در سمت بیگلربیگی آذربایجان خدمت می نمود آسیبی نرساند و بعدها او را والی شهر پس گرفته شیروان نمود؛ ولی او نیز در سال ۱۰/۱۰۱۸ - ۱۶۰۹ (ابتئیل) به سرنوشت برادر بزرگش دچار شد. قسمتی از قرامانلوهای اطراف اوداخل قورچی ها شدند و قسمت دیگرشان به خدمت یوسفخان بیگلربیگی جدید شیروان از طبقه غلامان درآمدند.^{۱۵۸} از فرهادخان برادر دیگری به اسم الوندسلطان و خویشاوندی به نام قرامان بیگ می شناسیم.^{۱۶۰} به هنگام مرگ شاه عباس هیچ امیری از این قبیله در دستگاه وجود نداشت؛ بالاخره به سال ۳۷/۱۰۴۶ - ۱۶۳۶ در دوران شاه صفی یکی از فرزندان ذوالفقارخان به نام حسام سلطان را در سمت والی قزل آغاج قرار داشت.^{۱۶۱}

(۱۵۷) اسکندر بیگ، ص ۵۷۴.

(۱۵۸) همان مأخذ، ص ۸۰۷، ۸۰۶.

(۱۵۹) همان مأخذ، ص ۴۴۲، ۵۲۰، ۵۴۲.

(۱۶۰) همان مأخذ، ص ۵۶۵.

(۱۶۱) ذیل عالم آرای عباسی، ص ۱۹۲.

(۲) چینی

در زمان شاه‌عباس از چینی‌ها اوغورلوسلطان و مرادسلطان را می‌شناسیم. اوغورلوسلطان در سال ۱۰۱۴/۶-۱۶۰۵ والی شهر فومن واقع در گیلان بوده است.^{۱۶۲} مرادسلطان نیز در سال ۱۰۱۷/۹-۱۶۰۸* در میان امرائی که مأمور فتح قلعه دم‌دم در نزدیکی ارومیه شده بودند، دیده می‌شود.^{۱۶۳} به هنگام مرگ شاه‌عباس چینی‌ها در گیلان سکونت داشتند و در رأس آنها امیری به نام گرگین سلطان از طایفه غلامان وجود داشت.^{۱۶۴}

(۳) بایورتلو

بایورد، یکی از شهرهای تاریخی و از توابع ارزروم است. قبلاً شرکت گروه مهمی از جمعیت این نواحی را در زیر فرمان قراجه‌الیاس در تشکیل دولت صفوی دیدیم. از نزدیکان شاه‌عباس، شاهوردی بیگ یساول صحبت از بایورت‌ها بود. به هر حال، شاهوردی بیگ در زمان [سلطان] محمد نیز در این مقام بود. پس از مرگش در سال ۱۰۲۳/۱۶۱۴ (اودئیل)، ثروت زیادی برای بازماندگان باقی گذاشت.^{۱۶۵} به هنگام مرگ شاه‌عباس، مرادخان سلطان بایورتلو والی ارسبار بود.^{۱۶۶} احتمالاً از این تاریخ به بعد بایورتلوها در این مناطق سکونت گزیدند و امروزه يك قسمت از اهالی آنجا از اولاد آنها هستند.^{۱۶۷} صادقی از شاعر ترکی گوئی به نام محمد بیگ با تخلص «آمانی» منتسب به این قبیله صحبت می‌کند.^{۱۶۸}

۱۶۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۵۱۴.

۱۶۳) همان مأخذ، ص ۷۹۷. * [در متن ترکی ۱۶۰۵-۶ است که ظاهراً غلط چاپی است] و.

۱۶۴) همان مأخذ، ص ۱۰۸۸.

۱۶۵) همان مأخذ، ص ۳۴۱، ۵۷۳، ۸۵۳، ۸۷۱.

۱۶۶) همان مأخذ، ص ۱۰۸۶.

۱۶۷) بایوردی، قادیخ ارسباران، تهران، ۱۳۱۴ ش.

۱۶۸) «محمد بیگ بایورت، مردی صالح، عابد و پرهیزگار بوده است» (ص ۳۷).

(۴) اسپیرلو

اسپیر، امروزه اسم یکی از قصابات تابع ارزروم است. به هنگام مرگ شاه عباس، از اسپیرلوها شکاری سلطان را می شناسیم که والی شهرهای سراب و اردبیل بود.^{۱۶۹} اسپیرلوها جزو قبایلی بودند که در مقابل گسترش فتوحات عثمانی سخت مقاومت کردند.

(۵) خنیسلو - خنوسلو

بر اساس نظریات شرف خان، قبیله خنیسلو ها منشاء کردی داشتند؛ ولی اسکندر بیگ آنها را در میان قبایل کرد ذکر نمی کند. به اضافه، اسم یکی از امرای خنیسلو قراگونه و فرزندش بوداق می باشد که این اسمی در داستانهای «ده قورقود» نیز ذکر می شود. در این داستانها قراگونه برادر قازان سائور رئیس بیگ های اوغوز و بوداق نیز فرزند او می باشد. بوداق بیگ رئیس قبیله خنیسلو، مختار سلطان تکلو، تراجی بیگ ترکمان فرزند دلی اختیار و ابوالفتح بیگ شاملو فرزند پولاد بیگ امیر آخسور، به خاطر ترس از شاه عباس، در سال ۱۰۹۹/۱-۱۵۹۰ به نزد یعقوب خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس فرار کردند؛ ولی بعداً دستگیر و به قتل رسیدند.^{۱۷۰} در سال ۱۰۱۵/۷-۱۶۰۶، در رأس خنیسلوها، سیدی سلطان محافظ قلعه خوری قرار داشت.^{۱۷۱}

(۶) بزجلو - بوزجالو

قبلاً انتساب بزجلوها را به ترکمان های حلب ذکر نمودیم. به درستی نمی دانیم در زمان شاه عباس کدام امیری در رأس این قبیله قرار داشت. در زمان شاه

(۱۶۹) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۵.

(۱۷۰) همان مأخذ، ص ۴۳۱، ۴۳۶.

(۱۷۱) همان مأخذ، ص ۶۸۶.

صفی، عیسی‌خان سلطان والی «آغجه‌قلعه» و «لری» از ایالت چخورسعد، از بزجلوها بوده است. عیسی‌خان سلطان در سال ۱۰۶۶/۱۶۵۶ نیز در همان جا حکومت می‌کرد.^{۱۷۲}

۷) سیل سپور

سیل سپورها در سال ۱۰۱۵/۷-۱۶۰۶ به هنگام محاصره ایروان به وسیله شاه عباس، از ترکیه [عثمانی] به ایران آمدند و شاه عباس آنها را در اطراف ساوه و ری مسکن داد؛ که قبلاً این موضوع ذکر شده است. قسمت مهمی از سیل سپورها شاخه منسوب به قبیله «جرید» را تشکیل می‌داد. در همان زمان در ترکیه نیز يك قسمت از جریدها به «جرید سیل سپور» مشهور بودند. خانواده‌ای که در رأس سیل سپورهای جرید در ترکیه قرار داشتند، موجودیت خود را تا به امروز نیز حفظ نموده‌اند؛ ولی در رأس سیل سپورهای ایران شخصی به نام خلیل بیگ قرار داشت که شاه عباس به او عنوان «سلطانی» داد. خلیل سلطان سیل سپور در سال ۱۰۱۸/۱۶۰۹ با سیصد نفر از افراد تحت فرمان خود در میان امرائی که از طرف مرکز به سوی کردستان حرکت می‌کردند دیده می‌شد و در فتح قلعه دم دم واقع در اطراف ارومیه شرکت کرد. خلیل سلطان بعداً در محاصره بغداد نیز شرکت داشت و در سال ۱۰۲۵/۱۶۱۶ برای جلوگیری از ورود کشتی‌های ارزاق عثمانی، به طرف سامره فرستاده شد. سیل سپورهائی که از ترکیه به ایران مهاجرت کردند در حدود دوهزار چادر بودند. شاه عباس يك قسمت از آنها را داخل قورچی‌های خود نمود و باقی مانده را نیز دوباره زیر فرمان خلیل سلطان قرار داد.^{۱۷۳} این قبیله، در زمان شاه صفی در آذربایجان سکونت داشت.^{۱۷۴} کلمه‌ای سلطان که در سال

(۱۷۲) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۱۷۲، ۲۳۹، ۲۴۰. مسکن بزجلوها تا اواخر قرن گذشته در شرق همدان و در کنار قره‌گز لوها بوده است.

(۱۷۳) عالم‌آرای عباسی، ص ۶۴۸، ۷۸۲، ۷۹۷، ۱۰۴۶، ۱۰۸۷.

(۱۷۴) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۴.

۱۰۶۵/۵۵-۱۶۵۴ با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد، از سیل سپورها بوده است. کلبعلی سلطان در سال ۱۰۷۴/۶۴-۱۶۶۳ در قید حیات بود^{۱۷۵}. سیل - سپورها تا قرن ۱۸ نیز به موجودیت خود ادامه دادند. در سال ۱۱۶۲/۴۹-۱۷۴۸، منصورخان چاغداول باشی* از سیل سپورها بوده است.^{۱۷۶}

(۸) الپاوت - الپاوت

قبلاً انتساب الپاوت‌ها را به ایل قراقویونلو ذکر کرده‌ایم. این قبیله در زمان شاه‌عباس در شیروان سکونت داشت و امیری به نام منصور سلطان در رأس آنها قرار داشت.^{۱۷۷} در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴، از این قبیله امیری به نام قازان (؟) سلطان را می‌شناسیم.

(۹) جاکیرلو

در مورد انتساب این قبیله به ایل قراقویونلو نیز قبلاً بحث شده است. در زمان شاه‌عباس در رأس این قبیله اخی سلطان قرار داشت. این امیر در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴ در میان امرائی که برای فتح شیروان مأمور شدند دیده می‌شود. شاه عباس دستور داد که اهالی این قبیله برای زراعت در اطراف محمودآباد، به آن نواحی کوچانده شوند.^{۱۷۸} در سال ۱۶۲۹ جاکیرلوها در شکی سکونت داشتند و امیر آنها محمدسلطان، والی این ولایت نیز بوده است.^{۱۷۹}

(۱۷۵) عباس‌نامه، وحید قزوینی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۶۶، ۳۲۸؛ ولی قلی‌خان شاملو، قصص الخاقانی، ۱۳۳۸.

(۱۷۶) ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل‌التواریخ، تصحیح، رضوی، تهران، ۱۳۲۰ش، ص ۵۴. * [در مجمل‌التواریخ، «چنداول باشی» ذکر شده است] و.

(۱۷۷) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۶.

(۱۷۸) همان مأخذ، ص ۶۷؛ جلال‌الدین منجم، ص ۲۴۷.

(۱۷۹) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۶.

(۱۰) سعدلو

سعدلو ها قوی ترین و یا از قبایل با قدرت قراقویو نلوها بوده اند؛ و اسم قبیله از اسم یکی از بیگ های قبیله اقتباس شده است و چخور سعد (سعد چخور = سعاد چخور) نیز با اسم این امیر ارتباط دارد. در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴ که شاه عباس می خواست ایالت چخور سعد را از عثمانیها پس بگیرد، بسیاری از سعدلو های ساکن این ایالت به حضور او آمدند و برای گرفتن ایروان و دیگر قلاع خدمات شایسته ای انجام دادند. شاه عباس نیز در مقابل خدمات آنها قاغزمان را به نفس سلطان سعدلو داد.^{۱۸۰} دیگر از امرای این قبیله مهدی قلی بیگ بود که پدرش علی قلی سلطان به خدمت عثمانیها در آمد و به ولی مهدی قلی بیگ با ترک پدر، در ایروان به حضور شاه رسید.^{۱۸۱}

(۱۱) اوتوزایکی

این قبیله به صورت یک گروه بزرگ از ترکمن های قرا باغ بوده و به علت اجتماع سی و دو قبیله که در قرا باغ سکونت داشتند به این نام مشهور بود. در قرون اخیر، ترکمانانی که مشهور به ترک بودند باقی مانده این قبایل محسوب می شدند. از اوتوزایکی ها اسم چند قبیله مانند، جوانشیر، احمدلو، گو کچه لو، قراقویو نلو و اوزان را می شناسیم. در نتیجه بررسی دفاتر تحریر عثمانی قرا باغ، ممکن است اسامی بسیاری از او به های منتسب به این گروه نیز بدست آید.

الف - مقدم: در رأس مقدم ها تیزرو سلطان قرار داشت که با شرکت در فتح شیروان قابلیت از خود نشان داد. پس از مرگ تیزرو، اسکندر سلطان به جایش

(۱۸۰) همان مأخذ، ص ۶۴۴، ۶۵۶.

(۱۸۱) همان مأخذ، ص ۷۴۳. این خبر جلال الدین منجم، در مسائل مهم دیگر نیز دارای ارزش می باشد (b - ۱۲۰ - a ۱۲۰): «ایضاً، در حوالی پاسبین علی قلی بیگ سعداو چاشنی گیر که اباعن جد مغز استخوان ایشان از نان و نمک این دودمان ولایت نشان پرورده شده بودند روسیاه شده به جانب روم رفته به منصب چاشنی گیری رسیده بود، کورداوغلی پسر او را با والد او گرفته به خدمت اشرف [شاه عباس] فرستاد».

این حادثه در تاریخ ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ اتفاق افتاده بود. اما راجع به کورداوغلی که در اینجا اسمش ذکر گردید، آیا همان قهرمان افسانهای ما است یا نه اطلاعی در دست نداریم. راجع به این کورداوغلی در این منابع که مورد استفاده قرار گرفته به مطلبی برخورد نکردیم ولی راجع به او مشغول بررسی هستیم.

منصوب شد.^{۱۸۲} این امیر با هزار نفر سپاه خود در فتح قلعه دم دم شرکت کرد.^{۱۸۳} شاه عباس در سال ۱۶۱۰ حکومت مراغه را به آغا سلطان رئیس قبیله مقدم داد. در زمان شاه صفی نیز (۱۰۴۵/۳۶-۱۶۳۵) این امیر با عنوان «خانی» حکومت مراغه را در دست داشت و پس از مرگ، فرزندش غازی خان به جایش نشست.^{۱۸۴} بدین ترتیب اوبه مقدم قبیله اوتوزایکی در اطراف مراغه سکونت گزید و رؤسایشان نیز حکومت بر آن ناحیه را تا قرن گذشته در دست داشتند. نسل بیگ های این اوبه تا به امروز نیز حفظ شده است.^{۱۸۵}

ب- جوانشیر: پس از گسترش فتوحات عثمانی بسیاری از قبایل قرامانلو، قزاق ها، شمس الدینلو و جوانشیر از ارسباران به مسکن اولیه خود قراباغ برگشتند؛ که به آنها لقب «دونوک» (برگشتی) داده شد. این قبایل به خدمت عثمانی ها در آمدند. حسین میرزا بیگ رئیس اوبه جوانشیر دونوک (یکی از اوبه های اوتوزایکی) نیز به خدمت عثمانی ها در آمد. حسین میرزا بیگ در پس گرفتن آذربایجان به حضور شاه عباس آمد و مقام ریاست قبیله خود را حفظ کرد؛ ولی تشبث برادرش علی خان برای به دست آوردن مقام ریاست قبیله باعث شد که در سال ۱۰۲۱/۱۶۱۲ به زندگی هر دو نفر آنها خاتمه داده شود و نورو سلطان از طبقه غلامان به ریاست قبیله منصوب گردید.^{۱۸۶} يك قسمت از جوانشیرها نیز به ترکیه مهاجرت کردند.^{۱۸۷}

(۱۸۲) همان مأخذ، ص ۶۷۱، ۶۸۰، ۶۸۷، ۷۹۹، ۸۰۰. بر اساس نظر جنابادی (b ۳۴۶، ۳۴۷)، مسکن مقدم ها بین ارزروم و پاسین بوده است. به سال ۱۰۱۴/۱۶۰۵ نیاز خان مقدم با هزار سپاهی تحت فرمان خود، به محض خبردار شدن از حمله چقال اوغلی سنان پاشا به سوی تبریز، به حضور شاه عباس رسید (b ۳۲۷). به نظر جلال الدین منجم، مقام اسکندر سلطان به میرزاخان داده شده بود (b ۲۲۰)؛ به سال ۱۰۱۹ و یا بعدها، از اسکندر سلطان فرزندی به نام قاضی بیگ دیده می شود (b ۲۲۸).

(۱۸۳) همان مأخذ، ۷۸۲.

(۱۸۴) ذیل عالم آرای عباسی، ص ۲۸۵، ۲۸۶.

(۱۸۵) در این باره ر.ک فرخ اعتماد مقدم، خاندان مقدم، تهران، ۱۳۴۹ ش.

(۱۸۶) اسکندر بیگ، ص ۲۶۴، ۶۵۷، ۶۹۳، ۷۵۳، ۷۸۸، ۸۱۸، ۸۵۷، ۸۵۸، ۱۰۸۷.

۱۰۸۹؛ جلال الدین منجم، ص ۱۳۶؛ ذیل عالم آرای عباسی، ص ۲۴۱.

(۱۸۷) قدیمی ترین سند راجع به جوانشیرها در آناتولی، مربوط به تاریخ ۱۱۰۳ / ←

در قرن شانزدهم قزاق‌ها یکی از مهمترین قبایل ساکن قزاق‌ها بودند. اسکندر بیگ در مورد انتساب یا عدم انتساب قزاق‌ها به او توزاییکی، مطلبی بیان نمی‌کند. قزاق‌ها را به اتفاق اسپرلوها برای مقابله با عثمانی گذاشته بودند؛^{۱۸۸} ولی بعدها به خدمت عثمانیها درآمدند و به رئیس آنها نظر سلطان، عنوان «پاشا» داده شد. محمدخان فرزند نظر سلطان، در زمان شاه عباس والی لوری بود؛ پس از کشته شدن محمدخان به دست گرجی‌ها،^{۱۸۹} مقام وی به برادرش مصطفی بیگ واگذار شد ولی او نیز به امر شاه عباس به دست دلی محمد بیگ شمس الدینلو مشهور به قتل رسید (۱۰۲۳/ ۱۶۱۴).^{۱۹۰} بعد از این واقعه شاه عباس شمس‌خان را در رأس قزاق‌ها گذاشت و حاکمیت شهر دارابگرد فارس را نیز به او واگذار کرد و دستور کوچاندن «قزاق‌های برگشتی» را نیز به این ناحیه صادر نمود. این تصمیم شاه عباس تنها به خاطر تنبیه «قزاق‌های برگشتی» نبود، بلکه برای جلوگیری از خطر نفوذ عثمانیها نیز بسوده است.

بعد از مدت کمی شمس‌خان را در سمت والی اخسقه می‌بینیم (۲۷/۱۰۳۶ - ۱۶۲۶). از این موضوع چنین برمی‌آید که پاشاه عباس از تصمیم خود صرف نظر کرده و یا پس از مدت کوتاهی اجازه برگشت قبیله را به سرزمین خود داده است. شمس‌خان نیز از بازگشتی‌ها بوده و از طرف عثمانیها عنوان «پاشا» به او داده شده بود. شمس‌خان به هنگام حکومت خود در اخسقه، ضمن جنگی که با عثمانی‌ها کرد شکست خورده و بسیاری از سپاهیان‌ش به قتل رسیدند و خود او نیز اسیر گردید.^{۱۹۱}

← ۱۶۹۲ - ۱۶۹۱ می‌باشد. در این سند قبیله جوانشیر را وابسته به طایفه «دانشمندی» می‌دانند که در این تاریخ در منطقه آیدین سکونت داشتند. در منابع بعدی، قبیله و یا قسمت مهم قبیله در قصبه چولا با داذ توابع آیدین سکونت داشتند (احمد رفیق، عشایر ترک آناطولی، ص ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۸۳). امکان مهاجرت قبایل گوله گیر، سلمانلو، قاشقچی، سرمایه‌لو، قرالو و خرماندالو از ترکمانان دانشمندی به ایران نیز وجود دارد.

(۱۸۸) اسکندر بیگ، ص ۴۰۶، ۸۵۶، ۸۸۲؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۷۱.

(۱۸۹) اسکندر بیگ، ص ۷۱۶، ۸۵۶، ۸۸۲.

(۱۹۰) همان مأخذ، ص ۸۸۲.

(۱۹۱) همان مأخذ، ص ۶۴۸، ۶۷۱، ۶۸۲، ۱۰۶، ۱۰۷۳، ۱۰۸۶؛ ذیل عالم‌آرای عباسی،

بدین ترتیب، در اینجا به ذکر اسامی قبایل ترك كه قسمت اعظمشان با آمدن از آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی دارای نقش بودند پرداختیم. اگر در این زمان در ایران بعضی گروه‌های دیگر مانند «قرااولوس» و یا سایر قبایل وجود داشته باشند، اکثریت آنها از صنف رعیت بودند.

زندگی قبایل ترك در اواخر دوران صفوی، موضوع جداگانه‌ای است كه در جای دیگر بررسی خواهد گردید.

نتیجه

نتایج بررسیهای خود را در قسمت‌های مختلف این کتاب بیان نمودیم؛ در اینجا تکرار مختصر این بررسیها خالی از فایده نخواهد بود:

I

اظهار صریح مؤلفین، منشاء جغرافیائی قبایل و نقش دهقانان و چادر نشینان ترك را در تشکیل دولت صفوی به وضوح نشان می‌دهد. این عناصر ترك تشکیل دهنده دولت صفوی، در زمان شیخ جنید شکل گرفت و در زمان فرزندش شیخ حیدر تشکیلات اساسی پیدا کرد. اسماعیل، با آمدن به آناتولی و قرار گرفتن در رأس این عناصر دولت صفوی را بنیان نهاد.

II

دولت صفوی پس از شکل‌گیری مدنه‌های طولانی، مخصوصاً از نظر نیروی انسانی، از آناتولی تغذیه می‌نمود و توسعه دولت نیز تنها در سایه این عناصر عملی گردید.

III

ترکان قزلباش تشکیل دهنده دولت صفوی، تماماً يك عنصر جدید بودند و قبایل منسوب به ایلات آق قویونلو و قرافیونلو مدتها پس از شکل‌گیری دولت وارد خدمات دولتی گردیدند.

IV

در موقع تشکیل دولت صفوی، عناصر ترك آناتولی به مسائل عقیدتی آشنا بودند و گرایش به مذهب امامیه (اثنی عشریه = جعفریه) احتمالاً از زمان شاه‌طهماسب شروع و در جریان گسترش عظیمی قرار گرفت، که در این گسترش عوامل بیرونی را نمی‌شود انکار کرد.

V

عناصر ترك تشکیل‌دهنده و توسعه‌دهنده دولت صفوی، با اهالی فارس‌زبان ایران (تات) مخلوط گردیده ولی موجودیت خود را تا به امروز حفظ نموده است. ترکان صفوی که خود را از سایر عناصر قومی برتر دانسته و اصیل‌ترین گروه آنها محسوب می‌شدند، خود را عامل دوام دولت شمرده و به ترك بودن خود افتخار می‌کردند. این عناصر ترك تا به امروز فرهنگ ملی خود را با قدرت تمام حفظ کرده‌اند. در میان افراد باسواد - باقراردادن شاه اسماعیل مؤسس دولت در رأس آنها - تعداد افرادی که اشعار ترکی سروده‌اند اندک نبوده؛ و با برقراری مناسبات دوستانه با ترکان همسایه خود و یسار گرفتن ادبیات آنها تا قرن گذشته، مخصوصاً با دنبال کردن ادبیات جغتای از نزدیک، در این زمینه نوشته‌های ادبی زیادی به وجود آوردند.

VI

ترکان قزلباش صفوی مناسبات خود را با سرزمین مادری خود آناتولی حفظ کردند؛ از آن جمله، داستان «کوراوغلی قره‌ده‌ای» با انتقال به ایران جزو داستان‌های ملی ترکان این مملکت شده است. در مقابل، بسیاری از رمانهای خلقی ترکان ایران مانند «کرم و اصلی»، «آرزو و قنبر» و «عاشق غریب» با انتقال به ترکیه جزو رمانهای مورد علاقه ترکان ترکیه شده است. همچنین ترکان آن سوی خزر (اسامی قدیمشان: ترکانان یقه و ساین خانلی) که برادران ترکان عثمانی و صفوی بودند، در خارج از این مناسبات فرهنگی قرار نگرفتند. اگر قومی به طور پراکنده در

میان گروه‌های مختلف يك مملکت زندگى كند، فرهنگ مشترك میان آنها دوام پیدا نمى كند و پس از مدتی آن گروه‌ها جذب گروه‌های حاكم جامعه مى شوند. تنها منسوب بودن به يك قوم و استفاده از مزایای سیاسى یكسان كافى نیست، زیرا در گسترش و دگرگونى دائمی جامعه، برای نگهداری فرهنگ قومى، به خلق ارزش‌های جدید نیاز دارد. بدین سبب دوام فرهنگ مشترك در میان ایل اوغوز (ترکمان) ساكن در آناتولى تركیه، آذربایجان و تركمنستان شایان دقت است و در حقیقت يك حادثه مهم به شمار مى رود.

VII

دولت صفوی بطور عمومى، از نظر تشکیلات نظامى و ملكى، به اسلاف خود آق‌قویونلوها تکیه تمام دارد. علاوه بر این، دولت صفوی در تشکیلات ادارى بسیاری از مؤسسات خود را با استفاده از روش «جغتای»ها وحتى اوزبكان بنا نهاد. در استفاده و گسترش سلاحهای آتشین به تقلید از عثمانیها، و نیز در به وجود آوردن تشکیلات غلامان (دوشیرمه) از عثمانیها اقتباس کردند. در سازمانهای دولت صفوی، غیر از مکاتبات داخلى در مکاتبات خارج نیز از زبان تركى استفاده مى شد. ما تا به امروز به هیچ نوشته تركى از سلجوقیان، قراقویونلوها وحتى از آق‌قویونلوها برخورد نکرده‌ایم (یا من برخورد نکرده‌ام). بعد از سلیمان قانونی، دولت صفوی نیز مانند سایر دول مکاتبات را به زبان تركى ساده نوشته و ارسال مى داشت که توسط مأمورین دیوان عثمانی به راحتی خوانده مى شد.

نمونه‌ی اشعار شاه اسماعیل اول صفوی
(ختائی)

۱
 بو عالم حسنونه حیراندور ای دوست
 سنه بو غنچه لب خندان دور ای دوست
 من اول یعه و به نسبت زار بولم دوم
 جمالون یوسف کنعان دور ای دوست
 هلال قاشونی تاگوردی چشم سوم
 بو جانوم ایدونه قربان دور ای دوست
 سنه بوگون فغان واله بولوب دور
 کی حسنون سورۀ رحمان دور ای دوست
 سنون عشقون وجودوم شهر ایچره
 بوگونلوم تختینه سلطان دور ای دوست
 ختائیه دئمیشسن جور ائدهم چوخ
 ینه لطف و ینه احسان دور ای دوست
 منوم بولومدا یکتالار گر کدور
 ۲
 دینی ایمانی یغمالار گر کدور
 منوم تک گوهر نادان نه بیلسون
 مننی بیامگله دانالار گر کدور
 نه بیلسون منی هر بیر باشلو گوزلو

گونول گوزینده بینالار گزر کدور
من اولمان دگمه فکری ایلن میسر
منه بیر اینجه سودالار گزر کدور
منم ابدال ختائی حیدر اوغلی
منوم یولومدا غوغالار گر کدور

گرچه گون خوشدور، ولی رخسارون اوندان یاخشیدور
ای راهی تابان دورور، دیدارون اونندان یاخشیدور
نسافه مشک ختن گرچه معطر دور ولی
ای صنم اول خال عنبر بارون اونندان یاخشیدور
نقش طاووس ایستم اونندان جمالون یگ دورور
لفظه طوطی دینلمم گفتارون اونندان یاخشیدور
ایستم فردوس باغونون گل خوشبو سینی
دنیا باغوندا گل رخسارون اونندان یاخشیدور
بو ختائی قاتینا تاکیم قیلدیلار تعریف مشک
چین به چین اول زلف عنبر بارون اونندان یاخشیدور

۳

بیزیم اول مه لقا جانا نه میز دور
اگر اول جان دگول جانا نه میز دور
یا نارام شمع رویون حسر تیندن
دئمزسن اول بیزیم پروانه میز دور
گولنده دیشلرون آغزیندا ای جان
صدف ایچینده کی دردانه میز دور
سر زلفون ایچینده دانه خالون
گونول قوشینه دام ودانه میز دور
دئدیم کیمدور ختائی بنده نیزده

۴

دئدی بیر عاشق دیوانه میزدور

۵

جاننا غمونده گوز لرومه سو گلیر گئدر
سیل اولدی شیمدی به هر سو گلیر گئدر
بیخواب قالدی کو کبه نسبت بو گز لروم
هر گئجه اوز گه گوزلره اویخو گلیر گئدر
وصل اولماز ایسه یوزونی گورمک منه مدام
کویوندان ای صنم منه بیر بو گلیر گئدر
تا گورمه دی گوزوم سنی ای سرو بویلو یار
سن سیز همیشه گوز لرومه جو گلیر گئدر
مسکین ختائی گورمه دی چشمون کیمی سنون
صحرا ایچینده مونجاکی آهو گلیر گئدر

۶

ازلدن شاه بیزیسم سلطانموز دور
پیریمیز مرشدیمیز جانموز دور
شاه آدین دئیوبن گیردوق بو یولا
حسینی یوز بو گون دور رانوموز دور
بیز امام قوللاریوز صادقانه
شهیدلوق غازیلوق نشانموز دور
یولومیز اینجه دور اینجه دن اینجه
بویول باش وئرمگه ارکانموز دور
ختائیمیزم ازلدن سر حیدر
مونو حق بیلمه یین بیگانه میزدور

۷

بیز ازلدن تا ابد میدانا گلیمیشلردنوز

شاه مردان عشقینه مردانا گلمیشلردنوز
 یازماغا حقدن کلام الله نطقون شرحینی
 بو بیانی علم القرآننا گلمیشلردنوز
 کایناتون صورتین رحماننا تفسیر ائتمیشوز
 روح قدسون روحیوز انسانا گلمیشلردنوز
 غیر مطلقدن تماشائی روح زیبا ایچون
 بو سعادت ملکینه سیرانا گلمیشلردنوز
 بو معنبر طره‌نین کفرینه آمننا دئیوب
 حقا تسلیم اولموشوز ایمانا گلمیشلردنوز
 ساقی باقی الیندن مست اولوب ایچمکده یوز
 نرگس مستون کیمی مستانا گلمیشلردنوز
 ای ختائی دب اکبردور جمال دلبرون
 بیز بو دب اکبره قربانا گلمیشلردنوز

۸

اولولاف ایلیمن میداننا گلسون
 مخنث گلمه‌سون مردانا گلسون
 ارنلر منزلی حق منزلی‌دور
 ارنلر صاحبی عرفانا گلسون
 قیلاودور ذوالفقاروم قاندا دورمن
 کیم انکار اهلیدور ایمانا گلسون
 ازلدن حق دئین اهل طریقت
 اوقاندان سورولوپ بوقانا گلسون
 گناهکارین گناهیندان گنچرلر
 یوزاوسنه سورولوپ سلطانا گلسون
 آرایق‌دان گوتورولدی کدورت

سورولدی لعنت اول شیطانا گلسون
روایتدور حدیث مصطفیان
مین ایل اولویاتانلار جانا گلسون
اخان چایلار اخان ارقلار بولاقلار
یثریندن موج اوروب عمانا گلسون
ختائی خسته دور کان سخاوت
خبر وئر دردلولر درمانا گلسون

۹

قیلور غمزه جفالار درلو درلو
وئریر لعلین صفالار درلو درلو
عشقونده سنون هر بیر گنجهای شاه
سورر یوز مین صفالار درلو درلو
آسیلمیش زلفونون هر بیر تلینده
مینوم تک مہتالار درلو درلو
رقیبیلر چکدقوم جفالار ایچون
قیلورمن بعد دعالار درلو درلو
ختائی عشقونده کیمتر یئندور
اومار سندن عطالار درلو درلو

۱۰

یوزون گوردوم سنون ای یار مهر
گونولر آفتی یا یوزمو دور بو
حبش دورکیم مسافر روما دوشموش
یوزون صحنینده کی دوخال هندو
دوداقون حسرتینده خسته جانیم
اختیدی گوزلریم یاشین بهر سو

گوزوندن آهو تک داغلارا دوشدوم
نه سحر ائتدی منه اول ایکی جادو
ختائی دئر یوزون خورشیده نسبت
سوزی روشن دییتم یوزونه قارشو

۱۱

شها قیل قیل ترحم من گدایا
عشقینده یئتیر قیل بیرنواپا
نولا حسنون ذکاتسی بوسه وئر سن
ضعیفم دردمندم من گدایا
دیشون اینجو گوزون نرگس لبون لعل
سنون اول خوش جمالون بنزر آیا
همایون قصری نیزدن شاه خوبان
نولا سالسان منوم اوستومه سایه
سنون جوریندن ای سلطان عالم
ختائی باش آلور وارور ختایا

۱۲

منه دردوبالار یاخشی گلدی
سنه ذوق و صفالار یاخشی گلدی
سنه خوش اولدی یارون یار بولدی
منه اول آشنالار یاخشی گلدی
سن اولگیل درد ایلن غمدن کی منه
لب درده دوالار یاخشی گلدی
سنون یوز قیمتون بیر پول دوشدی
بو در پر بهالار یاخشی گلدی
من اول پروانه تک حسرت اودوندا

سنة شمع و ضیالار یاخشی گلدی
 سنة جور جفا بولسون مسلم
 منه اهل وفالار یاخشی گلدی

ترجمه فارسی

۱

این عالم به حسن تو حیران است ای دوست
 این غنچه لب برای تو خندان است ای دوست
 من آن یعقوب زار هستم
 جمال تو آن یوسف کنعان است ای دوست
 تا چشمم هلال ابروی ترا دید
 جان من قربان تو است ای دوست
 همه کائنات واله تو است
 زیرا که حسن تو سوره رحمن است ای دوست
 عشق تو در درون شهر وجود من
 بر تخت دل من سلطان است ای دوست
 اگر هم گفته باشی به ختائی جور خواهم کرد
 این هم لطف و احسان است ای دوست

۲

در راه من عاشق یکتا باید
 دین و ایمان را یغما باید
 گوهری چون مرا نادان کجا می شناسد
 شناختن مرا دانا باید
 مرا با چشم سر نمی توان دید
 از چشم دل بینا باید
 با اندیشه درک من میسر نیست

اینجا سودای دقیق باید
منم پسر حیدر؛ ختائی ابدال
در راه من غوغاها باید

۳

اگر چه روز خوش است، رخسارت از آن خوشتر است
ماه تابان است اما دیدارت از آن خوشتر است
نافه مشک ختن خوشبو است، اما ای صنم
خال عنبر بارت از آن خوشتر است
جمالت از نقش طاوس زیباتر است
نغمه طوطی را گوش نمی‌کنم، گفتارت از آن خوشتر است
گل باغ فردوس خوش است، اما
در باغ دنیا گل رخسارت از آن خوشتر است
به پیش ختائی خیلی از مشک تعریف کرده‌اند
اما زلف چین در چین عنبر بارت از آن خوشتر است

۴

آن مه لقا جانانه ما است
اگر جان ما نیست پس چیست
در حسرت شمع رویت می‌سوزم
نمی‌گوئی که این پروانه ما است
هنگام خندیدن، دندانها در دهان تو، جان من
درون صدف، دردانه ما است
دانه خال در میان سر زلف تو
دام دانه سرخ دل ما است
گفتم ختائی کیست که دربند تو است
گفت یکی از عاشقان دیوانه ما است

۵

جانا در غم تو اشك به چشمه‌ایم می‌آید و میرود
چشمان من به ستارگان دوخته بی‌خواب مانده‌اند
هر شب به چشمه‌های دیگران خواب می‌آید و می‌رود
اگر وصل دیدن دوست برای من میسر نباشد
ای صنم از کوی تو بوئی به مشام می‌آید و می‌رود
از وقتی که چشمم ترا نمی‌بیند ای یار سرو قد
بی‌تو همیشه جوئی به چشمان من می‌آید و می‌رود
ختائی مسکین نظیر چشم ترا ندید
مثل آهوئی است که در صحرا می‌آید و می‌رود

۶

از روز ازل شاه سلطان ما است
پیر ما، مرشد ما، جانان ما است
نام شاه را گفتیم قدم در این راه نهادیم
ما حسینی هستیم امروز دوران ما است
ما صادقانه غلام امام هستیم
شهید شدن و غازی بودن نشان ما است
راه ما باریک است باریک‌تر از باریک
سرباختن در این راه شعار ما است
من ختائی هستم و از روز ازل سر حیدرم
کسی که این را حق نداند از ما بیگانه است

۷

ما از ازل تا ابد در میدان هستیم
به عشق شاه مردان آمده‌ایم
کسانی هستیم که از طرف حق برای نوشتن
شرح کلام الله و بیان علم قرآن آمده‌ایم

ما تفسیر سورة کائنات هستیم
 ماروح القدس هستیم که بصورت انسان درآمده ایم
 برای تماشای روح زیبا از غیر مطلق
 به تماشای این ملک سعادت آمده ایم
 به خاطر این طره معنبر، به کفر آما گفته ایم
 تسلیم حق شده ایم و ایمان آورده ایم
 از دست ساقی باقی باده ها خوردیم و مست شدیم
 مثل نرگس مست تو ما هم مست آمده ایم
 ای ختائی، جمال دلبر عید اکبر است
 ما آمده ایم که در این عید اکبر قربان شویم

۸

هر کس ادعای بزرگی دارد به میدان آید
 مخنث وار نیاید مردانه بیاید
 منزل یاران منزل حق است
 یاران به سوی صاحب عرفان بیایند
 ذوالفقار من خونین است
 اهل انکار ایمان بیاورند
 اهل طریقت که از حق دم می زنند
 به سوی این خون بیایند
 گناه گنهکاران بخشوده می شود
 روی بر خاک بمالند و به سوی سلطان بیایند
 کدورت از میان برداشته شد
 شیطان رانده شد، لعنت بر او باد
 این حدیث از مصطفی روایت شده
 مردگان هزار ساله جان بگیرند

رودخانه‌ها، جویبارها، چشمه‌ها
در جای خود موج بزنند و به عمان پیوندند
ختائی خسته کان سخاوت است
خبر دهید تا دردمندان برای درمان بیایند

۹

غمزه‌ات جفا‌های گوناگون می‌کند
لعلات صفا‌های گوناگون می‌دهد
هر سبب به آستانه تو ای شاه
هزاران صاف‌دل جبین می‌سایند
به هر تار مویت آویخته است
هزاران مبتلائی چون من
رقیبان به خاطر جفائی که من چشیده‌ام
هزاران نفرین بر من می‌کنند
ختائی کمترین بنده آستان تو است
از تو عطا‌های گوناگون انتظار دارد

۱۰

ای یار ماه‌رو رویت را دیدم
این روی است یا آفت دلها
آن خال هندو که بر روی تو است
مسافر حبشی است که به‌روم افتاده است
جان خسته من از حسرت لب
اشك چشمم را به هر سو روان کرد
چشم تو مرا مثل آه و آواره کوهساران کرد
آن دو چشم جادو چه افسونی با من کردند
ختائی می‌گوید: رویت مثل خورشید است

سخن را روشن می گویم رو بروی خورشید

۱۱

شاهها بر من گدا نرحمی کن
تا در آستانه تو بنوائی برسم
چه می شود که بوسه ای بابت زکوة حسنت بدهی
ضمیمم دردمندم گدا هستم
دندانم مروارید است چشمت نرگس، لب لعل
جمال زیبایت به ماه می ماند
ای شاه خوبان، چه می شود که از قصر همایونت
سایه ای برروی من بیافکنی
ای سلطان عالم از جور تو
ختائی آواره شده به ختاه می رد

۱۲

درد بلا برای من خوش آمد
ذوق و صفا برای تو خوش آمد
برای تو خوب شد که یار یارت شد
برای من هم آن آشنایان خوش آمدند
تو از درد غم جان می سپاری
برای لبهای دردمند دوا خوش می آید
قیمت صد تو با يك پول برابر شد
این در پر بها خوش آمد
من مثل آن پروانه در آتش حسرت می سوزم
ترا خورشید روشنائی خوش آمد
جور و جفای تو مسلم است
مرا اهل وفا خوش می آید

کتابشناسی

B İ B L İ Y O Ğ R A F Y A

A. KAYNAKLAR

Â l i , *Künhül, - ahbâr*, Üniversite Ktp., İstanbul, nr. 5219; Türk Tarih Kurumu Ktp., nr. 546, basılmış kısım, III, 3.

A h m e d R e f i k , *Anadolu'da Türk aşiretleri*, Türkiyât Enstitüsü, İstanbul, 1930. ———, *XVI. Asırda Râfızîlik ve Bektâşîlik*, İstanbul, 1932.

A *Narrative of Italian travels in Persia in the fifteenth and sixteenth centuries*, İngilizce tercümesi C. Grey, Hakluyt Society, London, 1873.

Anonim *Târîh-i Şâh İsmâil* (AT), British Museum, Or. 3248, baş kısmının neşir ve İngilizce tercümesi E. Denison Ross, *The Early years of Shâh İsmâ'ıl*, Founder of the Safavî dynasty, Journal of the Royal Asiatic Society, 1896, s. 249 - 340.

Â ş ı k P a ş a Z â d e , *Tevârîh-i âl-i Osman*, Ali yay., İstanbul, 1332; N. Atsız yay., Osmanlı tarihleri, Türkiye Yayınevi, İstanbul, 1947, s. 79 - 317.

B a y b u r t l u O s m a n , *Tevârîh-i cedîd-i mir'ât-i cihân*, yay. N. Atsız, İstanbul, 1961.

Boz-Ok tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 289, 315, 448; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 30, 31.

C e l â l u d d î n - i M ü n e c c i m - i Y e z d î , (CM), *Târîh-i Abbâsî*, British Museum, Or. 3549.

C e l â l - Z â d e , *Tabâkâtü'l - memâlik*, Fatih Ktp., nr. 4423.

C e n â b î , Süleymaniye, Reisü'l-küttâb Mustafa Efendi, nr. 608, II.

Çukur Ova tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 69; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 114.

C ü n â b â d î , M i r z a K a s ı m , *Şâh-nâme-i İsmâil*, Ayasofya Ktp., nr. 3030.

D o n J u a n o f P e r s i a , A Shi'ah Catholic, İngilizce tercümesi G. Le Strange, *The Broadway Travellers*, London, 1926.

- E b û 'l - H a s a n - i G ü l i s t â n e, *Mücmelu't - tevârih*, yay. Rezâvî. Tahran, 1320 ş.
- D ü z d a ğ, M. E., *Şeyhülislâm Ebû's - Suûd Efendi fetvaları*, İstanbul, 1972.
- F a z l î i l s f e h â n î * (Fl), *Efdalu't - tevârih*, British Museum, Or. 4678.
- F a z l u l l a h b. R u z 'b i h â n, *Târih-iâlem ârâ-yi Eminî*, Fatih Ktp., nr. 4431. İngilizce muhtasar tercümesi V. Minorsky, Persia in A. D. 1478 - 1490, London, 1957.
- F e r d î, *Târih*, Ayasofya ktp., nr. 3317.
- F e r î d û n B e ğ, (FB), *Münşeatü's - selâtîn*, İstanbul, 1274. I - II.
- G a f f â r î (GAF), *Târih-i cihân - ârâ*, Tahran. 1343 ş.
- D a ğ l ı o ğ l u, H.T., *X. asr-ı Hicrîde Çorum*, Çorumlu, sayı 6, s. 77, nr. 49, s. 52, nr. 79, sayı 8, s. 105, nr. 70, s. 107, nr. 72, sayı; 9 - 10, s. 134, nr. 90, sayı 11, s. 140, nr. 98, sayı 19, s. 171, nr. 123.
- Ferâmin-i Fârsî-i Matnadarân*, Erivan, 1956 I-II.
- Gence tahrir defteri*, Başbakanlık Arşivi, nr. 903.
- H â f ız H ü s e y n - i K e r b e l â y î, *Ravzâtü'l - cinân*, yay. C. S. el Kurraî, Tahran, 1349 ş., II.
- Haleb Türkmenleri tahrir defteri*, Başbakanlık Arşivi, nr. 1040, Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 37.
- H a m d u l l a h - i M ü s t e v f î, *Nüzhetü'l - kulûb*, yay. G. Le Strange, GMS. London, 1915.
- H â n d e m î r (HD), *Habîbu's - siyer*, Bombay, 1857, II.
- H a s a n - i R u m l u (HR), *Ahsenü't - tevârih*, yay. G. N. Seddon, Baroda, 1931.
- H a y d a r B e ğ - i İ v o ğ l u, *Mecmua*, British Museum, Add. 7688.
- H o c a S a d e d d i n (HD), *Tâcu't - tevârih*, İstanbul, 1280, II.
- İ b n A c â, *Târih Yaşbek*, Paris, Bibliothèque Nationale, mans. arabe, nr. 6026.
- İ b n İ y a s, *Bedâyü'z - zuhûr*, yay. M. Mustafa, Bibliotheca Islamica, Kahire. 1380 (1961), V.
- İ b n T û l û n, *Mufâkehettü'l-hilkân*, yay. M. Mustafa, Kahire, 1381, I - II.
- Il Canzoniere di Sâh İsmâ'il Haţûî*, yay. T. Gandjaî, Napoli, 1959.

* S t o r e y *Efdalu't - tevârih*'in müellifini meçhul olarak gösteriyor (*Persian literature*, London, 1936, II, 2, s. 308). Halbuki müellif, eserinde adını açıkça, bir kaç yerde, zikrediyor (114^b - 115^a, 137^b, 219^b, 260^a).

İ s k e n d e r B e ğ - i T ü r k m e n (1B), *Târîh-i âlem ârâ-yi Abbâsî*, Beyazıt Genel Ktp., nr. 2976, Tahran, 1334 - 1335 ş., I - II.

İ s k e n d e r B e ğ - i T ü r k m e n - M u h a m m e d Y û s u f (IBMY), *Zeyl-i târîh-i âlem ârâ-yi Abbâsî*, yay. S. Hansârî, Tahran, 1317 s.

İ z z î, *Târîh*, İstanbul, 1199.

Kabalecât-ı Fârsî-i Matnadârân, Erivan, I, 1265.

K a d ı A h m e d - i K u m i (KA), *Hülâsatü't-tevârih*, yay. H. Müller, Wiesbaden, 1964.

K e m â l P a ş a - Z â d e, *Tevârîh-i âl-i Osman*, Millet, Ali Emirî Ktp., nr. 29, 32; Fatih Ktp., nr. 4221.

K e m â l e d d i n b. C e l â l, *Zubdatu'â-tevârih*, Âtrf Efendi, nr. 1861.
L a n g l o i s, V., *Voyage dans la Cilicie et dans les montagnes du Taurus*, Paris, 1861.

L â r î, *Mir'ât'ü'l-edvâr*, Ayasofya Ktp., nr. 3085.

L ü t f i P a ş a, *Tevârîh-i âl-i Osman*, yay. Âli, İstanbul, 1341.

Malatya tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 408.

M a h m ü d b. H a n d e m î r, *Târih-i Şâh İsmâil ve Tahmasb*, British Museum, Or. 2939.

M e h m e d M u h y i d d i n, *Menâkib-i İbrâhim Gülşenî*, yay. T. Yazıcı, T. T. K., İstanbul, 1976.

M i r z a B e ğ b. H a s a n e l - H ü s e y n î, *Ravzatü's-Safeviyye*, Lala İsmail Ktp., nr. 346, British Museum, Or. 3388..

M u h a m m e d T â h i r - i K a z v î n î, *Abbâs-nâme*, Tahran, 1329 s. *Mühimme defterleri*, Başbakanlık Arşivi, nr. I, II, XLII, LX.

M ü n e c c i m b a ş ı, *Câmîü'd-düvel*, Süleymaniye Es'âd Efendi Ktp., nr. 2103, II, türkçesi *Sahâyifü'l-ahbâr*, İstanbul, 1285, III.

Münşeât mecmuası, Dil ve Tarih Coğrafya Fakültesi Ktp., nr. 4504.

Münşeât mecmuası, Hafid Efendi Ktp., nr. 326.

N i ş a n c ı M e h m e d P a ş a, *Târîh*, İstanbul, 1290.

P a r m a k s ı z o ğ l u, İ., *Kuzey Irak'ta Osmanlı hâkimiyetinin kuruluşu ve Memun Bey'in hatıraları*, Belleten, sayı 146 (1973), s. 191 - 230.

P e ç e v î, *Tarih*, İstanbul, 1283, I.

Pîr Sultan Abdal, hazırlayan C. Öztelli, Milliyet Yayınları, İstanbul 1971.

P i e t r o d e l l a V a l l e, *Voyages*, farsça tercümesi Ş. Şafâ, Bibliothèque d'Iranologie, Tahran, 1969.

- R ı z a K u l u H a n, *Ravzatu's - Safâ-yı Nâsirî*, Tahran, 1339 ş., VIII.
- S â d ı k î - i K i t â b d â r, *Mecmâü'l - havâss*, yay. A. Hayyâmpûr, Tebriz, 1327 s.
- S â m M i r z a, *Tuhfe-i Sâmî*, yay. V. Destgerdî, Tahran, 1314 ş.
- S a n s o n, *Veyage ou relation de l'état présent du royaume de Perse*, Paris, 1695.
- S e l â n i k î, *Târîh*, İstanbul, 1281.
- Sivas tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 79, 98; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 10, 12.
- S o l a k - Z â d e, *Târîh*, İstanbul, 1298.
- S u, K., *Balıkesir ve civarında Yürük ve Türkmenler*, İstanbul, 1938.
- Ş a h T a h m a s b (ŞT), *Tezkire*, bibliotheca Indica, Calcutta, 1912.
- Ş e r e f H a n (ŞH), *Şeref-nâme*, yay. V. V. Zernof, St. Pêtersbourg. 1862, II, Kahire, 1930.
- Ş i k â r î, *Karaman oğulları tarihi*, Konya, 1946.
- Ş ü k r ü, *Selim-nâme*, Türk Tarih Kurumu Ktp., nr. 283.
- Tadhkirat al - mulûk*, a manual of Safavid administration (circa 1137/1725), Persian text in facsimile, London, 1943.
- H û r ş a h b. K u b â d e l - H ü s e y n î, (HKH), *Târîh-i ilçi-i Nizâm Şah* Millet, Ali Emîrî Ktp., nr. F. 756.
- Topkapı Sarayı Müzesi Arşivi Kılavuzu*, İstanbul, 1938 - 1940, I - II.
- Târîh-i Şâh İsmâil-i Sâni*, Beyazid Genel Ktp., nr. 5162.
- Trabzon tahrir defteri*, Başbakanlık Arşivi, nr. 53.
- Ulu Yörük tahrir defteri*, Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 16.
- Y a h y â - y i K a z v î n î (YK), *Lübbüt-tevârih*, Tahran, 1314 ş.
- Yeni İl tahrir defteri*, Başbakanlık Arşivi, nr. 262; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 138.
- V e l i K u l u Ş a m l u, *Kıyasu'l-hâkânî*, British Museum, Add. 7656.
- Zû'l - Kadriyye eyâleti tahrir defteri*, Başbakanlık Arşivi, nr. 402; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 116.
- Z â h î d î (Şeyh Hüseyin), *silsiletü'n - neseb Safeviyye*, Berlin, 1348.

B. İNCELEMELER

- A l i R ı z a (Yalgın), *Cenupta Türkmen oymakları*, İstanbul - Adana, 1931 - 1937, I — VI.

- A u b i n, J., *Sah 'Ismâ'il et les notables de l'Iraq Persan*, journal of Economic and Social History of the Orient, Leiden, 1959, II, 1, s. 31 - 81.
- , *La politique religieuse des Safavides*, Le Shi'isme Imâmite, Bibliothèque des Centres d'Etudes Supérieures, s. 235 - 244.
- B a y b u r d î, *Târîh-i Arasbârân*, Tahran, 1314 ş.
- B r o w n e, E.G., *A Literary history of Persia*, Modern Times, Cambridge, 1953.
- C a h e n, Cl., *Babaî, the Incyclopaedia of Islam*, I, s. 843 - 844.
- , *La problème du Shi'isme dans l'Asie Mineure Turque pré-Ottoman*, Le Shi'isme Imâmite, s. 115 - 129.
- D e m i r t a ş (Sümer). F., *Boz Ulus hakkında*, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi, VII, sayı I, s. 29 - 60.
- E b e r h a r d, E., *Osmânische polemik gegen die Safawiden in 16. Jahrhundert nach arabischen handschriften*, Freiburg im Breisgau, 1970.
- E f e n d i e v, O. A., *Obrazo voni Azerbaydzhanskogo osudartsva sefeviden v nachle XVI veka*, Bakü, 1961.
- F e l s e f î, N., *Zindegânî-i Şâh Abbâs-ı Evvel*, Tahran, 1332 - 1352, ş., I - V.
- F e r r u h, İ.M., *Hânedân-ı Mukaddem*, Tahran, 1340 s.
- G l a s s e n E., *Die Frühen Safawiden nach Qazı Ahmad Qumi*, Freiburg im Breisgau, 1970.
- G ö l p ı n a r l ı, A., *Fuzûlî divânı*, İstanbul, 1961.
- , *Kızıl Baş Maddesi*, 1A, VI, s. 385 - 386.
- G ö k b i l g i n, M.T., *Arz ve raporlarına göre İbrahim Paşa'nın İrakeyn seferindeki ilk tedbirleri ve fütuhâtı*, Belleten, sayı 83, s. 449 - 482.
- H a m m e r, J., *Devlet-i Osmaniyye târîhi*, türkçe tercümesi M. Atâ, İstanbul, 1330, V.
- H a s l u c k, F. W., *Christianity and Islam under the Sultans*, Oxford, 1929, I - II.
- H i n z, W., *Irans aufstieg zum nationalstaat im fünfzehnten Jahrhundert*, Berlin - Leipzig, 1936, türkçe tercümesi T. Bıyıklıoğlu, Uzun Hasan ve Şeyh Cüneyd, T.T.K., Ankara, 1948.
- İ ç i ş l e r i B a k a n l ı ğ ı, *Türkiye'de meskûn yerler kılavuzu*, Ankara, 1946.
- İ l a y d ı n, H. — E r z i, A. S., *XVI. asra âid bir münşeât mecmuası*, Belleten, sayı 82, s. 221 - 252.
- K e s r e v î, A., *Şeyh Safi ve tebâreş*, Tahran, 1321 ş.
- , *Şehriyârân-ı gumnâm*, Tahran, 1308 ş., II.

- K ö p r ü l ü (Z â d e), M. F., *Anadolu'da İslâmiyet*, Edebiyat Fakültesi Mecmuası, sayı 4, s. 281 - 311, sayı 5, s. 385 - 420, sayı 6 s. 457 - 486.
- , *Âzeri Maddesi*, İA, II, S. 133 - 137.
- K ü t ü k o ğ l u, B., *Osmanlı - İran siyasi münasebetleri*, I (1578 - 1590), Edebiyat Fakültesi Yayınları, İstanbul, 1962.
- , *Tahmasb*, Maddesi, I. A, XI.
- L e S t r a n g e, G., *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930.
- R o e m e r, H.R., *Der niedergang Irans nach dem Tode Ismails des-Grausamen*, 1577 - 1581, Würzburg - Aumühle, 1939.
- M i n o r s k y, *Tadhkirat al-mulûk*, translated and explained By V. Minorsky, GMNS, London, 1943.
- , *Tat* Maddesi, İA, XI, s. 46 - 50.
- , *Shakeykh Baî - efendi On tha Safavids.*, BSOAS, 1957, XX. s. 437 - 450.
- S o h r w e e d e, H., *Der sieg der Safaviden in persien und seine rückwirkungen auf die Schiiten Anatoliens im 16. Jahrhundert*, Der Islam, 1965, 41, s. 95-223.
- S ü m e r, F., *Anadolu'da Moğollar*, Selçuklu Araştırmaları Dergisi, 1969, I, s. 1 - 147.
- , *Âzerbaycan'ın türkleşmesi tarihine umumî bir bakış*, Belleten, 1957, sayı 83, s. 429 - 447.
- , *Çukur-ova tarihine dâir araştırmalar*, Tarih Araştırmaları Dergisi, 1963, I, s. 1 - 108.
- , *Kara Koyunlular*, T.T.K., Ankara, 1967.
- , *Oğuzlar (Türkmenler)*, Siyasî Tarihleri - Boy Teşkilâtı - Destanları, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Yayınlarından, II. baskı, Ankara, 1972.
- , *XV. Asırdan itibaren Anadolu'dan İran'a vukubulan göçler*, Türk Yurdu 1954, sayı 1 (234), s. 36 - 42.
- T â c b a h ş, A., *İran der zamân-i Safeviyye*, Tebriz, 1340 ş.
- T a n s e l, S., *Sultan II. Bâyezid'in siyasi hayatı*, Millî Eğitim Bakanlığı Yayınlarından, İstanbul, 1966.
- , *Yavuz Sultan Selim*, Millî Eğitim Bakanlığı Yayınlarından, İstanbul, 1969.
- T e k i n d a ğ, M. Ş., *Yeni kaynak ve vesikaların ışığı altında Yavuz Selim'in İran seferi*, Tarih Dergisi, XXII. 22, s. 49 - 78.
- T e r b i y e t, M.A., *Danışmendân-ı Âzerbaycan*, Tahran, 1314 ş.
- T o g a n, A. Z. Velidî, *Sur l'origine des Safavides*, Mélanges Massignon, Damas, 1957, III, s. 345 - 357.
- T u r a n, Ş., *Kanunî'nin oğlu Şehzâde Bâyezid vak'ası*, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Yayınlarından, Ankara, 1961.
- U l u ç a y, Ç., *Yavuz Selim nasıl padişah oldu*, Tarih Dergisi, IX, s. 53 - 90, X., s. 117 - 142, XI - XII, s. 185 - 200.
- U z u n ç a r ş ı l ı, İ.H., *Osmanlı tarihi*, T.T.K., Ankara, 1949 - 1951, II - III.
- Y i n a n ç, M. H., *Cüneyd* Maddesi, İA, III, s. 242 - 244.

فهرست اسامی کسان

آ

- ابراهیم خان موصللو ۶۹
 ابراهیم خان مهردار ۷۷
 ابراهیم (خواهرزاده سلطان یعقوب) ۱۹
 ابراهیم بیگ ۱۲۰، ۱۳۰
 ابراهیم (پسر شیخ حیدر) ۲۳
 ابراهیم پاشا ۴۸، ۵۱، ۷۸، ۷۹، ۹۶، ۱۲۶
 ابراهیم خلیفه قرامانلو ۱۳۱
 ابراهیم سلطان ۱۱۷، ۱۲۶، ۲۰۰
 ابراهیم سلطان استاجلو (والی اسفراین) ۱۴۷
 ابراهیم سلطان پیاده ۱۴۶
 ابراهیم سلطان ترکمان ایلچی ۱۶۴
 ابراهیم سلطان (فرزند امیرخان) ۱۲۴
 ابراهیم سلطان (فرزند شاهقلی سلطان) ۱۱۱، ۱۴۱
 ابراهیم سلطان (فرزند کچل بیگ) ۱۱۶
 ابراهیم سلطان (والی سرخس) ۲۱۵
 ابراهیم میرزا ۱۳۷
 ابن ایاس ۳۹، ۴۹
 ابن طولون ۳۹
 ابن عربشاه ۶
 ابوالغازی (برادر اسفندیارخان) ۲۰۳
 ابوالحسن بن محمد امین گلستانه ۲۳۵
 ابوالفتح بیگ شاملو (فرزند پولادیگ) ۱۵۵، ۲۳۳
 ابوالفتح خان آغزیوار اوغلو (والی کوسویه) ۱۴۷، ۱۶۳
 ابوالفتح سلطان افشار ۱۲۲
 ابوالقاسم سلطان (از اوبه شرفلو) ۲۰۱
 ابوالقاسم سلطان (فرزند شاهرخ خان مهردار ذوالقدر)
- آتماجه ۹۴، ۹۵
 آر پاغون ۸، ۹
 آغا جدن بیری ۱۸۷، ۱۸۸
 آغاسلطان (رئیس قبیله مقدم) ۲۳۷
 آغزیوار سلطان ۷۹
 آغزیوار سلطان (فرزند دمیری سلطان) ۱۱۴
 آغزیوار شاملو (حاکم مغان) ۴۷
 آغزیوار (والی هرات) ۱۰۳
 آقا (ایلچی عثمانی) ۱۵۸
 آق سق سیف الدین ۹۹، ۱۰۰
 آق سنغر ۶
 آلپان بیگ ۲۲۴
 آنجیللو ۳۳، ۳۹ - ۴۱، ۵۲
 آیه سلطان ۲۰، ۲۴

الف

- ابا ۲۳، ۱۱۵
 ابای ترکمان ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۰۸
 ابا (رئیس قبیله اوخلو) ۱۰۸
 ابدال بیگ دده ذوالقدر ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۶۱
 ابراهیم ر.ک. ابه سلطان
 ابراهیم خان ۷۰، ۲۲۵
 ابراهیم خان (از اوبه حاجیلر) ۱۱۸
 ابراهیم خان (برادر امیرخان) ۶۹، ۱۲۴
 ابراهیم خان (برادر مرشدقلی خان) ۱۶۳
 ابراهیم خان حیدر سلطان اوغلی (والی قم) ۱۵۸

۱۶۶	ابوالقاسم سلطان (فرزند پیرغیب خان) ۱۹۶
۱۶۶	ابوالقاسم خلفا ۱۲۰
۱۶۶	ابوالمعصوم سلطان (فرزند یادگار محمدترخان) ۱۴۶، ۱۲۵
۱۶۶	ابوبکر ۱۴
۱۶۶	ابوبکر (خلیفه) ۹۸، ۱۴۴
۱۶۶	ابوبکر میرزا (از خاندان شیروانشاهان) ۱۴۸
۱۶۶	ابوتراب میرزا (فرزند ایغوت میرزا) ۱۴۰، ۱۴۱
۱۶۶	ابوطالب میرزا ۱۶۹، ۱۸۲
۱۶۶	ابوعبیده بن الجراح ۱۴۴
۱۶۶	ابومسلم خان ۱۹۸
۱۶۶	ابه ر.ک. ابا
۱۶۶	ابه سلطان (فرزند دانا خلیل بیگ) ۲۰
۱۶۶	اتار-نائیل ۳
۱۶۶	اچه سلطان ۶۷، ۱۱۹
۱۶۶	احمد (کدخدای قزل گنبد) ۵۶
۱۶۶	احمد آغا (داروغه قزوین) ۲۰۱
۱۶۶	احمد آغا قرامانلو ۶۴
۱۶۶	احمد بیگ ۳۸، ۴۰، ۶۷، ۹۷، ۱۱۳
۱۶۶	احمد بیگ (برادر مهدی قلی خان) ۱۹۸
۱۶۶	احمد بیگ سلطان (فرزند چراغ سلطان) ۲۰۱
۱۶۶	احمد بیگ (شاهین چی باشی) ۱۰۰
۱۶۶	احمد بیگ (فرزند قایاب بیگ) ۱۱۹
۱۶۶	احمد بیگ (نواده صوفی خلیل بیگ) ۱۲۵
۱۶۶	احمد پاشا ۹۴، ۱۲۲
۱۶۶	احمد خالد گُرد ۴۵
۱۶۶	احمد خلیفه وفادار ۱۱۵
۱۶۶	احمد سلطان آسایش اوغلی ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۶۹
۱۶۶	احمد سلطان تکلو ۱۶۳
۱۶۶	احمد سلطان صوفی اوغلی (والی کرمان) ۵۸، ۷۵
۱۶۶	احمد میرزا ر.ک. سلطان احمد میرزا
۱۶۶	احمدی طبسی ۱۲۶
۱۶۶	احمدیل ۶
۱۶۶	اخنی بیگ سلطان ۶۹
۱۶۶	اخنی سلطان ۵۹
۱۶۶	اخنی سلطان تکلو ۷۵
۱۶۶	اخنی سلطان (جاگیرلو) ۲۳۵
۱۶۶	ادهم بیگ روملو ۱۰۶
۱۶۶	ادهم خان ۱۶۷
۱۶۶	ادهم خان ترکمن ۱۶۹، ۱۸۲
۱۶۶	اردبیل اوغلی ر.ک. شاه اسماعیل
۱۶۶	اردوانه ۴۰
۱۶۶	اردوغدی خان ۲۲۹
۱۶۶	اردوغدی خلیفه تکلو ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶
۱۶۶	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۳
۱۶۶	ارس خان ۱۰۶
۱۶۶	ارس خان روملو ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۱
۱۶۶	ارس خان (والی شیروان) ۱۰۶، ۱۴۶
۱۶۶	اروج بیگ ر.ک. دون ژوان ایرانی
۱۶۶	استاجا ۵۶
۱۶۶	استاجلوپیری بیگ ۲۰۱
۱۶۶	استاجه اوغلی ر.ک. محمدخان استاجلو
۱۶۶	استاجی ر.ک. استاجا
۱۶۶	اسفندیار بیگ ۲۱۳
۱۶۶	اسفندیارخان (حاکم خوارزم) ۱۹۶، ۲۰۳
۱۶۶	اسکندر افشار ۱۲۳
۱۶۶	اسکندربیگ (برادرزاده خلیل خان) ۱۶
۱۶۶	اسکندربیگ ترکمان (منشی) ۱۱، ۶۶، ۱۰۲
۱۶۶	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳
۱۶۶	۱۲۷-۱۳۲، ۱۳۷-۱۴۳، ۱۴۶-۱۵۰
۱۶۶	۱۵۶-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۵، ۱۷۱
۱۶۶	۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۹۱، ۱۹۳-
۱۶۶	۲۰۳، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۱-۲۲۱، ۲۲۴
۱۶۶	۲۳۰-۲۳۵
۱۶۶	اسکندربیگ (والی هزارجریب) ۱۲۳

فهرست اسامی کسان

۲۶۵

- اسکندر پاشا ۸۴، ۱۰۶، ۱۲۰
 اسکندر سلطان ۲۳۶، ۲۳۷
 اسلمس ۳۲
 اسلمش خان مهرداد ذوالقدر ۱۸۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۲، ۲۲۷
 اسماعیل حاجی اوغوللر ۱۴
 اسماعیل خان ۱۶۸، ۲۲۹
 اسماعیل خان (برادر امیرخان) ۱۶۷
 اسماعیل (خواهرزاده سلطان یعقوب) ۱۹
 اسماعیل سلطان ۲۲۷
 اسماعیل سلطان (برادر امیرخان ترکمان) ۱۴۶
 اسماعیل ر. ک. شاه اسماعیل
 اسماعیل قلی بیگ (فرزند ولی خلیفه) ۱۵۵
 اسماعیل قلی خان (اسمی خان) ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۹
 اسماعیل قلی خان شاملو ۱۶۴، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۲
 اسماعیل میرزا ۸۳، ۸۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷ - ۱۴۰، ۱۴۲
 اشراقی، احسان ۱۵۰
 اشرلو ۲۰۴
 اصفهان میرزا ۱۴
 اصلان اوغلی بیلمز بیگ ۲۱۰
 اصلان بیگ (ازاوبه ارشلو افشار) ۱۲۳
 اصلان سلطان افشار (ازاوبه ارشلو) ۱۳۷
 اعتماد الدوله ۱۸۲، ۱۸۸
 اغورلو سلطان ۱۹۱
 افشارقلی بیگ قورچی باشی افشار ۱۵۶
 الامه سلطان ۱۱۷، ۱۱۹
 الجایتو ۱۴، ۷۹، ۲۱۰
 الساندری، وینچنتیو ۸۵
 الف خان بیگ ۱۲۹
 القاص میرزا ۸۳، ۱۰۶، ۱۲۳
 الله قلی بیگ ۱۴۰
 الله قلی بیگ (داروغه تبریز) ۱۰۹
 الله قلی بیگ، (فرزند دانابیگ) ۱۲۳
 الله قلی سلطان ۱۴۰، ۲۰۰
 الله قلی سلطان (ازاوبه گرمپا) ۱۱۱
 الله قلی سلطان ایچیق اوغلی ۱۱۰، ۱۳۷
 الله قلی سلطان (فرزند جعفر سلطان) ۱۶۸
 الله وردی خان ۲۰۵، ۲۳۱
 الله وردی خان (فرزند سولاق حسین) ۲۰۶
 الله وردی خان (فرزند امامقلی خان) ۱۹۰
 الوخان سلطان ۲۱۱
 الوند ۳۱، ۴۰
 الوند آق قویونلو ۳۰، ۳۸
 الوندخان (والی کوه گیلویه) ۱۲۱، ۱۲۹
 الوند سلطان ۲۳۱
 الوند (فرزند یوسف بیگ) ۲۴
 الوند میرزا ۳۶
 الیاس بیگ (فرزند ایغوت خنیسلو) ۲۹، ۳۳، ۶۶
 الیاس بیگ (ملقب به کچل بیگ) ۶۱
 الیاس بیگ حلواچی اوغلی تکلو ۳۰، ۳۱
 الیاس ر. ک. کچل بیگ ذوالقدر
 امام حسین (ع) ۱۲
 امام علی (ع) ۱۴، ۱۵، ۱۴۴
 امامقلی بیگ ۲۱۹
 امامقلی بیگ (فسونی) ۲۰۵
 امامقلی خان ۲۲۴
 امامقلی خان (بیگلربیگی قراباغ) ۱۷۳، ۱۷۴
 امامقلی خان (فرزند قیاخان) ۲۲۴
 امامقلی خان قاجار ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۳
 امامقلی سلطان ۲۱۳
 امامقلی سلطان (حاکم گاوردود) ۲۲۸
 امامقلی سلطان (فرزند بدرخان) ۱۰۸
 امامقلی میرزا ۱۱۱، ۱۵۲
 امام مهدی (عج) ۱۳
 امت بیگ استاجلو ۱۴۷

امیرنجم زرگرباشی ۵۹	امت بیگ ر. ک. خلیل سلطان
امیر نوروزخان (ایلخانان) ۱۸۰	امت خان ذوالقدر (بیگلربیگی فارس) ۱۶۶، ۱۶۷
انجیریمز ۹۷	امت خان کوشک اوغلی (والی مشهد) ۲۰۲
انصار خلیفه قرا داغ ۱۵۹	امت سلطان (فرزند رستم سلطان) ۲۱۶
اوین، ژان ۷، ۳۳	امیرآخورباشی (فرزند محمد بیگ قویونچی) ۱۳۷
اورکمز سلطان ذوالقدر ۱۱۷	امیر اصلان بیگ ۲۲۸
اوزتلی، ج. ۸۷	امیر اصلان خان ۱۸۰
اوزر ۹۷	امیر بوتّا ۱۸۰
اوزون احمد پاشا ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۹	امیر بیگ (از قبیله ترکمان) ۱۲۷
اوزون چارشلی ۹۵، ۲۰۶	امیر بیگ ر. ک. امیرخان
اوزون حسن ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۳۹، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۱۲۵، ۱۹۴	امیر بیگ (فرزند عمر بیگ، توقات بایندر) ۱۲۶
اوستاجه اوغلی ر. ک. محمدخان استاجلو	امیر بیگ (فرزند گلابی بیگ) ۳۹، ۴۰، ۶۸
اوغلان امت ۲۶، ۳۶، ۱۹۷	امیر بیگ سلطان ۱۰۵
اوغلان بوداقی چکنی (والی خبوشان خراسان) ۱۳۲	امیر بیگ موصللو ۳۹
اوغلان خلیفه ر. ک. محمد خلیفه قورچی باشی	امیر بیگ موصللو (بیگلربیگی الوند) ۳۸
اوغورلو سلطان (چینی) ۲۳۲	امیر بیگ موصللو (حاکم دیاربکر) ۱۲۴
اولاش ۱۹۷	امیرخان ۶۹، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵
اولاش (برادر محمدخان) ۵۷	۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵
اولاش بیگ ۴۷، ۴۹، ۵۰	امیرخان ترکمان ۱۴۰، ۱۴۴ — ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹
اولامه ۴۲، ۷۹	۱۵۳ — ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳
اولامه پاشا ۷۸، ۸۱	امیرخان ثانی (فرزند محمدی) ۱۲۵
اولامه سلطان ۷۷، ۷۸، ۸۱	امیرخان (فرزند رستم سلطان) ۲۱۶
اولامه (فرزند چاقیت) ۴۳	امیرخان (فرزند گلابی بیگ) ۱۲۶
اولوچای، ج. ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۶۵	امیرخان (فرزند محمدی بیگ موصللو) ۱۲۷
اویس بیگ (فرزند علی بیگ ذوالقدر) ۹۱	امیرخان موصللو ۶۰، ۶۹، ۷۰، ۱۴۲
اهلو ۱۱۵	امیرزکریا ۲۹
ایبه سلطان ۶۷	امیر سنجق (اوزر) ۹۷
ایچ اوغلان ۲۰۶	امیر شاه بیگ ۶۵، ۱۳۰
ایچ ایل ۹۴	امیرعلی خلیفه ۹۸
ایغوت بیگ ۲۵، ۹۷	امیر علیقلی بیگ ۶۴
ایغوت بیگ روملو ۷۵	امیرغیب سلطان ۱۱۰
ایغوت بیگ (نوه چایان سلطان) ۱۰۹	امیرگونه ۲۲۳، ۲۲۴
	امیرگونه خان ۲۰۷

- ایغوت سلطان (از اوبه چاوشلو) ۱۱۱
ایغوت اوغلی ۴۹
ایغوت بیگ ۵۵
- ب**
بابا اسحق ۱۳، ۴۲، ۴۴
بابا الیاس ۱۶۴، ۱۹۰
بابا خیرالله ۲۴
بابا خلیفه دانقرالو ۱۵۰
بابا خلیفه قرامانلو ۱۵۰
بابا رسول ر. ک. بابا اسحق
بابا سلیمان ۲۶
بابا شاهقلی تکللو ۴۱
بادنجان ۵۵
بادنجان سلطان روملو (حاکم اردبیل) ۵۵، ۷۵
باوز اوغلان ۷۶
بایرام بیگ قرامانلو ۱۳۰
بایرام خان (فرزند سولاق حسین) ۲۰۵، ۲۰۶
بایزید ۳۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۸
بایزید بیگ ۱۹۷
بایزید (فرزند چایان سلطان) ۵۲
بایزید دوم ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۶
بایزید سلطان ۵۷
بایسنغر (فرزند یعقوب بیگ) ۱۹، ۲۰، ۶۷
بایندر (بیگ ها) ۳۶
بدربیگ ۵۸، ۷۴
بدرخان ۷۶، ۲۲۸
بدرخان (از اوبه شرفلو) ۱۰۸
بدرخان استاجلو ۱۲۲
بدرخان (برادر اسکندر بیگ) ۲۲۶
بدرسلطان (والی چخورسعد) ۲۳۰
بدیع الزمان میرزا ۱۸۴
براون، ادوارد ک. ۷
- بسطام آغا ۲۱۹
بکتاش بیگ (فرزند نخود سلطان) ۱۲۵
بکتاش خان ۲۲۵
بکتاش خان افشار ۱۳۳
بکتاش خان (یسرولی خان) ۱۷۴
بکتاش خان (حاکم یزد) ۱۶۹
بکتاش خان (حاکم کرمان) ۱۹۹، ۲۲۶
بکتاش خان (حاکم مرو) ۲۰۳
بلغار بیگ ۱۴۳
بلغار خلیفه ۱۴۳، ۱۷۱
بنلو خاتون ۳۸
بنیاد بیگ ذوالقدر ۲۱۷
بوداق بیگ ۸۱
بوداق خان ۱۱۹
بوداق خان (رئیس قبایل کرد چگنی) ۱۶۴
بوداق سلطان قاجار ۱۱۹
بوداق (فرزند قراگونه) ۲۳۳
بورون سلطان ۴۱، ۷۹
بورون سلطان (امیر شهید) ۵۹
بورون سلطان (والی مشهد) ۷۴
بوزوق ۹۱، ۹۴
بهرام بیگ (کشیکچی باشی استاجلو) ۱۹۶
بهرام پاشا ۹۶
بهرام میرزا ۷۶، ۱۲۰، ۱۲۴
بیرام بیگ ۲۵، ۶۸
بیرام بیگ قرامانلو ۳۰، ۶۵
بیرام بیگ یوزباشی ۱۲۰
بیرام خان ۲۲۹
بیرام علی سلطان ۱۹۰
بیرام قلی بیگ قیچلو ۲۰۲
بیقلی محمد پاشا ۴۹، ۵۰
بیگجه (امیر اولاش) ۹۶
بیگ طالش ۶۹

- بیگ قاجار ۶۷
بیکیلی اوغلو، ت. ۷
- پیری بیگ قاجار ۳۰
پیری حسین بیگ (فرزند تورغود) ۹۹، ۱۰۰
پیری محمدخان استاجلو ۱۴۱، ۱۴۴-۱۴۶، ۱۵۰،
۱۵۷، ۱۵۱
- پ
پاوغلی ۶۵
پاتلی جان ر.ک. بادنجان
پاشا حضرتلری ۱۰۰
پاشا زاده، کمال ۲۰
پرناک بیگ (والی فارس) ۲۴
پروانه بیگ (قورچی باشی تکلو) ۷۷
پروندی آقا ۱۰۶
- ت
تاتار سلطان ۱۱۲
تاج الدین بیگ ۴۵، ۵۸، ۷۵
تاج الدین علیشاه ۱۸۱
تاجلوخانم ۶۹، ۱۲۴
تانس، س ۱۸، ۳۵، ۴۷، ۶۵، ۹۰، ۹۲، ۹۵
تبت آغا ۱۱۸
تخماق خان ۱۴۰، ۱۴۱
ترابی بیگ ترکمان (فرزند دلی اختیار) ۲۳۳
تقی بیگ ۷۴
تقی بیگ تشلو ۷۴
تکین داغ، م.ش. ۱۸، ۴۷
تورخان گنجه‌ای ۱۰
تیزروسلطان ۲۳۶
تیمور ۹۰
تیمور لنگ ۱۱، ۴۸
تیمورخان (حاکم اردلان) ۱۳۲
تیمورخان (لله بدیع الزمان میرزا) ۱۱۱
تیمور سلطان ۲۰۰
- ج
جبارقلی ۱۶۶
جان بیری غزالی (والی شام) ۹۳
جعفر بیگ ۹۲
- پری خان خانم (دختر شاه طهماسب) ۱۳۷
پیترو دلاواله ۱۹۶، ۲۱۶
پیر بوداق بیگ (والی عراق عجم) ۴۷
پیر بوداق خان ۲۱۹
پیر بیرام (چری باشی) ۶۴، ۶۵
پیرحسن بیگ ۶۵
پیرحسین بیگ ۱۲۸
پیر سلطان ابدال ۸۷، ۱۳۲
پیر سلطان خلیفه ۱۰۶
پیر سنان ۱۵۷
پیرغیب خان استاجلو ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۰، ۲۰۰
پیرقلی بیگ ۱۲۳، ۲۰۵
پیره بیگ (شیره‌چی باشی) ۴۶
پیره محمدخان ۱۹۷، ۲۰۵
پیره محمدخان (ازاوبه چاوشلو) ۱۱۰، ۱۱۱
پیره مرادخان (پسر پیره محمدخان استاجلو) ۱۵۷
پیری بیگ ۵۵، ۶۷، ۹۷، ۲۱۰
پیری بیگ (ازاوبه اینانلو) ۱۵۵
پیری بیگ (ازاوبه قوچلو) ۱۱۱، ۱۴۰
پیری بیگ (اوقچوقور وچو، ازاوبه قوچلو) ۱۳۷
پیری بیگ (ایشیک آقاسی باشی) ۱۶۶
پیری بیگ رمضان اوغلی (حاکم آدانا) ۹۶، ۹۷

ح

حاجی اویس بیگ ۱۳۰
 حاجی اویس سلطان ۱۳۰
 حاجی بکتابش ۹۵، ۱۶۱
 حاجی حسن قاجار ۲۲۲
 حاجی مهدی قلی ۲۲۸
 حاجی یوقو ۹۸
 حبیب بیگ استاجلو ۱۳۳
 حجاج ثانی ر.ک. قزاق
 حسام (قاضی بولو) ۹۰
 حسام بیگ ۱۳۱
 حسام سلطان (والی قزل آغاج) ۲۳۱
 حسن آقا ۱۰۰
 حسن بیگ ۲۴، ۵۹
 حسن بیگ آق قویونلو ۱۲۶
 حسن بیگ (ازاوبه چاوشلو) ۱۰۹
 حسن بیگ حلواچی اوغلی ۱۴۴
 حسن بیگ (دده شاه اسماعیل) ۴۸
 حسن بیگ عبداللطیف اوغلی ۱۶۰، ۱۷۴، ۲۲۵
 حسن بیگ (فرزند حسن بیگ یوزباشی) ۱۱۱
 حسن بیگ یوزباشی ۱۰۸
 حسن جان ۶
 حسن خان ۱۹۶، ۱۹۸
 حسن خان افشار ۲۲۷
 حسن خان (پسر حسین خان) ۲۱۲
 حسن خلیفه ۱۵۷
 حسن خلیفه تکللو ۱۷
 حسن روملو ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۴
 — ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵
 — ۱۱۰، ۱۱۲ — ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵ —
 ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۸۵
 حسن سلطان ۶۵

جعفر بیگ (ازاوبه کنگرلو) ۱۰۹

جعفر پاشا ۱۶۶

جعفر پاشا (والی تبریز) ۱۶۹، ۲۲۶

جعفر سلطان ۱۹۹

جگرگه سلطان شاملو ۱۲۱

جلال خان اوزبک (حاکم خوارزم) ۱۴۷

جلال خلیفه ۹۸، ۹۹

جلال زاده ۳۷، ۹۳ — ۹۵، ۹۷

جلالی ۹۵، ۹۸

جمشید سلطان گرجی (حاکم ایورد) ۱۹۰

جنابادی ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۳۷

جنید بیگ (برادر علی سلطان) ۱۱۶

جوهه (چوقا) سلطان ۴۱

جهانشاه ۱۶

جهانشاه قراقویونلو ۱۲، ۲۶

جهانشاه میرزا ۱۵

چ

چاقیر اوغلی ۲۲۲، ۲۲۴

چاناقی ۹۱

چایان سلطان ۷۴، ۱۱۱، ۲۰۴

چایان سلطان، محمد (سفره چی باشی استاجلو) ۴۷

چراغ سلطان ۱۰۹، ۲۰۱

چرکین حسن ۵۹

چرنداب (چرنداب) سلطان ۱۱۵

چری باشی ۹۱

چغال اوغلی سنان پاشا ۲۰۴، ۲۳۷

چغری بیگ سلجوقی ۱۲

چلبی بیگ تکللو ۱۵۲

چولی بیگ اوغلی (ملقب به مهدی قلی سلطان)

۱۲۲

چوهه سلطان ۵۹، ۷۴ — ۷۶، ۱۰۷، ۱۱۲

چوپان اوغلی ۲۲۵

- حسن سلطان اردکلو (والی قپانات) ۲۱۹
 حسن سلطان تورغوداوغلی ۶۴
 حسن (حسین) سلطان تورغوداوغلی ۱۲۸
 حسن سلطان قیچ اوغلی (والی دینور) ۱۰۸
 حسنعلی (فرزند جهانشاه) ۱۶
 حسن میرزا ۱۴۴
 حسین بیگ ۲۶، ۴۵، ۱۵۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷
 حسین بیگ (ازاوبه عبداللو) ۱۶۵
 حسین بیگ روملو ۲۳، ۲۵، ۶۰
 حسین بیگ شاملو ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵
 حسین بیگ (فرزند حسین بیگ یوزباشی) ۱۰۹، ۱۳۷
 حسین بیگ لله شاملو ۳۰، ۳۱، ۴۶، ۵۸، ۵۹
 حسین بیگ (نوه معصوم بیگ فرزند خلیل خان) ۱۹۸
 حسین بیگ (والی قم و هرات) ۲۱۲
 حسین بیگ یوزباشی ۱۴۰
 حسین پاشا ۹۴
 حسین جان سلطان ۱۰۶
 حسین خان ۷۴، ۷۶، ۲۱۹، ۲۲۱
 حسین خان خنسلو ۱۲۹
 حسین خان شاملو ۷۶، ۸۱، ۱۴۴
 حسین خان (فرزند مبارزالدین عبدی بیگ) ۷۴
 حسین خان قاجار ۲۲۰
 حسین سلطان ۷۹
 حسین سلطان افشار (والی فراه) ۱۴۰
 حسین سلطان خبوشلو ۱۴۸
 حسین علی بیگ ۲۲۰
 حسین علی بیگ الکن اوغلی ذوالقدر ۱۵۲
 حسین (فرزند عبدی بیگ) ۶۰
 حسینقلی ۱۷۱، ۱۰۲، ۱۰۳
 حسینقلی خان روملو ۱۴۵
 حسینقلی خلفاء ۱۰۶، ۱۰۷
- حسینقلی خلیفه الخلفاء ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۳۹
 حسینقلی سلطان ۱۵۵، ۲۱۲
 حسینقلی سلطان (برادر علیقلی خان) ۱۶۸
 حسینقلی سلطان شاملو ۱۵۵
 حسینقلی سلطان (فرزند نظر سلطان) ۱۵۷، ۱۵۹
 حسینقلی میرزا ۲۱۴، ۲۳۷
 حسین یوزباشی (فرزند حسن بیگ) ۱۹۷
 حصار بیگ اوغلی ۹۱
 حق وردی سلطان ۲۱۳
 حلیمه بیگم ۱۶
 حمدالله مستوفی قزوینی ۶
 حمزه ۹۴
 حمزه بیگ ۲۱۸
 حمزه بیگ سنجراوغلی ۱۱۸
 حمزه بیگ قیچ اوغلی ۲۵
 حمزه خان ۱۵۳، ۱۵۴
 حمزه خان استاجلو ۱۵۴
 حمزه خلیفه ۹۱
 حمزه سلطان ۷۶، ۲۱۸
 حمزه سلطان (ازاوبه جاسوسلو) ۱۱۶
 حمزه سلطان (قازوق) ۵۸
 حمزه میرزا ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۲ — ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۲۶
 حیدر ۲۰۵
 حیدر بیگ ایواوغلی ۱۸۴
 حیدر بیگ دلی اوغلی ۲۱۹
 حیدر بیگ (والی ساوه) ۱۲۷
 حیدر پاشا ۴۲، ۴۳
 حیدر (فرزند بهرام میرزا) ۱۳۷ — ۱۴۰
 حیدر چلبی ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۹۲، ۹۳
 حیدر سلطان (فرزند بایزید سلطان قویلو حصارلو) ۱۹۴
 حیدر سلطان (جابوق ترخان اوغلی) والی قم،

- خلیل بیگ بغدادی ۱۸۹
 خلیفان ۱۲۳، ۱۶۰
 خلیل خان افشار ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۹
 خلیل خان (والی کوه گیلویه) ۱۴۲، ۱۴۷
 خلیل سلطان ۲۱۸
 خلیل سلطان ذوالقدر ۴۷
 خلیل سلطان سیل سپور ۲۳۴
 خلیل سلطان (فرزند کلبعلی) ۲۱۷
 خلیل سلطان منصور (والی نحاس سیورلق) ۱۳۲
 خلیل قاجار ۲۲۲
 خلیل ینانچ ر.ک. ینانچ خلیل
 خندانقلی بیگ (از امرای سوکلن) ۲۱۶
 خواجه سعدالدین ۶، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۱ - ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰ - ۵۲، ۵۷
 خواجه سعدالدین (فرزند حسن جان ایرانی) ۳۰
 خواجه کمال اصفهانی ۳۵
 خواجه علی شاه ۱۱
 خواندمیر ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۹ - ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۶۹
 خورشاه بن قباد الحسینی ۵۵، ۵۶
 خوش خبرخان (اسکندر) والی غوریان ۱۴۷
 خوش خبرخان شاملو ۱۶۳
 خیام پور ۷۰
 خیرالدین (معلم شیخ جنید) ۹۲
- ۱۲۶، ۱۴۶
 حیدر سلطان چابوق ترکمان (ازاوبه موصللو) ۱۳۷
 حیدر ر.ک. شیخ حیدر
 حیدرقلی سلطان افشار ۱۲۲
 حیدر میرزا ۱۹۸
- خ
 خادم بیگ ۲۵، ۲۸
 خادم بیگ طالش ۲۹، ۳۰
 خادم علی پاشا ۴۲
 خاصی بیگ ۹۴
 خاندان قلی سلطان ۲۱۱
 خان ولی بیگ ۱۳۱
 خدیجه بیگم ۱۵، ۱۶
 خربنده ۱۴، ۲۱۰
 خرم پاشا ۹۴
 خسرو پاشا ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹
 خسرو پاشا (بیگلربیگی قرامان) ۹۴
 خسرو پاشا (بیگلربیگی دیاربکر) ۹۴ - ۹۶
 خسروخان ۱۹۰، ۲۱۸، ۲۲۱
 خسرو سلطان (والی ماروچاق) ۱۹۰
 خسرو سلطان (والی یکی از شهرهای خراسان) ۱۲۳
 خضرآغا استاجلو ۵۸
 خضر پاشا ۸۷
- د
 خلفاء اوغلی ر.ک. محمد بیگ (فرزند)
 خلیفة الخلفاء
 خلفاء بیگ ۶۹
 خلیفه جعفر سلطان اوغلی کنگرلو ۱۵۹
 خلیفه سلطان شاملو ۱۱۴
 خلیل آقا ۱۱۰
 خلیل الله (حاکم شیروان) ۱۶
 خلیل بیگ ۶۱، ۱۱۴، ۱۶۷، ۲۳۴
- داود (فرزند ملکشاه سلجوقی) ۱۲
 داودخان (برادر امامقلی خان) ۱۹۰
 داودخان (رئیس ایل قاجار) ۲۲۱
 داودخان گرجی ۱۱۱
 دانا خلیل بیگ (فرزند محمد قراپولوق عثمان) ۲۰
 دانه محمد بیگ ۶۹
 دده ابدال بیگ ۶۰

- دده قورقود ۱۰
 درگاه قلی سلطان (نوه شاهقلی خلیفه مهرداد) ذوالفقار خان (بیگلربیگی آذربایجان) ۲۳۱
 ۲۱۵
 ذوالقدر اوغلی ۸۲
- درویش بیگ ۷۵
 درویش پاشا (بیگلربیگی شام) ۱۳۲
 درویش محمودخان ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۹۳
 دلی بوداق ۱۰۷، ۱۳۹، ۱۴۶
 دلی سیف الدین قرامانلو ۱۰۰
 دلی محمد بیگ شمس الدینلو ۲۳۸
 دلی محمد سلطان ۲۱۶
 دمیرتاش ۹
 دمیرخان شاملو ۷۹
 دمیر سلطان شاملو ۷۵، ۱۰۳
 دنیز بیگ ۱۹۴
 دورا بیگ ۲۱۴
 دوراق خلیفه ذوالقدر ۱۶۰
 دورمیش خان ۷۴، ۷۹، ۱۰۳، ۲۰۹
 دورمیش خان شاملو ۴۷، ۵۰، ۷۴
 دورمیش (فرزند عبدی بیگ) ۶۰
 دوشیرمه ۹۳
 دوموز (دونوز) اوغلان ۹۶
 دون ژوان ایرانی، ۱۹۴ — ۱۹۷، ۲۱۰
 دویران، اورحان ۳
 دیوان بیگی ۲۱۲
 دیوعلی بیگ ر.ک. دیوسلطان
 دیوعلی بیگ روملو ۳۱، ۴۵
 دیوسلطان ۵۵، ۷۴ — ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۶
 دیوسلطان روملو ۵۳، ۷۳
- ذ
 ذنون ۹۱
 ذنون اوغلی (فرزند بیگ ذوالقدر) ۲۱۶
 ذنون بیگ ذوالقدر ۹۵
- ر
 رابای ۱۱۶
 راس، دینسون ۱۱
 رستم بیگ ۱۹، ۲۵، ۶۷، ۶۸، ۱۲۳، ۱۵۹
 رستم بیگ آق قویونلو ۲۴
 رستم بیگ افشار ۱۲۱
 رستم بیگ (فرزند مقصودیگ) ۱۹، ۶۷
 رستم سلطان سوکلن ۲۱۹
 رستم سلطان (والی کرمان) ۲۱۶
 رسول خلیفه ۹۸
 رشیدالدین فضل الله ۱۸۱
 رضاقلی بیگ شاهوردی خلیفه ۲۱۰
 رضاقلی خان ۱۱
 رضوی ۲۳۵
 رفیق، احمد ۹۷، ۱۶۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۸
 رئیس بیگ ۵۹
- ز
 زال بیگ ۱۳۷
 زبیر ۱۴۴
 زنو، کاترینو ۴۱
 زهرمار سلطان ۲۲۷، ۲۲۸
 زیاد (از قبیله قاجار) ۱۴۶
 زیاد اوغلی ۱۲۸
 زیادیگ ۶۷
 زینل ۴۵
 زینل (فرزند اغورلو محمد آق قویونلو) ۳۸
 زینل بیگ (فرزند جنیدیگ) ۱۱۶
 زینل خان بیگدلی ۲۰۷

فهرست اسامی کسان

۲۷۳

- زینل خان شاملو ۱۲۱
 زینل خان (والی استرآباد) ۶۰
 زینل خان (والی شهرری) ۲۰۹
- سلطان داغلاری ۲۲۲
 سلطان سلیم ر.ک. یاوز سلیم
 سلطان علی (فرزند شیخ حیدر) ۱۹
 سلطان علی بیگ جاگیرلو ۲۵
 سلطان علی میرزا ۴۶، ۶۹، ۷۰، ۱۲۰
- سارو پیره قورچی باشی استاجلو ۴۶، ۵۸، ۷۴، ۱۹۹
 ساروخان ۳۶
 ساروخان بیگ ۲۱۳
 ساروعلی ۴۱، ۵۸، ۷۸
 ساروعلی بیگ تکلو ۳۰، ۳۱
 سارو قیلان ۴۰
 ساری خلیل لو ۲۱۵
 ساری لاجین ۱۴۰
 سام میرزا ۱۰، ۶۰، ۷۹، ۸۲، ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۴
- سامی، شمس الدین ۱۹۹
 سردار بیگ قاجار ۴۷
 سعد بن ابی وقاص ۱۴۴
 سعد بن زید ۱۴۴
 سلاتیقی ۵۷
 سلطان احمد ۴۹، ۶۵
 سلطان احمد (برادر سلیم) ۴۴
 سلطان احمد میر ۱۲۳
 سلطان بازید ۴۴، ۶۵
 سلطان بازید دوم ۳۷
 سلطان حسین بارانی ۲۵
 سلطان حسین خان ۱۵۵
 سلطان حسین خان تواجی باشی ۱۵۲
 سلطان حسین خان (حاکم قزوین) ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵
- سلیمان ۱۶۳
 سلیم ۲۲۶
 سلیمان ۱۹۷
 سلیمان (برادر محمدخان) ۵۷
 سلیمان بیگ ۵۰، ۶۱، ۱۲۱
 سلیمان بیگ بیژن اوغلی ۱۹، ۶۷
 سلیمان بیگ چینی ۱۲۷
 سلیمان پاشا ۵۱
 سلیمان خلیفه (داماد مرشد قلی خان استاجلو)
 سلیمان خلیفه (والی استرآباد) ۱۱۵
 سلیمان خلیفه سهراب اوغلی (والی تون، طبس) ۲۷

شادی پاشا ۹۰، ۹۱، ۹۵	سلیمان سلطان روملو ۱۰۵، ۱۲۱
شاه اسماعیل ۲، ۶ — ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۲۳ —	سلیمان فقیه ۹۷
۲۵، ۲۷ — ۲۹، ۳۱ — ۴۱، ۴۳، ۵۰، ۵۲،	سلیمان قانونی ۴۸، ۶۲، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۷۹،
۵۵ — ۶۷، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸،	۸۲ — ۸۵، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۰،
۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۰۲، ۱۰۳، ۱۰۲ — ۱۲۳، ۱۲۶،	۱۲۶، ۱۲۸، ۲۴۳
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۳،	سلیم بیگ ۲۱۶
۲۱۴، ۲۴۱، ۲۴۲	سلیم خان ۱۰۰، ۲۱۷
شاه اسماعیل دوم ۲، ۶۹، ۱۰۲، ۱۳۹، ۱۴۲،	سنان بیگ ۴۵
۱۴۳، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۷،	سنان پاشا ۴۵، ۱۵۸
۲۱۸، ۲۲۸	سنباب سلطان ۱۲۳
شاه اسماعیل دوم (دروغین) ۱۵۹ — ۱۶۲	سنجق بیگی پاسبین عثمانی ۱۲۹
شاه بنده خان ۲۱۹	سوسنی ۲۱۹
شاه بوداق سلطان ۲۱۹	سولکن (سولگن) ۱۱۷
شاه بیگ تاتی اوغلی ۱۴۵	سولاق حسن سلطان تکلو ۱۶۰
شاهرخ بیگ ۳۸، ۶۹	سولاق حسین ۱۱۴، ۱۴۰
شاهرخ خان تاتی اوغلی مهرداد ۱۴۷	سولاق حسین (نوه چوهه سلطان) ۱۶۶
شاهرخ خان ذوالقدر (مهرداد) ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶،	سولاق زاده ۳۹، ۵۷
۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۶	سومر، فاروق ۳، ۶، ۱۱، ۱۲، ۶۲، ۶۷، ۶۸،
شاهرخ خان (حاکم کوه گیلویه) ۱۲۱	۷۴، ۸۴، ۹۱، ۲۱۶
شاهرخ (فرزند علاء الدوله ذوالقدر) ۴۰، ۴۲،	سوندوک بیگ ۱۲۲
شاهزاده احمد ۳۸	سوندوک بیگ قورچی باشی ۱۱۷، ۱۲۲
شاهزاده قورقود ۳۶	سهراب خلیفه ۲۱۹
شاه سلطان محمد ۱۶۰	سید حسین (ازاوبه ایمر) ۱۱۸
شاه شجاع ۱۴۳	سیدعلی رئیسی ۱۱۰
شاه صفی ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶،	سیدعلی قزاق ۶۷
۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷	سید محمد کمونه ۴۶
شاه طهماسب ۲، ۱۲، ۴۲، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۹،	سیدی بیگ نشانچی ۸۰
۷۳، ۷۴، ۷۶ — ۷۸، ۸۶ — ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲،	سیدی سلطان ۲۳۳
۱۰۳، ۱۰۵ — ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰،	سیف بیگ ۱۳۰
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۷،	
۱۹۹ — ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹،	ش
۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۴۲	شاردن ۱۸۱
شاه عباس ۲، ۱۰، ۶۲، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۳،	شادی بیگ ۱۱۸

۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹	۱۵۴، ۱۵۸
— ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳ — ۲۱۶، ۲۱۹	شاهقلی سلطان یگن اوغلی استاجلو ۱۱۱، ۱۴۰،
— ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵ — ۲۳۸	۱۴۷
شاهعباس دوم ۱۸۴	شاهقلی (فرزند حسن خلیفه) ۴۱
شاهعلی ۴۵	شاهمحمد ۱۹۹، ۲۲۹
شاهعلی بیگ قارنجه اوغلی ۱۶۳	شاه محمد بدر ۱۶۴
شاهعلی چینی ۸۳، ۱۲۸	شاهنظر سلطان ۲۰۷
شاهعلی سلطان (والی استرآباد) ۱۰۹	شاهنظر کو شک اوغلی (والی نیشابور) ۲۰۲
شاهقباد (فرزند چوهه سلطان) ۷۷	شاهوردی بیگ ۱۴۰، ۱۹۹
شاهقلی ۱۷، ۳۶، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۷۶	شاهوردی بیگ (والی دربند) ۱۹۶
شاهقلی آقا ۱۲۰	شاهوردی بیگ (یساول صحبت) ۲۳۲
شاهقلی بابا ۵۸	شاهوردی سلطان چینی (فرزند جلال) ۱۵۹
شاهقلی بیگ ۱۰۶، ۱۴۰	شاهوردی سلطان (فرزند زیاد) ۱۱۹
شاهقلی بیگ روملو ۱۶۵	شاهوردی کچل (والی استرآباد) ۱۰۹
شاهقلی خان افشار ۱۶۰، ۲۲۷	شاهوردی یگن اوغلی ۱۶۲
شاهقلی خان پرناک ۱۲۷	شاهولی ۹۱ — ۹۳، ۹۵، ۱۹۱
شاهقلی خان (فرزند خلیل خان) ۱۶۰، ۱۷۴، ۲۲۵	شجاع بیگ (فرزند مصطفی بیگ) ۱۲۷
شاهقلی خان مهرداد ذوالقدر ۱۵۴	شرف خان ۴۷، ۶۶، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۶،
شاهقلی خلیفه (ازاوبه غورغالو) ۱۱۷	۱۰۰، ۱۰۸ — ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷،
شاهقلی خلیفه ذوالقدر ۱۲۲	۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵ — ۱۲۷، ۱۳۳،
شاهقلی خلیفه (والی لار) ۱۱۸	۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰،
شاهقلی خلیفه (ازاوبه اینانلو) ۱۶۷، ۱۶۹	۱۷۲، ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۸
شاهقلی خلیفه سوکلن اوغلی قورچی ۱۱۷	شرف الدین ۲۰۷، ۲۰۸
شاهقلی روملو ۱۶۹	شرف الدین اوغلی (والی بغداد) ۸۱
شاهقلی سلطان ۱۷۴	شرف الدین بیگ ۵۹
شاهقلی سلطان ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۶۷، ۱۷۲، ۲۰۲،	شرف الدین بیگ (فرزند اویس سلطان) ۱۱۲، ۱۱۳،
۲۱۹، ۲۳۰	شرف بیگ (حاکم بدلیس) ۱۱۹، ۱۳۲
شاهقلی سلطان (برادر امیرخان ترکمان) ۱۴۶،	شرف خان بهارلو ۲۱۹
۱۶۷	شرف خان گلابی اوغلی ۱۲۵
شاهقلی سلطان تبت اوغلی ذوالقدر ۱۴۷، ۱۵۸	شریف، عبدالرحیم ۲۲۲، ۲۲۳
شاهقلی سلطان چکنی (چینی) ۸۳	شاکراوغلی، م. ح. ۸۹
شاهقلی (فرزند کچل شاهوردی) ۱۰۸	شکاری ۶۵
شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۵۳،	شکاری سلطان (والی سراب) ۲۳۳

شکری ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۷	صوفی خلیل بیگ ۶۹، ۱۲۶
شمخال سلطان چرکس ۱۳۷	
شمس الدین اصفهانی ۱۸۱	ط
شمس الدین محمد جوینی ۱۸۱	طالش ۲۵، ۲۶، ۱۶۹
شمسی خان ۲۳۸	طغرل ۱۲
شهسوار بیگ ۹۳	طلحه ۱۴۴
شهنشاه (فرزند بایزید) ۴۳	طویقون بیگ ۱۲۰
شیبک خان ر.ک. محمد شیبان خان	طویل احمد ۲۰۶
شیخ جعفر ۱۱	طویل علی ۱۸۸
شیخ جنید ۲، ۶، ۱۱، ۱۳ - ۱۶، ۱۸، ۳۱، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۹۲، ۲۰۸، ۲۴۱	طهماسب خان ۲۲۶
شیخ حسن جلابیر ۹	طهماسب قلی ۲۱۹، ۲۲۳
شیخ حسن چوپانی ۹	طهماسب قلی بیگ ارشلو ۲۲۸
شیخ حسین ۱۱	طهماسب قلی بیگ (فرزند قورمحمدخان) ۱۵۵
شیخ حیدر ۲، ۶، ۱۶ - ۱۹، ۲۳، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۹۲، ۱۵۷، ۲۴۱	طهماسب قلی خان (فرزند امیرارسلان خان) ۲۲۶
شیخ شاه = شیخ ابراهیم ۲۹	طهماسب قلی خان (فرزند امیرگونه) ۲۲۱
شیخ صدرالدین ۱۱	طهماسب قلی سلطان ۲۱۰، ۲۲۷
شیخ صفوی ر.ک. شاه اسماعیل	طهماسب قلی سلطان (فرزند علی خان) ۲۱۸
شیخ صفی ۲۳	طهماسب قلی سلطان (فرزند محمد سلطان) ۱۹۰
شیخ علی سهل اصفهانی ۴۶	طهماسب میرزا (برادر حمزه میرزا) ۱۶۷
شیروانشاه ۱۶، ۱۹، ۲۸، ۲۹	ع
شیطان ۱۶۵، ۱۷۲	عادل گرای ۱۵۲
شیطان قلی ر.ک. شاهقلی	عادل گرای تاتار ۱۵۰
	عادل گرای خان ۱۵۱
	عاشق پاشازاده ۱۵، ۹۲
ص	عایشه ۱۴۳
صادقی ۱۰، ۶۹، ۷۰، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۷	عباس بیگ (دوغر) ۲۱۶
۱۷۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۳۲	عباسعلی بیگ (فرزند چزنداب) ۱۱۵
صاریم گُرد ۴۱، ۵۹، ۶۰	عباس میرزا ۱۱۱، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۹
صدرالدین خان ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۵۲	۱۹۹، ۲۱۹
صفی الدین اسحاق ۵	عباس میرزا (پسر شاه محمد) ۱۴۷
صفی (فرزند ولی خلیفه) ۱۰۶	عباس میرزا ر.ک. شاه عباس
صفی قلی خان گرجی ۱۹۰	عبدالرحمن عوف ۱۴۴

- عبدالرزاق ۳۸
عبدالغنی چاووش ۱۰۰
عبدالله خان ۵۸، ۱۶۱، ۱۷۹
عبدالله خان (از امرای شاه طهماسب) ۱۵۰
عبدالله خان استاجلو ۱۰۷
عبدالله خان اوزبک ۱۶۹، ۱۷۳
عبدالله خان (حاکم همدان) ۱۰۸
عبدالله خان (فرزند شاه علی میرزا) ۱۹۷
عبدالله خان (فرزند قراخان) ۷۴، ۷۵
عبدی بیگ ۶۰، ۷۴، ۱۰۳
عبدی بیگ شاملو ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۴۱، ۵۸
عبیدخان ازبک ۷۵، ۱۰۶
عثمان ۱۴
عثمان پاشا ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۶
عثمان پاشا اوزدمیر اوغلی ۱۰۶، ۱۴۹
عثمان، توران ۱۳
عثمان (خلیفه) ۹۸، ۱۴۴
عزالدین چیچکلو ۲۱۸
عزالدین قورچی باشی ۶۱
عزیز آغا بوزجلو ۶۶
علاء الدوله ذوالقدر ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸ — ۴۰
علمشاه ۱۶
علی آقا آقچه سقل ۱۲۰
علی آغا سگبان باشی ۱۰۰
علی امیری ۳۷
علی بن عبدالله ۳۴
علی بیگ ۳۲، ۷۸، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۹
علی بیگ (برادر امیرخان) ۱۲۴
علی بیگ ذوالقدر اوغلی ۹۱
علی بیگ روملو ۳۰
علی بیگ (فرزند شاه علی بیگ ازابوئه کرامتلو) ۱۶۵
علی بیگ شهنسوار اوغلی ۶۲، ۹۲، ۹۳
- علی بیگ شین لله اوغلی ۶۵
علی بیگ (فرزند احمدآقا اوجی باشی) ۲۰۱
علی بیگ (فرزند شاهرخ) ۴۰
علی بیگ (فرزند محمدخان) ۱۱۲
علی پاشا ۴۲
علی پاشا (حاکم دیاربکر) ۸
علی پادشاه ۹
علی خان ۲۰۲، ۲۳۷
علی خان بیگ ۲۱۷
علی خان بیگ (فرزند پیره محمدخان) ۱۴۰
علی خان ذوالقدر (ازابوئه شادی بیگلو) ۱۶۸، ۱۷۳، ۲۱۸
علی خان ذوالقدر (بیگلربیگی فارس) ۱۶۲
علی خان سلطان ۱۶۰، ۲۰۲
علی خان گرجی ۱۳۷
علی خان میرزا (برادر مرادخان) ۲۰۵
علی خلیفه ۲۲۳، ۲۲۴
علی خلیفه (از قبیله آقچالی) ۱۲۱
علی (خواهرزاده سلطان یعقوب) ۱۹
علی رضا ۲۲۲
علی سلطان ۱۳۰
علی سلطان اوزبک ۱۱۶، ۱۲۰
علی سلطان تات اوغلی (طاتی اوغلی، تاتی اغلی) ۱۱۷
علی سلطان تکللو ۱۱۲
علی سلطان چیچکلو ۱۱۶
علی سلطان (حاکم الموت) ۱۱۵
علی سلطان (حاکم خوارزم) ۱۰۸
علی سلطان حسینی ر.ک. شاه قلی سلطان چکنی
علی سلطان ذوالقدر (والی شیراز) ۷۴
علی سلطان ر.ک. عزالدین قورچی باشی
علی سلطان (نوه شاه قلی خلیفه مهرداد) ۱۶۷، ۱۶۸

- غازی خان تکلو ۷۶، ۸۱
 غازی خان (فرزند آغاسلطان) ۲۳۷
 غازی خان (فرزند چرکین حسن) ۱۱۲
 غازی سلطان بالابانلو ۲۱۵
 غازی گرای ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۰۳
 غزال اوغلی ۴۳
 غفاری ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۹ —
 ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۷ — ۶۲، ۶۴
 ۶۵، ۷۴ — ۷۷، ۷۹ — ۸۲، ۱۰۰، ۱۰۵
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹ —
 ۱۲۲، ۱۲۵ — ۱۲۸، ۲۰۴
 غیاث الدین کیخسرو دوم ۱۳
- ف**
 فاطمه بیگم ۱۵۵
 فایق بیگ ۴۵
 فتح الله بیگ ۱۴۰
 فرخ سلطان ۲۳۰
 فرخ سلطان (والی دربند) ۱۹۰
 فرخ یسار ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۶۷
 فردی ۹۴ — ۹۶
 فرعون ثانی ر.ک. (حسن بیگ (ازاوبه چاوشلو)
 فرهاد پاشا ۹۳، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۴
 فرهادخان (سپهسالار) ۲۳۱
 فرهادخان قرامانلو ۲۲۰، ۲۲۷
 فریبورگ ۱۱
 فریدون بیگ ۳۴، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۷۹ — ۸۲
 ۹۰، ۹۷، ۱۸۴
 فریدون خان ۲۲۱
 فضل الله بن روزبهان ۱۷ — ۱۹
 فضولی ۱۰، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۲۳۰
 فضلی اصفهانی ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱ —
 ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴ — ۱۲۹، ۱۲۶
- علیشیر نوائی ۱۰، ۱۸۴
 علیقلی بیگ ۱۲۰، ۱۲۶
 علیقلی بیگ اسپرلو ۱۳۱
 علیقلی بیگ خان ۲۱۲
 علیقلی بیگ شاملو ۱۸۵
 علیقلی بیگ قیچ اوغلی استاجلو ۱۶۴
 علیقلی خان ۱۵۳، ۱۶۳، ۲۰۴
 علیقلی خان استاجلو ۱۶۴، ۱۶۹، ۲۱۷، ۲۱۲،
 ۲۱۵
 علی قلی خان ایشیک عوض اوغلی ۱۵۷
 علیقلی خان (خانلر خانی شاملو) ۱۶۱
 علیقلی خان شاملو (والی هرات) ۱۴۷، ۱۵۱،
 ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۳، ۲۱۴
 علیقلی خان فتح اوغلی ۲۰۳
 علیقلی خان قیچ اوغلی ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۰۳
 علیقلی خان مهرداد ذوالقدر ۱۸۰
 علیقلی سلطان ۲۱۵، ۲۳۶
 علیقلی سلطان (ازاوبه چاوشلو) ۱۵۷
 علیقلی سلطان تاتی اوغلی ۱۶۷
 عمر (خلیفه) ۱۴، ۹۸، ۱۴۴
 عمیدالملک کندری ۱۸۱
 علی (نوه علاء الدوله ذوالقدر) ۶۲
 علی (نوه صوفی خلیل بیگ) ۱۲۵
 عیسی بیگ ۱۲۴
 عیسی بیگ ترکمان ۱۴۲، ۲۱۹
 عیسی خان سلطان (والی آغچه قلعه) ۲۳۴
 عیوض ۱۹۷
 عیوض (برادر محمدخان) ۵۷
- غ**
 غازی ۱۸۵
 غازی خان ۱۱۱
 غازی خان (برادر خلیل خان) ۱۱۶

- فغانی ر.ک. مرادخان
 فلسفی، نصرالله ۱۸۹
 فولاد خلیفه (والی همدان) ۱۱۵
 فیروز بیگ ۱۸۷
 فیروز شاه ۵
- ق
 قار پا (پدر شاهقلی) ۱۰۶
 قارینجه سلطان ۵۸، ۷۴، ۲۰۲
 قازان سلطان ۷۴، ۲۳۵
 قاسم بیگ ۲۱۴
 قاسم بیگ (حالتی) ۲۱۹
 قاسم بیگ تورغودلو ۱۲۸
 قاسم بیگ قرامان اوغلی ۶۴
 قاسم خلیفه ۶۳، ۷۴
 قاسم (ساروقیلان) ۴۰
 قاسم سلطان ۲۲۹
 قاسم سلطان (ازاوبه ایمانلوی افشار) ۲۱۰
 قاسم علی بیگ ۶۵
 قاضی احمد قمی ۲۹، ۳۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹
 قاضی بولور.ک. مولانا حسام
 قاضی بیگ ۵۸
 قاضی مصلح الدین ۹۴
 قایا بیگ (قایاپا) ۱۱۹
 قایتمیش بیگ ۱۲۹
 قبادخان قاجار (والی سبزوار) ۱۵۳، ۱۶۳
 قباد سلطان ۷۹
 قدوز فرهاد پاشا ۹۹، ۱۰۰
 قرا ۱۹۷
 قرا اسکندر ۴۵
 قرا اویس ورساق ۶۲
- قرایبگ (برادر محمدخان استاجلو) ۴۷
 قرایبگ خان (حاکم دیاربکر) ۵۰
 قراپیری ۲۵
 قراجیه الیاس ۲۳۲
 قراجیه الیاس بایبوردلو ۲۶، ۲۸، ۳۰
 قراجیه سلطان ۲۰۸
 قراجیه سلطان تکلو ۷۴
 قراجیه سلطان (والی همدان) ۵۹، ۷۴
 قراحسن خان (برادر ابومسلم سلطان) ۱۹۸
 قراخان ۵۸، ۷۰، ۱۰۷
 قراخان استاجلو ۱۵۶
 قراخان بایبوردلو (فرزند قراجیه الیاس) ۱۳۱
 قراخان (برادر عبدالله خان) ۱۹۷
 قراخان (برادر محمدخان استاجلو) ۵۷، ۷۴، ۱۵۴، ۲۰۰
 قراسعید ۱۸۷، ۱۸۸
 قراسنان (والی قزوین) ۴۷
 قراگونه ۲۳۳
 قرامان بیگ ۲۳۱
 قرامحمد ۴۳
 قرایوسف ۷۸
 قرچقای بیگ ۲۰۴
 قزاق (فرزند محمدخان) ۱۱۳
 قزاق خان چرکس ۱۹۰
 قزاق سلطان ۵۵
 قزوینی، وحید ۲۳۵
 قره گزپاشا ۴۲
 قلندر ۱۵۷
 قلندر اوغلی ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۶
 قلندر چلبی ۹۵، ۹۶، ۲۱۸، ۲۲۳
 قلی بیگ ۲۳۶
 قلی بیگ سوندوک اوغلی ۱۶۳
 قلی بیگ قورچی باشی ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷

کلبعلی سلطان ۲۳۴، ۲۳۵
 کلبعلی سلطان (امیر نسا) ۱۹۶
 کلبعلی سلطان (فرزند قاسم خان) ۲۲۹
 کلید آذربایجان ر.ک. امیر زکریا
 کمال بیگ ۲۱۳
 کمال پاشا زاده ۲، ۳۳، ۳۶ — ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۵۷، ۶۹
 کوپرولوزاده، محمد فواد ۶، ۱۴، ۱۴۸
 کوراوغلی ۱۰، ۲۳۶
 کوسه حمزه بیگ ۴۷
 کوسه صفر پاشا ۲۱۱

گ

گداغلی بیگ کنگرلو ۲۰۰
 گداغلی سلطان (والی ماکو) ۲۳۰
 گرگین سلطان چینی ۲۳۲
 گرگین سلطان گرجی (والی چرکس) ۱۹۰
 گک بلجین، م.ت ۷۹
 گلابی بیگ ۳۹
 گلابی بیگ (فرزند حسن بیگ) ۱۲۶
 گلابی خان (فرزند امیرخان) ۱۶۷، ۱۶۸
 گلاس، اریکا ۱۱
 گلپینارلی، عبدالباقی ۱۴، ۶۶، ۷۰، ۲۱۳
 گنجی، تورخان ۱۸۴
 گوذه احمد بیگ ۲۴
 گوزل احمد ۳۲
 گوک علی ۲۳
 گوگجه سلطان ۱۲۰
 گول تکین ۱۲
 گومش خان ۶۳
 گون دوغوش ۱۸۷
 گون دوغوش سلطان بیگدلی ۲۰۹، ۲۱۰

۱۶۲، ۱۶۶
 قلیچ خان ۷۴، ۱۵۷
 قلیچ خان (فرزند محمدخان استاجلو) ۵۷
 قلیچ خلیفه پازوکی ۱۳۲
 قنبر بیگ ۲۰۴
 قنبر بیگ گزی بیوک لویات ۱۶۹
 قنبر سلطان ۱۱۰
 قنبر سلطان گزی بیوک لو ۲۲۸
 قنبرا سلطان ۱۰۶
 قوجاوغلی ۸۱
 قودور موش سلطان ۶۸، ۷۷
 قورخمز خان ۱۵۷، ۱۶۷
 قورخمز خان (فرزند دلی بوداق) ۱۷۲، ۱۸۰
 قورخمز خان شاملو ۱۵۱، ۱۵۴
 قوفر ۶۴، ۶۵
 قویوجو مراد پاشا ۱۸۸
 قیا بیگ ۱۱۷
 قیناس بیگ ۱۴۹
 قیچ اوغلی ۱۶۶

ک

کاهن، کلود ۱۳، ۱۴
 کاهی بیگ (والی همدان) ۴۷
 کپک سلطان ۵۸، ۷۳ — ۷۵
 کچل بیگ ر.ک. الیاس بیگ
 کچل بیگ ذوالقدر ۳۰، ۳۳
 کچل مصطفی افشار قورچی باشی ۱۶۶
 کچی جه ۹۱
 کرد بیگ ۵۸، ۷۴، ۲۰۰
 کرد حیدر ۱۸۷، ۱۸۸
 کسروی، احمد ۵، ۶
 ککچ محمد ۱۸۷، ۱۸۸

ل

محمد یاشا ۱۸۷

لسترنج ۸۲

محمد پاشا (فرزند سنان پاشا چغال اوغلی) ۲۰۶

لطفی پاشا ۳۵، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷، محمد یاشا قلندر اوغلی، ۱۸۸

۹۲ محمد (پسر شاه طهماسب) ۱۴۵

لطفی پاشا زادہ ۹۵ محمد حسین سلطان ۱۶۷

لله يا شا ۱۴۹

محمد خان ۸۱، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۹۷

محمد خان آقا (والی شیراز) ۲۱۸

محمد خان (ازاویہ حاجیلر) ۱۴۷

مجدنون سلطان ۱۱۵ محمدخان استاحلو ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۴۶، ۵۰، ۵۷،

مجموعی میرزا ۲۰۳ ۶۰، ۲۰۰

محبعلی سلطان بکتاش اوغلی ۱۹۶ محمدخان (فرزند انغوت سلطان) ۱۹۸

محمد (ص) ۱۳، ۱۷، ۱۸

محمدخان (فرزند پیره محمدخان) ۱۹۸

محمد آقا عربگیر لو ۱۲۸ محمدخان ترکمان ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۷

محمد استاحلو ۷۴، ۷۹، ۱۱۷

محمد امين سلطان ۱۲۷ محمدخان (فرزند شرف الدين) ۷۷، ۸۰، ۱۱۱،

محمد بیگ ۵۸، ۶۵، ۱۱۴، ۱۲۳، ۲۱۹ ۱۱۲

محمد پیگ (آمانی)، ۲۳۲ محمد خان (فرزند خلیل خان)، ۱۷۴، ۲۲۱

محمد بیگ چینہ، ۱۲۸ محمد خان (فرزند میرزا بیگ) ۵۷

محمد بیگ استاحلو (سفرہ رحیم، ۳۰، ۵۲، محمد خان (فرزند نظر سلطان) ۲۳۸

۵۷ محمدخان (فرمانده سپاه صفویه) ۱۵۷

محمد بیگ موصولو (فرزند امیرخان) ۱۲۶ محمدخان (والی کاشان) ۱۴۶

محمدیگ انوق اوغلی ۱۲۶ محمدخان (والی هرات) ۱۱۲

محمد ساری سولاق اوغل . ۱۵۹ محمد خداانده ۶۹، ۱۹۹

محمد بیگ (سالہ) ۲۱۹ محمد خلیفہ ۱۲۸

محمد بیگ طالش ۲۵ محمد خلیفہ ذوالقدر ۱۵۰، ۱۵۳

محمد بیگ (فرزند حسنقلی، خلیفۃ الخلفاء) ۱۹۳، محمد خلیفۃ قورچی باشی ۷۹، ۱۱۴

محمد روملو ۲۹ ۱۹۴

محمد زیگ (فرزند شاہرخ) ۴۰
محمد زمان سلطان ۲۲۰

محمد بیگ (فرزند میرزا بیگ) ۲۷، ۵۶ محمد سارو ۷۸

محمد سلطانیات (والی شوشتر) ۲۳۰

محمد سیگ (معاون یوسف سیگ) ۶۲ محمد سلطان جاگیرلو ۲۳۵

محمد سیگ ندایم، (نوه قواحه سلطان تکلۆ) ۱۵۸ محمد سلطان حلال اوغلی، ۱۲۸

محمد سلطان روملو ۱۹۴

- محمد سلطان (فرزند شرف الدین — والی قزوین) محمد یوسف ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۸ — ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲ ۷۶
- محمد شیپان خان (حاکم ترکستان) ۴۱، ۶۶ محمد شیپک خان ۶۹
- محمد شریف خان ۱۹۸ محمد صالح میرزا ۲۱۹
- محمد صوفی اوغلی استاجلو (والی ترشیز) ۱۱۱، ۱۴۷
- محمد (فرزند اوزون احمد پاشا) ۲۰۶ محمدقلی بیگ روملو ۱۹۳، ۲۱۳
- محمدقلی خان (فرزند زیاد) ۲۲۱ محمدقلی خان (فرزند مرتضی قلی خان) ۲۱۹
- محمدقلی خان قاجار ۱۹۰ محمدقلی خلیفه (ازاوبه غورغالو) ۱۱۸
- محمد کچه چی ۲۹ محمد گرای (خان کریمه) ۱۵۱، ۱۵۳
- محمد محی الدین ۴۰ محمد مؤمن بیگ ۲۱۹
- محمد میرزا ۱۱۰، ۱۱۲ محمد (نواده علاء الدوله ذوالقدر) ۶۲
- محمدی بیگ ۱۶۶ محمدی بیگ (فرزند حسن سلطان و نوه منصور بیگ) ۱۳، ۱۲۱
- محمدی بیگ (فرزند بیرام بیگ) ۶۸ محمدی تکلو ۲۰۷
- محمدی خان ترکمان (والی کاشان) ۱۶۴ محمدی خان تخماق استاجلو ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۳
- محمدی خان (فرزند شاهقلی سلطان) ۱۱۱ محمدی ساری سولاق اوغلی ۱۶۴، ۱۶۶
- محمدی سلطان توقماق ۱۴۶ محمد (فرزند امیرخان) ۱۲۴
- محمد (فرزند یوسف بیگ) ۲۴ محمد (والی چخور سعد) ۱۰۹
- محمود پاشا ۲۰۶ محمود پاشا (بیگلربیگی قرمان) ۹۶
- محمود پاشا چغال اوغلی ۲۰۵ محمودخان ۱۱۷، ۲۰۲
- محمود سلطان ۱۱۷، ۱۷۱ محمود سلطان روملو ۱۴۸
- محمود سلطان (والی ساوه) ۱۲۳ محمود میرزا ۱۷۱
- مختار سلطان تکلو ۲۳۳ مختار سلطان (والی ورامین) ۱۶۶
- مراد (فرزند شاهقلی سلطان) ۱۴۶ مراد (فرزند یعقوب بیگ) ۲۴
- مراد بیگ ۲۱۹، ۲۲۰ مراد چهارم (سلطان عثمانی) ۶۳
- مرادخان ۱۱۰ مرادخان (ازاوبه کنگرلو) ۱۴۰
- مرادخان (برادر مهدی قلی خان) ۱۹۸ مرادخان (فرزند تیمورخان و والی کرمان) ۱۱۱، ۲۰۵
- مرادخان (فرزند منتش سلطان) ۱۹۹ مرادخان سفره چی باشی (نوه منتش سلطان) ۱۳۷
- مرادخان سلطان بایورتلو ۲۳۲ مرادخان فکاری ۲۰۵
- مراد سلطان ۱۱۶ مراد سلطان (ازاوبه شرفلو) ۱۵۷
- مراد سلطان چینی ۲۳۲ مراد سوم (سلطان عثمانی) ۱۴۸، ۱۸۴

- مرتضی قلی خان ۱۴۷، ۱۷۵
مرتضی قلی خان پرنساک (والی مشهد) ۱۴۲، مصطفی سلطان ۱۲۱، ۱۴۱
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷
مرتضی قلی خان ترکمن ۱۶۲، ۱۶۳
مرجمک سلطان ۱۲۴، ۱۲۵
مرشد قلی خان ۱۵۸
مرشد قلی خان استاجلو ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، مصصوم بیگ صفوی ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۳
۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۹، مصصوم خان ترخان اوغلی ۱۶۷
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، مصصوم سلطان ترکمان ۱۸۰
۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۶ معین الدین پروانه ۱۸۱
مرشدقلی سلطان پسر شاهقلی سلطان یکن ۱۴۱ مقدم بیگ ۱۲۲
مرشدقلی سلطان (چهارگاو) ۲۰۱ مقصود بیگ ۱۹
مستدام سلطان (والی کبود جامه استرآباد) ۲۱۷ مقصود بیگ چینی ۷۵
مسعود غزنوی ۱۲ مقصود سلطان ۱۹۶، ۲۰۰
مسیب بیگ ۱۱۳ ملایگن ۲۲۴
مسیب خان ۲۰۷، ۲۰۸ ملک بهمن ۲۰۵
مسیب خان (حاکم ورامین و رودبار) ۱۱۴ ملکش سلطان (والی نسا) ۲۰۳
مسیب خان تکلو ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ملک قاسم ۱۲۶
۱۶۷، ۱۶۸ ملکن اوغلی ۱۱۸
مسیب خان شاملو (والی شهرری) ۱۴۶ ممبر، م. ۸۹
مسیب خان شرف الدین اوغلی ۱۴۲، ۱۶۶ منتش سلطان ۲۸، ۵۸، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۱۹۹
مصطفی ۱۱۳ منتش سلطان (ازاوبه شیخلر) ۱۰۸
مصطفی (سنجق بیگی حله) ۲۰۶ منجم باشی، جلال الدین ۳۳، ۴۳، ۶۶، ۸۶، ۹۳
مصطفی (امیر ایل ایگیرمی دورت) ۲۲۵ ۱۰۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
مصطفی بیگ ۶۳، ۱۱۳، ۱۲۷، ۲۳۸ ۲۰۱ — ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶
مصطفی بیگ سنجق زاده ۹۴ ۲۱۸ — ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۵ — ۲۳۷
مصطفی بیگ هر سک زاده ۹۴ منصور بیگ ۷۰، ۱۲۱، ۱۵۹، ۲۲۵
مصطفی پاشا ۱۴۸، ۱۵۴ منصور بیگ (فرزند ابراهیم خان) ۱۱۸
مصطفی پاشا اوزون احمد پاشا اوغلی ۲۰۵، ۲۰۶ منصور بیگ افشار ۳۳، ۶۱، ۲۲۸
مصطفی (فرزند بهرام میرزا) ۱۳۷ منصور خان چاغداول باشی ۲۳۵
مصطفی خان ۲۰۰ منصور خلیفه ۹۸
مصطفی خان (فرزند شاهوردی کچل) ۱۱۱ منصور سلطان ۲۳۵
مصطفی خان شرف الدین اوغلی ۲۰۵ منوچهر قرچغای اوغلی ۱۹۰

- موسی بیگ ۶۴، ۶۵، ۹۴
 موسی بیگ تورغود اغلی ۶۵
 موسی سلطان ۱۴۲، ۲۱۹
 موسی سلطان ترکمن ۱۲۵
 موسی سلطان خواجه شاهقلی ۱۲۶
 موسی سلطان شاملو ۱۲۹
 موسی سوکلن اوغلی ۲۱۶
 مولانا حسام ۹۰
 مهد علیا بیگم ۱۵۱
 مهدی قلی خان ایغوت اوغلی ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۸
 ۱۹۷، ۲۱۲
 مهدی قلی بیگ ۲۳۶
 مهدی قلی بیگ (ازاوبه شادی بیگلو) ۱۷۳
 مهدی قلی بیگ (فرزند حسینقلی سلطان) ۱۵۵
 مهدی قلی بیگ اوقجو قورچی حسن بیگ اوغلی ۱۶۲
 مهدی قلی خان ۲۰۳، ۲۱۸
 مهدی قلی خان ذوالقدر ۱۸۰، ۲۱۷
 مهدی قلی خان سمایون اوغلی ۱۹۸
 مهلهل بهادر ۱۲۸
 میرزا بیگ استاجلو ۲۷
 میرزا خان ۲۳۷
 میرزا خان (حاکم مازندران) ۱۵۱
 میرزا سلطان (وزیر خلیل خان افشار) ۱۴۵، ۱۵۰
 ۱۵۵
 میرزا سلمان وزیر ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۲
 میرزا عبدالباقی ۴۶، ۷۸
 میرزا عبدالله (فرزند میرزا سلمان) ۱۸۲
 میرزا علی بیگ ۱۲۰
 میرزا علی بیگ (فرزند حسین بیگ) ۱۴۱
 میرزا علی خلیفه ۱۳۲
 میرزا محمد ۱۸۲
 میرزا محمد زعیم ۵۶
- میرزا نظام الملک ۱۸۲
 میر سید شریف ۴۶
 میمون ۱۸۸، ۱۸۹
 مینورسکی، و. ۱۷، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۹۶
- ن
 نادرشاه افشار ۲۲۸
 نخودسلطان علی بیگ اوغلی ۷۴، ۱۲۴ — ۱۲۶
 نشانچی محمدپاشا ۵۷، ۹۵
 نصوح پاشا ۱۸۸
 نظام الملک ۱۸۱
 نظربیگی (از امرای سوکلن) ۲۱۶
 نظر سلطان ۲۳۸
 نظر سلطان (برادر یوزباشی حسن بیگ) ۱۱۰
 نظرعلی بیگ ۱۴۰
 نفس سلطان سعدلو ۲۳۶
 نورعلی خلیفه (فرزند بلغار خلیفه) ۱۷۱
 نورعلی خلیفه روملو ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۵
 نوروز سلطان ۱۹۰، ۲۳۷
 نیازخان مقدم ۲۳۷
- و
 وردی بیگ (فرزند سلمان آقا) ۲۱۳
 وفیق پاشا ۱۹۹
 ولدخان ۸۹
 ولی بیگ ۲۰۵، ۲۰۷
 ولی بیگ (برادر اولامه پاشا) ۷۸
 ولی بیگ (حاکم هارون آباد) ۱۱۴
 ولی بیگ روملو ۱۹۴
 ولی بیگ شرفلو ۲۰۰
 ولی بیگ یساول باشی ۱۱۰
 ولی جان ۷۸
 ولی جان بیگ ترکمن ۴۶، ۱۶۹

- ولی خان ۱۰۶
 یعقوب بیگ افشار ۱۲۲
 ولی خان افشار (والی کرمان) ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۴،
 یعقوب بیگ (فرزند ابراهیم خان حاجیلر) ۲۱۷
 ۲۲۵
 ولی خان تکلّو (والی همدان) ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۶
 یعقوب پاشا (بیگلربیگی روم) ۹۵
 ولی خان چرخچی باشی استاجلو (والی خواف)
 یعقوب پاشا (بیگلربیگی سیواس) ۹۵
 ۱۴۷
 یعقوب خان ذوالقدر ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳
 یعقوب سلطان ۱۱۹
 ولی خان شرفلو ۱۱۱
 ولی خان علی سلطان پاکمال ۱۶۷
 ولی خان قلخانچی اوغلی ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۱۸
 ولی خلیفه ۹۶، ۱۱۵، ۲۱۱، ۲۱۲
 ولی خلیفه (ازاوبه اوچی) ۱۱۵
 ولی خلیفه شاملو ۱۵۳
 ولی (دلی) دوندار ۹۶
 ولیدی طغان، زکی ۵
 ولی سلطان ذوالقدر ۱۱۸
 ولی سلطان شرف الدین ۱۱۴
 ولی قلی بیگ شاملو ۱۸۴
 ولی قلی خان شاملو ۲۳۵
- ه — ی**
 هینتس، والتر ۷
 یادگار ابوالمعصوم سلطان ۱۲۷
 یادگار محمد ترخان (فرزند مرجمک سلطان) ۱۲۵
 یاراش بیگ ۴۹
 یارعلی سلطان ۲۳۰
 یاوز سلیم سلطان (سلطان سلیم عثمانی) ۳۵، ۴۴،
 ۴۶ — ۵۲، ۶۲، ۹۰ — ۹۲، ۹۹، ۱۳۲، ۱۸۴
 یحیی پاشا ۳۹
 یحیی پهلوان ۴۵
 یحیی قزوینی ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۴۷، ۵۷، ۵۸،
 ۶۹
 یزیدی ۹۸
 یعقوب بیگ آق قویونلو ۱۹
- یوسف (برادر یعقوب والی کرمان) ۱۲۳
 یوسف بیگ ۲۴، ۲۰۴، ۲۰۵
 یوسف بیگ (رئیس قلعه کماج) ۶۲
 یوسف بیگ (فرزند بابا سلیمان چاوشلو) ۱۱۰
 یوسف خان ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۱
 یوسف خان افشار قورچی باشی ۱۸۰
 یوسف خان (بسرعموی ولی خان) ۲۲۵
 یوسف خان روملو (حاکم سبزوار) ۱۹۵
 یوسف خان (فرزند قلی بیگ) ۲۲۶
 یوسف خان (والی ابرقو) ۱۷۴
 یوسف خان (والی کرمان) ۲۲۷
 یوسف خلیفه (فرزند شاهقلی سلطان) ۱۲۰
 یوسف خلیفه شکم اوغلی ۱۲۱
 یوسف کنعان ۲۴۵، ۲۵۱
 یوسف مصری ۱۸۷
 یوسف ورساق ۴۹
 یول الدی آقا (ازاوبه حاجیلر) ۱۱۶، ۱۱۷

نقش ترکان آناطولی در...

۲۸۶

یول قلی بیگ شاملو ۲۱۴

یولر قسطی سنان بیگ ۴۵

یول قلی باشی ۲۱۴

یول قلی ذوالقدر ۱۱۸

فهرست اسامی جایها

آ	۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱ — ۲۴۳
آدانا ۶۳	آنتالیه ۱۷، ۲۷، ۵۸، ۲۰۷
آذربایجان ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۴، ۳۰، ۵۶، ۷۳، ۷۷	آنکارا ۶، ۳۹، ۱۸۸
— ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۲	آیدین ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۸
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱	آیویازی (ایویازی) ۴۵
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۳	
آذربایجان شوروی ۱۷	ا
آرتق آباد ۹۸	ابرکو ۲۲۵، ۲۲۶
آستارا ۲۵	ابهر ۲۴، ۸۰
آسیای صغیر ۸	ابیورد ۲۰۳، ۲۲۷، ۲۲۸
آسیای مرکزی ۱۲	اخسقه ۲۱۷، ۲۳۸
آق داغ ۹۸، ۲۱۵	اخلاط ۸۳، ۸۴
آلاداغ ۳۱	ادرنه ۵۲، ۸۹، ۹۰
آلماقولاغی ۳۲	اراک ۱۸۰
آلیقی ۹۴	اران ۵، ۶، ۱۷، ۲۴، ۶۸، ۷۳، ۱۱۹
آماسیه ۲۷، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۸۵	ارجوان ۲۵
۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۳۲، ۱۹۳	ارجیش ۸۳، ۸۴، ۲۰۰
۲۱۰، ۲۰۲	اردبیل ۵، ۶، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷ — ۱۹، ۲۳، ۲۵
آمید ۳۸	۳۱، ۳۵، ۵۵، ۵۹، ۷۵، ۷۸، ۸۵، ۱۵۸
آمل ۲۰۵	۱۶۰، ۱۶۵، ۲۳۳
آناطولی ۱، ۲، ۵ — ۹، ۱۱ — ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۳	اردهان ۱۴۸
— ۲۷، ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۷ — ۴۹	ارز روم ۲۶، ۳۰، ۳۸، ۸۳ — ۸۵، ۱۳۱، ۱۴۹
۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۸۴، ۸۷ — ۸۹	۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷
۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴	ارزنجان ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۵ — ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۴۹
۱۳۲ — ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۱	۵۷، ۶۰، ۶۴، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۳۰
۱۸۳، ۱۸۵ — ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۰	ارس (رود) ۱۷، ۸۹، ۱۴۹، ۲۲۰
۲۱۵ — ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸	ارسبار ۲۳۲

ارسیاران ۱۷۴، ۲۳۷	اواجیق ۴۹
ارفه (قلعه) ۴۸	اوجان ۳۲
ارمنستان ۱۷، ۵۶	اوج قاپو ۲۲۲
ارومیه ۱۱۸، ۱۴۸، ۱۸۸، ۲۲۷ — ۲۲۹، ۲۳۲	اودمیش ۴۷
۲۳۴	اوزون پایلا ۵۹
اسپارتا ۲۰۷	اولویوروک ۵۶، ۶۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۳
اسپانیا ۱۹۴	اوناور ۹۵
استانبول ۲۴، ۶۳، ۷۸ — ۸۰، ۹۶، ۱۰۹ — ۱۱۲	اهر ۲۳
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۹۳	ایتالیا ۱۸، ۲۷، ۴۱، ۵۲، ۵۷
۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۳۵	ایران ۱، ۲، ۵، ۷ — ۱۲، ۲۶، ۳۰، ۳۲ — ۳۴
استخر (قلعه) ۱۹، ۲۲۷	۳۷، ۴۲ — ۴۵، ۵۱، ۵۷ — ۵۹، ۶۱ — ۶۵
استرآباد ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴	۷۰، ۷۳، ۷۶، ۸۲ — ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۴
۱۷۰، ۱۹۰، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶	۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸
اسفراین ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۹۸	۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸
اسفزار ۱۷۴، ۲۲۹	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵ —
اسکندرون ۹۷	۱۸۸، ۱۹۴ — ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۰
اسکودار ۴۵	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸ — ۲۳۰، ۲۳۴
اسکی شهر ۶۵	۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲
اصفهان ۱۰، ۱۲، ۲۴، ۳۳، ۷۳، ۱۲۷، ۱۶۵	ایروان ۵۵، ۸۵، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۴۸، ۲۲۴
۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۸	۲۳۴، ۲۳۶
اطریش ۱۸۵	ایلی سواد ۹۴، ۲۲۴
افیون ۲۲۳	
البستان ۹، ۲۸، ۳۹، ۹۵، ۹۶، ۲۲۳	ب
الشگرد ۵۱	باخرز ۱۱۱، ۱۴۷، ۱۵۳، ۲۰۰
الموت (قلعه) ۲۰۱	بادکوبه ۲۱۶
النح ۶۶، ۱۶۳	باکو ۲۹، ۱۵۷
الوقیشلا ۲۰۱	بایورد ۶۳، ۸۳، ۸۴، ۲۳۲
الوند ۶۷	بالیکسیر ۲۲۳
امت ۴۷	بایزید (قلعه) ۲۳۰
امت جی ۴۷	بحرین ۱۹۰
امیرکان ۲۲۴	بولیس ۱۱۹، ۱۳۲، ۲۰۰
انتاکیه ۵۱، ۲۲۳	بردع ۱۳۰، ۲۲۵
انتب ۲۰۸، ۲۲۳	بردعه ۱۷، ۴۷، ۷۳

فهرست اسامی جایها

۲۸۹

ت	برندی ۹۶
تاشلیق ۲۰۸	بزاولوس ر.ک. بزاولوس
تبریز ۶، ۱۷، ۲۴، ۲۹ — ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۵۲، ۶۴، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۸۱ — ۸۳، ۸۵، ۱۱۰، ۱۱۵	بسطام ۷۵، ۱۲۱
۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳ — ۱۵۵	بسمل ۲۰۰
۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶	بصره ۸۱
۲۰۴، ۲۳۷	بغاز ۲۲۴
ترجان ۲۶، ۳۱، ۷۹	بغداد ۱۴، ۳۲، ۴۰، ۵۲، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۸۰ — ۸۲، ۸۶، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۸، ۱۸۷
ترشیز ۱۱۱، ۱۹۵، ۱۹۹	۲۰۹، ۲۰۶، ۱۹۰
ترکستان ۸، ۴۱، ۹۰، ۲۱۱	بلخ ۶۸
ترکمنستان ۱۰، ۲۴۳	بلغازلیان ۲۱۸
ترکیه ۵، ۸، ۱۰، ۱۴، ۵۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶	بلغراد ۹۳
۱۱۰، ۱۲۴، ۱۵۹، ۱۸۲ — ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۵	بوداق اوزو ۹۷
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶	بودور ۲۰۷
۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳	بورسا ۲۲۴
تریپولی ۴۷	بزاولوس ۱۴۶، ۲۱۰، ۲۲۳
تفلیس ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۵، ۲۱۶	بوزوق ۲۸، ۴۰، ۶۰، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۸
تکه ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۵۸، ۲۰۷	۱۱۷، ۱۱۹، ۱۶۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴
تکیر ۴۹	بوزون ۹۷
تنکابن ۱۹۴	بیقرد (قلعه) ۲۸
توپ قابو ۶۵	بین گول ۲۶
توروس ۱۴۳	بیه پس ۱۵۸
توق ۲۰۹	بیه پیش ۱۱۳، ۱۹۳
توقات ۲۷، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۶۳، ۸۹، ۹۱، ۹۲	
۹۶ — ۹۸، ۱۰۵، ۱۹۳، ۲۰۲	پ
تونای ۱۰	پاسین ۲۸، ۵۶، ۹۵، ۲۳۶، ۲۳۷
تونجلی ۴۹، ۶۶	پاسین اوا ۸۴، ۹۵
تهران ۵، ۶، ۲۰۸	پایاس ۹۷
ج	پل شاهرخ بیگ ۹۱
جام ۱۱۶	پنارباشی ۲۸
جرون ۱۹۰	پیکرلوردی ۱۵۹
جوانشیر ۱۹۰	

خ

خانقاه (اردبیل) ۳۲، ۲۵
 خراسان ۱۶، ۳۳، ۴۱، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸،
 ۶۹، ۷۳، ۷۷، ۸۹، ۱۱۰، ۱۱۴ — ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
 — ۱۵۱، ۱۴۷، ۱۳۲، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۱۹
 ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱ — ۱۶۵، ۱۷۱ — ۱۷۳،
 ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹

ج

چالدران ۴۵ — ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱،
 ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۸۵، ۹۳، ۱۵۷، ۱۹۹
 چایان ۵۶، ۵۸
 چخوراوا ۱۰، ۵۱، ۶۳، ۹۶، ۲۰۷
 چخورسعد ۲۶، ۵۵، ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۹،
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۶ — ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۶
 چرکس ۱۵، ۸۶، ۱۸۰
 چرنداب ۱۱۵
 چمیشکرک ۶۶
 چوبوق اوا ۴۲
 چوروم ر. ک. سنغرو
 چوقاق ۲۰۱
 چیلدر ۱۴۹

د

دارابگرد ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۳۸
 دارند ۴۸
 داش کوپروی قسطنونی ۹۸
 دامغان ۱۲۱، ۲۱۱، ۲۲۸
 دبیل ۱۷

دده قارقین ۵۰

دریند ر. ک. دمیرقاپو
 درجزین ۸۲
 درگزین ر. ک. درجزین

درنا (کوه) ۳۹

درون ۱۹۱

دزفول ۱۱۱، ۱۲۲

دکن ۱۰۶

دم دم (قلعه) ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷

دمیرقاپو ۱۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
 ۲۰۴، ۲۳۰

جوشقان ۱۴۷

جیانی ۲۹

جیحون ۱۰، ۴۱، ۱۸۵

جین جیفه ۹۶

جیهان ۹۶

ح

حاجی حسن ماضی ۲۴

حجاز ۵۱

حسین آباد ۹۸

حلب ۵۹، ۶۳، ۶۶، ۸۹، ۹۰، ۲۰۸ — ۲۱۰،

۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰،

۲۳۳

حله ۶۹، ۷۰، ۱۹۶

حمید (منطقه) ۵۸، ۲۰۷

ساروقیه ۲۶، ۳۱، ۳۲	دمیرلوقراحصار ۹۸
ساریز ۳۹، ۹۶	دورت یول ۹۷
سالیان ۱۵۰، ۶۲، ۶۱، ۵۰، ۴۰ — ۳۸، ۳۱، ۲۴، ۸	دیاربکر ۸، ۲۴، ۳۱، ۳۸ — ۴۰، ۵۰، ۶۱، ۶۲، سالیان ۱۵۰
سامره ۲۳۴	۶۸، ۹۴، ۱۰۷، ۲۰۰، ۲۲۳
سامسون ۶۳	دیلیم ۲۵
ساوجبلاغ ۶۱، ۱۴۷	دیلمان کوه ۱۱۰
ساوه ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۳۴	دینور ۸۰
سایین قلعه ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۰۵	دیور یگی ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۶۵
سبزوار ۱۵۸، ۱۶۳، ۲۴۴	
سراب ۷۸	
سرخس ۱۱۱	ر
سعد چخور (ساعاد چخور) ۲۳۶	رشت ۷۵، ۱۵۸
سکسن جفت ۷۴	رقه ۱۸۷، ۲۲۲
سکسنجک ۷۴	رم ۲۲۲
سلطانیه ۲۴، ۴۷، ۶۷، ۷۴، ۷۹	رودبار ۱۶۷
سلماس ۱۴۸، ۱۸۸	رودس ۹۳
سلیفقه ۲۰۸، ۴۳، ۳۹، ۳۶ — ۳۴، ۲۷، ۲۵، ۲۳، ۱۵، ۱۴	روم ۲۵، ۲۳، ۱۵، ۱۴ — ۳۴، ۲۷، ۳۶، ۳۹، ۴۳، سلیفقه ۲۰۸
سمنان ۲۱۶، ۲۲۸	۵۵، ۵۶، ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۹۴، ۲۳۶
سوریه ۴۹، ۵۱، ۵۲	ری ۳۳، ۴۳، ۶۱، ۶۷، ۸۰، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۴۲، سوریه ۴۹، ۵۱، ۵۲
سوشهری ۴۸	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۸
سیستان ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۸۵، ۱۸۹	۲۳۴
سینجار ۵	
سیواس ۱۶، ۲۷، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۵۶	ز — ژ
۵۹، ۶۳، ۸۷، ۸۹ — ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰	زمین داور ۱۱۹
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۳	زنجان ۲۰۶
۲۲۴	زنجیر (قلعه) ۱۱۰
	زنوزی ۱۸۹
ش	زونگول داغ ۲۰۲
شابران ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۳۰	زیله ۹۱، ۹۸
شارقشلا ۲۱۷، ۲۲۳	ژمکان چایی ۸۰
شام ۲۵ — ۲۷، ۱۳۲	
شبین ر. ک. قراحصار	س
شروان ر. ک. شیروان	ساروقیا ر. ک. وان (قلعه)

غ

غازی ۲۲۳	شوری ۳۰
غازی عینتاب ۵۹	شکی ۱۲۰
غرجستان ۶۸	شماخی ۲۹، ۱۵۰، ۱۸۵، ۲۰۱
غلوچا ۵۶	شمخال ۱۳۹
غور ۱۶۰	شمکور ۱۷
	شوره گل (قلعه) ۲۸، ۱۳۱، ۲۳۰
	شوشتر ۱۱۱، ۱۹۰

ف

فارس ۱۹، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۴۶، ۶۱، ۶۲، ۷۳، ۸۹	شهرزور ۷۸
۱۱۶ — ۱۱۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳	شهرنو ۲۹
۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۸	شیراز ۶۱، ۶۲، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۸۲، ۲۲۷
۵۶ فتحیه	شیروان ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۶۰، ۶۷
فرات ۴۱، ۴۸، ۲۲۳	۷۳، ۸۶، ۸۹، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۶
فراه ۱۷۴، ۲۲۹	۱۴۸ — ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶ — ۱۵۹
فرح آباد ۱۸۶	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۴ — ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۴
فومن ۲۳۲	۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶
فیروزکوه ۱۲۱، ۱۸۷	

ص — ط

ق	صاری قایا ۹۴
قابالا (قلعه) ۲۲۵	طارم ۲۵، ۱۷۲
قارص ۸۳، ۸۴، ۱۵۴	طالش ۱۷، ۱۸، ۱۶۰، ۱۶۱
قاری قاشی ۲۲۴	طبرک (قلعه) ۲۰۱
قارینجاقشلا ۵۶	طرابوزان ۱۵، ۶۳، ۸۴
قازاوا ۴۵، ۹۶	طرسوس ۲۷، ۶۲، ۶۳، ۹۶، ۹۷

ع

قازچاییر ۴۵	عادلجواز ۸۴، ۲۰۰
قاغزمان ۲۶، ۲۳۶	عراق ۵۱، ۸۲
قاناق ۹۴	عراق عجم ۳۲، ۵۶، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۱۲۶، ۱۴۲
قانیق ۱۴۹	۱۴۸، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹
قبرس ۲۰۸، ۲۲۲	عراق عرب ۳۲، ۱۹۱
قدیرلی ۲۱۵	عراقین ۲۴، ۳۲، ۴۰، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۹۷
قرباغ ۸۵، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸	عزیزکندی (ده) ۲۴
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۴	عینتاب ۴۸، ۵۱
۲۱۶ — ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۶	

فهرست اسامی جایها

۲۹۳

کرمان ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۷۳، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳،

۱۳۳، ۱۴۸، ۱۷۴، ۲۲۷، ۲۲۹

کرن ۲۷، ۳۷، ۴۶

کره رود ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۳۰

کریمه ۱۵۰، ۱۵۷

کزاز ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۳۰

کلکیت ۱۹۳

کماخ (قلعه) ۴۸، ۴۹

کوپروجه ۲۰۱

کوتاهید ۴۷

کوحانده ۲۳۵

کوکجه دنکیز ۲۶

کوکجه گول (دریاچه) ۲۵

کوزگول (دریاچه) ۳۷

کوه گیلویه ۶۱، ۷۳، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳،

۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۰،

۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸

کوه گیلویه ر.ک. کوه گیلویه

گ

گدوک ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴

گرjestan ۲۸، ۵۵، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۴۹

گرگان ۱۰۶

گرون گمرق ۲۰۸

گل خندان (قلعه) ۲۰۸

گلستان (قلعه) ۲۸، ۳۰

گنجه ۱۷، ۴۷، ۷۳، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۸۵، ۱۹۵،

۲۱۹، ۲۲۵

گومش خان ۶۳

گیرسون جانیق ۶۳

گیلان ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۵۶، ۶۷، ۷۳،

۷۵، ۷۶، ۸۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳ —

۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۸،

— ۲۳۸

قراچه داغ ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۱۳۹، ۱۸۶

قراحصار ۴۴، ۵۵، ۵۶

قرامان ۲۷، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۶۴

قزل اوزن (رود) ۲۴، ۷۹، ۸۲

قزل ایرماق ۹۱، ۹۷

قزل قیه ۴۱

قزل گنبد ۵۶

قزوین ۶۷، ۷۶، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۳۹ — ۱۴۱، ۱۴۴

۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷ —

۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۹

۲۲۸، ۲۲۶

قسطمونی ۲۰۲

قفقاز ۱۸

قم ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۵،

۲۱۵

قندهار ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۹

قونورقویو ۹۶

قونیه ۴۴، ۲۲۳

قویول حصار (قویلاحصار) ۴۵، ۵۵

قهقهه (قلعه) ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۴، ۲۰۶

قیرشهر ۵۶، ۱۶۱، ۲۲۳

قیصریه ۴۲، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۴

ک

کازرون ۲۲۹

کاشان ۱۶۶، ۱۷۵

کته ۲۲۴

کچو ۱۱۰

کُر (رود) ۲۹، ۱۴۹

کربلا ۱۹۰

کردستان ۶، ۲۲۸، ۲۳۴

کِرکوک. ۲۰۶، ۲۰۹

منتش ۵۸، ۹۲، ۱۱۳، ۲۰۷	۱۵۹، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۵
مورا ۴۶	۲۳۲، ۲۰۷
موش (شهر) ۸۴	
موصل ۲۲۹	ل
موهاج ۹۴	لار ۱۸۵، ۱۹۰
مین گول ر. ک. بین گول	لاهیجان ۲۳
	لرستان ۷۳، ۱۶۰، ۱۸۵
ن	
نجف ۱۹۰	م
نخجوان ۳۰، ۷۸، ۸۵، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۹۹	ماراش ۹، ۲۸، ۹۵، ۲۱۵، ۲۲۳
۲۲۶، ۲۰۰	ماروچاق ۲۰۳
نساء ۱۹۱، ۱۹۶	ماردین ۳۸، ۵۰
نلقاص (نلقاز) ۲۱۴	مازندران ۷۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۵
نهاوند ۱۸۵	ماکو ۳۱
نیشابور ۱۰۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶	مالاتیا ۲۱۰
۲۳۰	ماوراءالنهر ۴۱
و	مجارستان ۹۴
وان ۳۱، ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۱۲۸	مجید اوزون ۵۶
وان (قلعه) ۸۳	محمودآباد ۲۹، ۲۳۵
ونیز ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۳۸	مدن ۲۷، ۳۷، ۴۶
ه	مدینه ۱۷
هرات ۶۰، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۹، ۱۰۵، ۱۱۰	مراغه ۷۸، ۲۳۷
— ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۹	مرغاب ۶۸، ۱۹۰، ۲۰۳
۱۷۹، ۱۷۴	مرو ۶۱، ۲۰۳
همدان ۸۲، ۱۳۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۰۵ —	مشگین شهر ۷۸
۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴	مشهد ۵۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۲
هندوستان ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴	۱۵۷، ۱۶۲ — ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۰۷
	مصر ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۶۵، ۹۲
	مغان ۶
ي	مغلار. ک. منتش
یالونلو ۴۱	مغله ۵۷، ۵۸
یزد ۳۳، ۱۳۳، ۱۷۴، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶	ملاتییه ۱۶۱
	ملطیه ۴۸، ۵۱، ۶۳، ۱۶۱

فهرست اسامی جایها

یقون ۹۰

ینی ایل ۲۲۴

یونخاری قاناق ۹۴

یوردچایان ۵۶

یوروکان ۵۶

یوزآغاج ۲۲۲

یوزقات ۹۴، ۹۰

فهرست اقوام، طوایف، ملل و نحل

اردکلو ۲۱۹	آ
ارشلو ۷۴، ۱۲۳، ۱۶۹، ۲۲۵ — ۲۲۷	آسایشلو ۱۹۵
ارمنی ۱۸۹	آغاچ اریلو ۹
اروملو ۱۹۵	آغاها ۲۰۶
ازبیک ر.ک. اوزبک	آغچه قویونلور.ک. آغچه قویونلو
اسالو ۲۲۸	آغچه لور.ک. آغچه لو
اسپیرلو ۱۳۱، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۸	آق بیات ۱۳۰، ۲۳۰
استاجالور.ک. استاجلو	آغچه لو ۹۰، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۴
استاجلو ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۵۲، ۵۶ — ۵۸، ۶۸، ۷۳، ۷۵ — ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱	آغچه قویونلو ۹۰، ۹۵، ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۲۱، ۲۲۴
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹	آق قویونلو ۷ — ۹، ۱۵، ۱۸ — ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۷
۱۵۳ — ۱۵۸، ۱۶۲ — ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸	۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۹، ۵۶، ۶۱، ۶۷ —
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۷ — ۱۹۹، ۲۰۲	۷۰، ۷۳، ۷۹، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶
۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹	۱۵۶، ۱۵۹، ۱۸۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۰
اوستجه ۵۶، ۵۷	۲۴۱، ۲۴۳
اسلام ۵، ۱۳	آلپاوت ۱۳۰
اشرلو ۵۸	آلپلو ۱۶۹، ۲۲۷ — ۲۲۹
افشار ۲۷، ۶۹، ۷۳، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷	آل عثمان ۹۳
۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴	آناز اوغوللری ۶
۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۲۱ — ۱۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹	آیرملو ۱۲۵
۲۲۹	الف
افشارهای آلپلو ۲۲۷	ابرلو ۱۶۷، ۱۹۰، ۲۲۷، ۲۲۸
افشارهای گوندزولو ۱۲۱	اتوزایکی ر.ک. اتوزایکی
افغان ۱۸۱، ۱۸۹	اجیرلو (اجرلو) ۶۶، ۱۲۹، ۲۰۹، ۲۱۳
الپاوت (الپاوت، لپاوت) ۱۲۹، ۲۳۵	احمدلو ۱۸۶، ۲۳۶

بیشانلو ۹۵	الویوروک ۹۷، ۹۱
بیگدلی ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۸۷	اوتوزایکی ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۲۰، ۲۳۶ —
پرناک ۶۸، ۶۹، ۱۲۴، ۱۵۶، ۲۱۸	۲۳۸
پیک لو ۱۹۶	اوزان ۲۳۶
	اوزبیات (بیات مطلق) ۱۳۰
ت	اوزبک ۸، ۲۷، ۳۳، ۴۱، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۱۱۳،
تات ۹	۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳،
تاتار ر.ک. مغول	۱۹۸، ۲۰۰، ۲۴۳
تاتارهای سیاه ۹۰	اوجی ۱۵۴، ۱۶۳، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲
تاج سرخ ر.ک. قزلباش	اورتاباره ۹۷
تاجیک ۹، ۵۹، ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۲	اوسا افشار ۱۷۴
ترک ۲، ۶، ۸ — ۱۲، ۱۷، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۵۲،	اوستجمللور ر.ک. استاجلو
۶۴، ۹۰، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۲، ۱۸۱ —	اوغوز ۱۰، ۱۲، ۶۳، ۹۰، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۳،
۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۳۶	۲۴۳
ترکان چارق ۴۲	اویرات ۸، ۱۹۵
ترکان سیواس ۴۴	ایگرمی دورت ۱۴۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵
ترکمان ۱۰، ۱۳، ۴۸، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۹،	ایلخانیان ۲، ۷، ۸، ۳۱، ۱۵۶، ۲۱۰
۹۲، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳،	ایمانلو افشار ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹
۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳ — ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰،	ایمور ۱۶۷، ۲۱۵، ۲۱۷
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۵،	اینانلو ۱۹۶، ۲۰۸ — ۲۱۰
۲۰۸ — ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳،	
۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶	ب — پ
ترکمانان یقه ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۹۰، ۲۳۰، ۲۴۲	بایبورت لو، بایبوردلو ۱۳۱، ۱۹۵، ۲۳۲
ترکمن شام ۲۰۸	بایندر ۶۷
ترکمن حلب ۵۹	بزجلو (بوزجلو، بوزجالو) ۶۶، ۱۲۸، ۱۹۵، ۱۹۶،
تسنن ۶، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۴۳، ۱۶۰	۲۳۳، ۲۳۴
تشیع ر.ک. شیعه	بکتاشی گری ۹۹
تکلو ۲۷، ۲۸، ۴۱ — ۴۴، ۵۸، ۵۹، ۶۸، ۷۳، ۷۴،	بنی امیه ۲
۷۶ — ۷۸، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۴،	بوزوق ۹۲
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴ — ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸،	بهارلو ۱۳۱، ۱۵۶
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲،	بیات ۶۹، ۷۰، ۱۳۰، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۴،
۱۷۳، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰	۱۹۵، ۲۰۸، ۲۳۰
تکلوهای شاهقلی ۵۹	بیچرلو ۲۰۹، ۲۱۲

حصاریگلو ۹۰، ۹۴، ۹۵
حمزه‌لو ۱۹۵
حمید (خاندان) ۴۱
حیدریه ۳۶

تکله‌لور. ک. تکلو
تکه ۴۶، ۱۵۸
تلی ۲۲۲
تورغودلو ۶۴ - ۶۶، ۱۲۸
توقات ۴۴

خ

خدابنده‌لور. ک. خربنده‌لو

خربنده‌لو (خرماندالو = خدابنده‌لو) ۱۹۵، ۲۰۸،
۲۳۸، ۲۱۱
خنسلو (خنسلو = خنوسلو) ۶۵، ۱۲۹، ۲۳۳

د

داملو ۱۹۷، ۲۰۳
دانشمندلی ۲۳۸
دمیرجولو ۲۱۷
دوشیرمه ۲۴۳
دوقوزر. ک. بیشانلو
دونوق ۱۸۶

ذ

ذوالقدر ۲۳، ۲۷، ۳۸ - ۴۰، ۴۰ - ۶۰ - ۶۱، ۶۸، ۷۳،
۷۶، ۷۷، ۸۹ - ۹۰ - ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳،
۱۱۶ - ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۷،
۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۴ - ۲۱۷،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹

ر

روادی ۶
روملو ۲۵، ۲۷، ۵۵، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۱۰۳، ۱۰۵ -
۱۰۷، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۰،
۱۹۳ - ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۳۰

ج

جاگیرلو ۶، ۲۳۵
جاموسلو ۲۱۵، ۲۱۸
جرید ۲۳۴

جغتای ۷، ۸، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۸۴،

۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۴۲، ۲۴۳

جلالی ۹۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶

جلایر ۱۵۶، ۱۹۱

جوانشیر ۲۳۶ - ۲۳۸

جوئینی اریلو ۱۹۵

چ

چاناقی ۹۱

چاوشلو ۲۶، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸

چایانلار ۵۶

چایانلو ۵۶

چینی ۶۳، ۸۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۹۰، ۲۳۲

چرکس ۱۳۹، ۱۸۹

چکنی ر. ک. چینی

چمشکزک‌لو (چمشکزک‌لو) ۶۶، ۱۹۵، ۲۱۸

چونقار ۹۱

چیچکلو ۶۱، ۹۰، ۹۵، ۲۱۵، ۲۱۸

ح

حاجی فقیه‌لو ۱۹۵

حاجیلر ۹۰، ۱۱۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸

حسین بارانی ۲۶

س

شدادی ۶	سارولو ۷۷، ۷۸، ۹۹
شرف الدین اوغلی (خاندان) ۱۱۳	ساری خلیل لو ۹۰
شرفلو ۷۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰	ساری سولاق لو ۱۹۵
شمس الدین لو ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۳۷	ساری شیخلو ۲۱۵، ۲۱۸
شمن ها ۱۲	سامانیان ۷
شیعه ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲ — ۱۵، ۶۳، ۱۴۲، ۱۴۳	ساین خانلری ۲۴۲
شیعی ر.ک. شیعه	ساین خانلی ۱۹۰
شیعیان ر.ک. شیعه	سرچلو ۲۱۷
شیخاوند ۱۳۲	سرمایه لو ۲۳۸
شیخلر ۱۹۷، ۱۹۹	سعدلو ۱۲۹، ۱۵۶، ۲۲۰، ۲۳۶
شیخ لو ۵۸	سلجوقیان ۶ — ۹، ۱۲ — ۱۴، ۴۲، ۴۴، ۱۸۱،
شیخ لودوالقدر ۶۱	۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۳

ص

سلجوقیان آناتولی ۸

صفوی ر.ک. صفویه

سلمانلو ۲۳۸

صفویه ۱، ۲، ۵ — ۱۱، ۱۳، ۱۶ — ۱۸، ۲۰، ۲۶	سنی ر.ک. تسنن
۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹ — ۴۱، ۴۴ —	سولکن ۹۰، ۹۴، ۲۱۴ — ۲۱۶
۴۸، ۵۰ — ۵۳، ۵۵، ۵۷ — ۶۳، ۶۵، ۶۶	سولاق لو ۱۹۶
۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۱ — ۸۳، ۸۶، ۸۷	سولدوز ۱۵۶
۹۰، ۹۱، ۱۰۰ — ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹	سیل سپور ۱۸۷، ۲۳۴، ۲۳۵
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۴ — ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۷ —	
۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶ — ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۳	
۱۷۷، ۱۷۹ — ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹ — ۱۹۱	
۱۹۴، ۱۹۶ — ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۸	
۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹	

ش

شادی بیگلرلو ۲۱۸

۱۹۴، ۱۹۶ — ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۸	شام بیانی ۹۰، ۱۶۱، ۲۲۱، ۲۲۴
۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹	شاملو ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۵۹، ۶۰، ۷۳، ۷۶
۲۴۱، ۲۴۲	۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷
صوفی ۲۰۲	۱۵۳ — ۱۵۶، ۱۶۲ — ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸
صوفی لر ۱۹۷، ۲۰۲	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹
	۲۱۳، ۲۱۴

ع

شاهسون (شاهسیون) ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲

عاشقها ۱۸۳

۱۸۷، ۲۰۹

عبدللو ۲۰۹، ۲۱۲

شاهوردی ۲۱۶

عثمانی ۲، ۸ — ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰،	قربانیات ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۳۰
۳۲ — ۳۴، ۳۶، ۳۸ — ۴۱، ۴۳ — ۴۸، ۴۶ — ۴۸	قراجه‌لو ۹۵، ۲۱۳
۵۱، ۵۵، ۵۷ — ۶۰، ۶۳، ۷۸ — ۸۵، ۸۹	قراحصارلو ۲۰۲
۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۱ — ۱۱۳	قراداشی ۱۹۱
۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۴۹	قراسارلو ۱۹۷، ۲۰۲
۱۵۱، ۱۵۷ — ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۶۶	قراعیسالو ۹۷
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳ — ۱۸۹	قراقویونلو ۶، ۸، ۹، ۱۴ — ۱۶، ۶۷، ۶۸، ۷۸
۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸ —	۱۲۴، ۱۲۹ — ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۳۵
۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶ —	۲۴۳، ۲۴۱، ۲۳۶
۲۳۸، ۲۴۲	قرالو ۲۳۸
عجم ۳۵	قرامان = قرامانلو ۱۷، ۳۰، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۳
عجورلو ۲۱۳	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۲۰
عرب ۲، ۱۸۸، ۱۳۲، ۱۶۲	۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷
عربیگیرلو ۶۳، ۶۴، ۱۲۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴	قرخلو ۲۲۸
علوی ۲	قرقلو ۱۹۵
غ	قره‌چماقلو ۱۹۶
غازی (خاندان) ۴۸	قره‌گزلو ۲۳۴
غور ۱۶۱	قریچلو ۱۹۶
غورغالو، غورغلو ۱۱۶، ۱۶۸، ۲۱۴، ۲۱۵	قزاق ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۳۸
ف	قزاقلو ۴۶
فارسها ۹	قزلباش ۱، ۲، ۶، ۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷
فتح اوغلی ۲۰۳	۳۹، ۴۰، ۴۳ — ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۶۱، ۶۳
فتح‌لو ۲۰۳	۶۴، ۶۶ — ۶۸، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۷، ۸۸
ق	۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۷ — ۹۹، ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۳۴
قاجار ۳۰، ۳۰، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۴۶	۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱
۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۴	۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵
۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۰ — ۲۲۲، ۲۲۵	۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۹
قرااولوس ۲۳۹	۲۴۱، ۲۴۲
قراپاجاق‌لو ۱۹۵	قرل قوجه‌لو ۹۰
قراپورک ۱۴۸	قرللو (قروللو — قوزوللو) ۱۹۷، ۲۰۳
	قوچلو ۱۹۷، ۲۰۱
	قومونلو ۹۷
	قویلو حصارلو ۱۹۳

۲۳۸، ۲۳۴

قویون اریلو ۱۹۵

لزگی ۱۴۸

قیچلو ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳

لک ۱۸۹

ک

کچه جی ۹۱

م - ن

کرامپا (گرامپا) ۱۹۷، ۲۰۱

ماهی فقیه لو ۱۱۱، ۱۹۷، ۲۰۲

کرامتلو ۲۰۹، ۲۱۲

محمودلو ۱۹۶

کرانپا ۲۰۱

مروانی ۶

گُرد ۵، ۶، ۶۶، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۸

مسعودلو ۹۵

مغول ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۸۳، ۹۴، ۱۰۲،

۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۵، ۲۳۳

۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۵

کلاه سرخ ر. ک. قزلباش

مقدم ۲۳۶

کلهر ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۴

مملوکان ۴۸، ۵۱، ۹۰، ۹۳

کنگرلو ۱۱۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰

موصلو ۴۰، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۶،

کوه گیلویه لو ۱۹۶

۲۱۸

گی

نلقاز (نلقاص) ۲۰۹، ۲۱۴

گرایلو ۱۹۱، ۱۳۲

نلقاص ر. ک. نلقاز

گرجی ۸۶، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۸۰، ۲۲۱، ۲۳۸

و - ی

گرمپا ۱۱۰

ورساق ۲۷، ۶۲، ۶۳، ۱۲۷

گزی بیوک لو ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴

یازیر ۱۹۱

گوزی بیوکلور. ک. گزی بیوک لو

ینی ایل ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۲۳

گوکچه لو ۲۳۶

ینی چریها ۴۷، ۵۱، ۸۹، ۱۸۱

گوله گیر ۲۳۸

یوا (یووا) ۱۴۶، ۱۷۴

گوندوزلو ۱۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸

یوه ۲۲۱، ۲۲۴

ل

ییوا ۱۷۴

لُر ۱۳۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۹،

فهرست القاب و مناصب

آ - ۱	۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵
آتا ۱۲	۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱
آتابیگ (آتابیگ)	۱۴۵، ۱۱۱، ۹۳
آتابیگی	۱۴۲، ۱۱۴، ۱۱۰
آتابک، اتالیق ۱۲	
آتابکان ۱۴	
اجاق های قابوقلی ۲۸۹	تات ۱۸۲
امیر آخور ۲۳۳	تاواجی باشی ۱۵۵
امیر آخور باشی ۱۵۵	تفنگچی ۱۸۱
امیرالامرای ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶	تواجی باشی ۳۱، ۶۰
۷۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۴۶، ۲۲۷	توزقوپاران ۶۷
امیرشکار ۲۰۱	
اوجی باشی ۳۱، ۱۲۸	چ-خ
اوقجوقورچی ۱۹۸	چاشنی گیری ۲۳۶
اون باشی ۸	خان (خانی) ۶۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۹۶
ایشیک آغاسی ۷۶، ۱۲۶، ۲۱۲	۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۷
ایشیک آغاسی باشی ۱۵۵	خانلرخانی ۱۵۳
ایلچی ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۹ — ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸	خلیفه ۹۷، ۱۰۵
۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۹۳	خلیفه الخلفاء ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۴۵
۱۹۴، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۵	۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۰
ب - پ	د
بوکاول ۱۰۲	داروغگی ۲۰۱، ۲۰۳
بیگ ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۴، ۵۶، ۶۱، ۶۴ — ۶۶، ۶۸	دده ۱۲، ۱۴، ۴۲، ۴۸، ۹۴، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۵۷
۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۰	۱۵۸
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۱۵	دده خلیفه ۱۷۲
۲۳۷، ۲۲۸	دفتردار ۹۱
بیگ زاده ۲۰۸	دونک ۲۳۷
بیگلربیگی ۳۱، ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۵۲، ۷۳، ۷۶، ۷۸	دیوان بیگی ۵۸، ۶۸، ۱۲۰، ۱۳۲
۸۱، ۸۴، ۹۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۴۸	

س - ش

ساری اصلان ۲۲۳

سفره‌چی باشی ۱۲۷، ۲۱۴

سلاحدار باشی ۲۰۴

سلطان ۱۰۷، ۱۸۷، ۲۰۹

سنجاق بیگی (سنجق بیگی) ۴۳، ۸۱، ۸۴، ۹۴

۲۰۷

شمن‌ها ۱۲

ق - ک

قابو آغاسی ۱۱۸

قابوچی ۹۰

قابوقلی ۲۸۹

قاشق‌چی ۲۳۸

قام ۱۲

قراوغلو ۱۸۱، ۱۸۹

قورچی ۸، ۶۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۴۳

۲۰۷، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴

قورچی باشی ۳۱، ۶۱، ۶۲، ۱۶۳، ۱۹۰، ۲۱۶

۲۲۶

قورچی شمشیر ۲۱۲

قورچی گری ۱۱۸

قوللر آغاسی ۱۸۱، ۱۸۹

کشیکیچی ۷۶

کماندار ۱۰۹

ل - م - ن

لله ۱۲، ۵۹، ۶۰، ۷۶، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳

۱۲۶، ۱۴۹، ۱۶۳

مهردار ۳۱، ۴۱، ۵۸، ۶۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶

۱۴۵، ۱۷۳، ۲۱۵

میرآخور ۴۹

مین باشی ۸، ۱۸۱

نویان ۲

و - ی

والیگری ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۲

۱۹۹

وکیل السلطنه ۵۲

یساول (تشریفاتی) ۷۶، ۱۰۲

یساول باشی ۱۱۵

یساول صحبت ۲۲۴

یشیل باش ۴۱

یوز باشی ۸، ۱۰۲، ۲۰۷، ۲۱۳

یولداش باشی ۱۵۵

فهرست کتابها

آ- ۱

- آرزو و قنبر ۱۰، ۱۸۳، ۲۴۲
 احسن التواریخ ۲۵، ۲۶، ۶۵، ۶۸، ۷۴-۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۰۰، ۱۰۵-۱۱۰، ۱۱۲-۱۲۳، ۱۲۵-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۷۱
 اصلی و کرم ۱۰، ۱۸۳، ۲۴۲
 افضل التواریخ ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱
 اورحون ۱۲
 اوزون حسن و شیخ جنید ۷
 اوغوزها ۵۶، ۶۳، ۷۰، ۸۴، ۹۱، ۹۹، ۱۳۰، ۱۶۱
 ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰
 ب- پ
 بدایع الظهور ۳۹
 بررسیهای تاریخی ۶۲
 بررسیهای تاریخی بوزاق ۹۱
 پیر سلطان ابدال ۸۷
 ت
 تاج التواریخ ۶، ۳۰، ۳۵، ۴۲
 تاریخ آل عثمان ۳۵، ۳۶
 تاریخ ارسباران ۲۳۲
 تاریخ استانبول ۳۹، ۵۷
 تاریخ ایلچی نظام شاه ۴۷، ۵۵، ۵۹، ۶۹، ۷۵-
 ۷۸
 تاریخ پچوی ۹۵، ۹۷
 تاریخ جهان آرا ر.ک. جهان آرا
 تاریخ دولت عثمانی ۹۵
 تاریخ شاه اسماعیل ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۵-
 ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۹-۴۵، ۴۷
 ۴۹، ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۹۹
 تاریخ یشک ۲۱۵
 تاریخ عالم آرای امینی ۱۷، ۱۸، ۱۰۶، ۱۰۷
 تاریخ عالم آرای عباسی ر.ک. عالم آرای عباسی
 تاریخ عباسی ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱،
 ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱
 تاریخ عثمانی ۲۰۶
 تاریخ عزى ۲۲۳
 تاریخ فرزندان قرامان ۶۴
 تاریخ قونیه ۳۵
 تاریخ لطفعلی پاشا ۴۹، ۲۲۴
 تدابیر و فتوحات ابراهیم پاشا... عراقین ۷۹
 تذکرة الملوك ۷، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۹۶
 تذکرة شاه طهماسب ۵۰، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸-
 ۸۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸-۱۱۰
 ۱۱۲-۱۲۱، ۱۲۵-۱۲۹
 تحفة سامی ۲۰۵
 تحقیقات تاریخ بوزوق ۲۱۶
 تحقیقات تاریخی ۱۸، ۴۳
 تحقیقات مربوط به چخوراوا ۶۲
 تکملة الاخبار ۲۶-۳۰، ۳۲
 تواریخ آل عثمان ۲۹، ۹۲
 ج- ح- خ
 جامع التواریخ ۵۶، ۲۳۱
 جهان آرا ۲۶، ۲۷، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۷۵-۷۷، ۷۹-۸۲،
 ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
 - ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸
 حبیب السیر ۶۹
 حدود العالم ۱۲
 حیات سیاسی بایزید دوم ۳۵

- خلاصه‌التواریخ ۲۹، ۳۰، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۳، ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۲
- ۲۳۸، ۲۲۰
- شهریاران گمنام ۶
- شیخ صفی و تبارش ۵
- شیعه امامیه ۱۴
- د - د
- دایرةالمعارف اسلامی ۱۸۴
- دایرةالمعارف فارسی ۶۶، ۶۷، ۱۳۸، ۱۸۲
- دده قورقود ۵۲، ۱۸۳
- دفتر ترکمنهای حلب ۲۲۲
- دفتر ثبت ۲۰۱
- دیوان شاه اسماعیل ۱۰
- دیوان فضولی ۶۶، ۷۰، ۲۱۳
- ذیل عالم‌آرای عباسی ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶ - ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸
- ع - غ
- عاشق غریب ۱۰، ۲۴۲
- عاشق غریب و شاه اسماعیل قان قلعه‌سی ۱۸۳
- عالم‌آرای عباسی ۶۶، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶ - ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۱۱
- ۲۱۲
- عباس نامه ۲۳۵
- عشایر ترک آناتولی ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۸
- غزوات نامه ۳۵
- قاموس ترک ۱۹۹
- قانتورانی ۵۲
- قبایل ترکمن جنوب ۲۲۲
- قراقویونلوها ۶۸، ۷۸
- قربان سلطان ۱۰۷
- قرلباشان ۱۴
- قصص خاقانی ۱۸۴، ۲۳۵
- ک
- کتابخانه‌های اخلاط ۲۲۲
- کرم اصلی ر.ک. اصلی و کرم
- کنه الاخبار ۳۸، ۹۳
- راهنمای مناطق مسکونی ترکیه ۴۷، ۵۶، ۲۰۲، ۲۲۴
- روزنامه فریدون بیگ ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۷۹ - ۸۲، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۷
- روضه الصفای ناصری ۱۱
- روضه الصفویه ۱۸۷
- زندگانی شاه‌عباس اول ۱۸۹
- س - ش
- سرزمینهای خلافت شرقی ۸۲
- سفرنامه سیاحان ایتالیائی در ایران ۳۹ - ۴۱، ۵۷
- سلسله‌النسب صفویه ۱۱
- سلیم نامه ۴۷، ۴۹
- شخصیت، محیط و زندگی فضولی ۷۰
- شرفنامه ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۸ - ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۲

فهرست کتابها

۳۰۷

مناقب‌نامه ابراهیم گلشنی ۳۱، ۳۲
منشآت سلاطین ۳۴

کور اوغلی ۱۸۳
کور اوغلی قره‌دلی ۲۴۲

ن

نزهة القلوب ۶
نشریه تحقیقات سلجوقیان ۸
نشریه دانشکده ادبیات ۶، ۱۴
نشریه دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیا ۱۲
نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار ۱۵۰
نگاهی عمومی به ترک شدن آذربایجان ۷۴

ل — م

لب التواریخ ۶۹
لهجۀ عثمانی ۲۰۰
مجمع الخواص ۷۰، ۲۱۱
مجمّل التواریخ ۲۳۵
مرآت الممالک ۱۱۰
مغولان در آناتولی ۹۱
مفاکهة الخلان ۳۹

و — ی

منابع و اسناد جدید سفر یاوز سلیم به ایران ۱۸،
وقایع شاهزاده بایزید فرزند سلیمان قانونی ۹۹
یاوز سلیم ۱۸، ۳۵، ۴۷، ۶۵، ۹۰، ۹۲
یاوز سلیم چگونه پادشاه شد ۴۳، ۴۹

مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در سالهای ۵۹۰
— ۱۵۷۸ م. ۹۹، ۱۴۸

فهرست بخشی از آثار نشر گستره

مجموعه پژوهش های تاریخ

- ۱) تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان
م. ا. داندامایف / میرکمال نبی پور
(چاپ دوم) ۱۵۰ ریال
- ۲) مصیبت وبا و بلای حکومت
هما ناطق
نایاب
- ۳) تاریخ شکنجه (تاریخ کشتار و آزار در ایران)
مهیار خلیلی
نایاب
- ۴) سفرنامه شمال (گزارش اولین کنسول انگلیس در رشت)
چارلز فرانسیس مکنزی / منصوره اتحادیه (نظام مافی)
نایاب
- ۵) تاریخنگاری در ایران
آ. س. لمبتون - ن. کدی - ... / دکتر یعقوب آژند
ریال
- ۶) درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران
حامد الگار / دکتر یعقوب آژند
نایاب
- ۷) پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت
منصوره اتحادیه (نظام مافی)
نایاب
- ۸) تاریخنگاری در اسلام
ه. آ. ر. گیب - م. حلمی م. احمد - ... / دکتر یعقوب آژند
ریال
- ۹) تاریخ اقتصادی ایران ۲۳۳۲ - ۱۲۱۵ ه. ق.
چارلز عیسوی / دکتر یعقوب آژند
(چاپ دوم) ۳۹۰۰ ریال
- ۱۰) پیدایش دولت صفوی
میشل مزای / دکتر یعقوب آژند
(چاپ دوم) ۹۰۰ ریال
- ۱۱) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
سید ظهیرالدین مرعشی / به اهتمام: برنهارد دارن
ریال
- ۱۲) قیام شیعی سربداران
دکتر یعقوب آژند
ریال
- ۱۳) تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند)
ابن عبدالکریم علی رضا شیرازی / دکتر غلامرضا ورهرام
ریال
- ۱۴) تاریخ دولت خوارزمشاهیان
پروفسور ابراهیم قفس اوغلی / دکتر داود اصفهانیان
ریال
- ۱۵) سفرنامه آنتونی اسمیت به کرمان، ۱۳۳۰ شمسی (ماهی سفید کورد در ایران) ۲۰۰۰ ریال
آنتونی اسمیت / محمود نبی زاده

- ۱۶) تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر) ۲۸۰۰ ریال
امیر محمود خواندامیر / تصحیح و تحشیه دکتر محمدعلی جراحی
- ۱۷) نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی ۱ ریال
پروفسور فاروق سومر / دکتر احسان اشراقی — دکتر محمد تقی امامی

مجموعه مقالات

- ۱) گستره تاریخ و ادبیات (مجموعه مقالات) ۳۵۰ ریال
سید جعفر سجادی، اسمعیل حاکمی، ابوالقاسم رادفر ...

مجموعه زبان و ادبیات فارسی

- ۱) ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان ۴۵۰ ریال
پروفسور یان رییکا / دکتر یعقوب آژند
- ۲) بختیارنامه (لمعة السراج لحضرة التاج) (چاپ دوم) ۲۴۵۰ ریال
تصحیح و تحشیه: محمد روشن
- ۳) حافظ پژوهان و حافظ پژوهی ۳۸۵۰ ریال
دکتر ابوالقاسم رادفر
- ۴) بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی ۹۵۰ ریال
بهزاد رشیدیان
- ۵) صوفیانه ها و عارفانه ها (بخش اول) ۴۶۰۰ ریال
(تاریخ تحلیلی پنج هزار سال ادبیات داستانی ایران)
نادر ابراهیمی
- ۶) سرگذشت روان ۱ ریال
دکتر محمد معین / شرح و تحلیل: علی اصغر مصطفوی

مجموعه علوم

- ۱) تصویر جهان در فیزیک جدید نایاب
ماکس پلانک / مرتضی صابر
- ۲) کیهانشناسی نایاب
ویرجینیا تریمبل / م. حیدری خواجه پور
- ۳) مساله های ریاضی: آسان، ولی ... (چاپ چهارم) ۶۵۰ ریال
آ. ای. اوسترووسکی ... / پرویز شهریاری
- ۴) چیسین باب (روش محاسبه با انگشتان دست) ۲۰۰ ریال
هانک یانک پای / کیومرث پریانی
- ۵) برخی کاربردهای مکانیک در ریاضیات ۱۰۰ ریال
و. ا. اوسپنسکی / دکتر کاظم ابهری

